ترجمه بحار الانوار
جلد ...

خریداری ترجمه بحار الانوار جلد دوم بقیمت ... هزار دینار
۱۳۲۲

ترجمه بحار الانوار
جلد ضخیم

برگیرند و تناول نمایند و چون صلاح افتاد در آن نبود که چنان دستها داشتند باشد دهان لب
از زیر قرار داده که علف را به دندان ببرند و به دهان برگیرند و بوزهای دراز بانها داده که دهان
به زمین نرسد و دور نرسد عبرت بگیر از منافعی که حکیم علیم در دم حیوان قرار داده اول آنکه ستر
بر عورتهای آن کشوده نباشد چنانچه

نمره ی

۱۲۰ تومان

سیزده و از

ترجمه جلد دوم بحار، مترجم مجهول است
در ذریعه یک نسخه وقفی را معرفی کرده اند

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وآله الطیبین الطاهرین واصحابه التابعین
الصادقین اما بعد چون از ترجمه جلد اول بحار الانوار فراغتی حاصل شد بحکم والای جهان مطاع
عالم مطیع سراپرده سلطنت عالی مقدار برکشیده خواقین فلک اقتدار سپهر پایه رواق رفعت جمشید
حشمت سکندر شوکت فریدون عظمت دارا منزلت کیوان رفعت مشتری سعادت مهر طلعت
خورشید ضیا عطارد فطنت سپهر رفعت افرازنده علم الهیت وکامکاری طرازنده دیهیم سلطنت و
جهانداری غره ناصیه دولت وبقا مداری قره باصره شوکت وجهانداری نقاوه دودمان
عظمت وجلالت خلاصه خاندان رفعت وسلطنت پادشاه دین پرور محمد علیشاه قاجار ادام الله
ظلال عاطفته علی العالمین الی یوم الدین باین حقیر گوشه کمنامی صادر شد که ترجمه جلد دوم
بحار که کتاب التوحید است بزبان فارسی بقید اقلام نموده بامر ما مور سمعا وطاعة مشغول گردید من
الله التوفیق ومنه الاتمام باب در بیان ثواب موحدین وعارفین و بیان وجوب معرفت
وعلت آن و بیان معرفت الله تعالی در کتاب توحید وامالی از حمزة بن حمران از ابن عباس
از حضرت رسول مرویست که فرمودند قسم بخدائیکه مرا فرستاده و بر انگیخته برای خبر کردن
امر و مژده دهنده باینکه عذاب نخواهد کرد الله تعالی هیچ موحدی را باتش و بدرستی
که اهل توحید که اهل شفاعت خواهند کرد پس شفاعت ایشان مقبول خواهد شد بعد از ان
فرمودند علیه السلام که روز قیامت الله تبارک وتعالی امر میکند که ایشان را حکم بدخول جهنم
خواهد فرمود پس خواهند گفت ای پروردگار ما چگونه داخل جهنم میکنی ما را و حال انکه
بیگانگی یاد میکردیم در دنیا و چگونه میسوزی باتش زبانهای ما را و حال انکه گویا بودیم

بوحدانیت

بوحدانیت تو در دنیا و چگونه میسوزی قلوب ما را و حال انکه اعتقاد داشتیم باینکه لا اله
الا انت یعنی نیست خدائی بجز تو و چگونه میسوزی روهای ما را و حال انکه مالیدیم انها را
برای تو و چگونه میسوزی دستهای ما را و حال انکه برداشتیم انها را بدعا بسوی تو پس الله تعالی
خواهد گفت که ای بندگان من عملهای شما بد بود در دنیا پس فرع امده که جزای شما غیر از دوزخ
جهنم نیست پس بندگان خواهند گفت ای پروردگار ما عفو تو بزرگتر است یا گناه ما الله تعالی
خواهد فرمود که عفو من پس بندگان خواهند گفت الهی رحمت تو بسیار است یا گناهان ما
پس خواهد فرمود که رحمت من بندگان خواهند گفت الهی اقرار ما بتوحید تو بیشتر است یا گناهان
ما پس عز وجل خواهد فرمود که اقرار شما بتوحید من زیاده از گناهان شماست پس خواهند گفت
ای پروردگار ما فراخ کن برای ما عفو و رحمت خود را که شامل حال همه اشیاست پس الله
عز وجل خواهد فرمود ای ملائکه من قسم بعزت وجلال خودم که پیدا نکرده ام هیچ مخلوقی که
محبوب تر باشد بسوی من از اقرار کنندگان بوحدانیت من و بدرستیکه حق است بر من
پس واجب است بر من که نسوزانم اهل توحید را باتش پس داخل شوید ای بندگان من بهشت
کتاب توحید وامالی از حسن بن عبد الله از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که
فرمودند در معنی قول الله هل جزاء الاحسان الا الاحسان که شنیدم از حضرت رسول
که می فرمودند بدرستیکه الله تعالی عز وجل میفرماید که چیست جزای کسیکه انعام کرده ام
بر او بتوحید مگر بهشت و در امالی شیخ از حضرت امام رضا علیه السلام از ابای کرام خود از
حضرت رسول صلعم مرویست که فرمودند توحید بهای بهشت است یعنی هر که موحد باشد
برای او واجب میشود و در علل الشرایع وخصال از حضرت رسالت پناه صلعم مرویست
که الله تعالی در تورات نام مرا احید کرده یعنی بیان توحید کنند بر صیغه مبالغه یعنی توحید
امت من برانش حرام شده و در ثواب الاعمال کتاب توحید از حضرت ابو جعفر علیه السلام

برداشتیم انها را

روایت کرده‌اند که هیچ چیزی بزرگتر از روی ثواب عند الله از گفتن کلمه لا اله الا الله
نیست زیرا که هیچ چیزی معادل الله تعالی و شریک او در امری از امور نیست و این کلمه طیبه اثبات
بر وجود وحدانیت او سبحانه و نیز هر گاه که این کلمه امتثال الامر است پس ثواب این بیشتر
از هر کلمات خواهد بود و در کتاب توحید ابن متوکل از مفضل از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه مروی است که فرمود الله تعالی ضامن شده است برای مؤمن ضامن شدنی
گفتم این ضمان چیست فرمودند که این ضمان آنست که اگر مؤمن اقرار بر ربوبیت الله تعالی
و نبوت محمد مصطفی ص و بامامت علی مرتضی ع نماید ضامن است حق تعالی که او را در جوار خود ساکن
گرداند مفضل گفت که گفتم والله که این کرامتی و انعامی است که از هر چیز انسان زیاده است
مفضل گفت که آن حضرت بعد از آن فرمودند که عمل کنید اندک و تنعم نمائید بسیار و مراد است
که این اعمال که در دار دنیا می‌کنند اندک است و جزای آن در دار آخرت بسیار است که هرگز
انصرام و انتها نخواهد یافت یا در مقابل یک حسنه ده حسنه خواهد یافت و در توحید
از ابراهیم بن زیاد کرخی از حضرت ابی عبد الله ع از آبای کرام خود از حضرت رسالت پناه
صلعم مرویست که فرمودند کسی که بمیرد و شریک بخدا هیچ وجه نکرده باشد داخل بهشت خواهد
شد اعمال او خواه نیکو باشد و خواه قبیح و در توحید از ابی بصیر از حضرت ابی عبد الله ع
در معنی قول الله تعالی که هُوَ اَهْلُ التَّقْوَی وَاَهْلُ الْمَغْفِرَةِ روایت کرده‌اند که الله تعالی
فرموده است که من سزاوارم بآنکه بنده من تقوی نماید و شریک بمن هیچ وجه ننماید و من
سزاوارم بآنکه اگر شریک بمن ننماید او را داخل بهشت کنم و فرمودند ع قسم خورده است
بعزت و جلال خود که موحدین را هرگز عذاب باتش نکند و در توحید سنانی از ابی بصیر
از حضرت ابو عبد الله ع منقول است که فرمودند بدرستی که الله تعالی حرام کرده است
اجسام موحدین را بر آتش و در ثواب الاعمال و توحید از جابر بن عبد الله از حضرت رسالت

پناه صلعم

پناه صلعم مرویست که فرمودند دو چیز موجب و مستلزم دو چیز است کسیکه بمیرد و اقرار بلا اله
الا الله وحده لا شریک له نماید بهشت برای او واجب و داخل بهشت خواهد شد و کسیکه بمیرد
و شریک بخدا قرار دهد داخل جهنم خواهد شد پس توحید و شرک مستلزم دخول بهشت و جهنم است
و در ثواب الاعمال و امالی و توحید از انس از حضرت رسول صلعم مرویست که فرمودند مراد از کل
جبار عنید کسی است که انکار کند از گفتن لا اله الا الله و در توحید احمد بن ابراهیم بن عبد الله
جویباری که او را هروی و جعفر رازی و شیبانی نیز می‌گفتند از حضرت امام رضا ع از آبای کرام خود
از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهم از حضرت رسالت پناه صلعم مرویست که فرمودند نیست
جزای کسیکه الله تعالی او را بتوحید معزز و مکرم ساخته مگر بهشت و در کتاب توحید بهمین
اسناد منقول است که حضرت رسالت پناه ص فرمودند که لا اله الا الله کلمه عظیم کریم است بر الله تعالی
واجب است که هر که آن را از روی اخلاص بگوید داخل بهشت نماید و هر که از راه کذب بگوید
یعنی اذعان و تصدیق بان نداشته باشد خون و مال او محفوظ ماند اما بازگشت او بسوی جهنم
خواهد بود و در عیون اخبار الرضا و توحید از حضرت امیر المؤمنین ع از حضرت رسول صلعم
روایت است که فرمودند که الله جل و علی میفرماید که لا اله الا الله حصن من است کسیکه داخل حصن
من گردد از عذاب من ایمن و محفوظ خواهد بود و در عیون اخبار الرضا و توحید از
ابو الصلت هروی منقول است که گفت وقتی حضرت امام رضا علیه السلام از نیشابور کوچ فرمودند
من نیز همراه بودم که محمد بن رافع و احمد بن حرب و یحیی بن یحیی و اسحق بن راهویه و جمعی دیگر
از اهل علم آمدند و لجام استر حضرت امام را گرفتند و گفتند که بحق آبای طاهرین
خود برای ما حدیثی بیان فرمائید که خود شنیده باشید حضرت امام علیه السلام سر از عماری
برآوردند و فرمودند که حدیث کرد مرا پدرم امام موسی کاظم از امام جعفر صادق
از امام باقر از امام زین العابدین از امام حسین از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام

از حضرت رسالت پناه صلعم که فرمودند که الله تعالی فرموده است که انی انا الله لا اله الا انا
فاعبدونی یعنی بدرستی که منم خدایم و خدای غیر من نیست پس پرستش من نمایید و کسی که بیاید
باذعان اقرار بکلمه لا اله الا الله نماید داخل حصن من شده است و هر که داخل حصن من شد از عذاب
من مامون و محفوظ شد و در ثواب الاعمال و معانی الاخبار و عیون اخبار الرضا و توحید
ابن متوکل از اسحق بن راهویه منقول است که گفت هرگاه مدت بودن حضرت امام رضا علیه السلام
در نیشابور منقضی شد و اراده کوچ از آن مقام برای ملاقات مامون بن هارون الرشید نمودند
اصحاب حدیث بخدمت حضرت امام جمع شدند و التماس نمودند که یا ابن رسول الله از اینجا
کوچ می نمائی و برای ما حدیثی بیان نمیفرمائی تا از تو استفاده کنیم حضرت امام در عماری نشسته
بودند سر مبارک برآوردند و فرمودند شنیدم از پدر خود ابی موسی بن جعفر که فرمودند
شنیدم از پدر خود جعفر بن محمد که فرمودند شنیدم از پدر خود محمد بن علی که فرمودند شنیدم
از پدر خود علی بن الحسین که فرمودند شنیدم از پدر خود حسین بن علی که فرمودند شنیدم
از پدر خود علی بن ابیطالب که فرمودند شنیدم از حضرت رسول صلعم که فرمودند شنیدم
از جبرئیل که می گفت شنیدم که الله جل جلاله فرمود لا اله الا الله حصن منست پس کسیکه داخل
حصن من شود از عذاب من محفوظ است اسحق بن راهویه گفت که هرگاه داخل روان شد
مردم از عقب ما ندا کردند که شروط آن چیست حضرت امام علیه السلام فرمودند که ما از شروط
آنیم صدوق رحمه الله گفته است که از شرایط آن اقرار بامامت امام رضا علیه السلام کردنست که او
امامیست از نزد الله تعالی بر بندگان و مفترض الطاعة است بر ایشان و در توحید ابو
نصر از ابوذر روایت که گفت شبی از شبها از خانه برآمدم دیدم که حضرت رسول صلعم
تنها میرفتند و هیچ کسی با حضرت نیست گمان کردم که شاید حضرت را خوش نمی آید که کسی
همراه باشد پس من در سایه ماهتاب روان شدم فرمودند ای ابوذر پیش آی پیش رفتم

وعلی

وساعتی با حضرت مشی مینمودم فرمودند بدرستی که خیر کنندگان یعنی اعمال نیک کنندگان بسیار کم اند
مگر کسیکه عطا کرده است او را الله تعالی نیکی پس دست زند بدست راست و چپ و پیش و پس یعنی خرج
افعال حسنه نماید و عملهای نیک کند ابوذر گفت پس با آنحضرت علیه السلام مشی می کردم ساعتی پس فرمودند
اینجا بنشین و در جائی که گرد او سنگها بود مرا حکم بنشستن می فرمودند که تا وقتی که من برگردم
اینجا باش و خود متوجه ریگ شده روان شدند تا که از نظر من غایب شدند پس مکث بسیار
شد بعد از آن شنیدم از آنحضرت در حالی که متوجه بسوی من بودند که می فرمودند که وان
زنا وان سرق یعنی اگرچه زنا کند و اگرچه دزدی کند ابوذر گفت پس هرگاه که آنحضرت
علیه السلام آمدند و مرا دیدند که بهمان مکان صبر کرده ام گفتم یا نبی الله فدای تو شوم با کی حرف
میفرمودی و جواب تو که میداد چه بکسی نمی شنیدم فرمودند که جبرئیل پیش من آمده بود
و طرف ریگ پس گفت بشارت ده امت خود را که هر که بمیرد و شرک بخدا ننماید داخل جنت
خواهد بود فرمودند علیه السلام که گفتم ای جبرئیل اگرچه زنا کند و اگرچه سرقه کند گفت آری
اگرچه خمر کند صدوق ره گفته که مراد ازین آنست که موفق بتوبه ازین افعال یا فقر باشد
محمد بن سماعه منقول است که گفت از بعضی اصحاب حضرت امام جعفر صادق ع سوال کردم که کدام
عمل از عملها افضلست گفت که نصیحت برد کار خود را پیشه کن که گناه از کسی
شنید تو است گفت که تشبیه نکنی خود را بخلق و در توحید احمد بن محمد از آنحضرت
از حضرت رسول صلعم روایت که فرمودند وقتی که آدمی بر پشت خوابیده باشد و نظر کند
بسوی کواکب و بعد از آن چشم بخدا بدرستی که نزد پروردگار ثابت که او خالق آنست یا الهی
بیامرز مرا پس الله تعالی بسوی او نظر کند و بیامرزد و صدوق رحمه الله گفته که الله
تعالی میفرماید اولم ینظروا فی ملکوت السموات والارض وما خلق الله من شیء
یعنی آیا نگاه نکردند بسوی ... بدرستی که لا اله الا الله اعظم اسما ... و در ملکوت زمین

گفته‌اند ملکوت سما نجوم است و شمس و قمر و ملکوت ارض جمادات و جبل و بحر و تفکر کنند در
آفرینش خدای از هر چیزی تا بیابند نظر کمال قدرت صانع و جلال و حکمت مبدع برایشان تمام
گردد و در توحید از عثمان بن عفان از حضرت رسول مرویست که فرمودند کسیکه بمیرد و بداند
که الله تعالی حق است داخل بهشت خواهد شد یعنی بر این اعتقاد از عالم دنیا رفته باشد و در توحید
از معاذ بن جبل منقولست که گفت در پیش حضرت رسول بودم که فرمودند ای معاذ آیا
میدانی که حق تعالی بر بندگان چیست و این کلمه را سه بار تکرار نمودند گفتم که خدا و رسول او
داناتر اند پس فرمودند که حق تعالی بر بندگان اینست که شریک با او نشمارند بعد از آن علیه السلام
فرمودند آیا میدانی که حق بندگان بر الله تعالی وقتی که شریک با او نشمارند چیست گفتم که خدا و رسول
او داناتر اند فرمودند اینکه عذاب نکند ایشان را یا فرمودند که داخل بهشت کند و در
عیون اخبار الرضا از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از حضرت رسول م از جبرئیل
روایتست که الله تعالی فرموده انی انا الله لا اله الا انا کسیکه اقرار بتوحید من بکند داخل
حصن من شود از عذاب من محفوظ ماند و در عیون و علل از حضرت امام رضا علیه السلام روایتست
که فرمودند اگر قایلی بگوید که چرا امر کرده است الله تعالی باقرار بربوبیت و رسالت
و حجتهای خود و اعتقاد کردن بچیزیکه از نزد خدا آمده است در جواب او گفته شود که برای علتهای
بسیار که بعضی از آن اینست کسیکه اقرار بالله عز و جل ننماید از معاصی اجتناب نکند
و از ارتکاب کبایر باز نماند و از شهوات نفس و از فساد و ظلم احتراز نکند پس وقتی
که مردم مباشر این افعال شوند و تابع هوا و هوس نفسانی گردند در اینصورت فساد
در تمام خلق پیدا شود و بعضی بر بعضی غالب شوند از غصب فروج و اموال غافل نشوند و قتل
و دماء و وطی نسا را مباح دانند و بعضی دیگر را بنا حق بقتل رسانند و این سبب
خرابی دنیا و هلاک خلق و فساد حرث و نسل می گردد و بعضی از آن اینست که الله تعالی

حکیم

حکیم است و حکیم نمیباشد و موصوف نمیگردد بحکمت مگر کسیکه منع از فساد و امر بصلاح
و زجر از ظلم و نهی از فواحش نماید و اجتناب از نواهی و امتثال اوامر میسر نمیشود مگر باقرار بوجود
الله تعالی و معرفت آمر و ناهی و صورت نمی گیرد پس اگر مردم گذاشته شوند بی تکلیف اقرار
بخدا تعالی و معرفت او هیچ امری بصلاح و هیچ نهی باز دارنده از فساد نباشد دیگر اگر
آمر و ناهی در میان نیست و بعضی از آن اینست که ما خلق را می یابیم که فساد می کنند با امور
باطن که از نظر خلق مستور است پس اگر اقرار بخدای عز و جل و خشیت بغیب نباشد هیچ کسی نباشد
که از گناه در خلوت و از ارتکاب کبایر بگذرد و وقتیکه چنین باشد باعث هلاک خلق گردد پس
قوام خلق و صلاح امور ایشان در اقرار ایزد جل و علی است که داننده پنهان و پیداست
حکم کننده بصلاح است و منع کننده از فساد است پس اگر کسی گوید که اقرار و معرفت الهی
باینطریق که الله تعالی واحدست چرا بر او واجب شد در جواب او گفته شود که این را
اسباب بسیار است بعضی از آن اینست که اگر اقرار بوحدانیت و معرفت بر مردم واجب نشود پس
جواز توهم دو مدبر یعنی دو خدا یا زیاده از آن شود و وقتی که جواز الهین باشد لیوی
صانع راه نبرند که هر یک از ایشان نمیدانند که عبادت صانع خود میکنم یا غیر او و اطاعت خالق خود
میکنم یا غیر او پس صانع و خالق خود را نشناسند و امر و نهی را ندانند که کدام یک است
و بعضی از آن اینست که اگر دو خدای باشند پس هر یکی از دیگری اولی بعبادت و پرستش
نخواهد بود چه هر دو شریک در معبودیت پس در جواز اطاعت و عبادت شریک
جواز عدم اطاعت و عبادت الله تعالی خواهد بود و در عدم اطاعت الهی کفر بالله و تکذیب جمیع
کتب و رسل او و تحلیل حرام و تحریم حلال و دخول در هر معصیت و خروج از هر عبادت
و ارتکاب هر فساد و ابطال هر حق لازم می‌آید و بعضی از آن اینست که اگر جواز تعدد الهه
باشد پس ابلیس لعین را میرسد که ادعای شرکت با ایزد تعالی و تقدس کند و در جمیع

احکام الهی مخالفت نماید و مردم را مطیع و منقاد خود کرد الله پس این صفت ترین نفاق و کفر است
و اگر کسی گوید که چرا بوجوب اقرار لیس کمثله شیء بر مردم شده است در جواب گفته شود
که برای چند جهت است بعضی از آن اینست تا مردم قصد الی الله بطاعت و عبادت نمایند و سوی
غیر او نگرایند و در امور خالق و خود در ذات اشتباه ننمایند و بعضی از آن اینست که اگر مردم
باین وصف ندانند پس اشتباه نمایند در میان پروردگار ایشان و صانع ایشان و اصنامی
که آبای ایشان وضع کرده اند یا شمس و قمر و کواکب اند پس فساد در دین لازم می آید که
ترک همه عبادات نمایند و ارتکاب تمام معاصی کنند و بعضی از آن اینست که اگر معرفت
الله تعالی بانتظار نفی بر مردم واجب شود پس جایز باشد که الله تعالی مثل مخلوقات باشد
و عجز و جهل و تغییر و زوال و فنا او لازم آید پس هر که جواز این صفات باشد اعتماد
بر علم او و اعتقاد او و امتثال او امر و نواهی و بر وعده و وعید او و ثواب و عقاب
او نمی توان نمود و این امور باعث فساد خلق و ابطال ربوبیت است و در ثواب الاعمال
از سهل بن سعد انصاری مرویست که گفت از حضرت رسول صلعم سوال کردم از قول الله
تعالی که و ما کنت بجانب الطور اذ نادینا و نبودی تو حاضر طرف طور سینا چون
ندا کردیم موسی را و نور نهید و دادیم و فرمود علیه السلام که الله تعالی پیش از خلق مخلوقات
کتابی بر ورق آس نوشت و در عرش گذاشت و بعد از آن ندا فرمود که ای امت محمد ان
رحمتی سبقت غضبی اعطیتکم قبل ان تسألونی و غفرت لکم قبل ان تستغفرونی فمن
لقینی منکم یشهد ان لا اله الا انا و ان محمدا عبدی و رسولی ادخلته الجنة
برحمتی ترجمه اش اینست که ای محمد بدرستی که رحمت من سابق است بر غضب من عطا کردم
شما را پیش از آنکه سوال کنید از من و بخشیدم شما را پیش از آنکه طلب آمرزش نمائید
پس هر که ملاقات کند با من و گواهی دهد اینکه نیست خدا بجز از من و بدرستی که محمد صلعم

بنده من

حضرت ابی عبدالله

بنده من و رسول منست داخل کنم او را به بهشت برحمت خود و در محاسن از ابان بن تغلب از حضرت
ابی عبدالله عم مرویست که فرمود ندای ابان وقتی که بکوفه رسیدی پس روایت کن این حدیث را
که هر که گواهی دهد که لا اله الا الله از روی اخلاص واجب است برای او بهشت ابان گفت که بدرستی
حضرت علیه السلام عرض کردم که اگر مردم از اصناف مختلفه باشند پس برای ایشان نیز این حدیث را
روایت کنم فرمودند آری ای ابان وقتی که روز قیامت خواهد شد والله تعالی اولین و آخرین را
جمع خواهد فرمود پس سلب کرده شد از ایشان لا اله الا الله مگر از کسی که بر این امر خواهد بود یعنی
بر محبت اهل بیت و نیز در محاسن از ابان بن تغلب از حضرت ابی عبدالله عم مرویست که فرمودند
وقتی که روز قیامت خواهد شد منادی ندا خواهد کرد که هر که گواهی که لا اله الا الله پس
گوید که داخل بهشت شود ابان گفت که گفتم پس بر چه چیز خصومت میکنند مردم و فتنه که
هر کس گواهی لا اله الا الله بگوید داخل بهشت گردد پس فرمودند که روز قیامت فراموش
کلمه لا اله الا الله را فراموش خواهند کرد و در صحیفة الرضا علیه السلام از آبای کرام خود علیهم السلام
رویت که حضرت رسول صلعم فرمودند که الله تعالی می فرماید که لا اله الا الله حصن
منست هر که داخل حصن من گردد از عذاب مامون و محفوظ است و در فقه الرضا علیه السلام
روایتست که شخصی بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آمد و سوال کرد از حدیثی که از حضرت
رسالت پناه صلعم منقولست که هر که بگوید لا اله الا الله داخل بهشت گردد پس حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که این حدیث صحیح است آن شخص برگشت هرگاه که از نود
بیرون رفت امام علیه السلام باز طلبید و فرمود ای فلان این کلمه را شروط است و من
از آن شروط ام و در عیون اخبار الرضا مسطور است که حضرت رسول صلعم فرمودند که هر که بگوید
لا اله الا الله داخل بهشت گردد اگرچه زانی و سارق باشد و در امالی شیخ جماعتی از اصحاب
مولای ابی عبدالله از ابی عبدالله عم از آبای او علیهم السلام مرویست که اعرابی بخدمت حضرت

رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله ما بهشت را ضامنی هست فرمودند علیه السلم که آری گفت
که یعنی از حبیب فرمودند هر که لا اله الا الله است که بنده از روی اخلاص بگوید گفت که اخلاص
چیست گفت علیه السلم که عمل کردن بر چیزی که مبعوث شده ام و محبت اهل بیت گفت پدر و مادرم
فدای تو شود محبت اهل بیت از جمله حقوق است فرمودند علیه السلم بدرستی که محبت اهل بیت
از بزرگترین حقوق است و در کنز الکراجکی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم مرویست
که فرمودند بدرستی که الله تعالی اعتقاد گردانیده است در جبر زبان را در میان همه اعضا و ناطق گردانید
بتوحید خود و در تفسیر الرضا مسطورست که اول چیزی که الله تعالی فرض کرده است بر بندگان خود
واجب گردانیده است بر مخلوق شناختن معرفت وحدانیت و الله تعالی و تقدس میفرماید
وما قدروا الله حق قدره یعنی وصف نکردند ایشان خدای را و تعظیم ننمودند چنانچه شوایند
و تعظیم وی باشند امام علیه السلم میفرمودند که نشناختند الله تعالی را حق شناختن و از بعضی
علما روایتست که امام علیه السلم در تفسیر آیه هل جزاء الاحسان الا الاحسان فرموده اند که
چه چیزست جزای کسیکه انعام کرده است الله تعالی بر او بمعرفت خود بغیر از بهشت و مصنف گوید
معرفت عبادتست از تصدیق و تسلیم و اخلاص در باطن و حق معرفت اینست که اطاعت
نمائی و معصیت نکنی و شکر کنی و کفران نعمت ننمائی و در مصباح الشریعه مسطورست که حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم فرمودند که عارف کسیست که شخص او با خلق باشد و دل او
با خدا و اگر طرفة العینی قلب او غافل شود از آن طرف رو نماید هر آینه از شوق آن طرف بمیرد
و عارف امین ودایع الهیست و گنجینه اسرار او و معدن انوار او و دلیل رحمت خدا بر خلق و ودایع
خداست و مطیه علوم او و میزان فضل و عدل اوست و از خلق و مراد و دنیا بی نیاز است
پس مونسی او سوای الله تعالی نیست و نطق و اشاره و نفس او بخداست و برای خدا
و از خداست با خداست پس عارف در باغ قدس الهی متردد است و بغیر سیر کند و از لطا

فضل

فضل او نیوی او توشه بر گیرنده و معرفت اصلست و فرع ایمان و در جامع الاخبار مسطورست
که شخصی بخدمت حضرت رسول صلعم آمد و پرسید که سر علم چیست فرمودند علیه السلم که معرفت
الله حق معرفته آن گفت که حق معرفت آن چه چیزست فرمودند علیه السلم که بشناسی الله تعالی را
بلا مثال و بلا شبیه و بشناسی او را خدای یگانه و خالق و قادر و اول و آخر و ظاهر و باطنا
نه کفو دارد و نه مثل که اینست حق معرفت الله تعالی و در جامع الاخبار مسطورست
که حضرت رسالت پناه صلعم فرمودند که افضلترین شما از روی ایمان افضلترین شما است از روی
معرفت و صدوق ره در کتاب صفات الشیعه از ابن ابی عمیر از یکی از ائمه علیهم السلم روایت کرده
که بعضی از شما از روی نماز مرتبه دارند یعنی کثیر الصلوة اند و بعضی کثیر الحج اند و بعضی
کثیر الصدقه اند و بعضی کثیر الصیام اند و افضلترین شما کسی است که افضل از روی معرفت باشد
و در امالی شیخ از ابی الصلت هروی منقولست که گفت روزی که حضرت امام رضا علیه السلم داخل
نیشابور شدند من نیز در رکاب حضرت بودم که علمای نیشابور باستقبال آمدند و علمای
حضرت را گرفتند و گفتند یا ابن رسول الله بحق آبای طاهرین خود برای ما حدیثی از
آبای خود علیهم السلم بیان فرمای پس حضرت امام سر مبارک از هودج بیرون کردند و بر
حضرت ردائی از ابریشم بود فرمودند حدیث کرد مرا پدرم موسی بن جعفر از پدر خود
جعفر بن محمد از پدر خود محمد بن علی از پدر خود علی بن الحسین سید شباب اهل الجنة
از حضرت امیر المؤمنین ع که حضرت رسول ص فرمودند که خبر کرد مرا جبرئیل روح الامین
از الله تعالی تقدست اسماؤه و جل ثناؤه که فرمود انی انا الله لا اله الا انا وحدی
عبادی فاعبدونی و لیعلم من لقینی منکم بشهادة ان لا اله الا الله مخلصا
بها انه قد دخل حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی یعنی بدرستیکه منم خدای و
نیست خدای بغیر از من تنهای بندگان من پس عبادت کنید مرا و بدانید که از شما

شما ملاقات نخواهد کرد مرا بشهادت اینکه نیست خدایی مگر خدا و این شهادت را از روی اخلاص
باشد بتحقیق که داخل شده است در حصن من و هر که داخل حصن من شد از عذاب من محفوظ
شد مردم گفتند یا بن رسول الله اخلاص در شهادت چیست فرمودند طاعت الله و طاعت
رسول صلعم و تبعیت اهل بیت او علیهم السلم **باب در بیان علت پوشیده ماندن الله
تعالی از مخلوقات** و در علل الشرایع از محمد بن عبدالله خراسانی خادم حضرت امام رضا
علیه السلم منقولست که گفت شخصی از زنادقه بخدمت ابی الحسن علیه السلم رسید که الله تعالی
چرا از خلق پوشیده و در حجاب مانده است حضرت امام ع م فرمودند بدرستی که حجاب از خلق
برای کثرت ذنوب ایشانست لیکن بر الله تعالی هیچ چیز پیدا و پنهان در روزست پوشیده
نیست و زندیق گفت برای چه حاسه بصر الله تعالی را نمی‌بیند فرمودند که برای فرق در میان خدا
و در میان مخلوقات و که ایشان را حاسه بصر درمی‌یابد و می‌بیند و الله تعالی برترست
ازینکه ابصار او را ببیند یا وهم او را احاطه کند یا عقل او را به ضبط در آرد زندیق گفت
پس حد الله تعالی را بیان فرمای فرمودند الله تعالی حد کرده نمیشود گفت برای چه فرمودند
برای آنکه محدود متناهی است پس اگر حد کرده شود احتمال زیاد بدارد داشته باشد احتمال
نقصان داشته خواهد بود و حال آنکه او غیر محدودست و حرکت نیست و تجزی و توهم
نیست و در علل الشرایع از ابوحمزه ثمالی منقولست که گفت گفتم حضرت علی بن الحسین ع م را
که برای چه الله تعالی از خلق در حجاب مانده است فرمودند ع م برای آنکه الله تعالی بنای
ایشان را بر جهل گذاشته است پس اگر ایشان به بینند بسوی خدا هر آینه هیبت او در دلهای
ایشان نماند و تعظیم او ننمایند نظیر آن اینست که هر گاه یکی از شما اول مرتبه نظر می‌کند
بسوی بیت الله الحرام پس تعظیم او می‌نماید و وقتی که داخل آن می‌گردد و می‌بیند
نمی‌خواهد که بسوی آن ببیند و آن تعظیم که در اول مرتبه می‌کرد نمی‌کند **باب در بیان**

اثبات

**اثبات صانع و استدلال بعجایب مصنوعات او بر وجود او جل شانه و بر علم
و قدرت و جمیع صفات او قوله تعالی** الذی جعل لکم الارض فراشا والسماء
بناء وانزل من السماء ماء فاخرج به من الثمرات رزقا لکم فلا تجعلوا لله اندادا
وانتم تعلمون یعنی آن خداوندی که به حکمت بالغه ساخت برای نفع شما و فایده شما
زمین را بساط گسترده جهت آرام در و حرکت بر روی آن و کرد آسمان را سقفی بر افراشته
و فرو فرستاد از آسمان یا از ابر آبی یعنی باران پس بیرون آورد بسبب آن آب
وقتی که با خاک آمیخته شد از انواع میوه‌ها و نباتها روزی ساخته و بهره اختیار برای شما
پس بگیرید مر خدا را همتایان و انبازان در ملک او و حال آنکه شما میدانید که او را
مثل نیست و نه ابلکه باشد هیچ کس غیر او بر آفریدن مخلوقات و ظهور او در
موجودات قادر نیست **قوله تعالی** ان فی خلق السموات والارض واختلاف
اللیل والنهار والفلک التی تجری فی البحر بما ینفع الناس وما انزل الله
من السماء من ماء فاحیا به الارض بعد موتها وبث فیها من کل دابة و
تصریف الریاح والسحاب المسخر بین السماء والارض لایات لقوم یعقلون
یعنی بدرستی که در آفریدن آسمانها که خیمه‌ایست بی ستون بر افراشته و بسیط
معلق بداشته و در آفرینش زمین که بساطیست مبسوط و مهادیست مضبوط و از پی در
آمدن شب و روز مر یکدیگر را بسبیل تعاقب یا اختلاف ایشان در طول و قصر
و سواد و بیاض و دیگر در کشتی که میروند در دریا بانچه نفع رساند مردمان را از تجارات
و مکاسب و در آنچه فرو فرستاد خدای از آسمان یا از ابر از آب باران پس زنده ساخت
و تازه کرد بآن زمین را از پس مردگی و بی ثمری او و پراکنده کرد در زمین
از هر جنبنده چون بهایم و سباع و وحوش و جز آن و در گردانیدن بادها از هر جهتی

و در امر خود داشتیم و دلیم شده و امر خدا بر اهل ایمان آسمان و زمین تا هر طرف که حکم شود بر جمیع
هر آنچه حلال است یعنی در بین همه گفتیم نشانهاست از صنایع حکمت و بدایع فطرت او که ودیعت کرده
کرده دارند یونس إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ یعنی بدرستی که در آمد شد روز و شب از یکدیگر یا در تخالف
ایشان بنور و ظلمت و در آنچه آفرید خدای در آسمانها و زمینها از انواع موجودات
نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و نفاذ قدرت مر گروهی را که بترسند
از عواقب احوال و خواتیم امور یعنی از حال مآل و معاد بیندیشند و از سوء حشر
ترسان گردند چه اندیشه و خوف باعث بود ایشان را بر تفکر و تدبر قال الله تعالی
قُلِ انْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا
يُؤْمِنُونَ بگو ای محمد صلعم مشرکانی را که از تو طلب آیات می کنند که بنگرید بچشم
سر با ملاحظه کنید به بینید که سر تا خود چه ظاهر است در آسمانها از عجایب فطرت و در زمین
از بدایع قدرت تا شما را دلالت کند بر کمال صنع الهی و بدایع علم و حکمت پادشاهی
و دفع نمیکند دیدن آیتها و استماع کلام بیم کنندگان یعنی رسل عذاب الهی را از گروهی
که در علم و کرده و حکم من واقع است که نخواهند گروید الرعد اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ
بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ
مُسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ وَهُوَ الَّذِي
مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ
اثْنَيْنِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ وَفِي الْأَرْضِ
قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ
يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ

يعقلون

يَعْقِلُونَ یعنی خدای است که برداشت آسمانها یعنی برداشته بی ستون که بر آن قایم باشد
می بینید شما آسمانها را مرفوع بی ستون و گفته اند برداشت آسمانها را بی ستونی که شما
ببینید پس لازم میاید که ستون هست و لیکن مرئی نیست و آن قدرت است که آسمان بدان
مرفوع میباشد و در رفع السموات او گرده که باری تعالی سقوف عالیه و سطوح مرتفعه سموات
را بی عمد که ادراک تواند نمود برافراشت و بی ستون که مشاهده تواند فرمود بلند داشت
یعنی ستون هست اما معقولست و قوائم موجودات و لیکن غیر مرئیست و آن عدالت تواند بود
که بالعدل قامت السموات یعنی آسمان و زمین بعدل برپاست فی تفسیرها
بغیر عمد ترونها که نباشد ستون چنانچه کی بعد چنانچه ستون بر پای ایستد قصد
کرد با فوق عرش یا مستولی شد بر وی اقتدار و نفاذ حکم یا عرش ملک باشد و او قصد
فرمود بان بحفظ و تدبیر و رام کرد آفتاب و ماه را بجهت مصالح عباد بالجبلت از
حرکات ایشان بر حدی معین هر یک از ایشان میرود و حرکت میکنند تا وقتی تمام کرده
شده یعنی مدتی معین که در خود با تمام رساند یا جریان دارد تا زمانی که مراد منقطع
گردد یعنی تا قیام ساعت تدبیر می کند خدای کار مملکوت خود را از ایجاد و اعدام و اذلال
و اعزاز و احیا و اماتت بیان میکند آیتها قرآن را یعنی مفصل میسازد بامر و نهی یا
احکام دلایل قدرت می کند یکی بعد از دیگری تا باشد که بیابید بر ورود کار خود یعنی
به بعث و جزائی که خواهد بود در قیامت یقین کرده و دانید که هر که قادر است
بر آفریدن این اشیا قدرت دارد بر اعاده و بطول و عرض منقلب حیوان باشد بیا
در کوههای محکم پای بر جا که منبع بود و پیدا کرد در زمین جویهای آب روان و از همه
میوها بیافرید در زمین دو صنف مثلا سیاه و سفید و خورد و بزرگ و ترش
و شیرین و حار و بارد و تر و خشک و بوستانی و ... الان اثنین تا که بند میپوشاند

کاهو و آب العرب و کلاهم می پوشانند و در هیچ کشتی را بر روز تا هوا معتدل باشد روشن بود
تاریک میشود و از ایجاد مستوان یافت که تغییر روز و شب تا هوا معتدل شود و روشن
کرده از ذوات بدرستی که درین آیات قدرت که مذکور شد هر آینه نشانهای روشن است
مر گروهی را که تفکر کنند در آن و دانند که این اشیا را تخصیص هر یک بچیزی دلیل است
بر وجود صانع حکیم و در زمین پارهاست پیوسته یکدیگر این نیز یکی از دلایل قدرت
که قطعها از زمین بیکدیگر پیوسته بعضی شایسته زراعت است و برخی شوره زار و بعضی
ریگ زار و قطعه سنگستان و دیگر در زمین بوستانهاست از انگور بسیار و کشتها
و خرما بنان چند شاخ از یک اصل جسته و نه چنان بلکه متفرق الاصل و هر یک شاخ
از یک بیخ رسته آب داده میشوند این همه اشجار و زروع بیک آب و تفضیل میدهیم
بعضی را از آن بر بعض دیگر در میوه بحسب شکل و لون و رایحه و طعم بدرستی که درین که
ذکر کرده شد هر آینه دلالتها واضح است قومی را که تعقل کنند و تامل نمایند که اختلاف
میوه‌ها و اشجار با آنکه از یک آب پرورش میابند نمی‌تواند بود الا بارادت ابراهیم
اللّه الذی خلق السموات والارض وانزل من السماء ماء فاخرج به من الثمرات
رزقا لکم وسخر لکم الفلک لتجری فی البحر بامره وسخر لکم الانهار وسخر لکم
الشمس والقمر دائبین وسخر لکم اللیل والنهار وآتاکم من کل ما سألتموه
وان تعدوا نعمة اللّه لا تحصوها ان الانسان لظلوم کفار خدای آنکه بیافرید
آسمانها و زمین را فرو فرستاد و از آسمان آبی مراد باران است پس بیرون آورد
میان آب از زمین هاروزی برای شما که بیان روزی کار کند و رام ساخت برای
شما کشتی را تا میرود در دریا بفرمان او هر جا که میخواهید و مسخر کرد و شما را جویها
یعنی رام ساخت برای انتفاع و تصرف شما و مسخر کرد ایند برای انتفاع و استفا

آفتاب و ماه

آفتاب و ماه را در حالتی که مستمرند در سیر خود با جد و جهد در سیران تا قیامت خود هیچ کوشش
فتور و قصوری در آن ندارند و رام کرد برای شما شب و روز تا متعاقب یکدیگر میرسند
یکی برای نوم و راحت و دیگری برای کسب و معیشت و بداد شما را هر چه خواستید یعنی
الهر چه صلاح الحال شما بود خواستید یا نه از ذات و اگر خواهید که شماره کنید نعمت خدای را
که بتفضل و کرم بشما داده شمار نتوانید کرد از اوقات احصای آن بنیاد بدرستی
که آدمی ستمکار است ناسپاس ظلم میکند بر نعمت که از شکر آن غافلست و کفران میورزد
که حقیقت نعم جاهلست یا مظلوم کرده نعمت ضیع کند و شکایت نماید کفاراست که
نعمت بخل ورزد و در خبر آمده الحجر ولقد جعلنا فی السماء بروجا وزیناها
للناظرین وحفظناها من کل شیطان رجیم الا من استرق السمع فاتبعه شهاب
مبین والارض مددناها والقینا فیها رواسی وانبتنا فیها من کل شیء
موزون وجعلنا لکم فیها معایش ومن لستم له برازقین وان من شیء
الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم وارسلنا الریاح لواقح فا
فانزلنا من السماء ماء فاسقیناکموه وما انتم له بخازنین وانا لنحن نحیی ونمیت
ونحن الوارثون یعنی بدرستی که ما آفریدیم و پیدا کردیم در آسمان برجهای دوازده
کانه را هیئات و صفات و خواص مختلف یکدیگر و بیاراستیم آنرا بصورتها یا
آسمانرا به نیرین و سایر کواکب برای نگرندگان که بعبرت در آن نگرند و بر آن قدرت
صانع استدلال کنند و نگاه داشتیم آسمان را از هر دیوی رانده شده تا نتوانند
که بر آن صعود کنند و بر احوال و اخبار مطلع شود لیکن هر دیوی که خواهد که بر آسمان رود
بدزدد سخنی مسموع یعنی چیزی از فرشتگان شنود پس از پی در رسد او را بدرسد و بسوزد
ستاره روشن و درخشان از ابن عباس رضی اللّه عنهما منقولست که از زمان آدم علیه

تا وقت مریم ع م دیوان بر آسمان می‌رفتند و از ملائکه که از لوح محفوظ درس می‌خواندند
سخنان می‌ربودند و بر زمین آمده با دوستان خود از کاهنان می‌گفتند چون روح الله
متولد شد ایشان را از آسمان منع کردند و چون ولادت با سعادت حضرت خاتم النبیین
علیه وعلی آله افضل صلوات المصلین روی داد از همه آسمانها ممنوع گشتند و بجهت رجم
ایشان شهب ثاقبه مقرر شد و ابواب همات بکلی مسدود گشت ما هی برامک
باز نهر که نکت کل یکف و ها هوی خاکها افکندند و زمین را باز کشیدیم بر روی
آب از زیر خانه کعبه و در افکندیم و پیدا کردیم در زمین کوههای استوار فراخته پابرجای
و برویانیدیم در زمین و لباختیم از هر چیزی سنجیده بمیزان حکمت یعنی مقدر معین
مستحسن باشد یعنی برویانیدیم از زمین چیزهای نیکو مشتمل بر منافع کلیه از اشجار و زروع و ثمار
و لباختیم برای شما در زمین اسباب معیشت یعنی چیزها که قوام عیش شما بوی است از مطاعم و ملابس
و هم برای شما را ساختیم آنرا که نیستید شما مر او را روزی دهندگان یعنی خدم و عیالیت
و گفته اند انعام و مراکب و نیست هیچ چیز که آدمی بوی محتاج باشد مگر نزد ما است
یعنی در تحت فرمان ما خزینهای او یعنی ما قادریم بر ایجاد و تکوین آن این ضرب المثل است
برای اقتدار و اختیار ذکر تشبیه کرده آنکه مقدورات خود را باشیای مخزونه که در دست افواج
آن احتیاج بکلفت و زحمت نیست و فرو نمی‌فرستیم آنرا مگر باندازه دانسته شده
که نه کم از آن شاید و نه زیاده بران باید و فرو فرستادیم بادها را آبستان یعنی
دارندگان ابر را یا آبستن کنندگان درختها را بمیوه پس فرو فرستادیم از آسما
ها کذان باران پس بخورانیدیم شما را آن آب و ظرف دادیم در آن و نیستید شما
مر آن آب فرو فرستاده را نگاه دارندگان در چاه و غدیر و چشمه بلکه ما حافظ
آنیم و بدرستی که ما زنده می‌گردانیم اجسام قابل با ایجاد حیات در آن و می‌میرانیم ایشان را

همیرذا

حجتها با دلایل واضحات از آن و ما او را ثنا نمی‌تیم یعنی باقی بعد از فنا و خلق بوجه میراث خبر برای گویند که
بعد از مردن بدو برگردند پس همه در معرض فنااند و حق سبحانه موصوف بصفت بقا النحل
خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَ
مَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَى
بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بَالِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ
وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ بیافرید آدمی را از آب منی که جماد است
بی‌حس و فهم و بی‌ادراک وضع و شکل نپذیرد پس او را فهم و عقل داد پس ناگاه او جدال کننده است
آشکار یعنی مناظره می‌کند و منجر میشود که حق تعالی بجهت ثابت سازد و چهارپایان را
که اصناف ثمانیه اند بیافریدیم برای شما در ایشان پوششی است گرم کننده یعنی جامها از
پشم و موی که سرما باز دارد و دیگر شما را در آن منفعتهاست از نتاج و شیر و کوب و کرایه و
و تجارت و غیر آن و از ایشان میخورید یعنی شیر و روغن و پنیر میخورید و از ایشان لحم
میخورید و چون لحم و شحم و اکل جز انعام چون طیور و صید بحر کمیاب میشد پس باشد شما را
درین چهارپایان زینتی یعنی آراستگی وقتی که بر میگردانید بخانه شما در وقت
بیرون انعام نیست میانه هنگامیکه باز می‌آیند از چراگاه بارامگاه خویش یعنی وقت
روز و وقتی که بیرون میروند برای خود بصحرا و ملاد یعنی صبح برمیدارند بارهای گران با اثقال
شما را بشهری که نباشید شما رسنده بدان با بارهای گران یا پیاده مگر برنج و سختی که بشکاف
شما نفسها اهل مکه را میگوید که با امتعه تجارت خود بیمن و شام از شام و یمن نتوانید رفت
مگر بمشقت تمام پس حق سبحانه شما را انعام انعام فرمود بحقیقتی که آفریدگار شما مهربان است
که نعمت دادی ساقط مشقت نخشانیده است که بیافرید این چهارپایان کار بر شما آسان کرد

وبیافرید اسبان را واستران را وخران را تا برنشینید تا سوار آن را آرایش کنید روزگار خود را

بدان آرایش کردن و بیافریند چیزها آنچه شما را آفرید الخبر زیرا که شما نمیدانید از حیوان و هوام

وطیور و جانوران ای دیگر اند مراد از نعم لطیفات باشد که حاقت و صافات با مخلوق

ماوراء قاف قوله تعالی هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ

فِيهِ تُسِيمُونَ يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ

لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ

بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ

فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا

مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاخِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ

تَشْكُرُونَ وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَعَلَّكُمْ

تَهْتَدُونَ وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ یعنی اوست که فرو فرستاد از

آسمان یا سحاب یا از آسمان بر سحاب و از سحاب بر زمین آبی شما را از وی آشامیدنی

و از وی باران باشد درخت مراد گیاهی است که از زمین روید نه نباتی که او را ساق

باشد دران نبات میچرانید چهارپایان خود را سیر و یا نیم ماه حشم یا مخلوق

یعنی میرویاند خدای برای شما باب باران کشت را مراد حبوب غلات است که زراعت می

کنند و درخت زیتون را و خرما را و انگورها را بعضی از همه میوه ها که در دنیا ممکن

باشد زیرا که همه موجود نباشد الا در بهشت بدرستی که درین در یافتن صنوف و

انجاد هر آینه دلیلی است روشن بر قدرت و حکمت الهی مر گروهی را که تفکر کنند

و تامل نمایند در آنکه دانه در زمین افتد و آب را در وی نفوذ کرده متعفن کرده

واعلای

واعلای او منشق گشته ساقی از وی در هوا صاعد یابد و اسفل او شکافته بیخی از وی در زمین فرو

شود و بر نشو و نما ساعت بساعت زیاده میگردد تا وقتی که از هار و انوار و میوه را شکل دیگر

و مزه دیگر باشد و معلوم است که اختلاف اشکال و الوان طعوم نیست الا بفعل فاعل مختار

مقدس و متعالی و بعضی جان بخش عجائب آفرید با حجه کون و مکان آفرید گرد زهر شاخ

گل و برگ و بار و علیوه او نقش دیگر آشکار و رام کرد است برای انتفاع شما شب و روز را یکی

برای آرامش و دیگری بجهت آسایش و آفتاب و ماه را بجهت انتفاع فوائد ادراک زروع

و معرفت حساب سنین و شهور و ستارگان را برای شما خلق را همه بفرمان همه شما را

نفع میرساند در حالتی که هستند رام شدگان بامر خدای که پروردگار همه است بدرستی

که در اینها هر آینه علامتها و دلیلهاست بر وحدانیت صانع حکیم مر گروهی که تعقل

کنند در احوال نباتات که خالی از خفای نیست تفکر فرموده و در دلالات که نیست

ظاهر است ذکر عقل کرده و دیگر رام کرد است آنچه را که آفریده است برای نفع شما در زمین

در حیوانات و نباتات یعنی شما را میسر ساخت نفع گرفتن بدانها از مطاعم و مشارب و ملابس

و مراکب و منافع در حالتی که مختلفات هیآت و اشکال و اصناف اند بدرستی که درین مخلوقات

هر آینه دلالتی و علامتی است بر وحدانیت حق مر گروهی را که یاد کنند و اوست که مسخر

کرد است دریا را بجهتی که شما متمکن شوید از انتفاع بدان یکی آنکه در وی صید میکنید تا

بخورید از وی گوشتی تازه یعنی ماهی و دیگر غوص مینمایید در وی تا بیرون آرید از وی پیرایه

که میپوشید یعنی استخراج میکنید از وی زیورها و چون لؤلؤ و مرجان و میپوشید

زنان شما و چون زینت ایشان برای رجال باشد لبس حلیه را به ایشان نسبت داد و می

بینی کشتیها را رونده و شکافنده آب در دریا و دیگر تسخیر بحر مر شما را برای آنست که بجوئید

مرکوب در کشتی از سود آنکه سبب سعت رزق است و تا باشد که شکر گوئید خدا را بر آن نعمت

سخره دریا در شب کشتی چه این نعمتی عظیم است که حق تعالی اسباب منافع ساخته و بیافرید و نهاد
در زمین کوه‌ها بلند و بزرگ تا میل نکند یعنی تا زمین میل نکند و مضطرب نگردد و شما را بر
نگرداند و دیگر در زمین بیافرید جویها چون نیل و فرات و دجله و جیحون و سیحون و امثال
آن و دیگر پدید کرد در زمین راهها از هر موضعی بموضعی تا باشد که شما راه یابید بیابان
مقاصد خود و دیگر پیدا کرد نشانهای راه برای روندگان از کوهها و تپه‌ها و غیر آن
و ستارگان چون ثریا و بنات نعش و فرقدین و شعریین و سماکین و جدی و مانند آن ایشان
یعنی در بر و بحر در خشکی و تری راه می‌یابند اگرچه اهتدا بنجوم همه مسافران است اما ثابت
مشهور بودند در رحلة الشتاء والصيف با آنکه راه را بستاره از همه مردم بهتر می‌شناسند
قوله تعالی والله انزل من السماء ماء فاحيا به الارض بعد موتها ان في ذلك
لآية لقوم يسمعون وان لكم في الانعام لعبرة نسقيكم مما في بطونه من بين
فرث ودم لبنا خالصا سائغا للشاربين ومن ثمرات النخيل والاعناب تتخذون
منه سكرا ورزقا حسنا ان في ذلك لآية لقوم يعقلون واوحى ربك الى
النحل ان اتخذي من الجبال بيوتا ومن الشجر ومما يعرشون ثم كلي من كل الثمرات
فاسلكي سبل ربك ذللا يخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فيه شفاء
للناس ان في ذلك لآية لقوم يتفكرون والله خلقكم ثم يتوفاكم ومنكم
من يرد الى ارذل العمر لكي لا يعلم بعد علم شيئا ان الله عليم قدير یعنی خدا
فرو آورد از آسمان آبی پس زنده کردانید بآن آب زمین را از پژمردگی آن هر آینه نشانه
است گروهی را که بشنوند بگوش تدبر و استماع کنند بسمع انصاف و بدرستی که مر
شما راست در وجود چهارپایان دلالتی که بدان عبرت گیرند از جهل بعلم می‌آشامانیم شما را
یعنی از آنچه در شکمهای ایشانست از میان سرگین و خون شیری پاک

از لون

از لون دم و رایحه فرث گوارنده مر آشامندگان را و مر شما راست از میوه‌های خرمابنان و
تاکهای انگور آنچه می‌گیرید از وی شرابی که مست کننده و روزی نیکو چون خرما و مویز و دوشاب
بدرستی که در این میوه‌ها آثار رحمت و فواید ایشان هر آینه دلیل روشن است جهت آنانی
با ربیع الی گروهی را که تعقل کنند و بنظر تامل در آن نگرند و الهام فرستاد پروردگار
تو سوی زنبوران عسل یعنی در دل ایشان افکند اینکه فرا گیرید از شکاف کوهها
خانهای مسدس متشابه از شکل و صحف مستوی و از میان درختان نیز
خانه گیرید یعنی در کوه و شجر جا کنید وقتی که مالکی و صاحبی نداشته باشید و خانه گیرید
از آنچه مردمان بنا می‌کنند یعنی مالکان شما چون کندو و غیر آن پس بخورید از همه میوه‌ها
که خواهید تلخ باشد یا شیرین مراد انوار و ازهارست پس بروید براههای پروردگار شما
یعنی طریقی را که الهام داده است در عمل عسل در حالتی که منقاد باشید و رام شده مر اوامر الهی را
چون زنبوران امر الهی از کار بستند از شکوفه‌ها و گلها بچرند و در درون ایشان مستحیل
گردد و لعابی پدید آید و از ذخیره زمستان و بیشتر که حق تعالی می‌گوید که بیرون
می‌آید از شکمهای ایشان بطریق لعاب یا آشامیدنی یعنی عسل بخلاف یکدیگر رنگهای
او یعنی بعضی عسل زنبور جوانست و زرد که از آن میانه سال است و سرخ که از آن
پیرانست و سیاه و سبز و نادر باشد و گفته‌اند اختلاف الوان عسل بحسب اختلاف فصول است
در آن شرابی شفاست مر مردمان را یا بنفس خود چنانچه در امراض بلغمی یا مختلط با غیر
خود چنانچه در سایر امراض چنانکه معجونی باشد که عسل جزو وی بود بدرستی که در
امر نحل و عسل هر آینه حجتی باشد روشن بر قدرت ربانی مر گروهی را که تفکر کنند
در احتضان نحل و صنایع دقیقه و امور دقیقه و هر آینه جهت وجود مکنند الا از حکیم
توانای دانا و خدای بیافرید شما را و از عدم بوجود آورد پس میراند دیگر بار ره

معده بار برد و از شما کس هست که رد کرده شود به سوی خوارترین زندگانی یعنی پیری
و خرافت که هفتاد و پنج یا هشتاد یا نود سالست تا نداند بعد از علم چیزی را
یعنی بحال طفولیت باز گردد در نسیان بدرستی که خدای داناست و جاهل چون دانا نی
عاری شود و تواناست و عاجز چون توانا نی او راه نیابد قوله تعالی والله جعل لکم من
أنفسكم أزواجا وجعل لكم من أزواجكم بنين وحفدة ورزقكم من الطيبات
أفبالباطل يؤمنون وبنعمت الله هم يكفرون يعنی خدای بیافرید برای شما از جنس
شما زنان که با ایشان آرام می گیرید و برای شما از زنان شما پسران و دختران یا اولاد و اولاد
یا دامادان یا فرزندان زنانی که از شوهران دیگر دارند و روزی داد شما را از پاکیزها
و لذیذها آیا به بیهوده می گروند این مشرکان و نعمت خدای ایشان نمی گروند و باطل
می گروند قوله تعالی والله أخرجكم من بطون أمهاتكم لا تعلمون شيئا وجعل
لكم السمع والأبصار والأفئدة لعلكم تشكرون ألم يروا إلى الطير
مسخرات في جو السماء ما يمسكهن إلا الله إن في ذلك لآيات لقوم يؤمنون
والله جعل لكم من بيوتكم سكنا وجعل لكم من جلود الأنعام بيوتا تستخفونها
يوم ظعنكم ويوم إقامتكم ومن أصوافها وأوبارها وأشعارها أثاثا ومتاعا
إلى حين والله جعل لكم مما خلق ظلالا وجعل لكم من الجبال أكنانا
وجعل لكم سرابيل تقيكم الحر وسرابيل تقيكم بأسكم كذلك يتم نعمته
عليكم لعلكم تسلمون یعنی و خدای بیرون آورد شما را از شکمهای مادران
شما نمی دانستید هیچ چیز را از خیر نافع خود و جذب مکاره از خود و داد
شما را گوش و چشمها و دلها تا باشد که شکر گوئید بدین نعمتها آیا نمی کنند نگاه
برای استدلال بر قدرت الهی بسوی مرغان تا به بینند ایشان را رام شدگان برای

پس چون

پس چون در هوا میان ارض و آسمان نگاه نمی دارد ایشان را در آن هوا مگر خدای و اگر نه ثقل جسد
ایشان مقتضی سقوطست بدرستی که در تسخیر طیر برای طیران نشانهاست برای گروهی که بگروند
و خدا بساخت برای شما از خانهای شما که مبنی از سنگ و خشت و چوب باشد آرامگاهی
که بوقت اقامت در آن ساکن شوید بود و ساخت از پوست چهارپایان خانها چون
خیمه و خرگاه که آن را سبک می یابید از برداشتن و با خود بردن وقت سفر و رحلت
شما بوقت اقامت یعنی نزول در منازل و بساخت برای شما از پشمهای انعام یعنی میش
را باشد و پشمهای نرم که شتر را بود و مویها که بز را بود رختها از پوشیدنی و گستردنی و
و برخورداری از خرید و فروختن تا هنگامی که آنها برقرار بود و از آنها نفع توان
گرفت یا وقتی که کهنه شود و خدا بیافرید برای شما از آنچه بیافرید از کوه و درخت
و بنا و ابر سایها تا ببالند از تاب آفتاب پناه می برید و ساخت برای شما از کوهها نشستها
یعنی غارها و سمجها که در آن سکونت میورزید و کرد برای شما پیراهنها یعنی پوشیدنیها
چون جامهها از صوف و کتان و پنبه و غیر آن که نگاه میدارد از شما ضرر گرما را و ذکر سرما
نکرد و دیگر ساخت برای شما جامهها از آهن چون زره و جوشن که از آن نگاه میدارد شما
از سلاح دشمنان در کارزار شما همچنان که این نعمتها بر شما تمام می کند تمام می کرد نعمت
و نیکوئی خود را بر شما باشد که شما اسلام آرید یا منقاد حکم او گردید الأسرى وجعلنا
الليل والنهار آيتين فمحونا آية الليل وجعلنا آية النهار مبصرة لتبتغوا
فضلا من ربكم ولتعلموا عدد السنين والحساب وكل شيء فصلناه
تفصيلا یعنی و گردانیدیم شب و روز را دو علامت که دلالت کند که بر صانع
بر قدرت حکیم مطلق جل ذکره پس محو کردیم آیتی را که شبست یعنی ظلمت او را محو کردیم
باشراق آفتاب و ساختیم آیتی را که روزست روشن که در وی همه چیز به بینند تا طلب کنند

در روشنی او افزوده در معیشت از پروردگار روزی بجوید و تا بدانید از اختلاف حرکات شمس و قمر شمار
سالها را و حساب آجال و مراسم اعمال و هر چیز برا که بدان محتاج اید از مهمات دینی و دنیوی
بیان کرده ایم در قرآن بیان کردنی **وقوله تعالی** ربکم الذی یزجی لکم الفلک فی البحر
لتبتغوا من فضله انه کان بکم رحیما واذا مسکم الضر فی البحر ضل من تدعون
الا ایاه فلما نجیکم الی البر اعرضتم وکان الانسان کفورا یعنی پروردگار شما
او آنست که بقدرت کامله میراند و روان می کرداند برای شما کشتی را در دریا تا بجوئید
از فضل او یعنی روزی خویش را و گویند فضل سود تجارت است که بدان احتیاج اند
و بعبور بر دریا بمنفعت نتوانید رسید که او هست بشما مهربان که کارهای مشکل را بر
شما آسان می گرداند و اسباب احتیاج شما مهیا می کند و چون برسد شما را سختی
یعنی خوف غرق شدن در دریا گم شود و برود از خاطرهای شما هر که او را می خوانید
مگر او که خداوند است یگانه و یکتا که در آن محل جز او را نمی توانید و نجات جز از حضرت
او نمی خواهید پس آن هنگام که برهانید شما را از غرق شدن و برسانید بسلامت بیابان
برگشتید از توحید و باز روی به پرستش بتان آورده و هست آدمی بسیار ناسپاس
مر نعمت خداوند خود را **طه** الذی جعل لکم الارض مهدا وسلک لکم فیها
سبلا وانزل من السماء ماء فاخرجنا به ازواجا من نبات شتی کلوا وارعوا
انعامکم ان فی ذلک لآیات لاولی النهی منها خلقناکم وفیها نعیدکم
ومنها نخرجکم تارة اخری یعنی آنست که گردانید برای شما زمین را فرشی گسترده
که بران می نشینید و مکن میسازید و روشن کرد برای شما در زمین راهها تا بان
راه از زمینی بزمینی سیر کنید و بعمل خود بنام مهمات شوید و فرستاد از آسمان
آبی که باران است پس بیرون آوردیم بسبب آن آب انواع نبات

بکمال

بکمال قدرت و حکمت یعنی گوناگون از انواع مختلف متفرق ما بیرون میا کنیم باب باران اصناف
گوناگون از رستنیهای جدا که لون و طعم دارد هریک مخالف آن دیگری است با وجود
اتحاد آب و زمین پس گفتیم بخورید از آنچه بیرون آورده ایم هر چه خوردنی است از نبات
حبوب و چرانید چهارپایان خود را در چراگاهها تا بخورند گیاهها اگر خوردنی شما
نباید بدرستی در این که مذکور شد هر آینه دلالتهاست بر قدرت ربانی و وحدت
او مر خداوندان خرد را که عقول ایشان ناهی باشد از اتباع باطل و ارتکاب قبایح از
افریدیم شما را یعنی اصل خلقت پدر شما و اول اسواد ابدان شما خاک زمین است و در زمین
باز نبریم بعد از مرگ و از زمین بیرون آریم بار دیگر برای جهت حساب و جزا **انبیا**
اولم یر الذین کفروا ان السموات والارض کانتا رتقا ففتقناهما وجعلنا
من الماء کل شیء حی افلا یؤمنون وجعلنا فی الارض رواسی ان تمید بهم
وجعلنا فیها فجاجا سبلا لعلهم یهتدون وجعلنا السماء سقفا محفوظا
وهم عن آیاتها معرضون وهو الذی خلق اللیل والنهار والشمس والقمر کل فی
فلک یسبحون یعنی آیا ندیده اند یعنی ندانسته اند آنکه کافر شده اند آنکه آسمانها
و زمینها بوده اند بسته یعنی مجتمع مراد آنست که حقیقت متحد بوده اند پس باز کشادیم
ایشان را از یکدیگر و بیافریدیم از آب هر چیزی که زنده است آیا نمی گروند مشرکان با وجود
این آیات واضحه و علامات لایحه و خلق کردیم در زمین کوههای بلند تا نجنبد زمین
و میل کردانید بایشان و ساختیم و پیدا کردیم در زمین یا درمیان کوهها راههای گشاده
تا یابند که ایشان راه یابند در سفرها بمنازل مقصود و گردانیدیم آسمان را سقفی نگاه
داشته از افتادن و کافران از نشانهای ما در آسمان که دلالت است بر وجود صانع و وحدت
و کمال قدرت او و در غایت ظهور است اعراض کنندگانند و اوست آنکه بقدرت کامله

بیافریدیم شب تیره را تا در وی آرام یابند و روز روشن را تا در وی حرکت کنند و تصرف
نمایند و بیافرید آفتاب و ماه هر یک از ایشان در چرخی شنا می کنند یعنی بر سطح فلک
می شنانند چون شنا کنندگان بر سطح آب ، مؤمنون وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ
مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ فَأَنشَأْنَا لَكُم
بِهِ جَنَّاتٍ مِّن نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَّكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ وَشَجَرَةً
تَخْرُجُ مِن طُورِ سَيْنَاءَ تَنبُتُ بِالدُّهْنِ وَصِبْغٍ لِّلْآكِلِينَ وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً
نُّسْقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ وَعَلَيْهَا
وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ یعنی و فرستادیم از آسمان آبی باندازه که صلاح بندگان
در آن دانستیم پس ساکن کردانیدیم آن آب را در زمین بدرستی که ما بر بردن آن آب
و زایل ساختن توانائیم چنانچه بر انزال آن قادر بودیم پس بیافریدیم برای شما بسبب
این آب بوستانها از خرمابنان و از تاکستان برای شما در این بوستانها میوههای
بسیار هست غیر خرما و عنب و از آن بوستانها میخورید و دیگر بیافریدیم برای شما درختی
که بر می آید از کوه سینا میروید با روغن و نان خورشی مر خورندگان را و بدرستی
که مر شما راست در چهارپایان عبرتی که بیان اعتبار کنید بقدرت الهی استدلال نمائید
میاشامانیم شما را از آنچه در شکمهای ایشانست یعنی شیر خالص و مر شما راست در این
سودهای بسیار که بعضی از آن سوار میشوید و بر بعضی بار می کنید و از ایشان میخورید و
انعام و بر کشتیها در بری و بحری برداشته میشوید وقوله تعالی وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ
تُحْشَرُونَ وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ
یعنی و اوست آنکه بیافرید شما را و منتشر ساخت در زمین و بسوی او جمع کرده خواهید
شد در روز حساب از تفرق اجزا و اعضا و اوست آنکه زنده می کرداند و می

میراند

می میراند و مر اوراست یعنی مر اوست مخالفت شب و روز در ازدیاد و انتقاص یا تعاقب ایشان
پس چرا بکرد را بعقل پی نکنید که قدرت ما هر کاه شما را از عدم بوجود آورده قوله تعالی قُل لِّمَنِ
الْأَرْضُ وَمَن فِيهَا إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ قُلْ مَن رَّبُّ
السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ قُلْ مَن بِيَدِهِ
مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّىٰ تُسْحَرُونَ
یعنی بگو ای محمد مر این منکران را که بگوئید مر کراست زمین و آنکه در ویست از مخلوقات اگر
هستید که میدانید زود باشد که بگویند در جواب که زمین و آنچه در ویست مر خدایراست مر
مکه معترف بودند بآنکه آفریدکار زمین و اهل وی الله است پس تو ای محمد جواب ده و بگو
بگو ایشانرا پس چرا پند پذیر نمیشوید که کسیکه اولا قادر بر آفریدن اهل زمین تا باشد بر اعاده
ایجاد و اعاده ایشان عاجز نخواهد بود و بگو ای محمد که کیست آفریدکار آسمانها هفتگانه و کیست
پروردگار عرش بزرگ که اعظم مخلوقاتست زود باشد که بگویند آسمانها هفتگانه و عرش عظیم مر
خدایراست و رب همه اوست بگو ایشانرا پس چرا پرهیز نمی کنید از شرک بچنین خالقی و هم از مخلوقات
او را شریک میسازید بگو که کیست آنکه بدست اوست یعنی بقبضه اقتدار اوست پادشاهی همه
چیزها و او زینهار دهنده و بفریاد رسنده نگاه دارد و ایمن کرداند از عذاب خود هر کرا خواهد
و زینهار دهنده داده نگردد اگر هستید که بدانید زود بود که گویند این صفات که تو گفتی مر خدایراست
که مالک ملکوت و مجیر بندکانست بگو پس از کجا فریفته میشوید و چگونه از راه حق برمی
کردید و با وجود ظهور نور توحید و تظاهر دلایل بر وحدت ملک مجید طریق
حق را گذاشته شرک را میورزید النور أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ وَلِلَّهِ مُلْكُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ

ثم يجعله ركاما فترى الودق يخرج من خلاله وينزل من السماء من جبال فيها من برد فيصيب
به من يشاء ويصرفه عن من يشاء يكاد سنا برقه يذهب بالابصار والله خلق كل
دابة من ماء فمنهم من يمشي على بطنه ومنهم من يمشي على رجلين ومنهم من يمشي على
اربع يخلق الله ما يشاء ان الله على كل شيء قدير يعني ايا نديدي و نداني انکه خدای
تسبیح میکویند ویرا وبپاکی یاد می کنند بمقال یا بدلالت حال هر که در اسمانها و زمینها
ومرغان نیز تسبیح کویند اورا در حالتی که بال کشاده باشند وهر صنف کسانیکه هستند از
اهل اسمان و زمین بدرستیکه دانسته اند دعای خود را و نیز نماز خود را یا دعا و تسبیح خدا را
وخدای دانا است بانچه می کنند همه از طاعت وعبادت ومر خدایراست پادشاهی اسمانها و زمینها
چه خالق و فاطر ایشان اوست وبسوی خدا است بازکشت همه ایا نمی بینی انکه خدای میراند ابر را و
میانکی اند قطعه قطعه پس تالیف می کند در میان او پس میکرداند اورا درهم نشسته و بر هم پس
می بینی باران را بیرون می اید از میان ان وفرو می فرستد از اسمان از کوهها که در وی است از تکرک که
کاین است در ان مفعول محذوف تقدیرش چنین که می فرستد از تکرک که در ان است تکرک را
پس میرساند تکرک را بکشت و زرع و باغ هر که میخواهد و باز میدارد ان را از میوه و محصول
هر که میخواهد نزدیک که روشنی برق ان ابر ببرد دیدهای را می کرداند خدای شب و روز را
بر فتن وامدن از پی یکدیگر بدرستی که در انچه مذکور شد هر اینه دلالتی واعتباریست
مر خداوندان بصر و بصیرت را و خدای بیافرید هر جنبنده که بر زمین است از اب که جزو ماده
اوست یا از ابی مخصوص یعنی نطفه واین بر سبیل تغلیب بود چه بعضی جیوانات از نطفه مخلوق
نیستند پس از ین جنبندکان هستند که میروند بر شکم خود و چون مار و ماهی و سایر هوام
و از ایشان هستند که میروند بر دو پای چون ادمی و مرغ و از ایشان هستند که میروند بر
چهار پای می افریند خدای هر چه میخواهد بدرستی که خدای بر افریدن همه چیزها توانا
بس هر چه خواهد بیافریند الفرقان الم تر الى ربك كيف مد الظل ولو شاء لجعله ساكنا
ثم جعلنا الشمس عليه دليلا ثم قبضناه الينا قبضا يسيرا وهو الذي جعل لكم الليل
لباسا والنوم سباتا وجعل النهار نشورا وهو الذي ارسل الرياح بشرا بين يدي رحمته
وانزلنا من السماء ماء طهورا لنحيي به بلدة ميتا ونسقيه مما خلقنا انعاما و
اناسي كثيرا یعنی ایا نمی بینی ونظر نمیکنی بصنع پروردکار خود که از محض قدرت چکونه کشید
واکر خواستی خدای هر اینه کردانیدی انرا ساکن و ثابت دارام یافته بیک منوال بر کردانیدیم
افتاب را بشناختن سایه راه نمای چه سایه بی افتاب شناخته نشود پس فرا کرفتیم سایه را بسوی
خود فرا کرفتنی اسان واو انکس است که ساخت برای شما شب را پوششی تا در وی ارام می کیرید
و خواب را اسایش تا بدان اسایش می یابید وکردانید روز را بر خواستن و در طلب معیشت
پراکنده شدن واو انکس است که فرستاد بادها را بشارت دهندکان پیش از نزول
او که باران است وفرو فرستادیم از ابر یا اسمان ابی پاک کننده تا زنده کنیم بان اب
شهری مرده را و بنه موضعی که در وی خشک سالی بوده با مکانی که در زمستان خشک
وافسرده است کشته و بیاشامانیم ان اب را از انچه افریدیم چهار پایان بسیار و مردمان بسیار
از اهل بوادی قوله تعالى وهو الذي مرج البحرين هذا عذب فرات وهذا ملح
اجاج وجعل بينهما برزخا وحجرا محجورا وهو الذي خلق من الماء بشرا
فجعله نسبا وصهرا وكان ربك قديرا یعنی واوست انکس که بر حکمت بالغه
خود کذاشت دو دریا را یعنی مجاور و متصل ساخت تا انکه یکی از ایشان این
اب شیرین تشنکی نشاننده واین دیکر شور تلخ تلخی زننده بعضی کفته بر سر دو روم
وباخت میان این دو دریا حاجزی وعلقی از قدرت خود و حدی مفرزی بالکلیه

حرام و ناروا گر یکی بر دیگری غلبه کند و اینست آنکه بیافرید از آب آدم علیه السلام یعنی آب
نطفه او را بدان مختمر کرده جزئی از زمادهٔ او باخلق کرد آدمی را از آب منی
پس گردانید او را خداوند تعالی دو جنس یعنی انسان از او دو قسم کرد ذکور که نسبت بدیشان
بود و اناث که مصاهرت با ایشان رجوع کرده دیگر بندیشانست که نکاح روا بود یعنی
آنکه نکاح با او حلال باشد و هشام فرمود که تو توانا بر آفریدن چنین صنعت قوله تعالی
تبارك الذي جعل في السماء بروجا وجعل فيها سراجا وقمرا منيرا وهو
الذي جعل الليل والنهار خلفة لمن اراد ان يذكر او اراد شكورا یعنی
بزرگ است آن خداوندی که بقدرت کامل بیافرید در آسمان برجها دوازده گانه
در فلکها که حقیقت آن خبر داده اند و بیافرید در آسمان با بروج چراغی یعنی آفتاب
و ماهی روشن یا روشنی بخشنده و اوست آنکه بحکمت تمام گردانید شب و
روز را خداوندان اختلاف یعنی مخالف یکدیگر در صفات و احوال یا خلف از
یکدیگر در ذهاب و مجی یعنی گردانید دلیلی است مر آنکس را که خواهد آنکه یاد کند
بدایع قدرت و صنایع فطرت در ایجاد لیل و نهار یا خواهد سپاس داری و شکر
گذاری بر نعمتها و حضرت باری که نعمت شب و روز از جلایل است الشعرا اولم یروا
الی الارض کم انبتنا فیها من کل زوج کریم ان فی ذلک لآیة وما کان اکثرهم
مؤمنین یعنی آیا نمی نگرند مکذبان و نگاه نمیکنند بسوی زمین که بحیثیت قدرت
چند چیز برویانیدیم در وی بعد از مردگی او از هر صنفی گیاه نیکو و پسندیده
و بسیار نفع بدرستیکه در رویانیدن همه این نیز دلالتی است بر کمال قدرت و کمال
و حکمت رویاننده و نیست بیشتری از ایشان در علم ازلی گرویدگان با وجود

مشاهده

مشاهده چنین علامتها القصص قل ارایتم ان جعل الله علیکم اللیل سرمدا الی یوم
القیامة من اله غیر الله یأتیکم بضیاء افلا تسمعون قل ارایتم ان جعل الله علیکم
النهار سرمدا الی یوم القیامة من اله غیر الله یأتیکم بلیل تسکنون فیه افلا
تبصرون ومن رحمته جعل لکم اللیل والنهار لتسکنوا فیه ولتبتغوا من فضله و
لعلکم تشکرون یعنی بگو چه بینید اگر سازد خدای بر شما شب را باقی و پاینده تا روز
قیامت کیست خدای بجز الله که از راه رحمت بیارد برای شما روزی که کسب معاش خود در
آن کنید آیا نمی بینید تا دریافت کنید و بگو چه بینید اگر سازد خدای بر شما روز را باقی و
پاینده تا روز قیامت ملکه آفتاب بر ابر وسط آسمان بایستد یا بر مدار نصف الارض گردش
دهد کیست خدای بجز الله که از راه رحمت بیارد برای شما شبی که آرام گیرید در وی از
اشتغال و اعمال استراحت کنید آیا نمی بینید تا دریافت آن را بی تفکر و استبصار و از بخشایش
خود بیار و نیز برای شما شب و روز را تا آرام گیرید در شب و تا بجوئید در روز روزی از
عطا که بفضل خود مقرر کرده و تا باشد که شما سپاس داری کنید خدا را بر نعمت روز و شب
چرخ را دو رشتهٔ روز و شب دهد بجد روز و روز آورد در رهد خلق
بت اطهران تا جان رنجش دل که بمیر جان خویش روزها از بهر غوغای عوام
تا بدینسان کار رنی کم جم نظام العنکبوت خلق الله السموات والارض بالحق
ان فی ذلک لآیة للمؤمنین یعنی بیافرید خدای تعالی آسمانها و زمین برای
اظهار حق برای باطل و بانت بدرستیکه در بین آفرینش نشانه ایست روشن یا دلیلی
است بر عبرت مؤمن بی کلفتی وقوله تعالی فاذا رکبوا فی الفلک دعوا الله مخ
لصین له الدین فلما نجاهم الی البر اذا هم یشرکون یعنی چون نشسته که

در کشتی بسبب موج در گرداب اضطراب افتند بخوانند خدا را در حالتی که خالص کنندگان باشند
برای خدا دین خود را یعنی ظاهر باشند در صورت ایشان که مخلصانند چه یاد نکنند مگر خدا را
و در کشف آن شدت پناه بوی برند لیکن پس آن هنگام که نجات دهد خدای ایشان را
و از بحر بیرون آرد بسلامت بسوی دشت آنگاه ایشان شرک آرند یعنی باز گردند بعبادت
خویش الروم وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ
وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ
مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالِمِينَ وَمِنْ
آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ
لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ
مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ وَمِنْ آيَاتِهِ
أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ
وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ یعنی از نشانهای قدرت خدای
آنست که بیافرید اصل شما یعنی آدم را از خاک پس اکنون مردمانید پراکنده میشوید
در زمین برای طلب روزی در اسباب معیشت و از علامتهای توانائی او آنست که بیافرید برای شما
هم از شما یعنی از جنس شما زنان تا میل کنید بهم جنسیت بایشان و آرام گیرید با ایشان
چه جنسیت سبب ملایمت و مخالفت واسطه منافرت ۝ هر خلق خود کند هر جنس
آهنگ ندارد هیچکس از جنس خود ننگ ۝ بجنس خویش دارد میل هر جنس
فرشته با فرشته انس با انس ۝ و ساخت یعنی پدید آورد میان شما و ازواج شما دوستی

فهم

دوستی و مهربانی بدرستی که در آفریدن ازواج مشاکل و مشابه مردان در ایشان پر دلالتهاست
گروهی را که تفکر کنند و بحکمت این صورت مطلع شوند و از دلالتهای قدرت او آفریدن
آسمانها و زمینهاست و مخالف زبانهای شما در سخن گفتن چه باوازهای پست و بلند
و چه بفصاحت و لکنت با اختلاف لغتهای شما از عربی و ترکی و فارسی و هندی و سایر
آن و دیگر اختلاف رنگهای شما در سفیدی و سرخی و سیاهی و زردی بدرستی که در همه
السنه و الوان آدمیان با آنکه از یک پدر و مادر زاده اند نشانهاست بر قدرت و حکمت
و هر عالمی را و از علامات قدرت کامله اوست خواب کردن شما بشب در روز جهت
استراحت قوی نفسانی و قوت قوای طبیعی و جستن شما روزی را از بخشش او یعنی طلب معاش
در روز بدرستی که در خواب شب و معیشت روز دلالتهاست و عبرتهاست برای
گروهی که بشنوند بگوش هوش و از نشانهای حکمت او آنست که مینماید بشما برق را
برای ترسانیدن مسافر از صاعقه و در طمع افکندن مقیم برای باران و فرو میفرستد از
آسمان باران را پس زنده میگرداند بدان باران زمین را تا آنکه پژمرده و نابود
پس از افسردگی و پژمردگی آن بدرستی که در برق و باران علامتهاست بر قدرت الهی
گروهی که تعقل کنند در تلقین حادثات چون نابرابر ایشان تا فکر کرده و کمال قدرت
صانع در هر حادثه و از نشانهای توانائی او آنست که می‌ایستد آسمان بی ستون و زمین
بر روی آب بفرمان او یعنی نگاه داشت او ایشان را پس چون بخواند شما را اسرافیل
بنفخه اخری خواندنی بدین نوع که ایتها العظام البالیه و جوانب مردگان بیرون آئید از زمین
آنگاه شما بیرون آئید از قبرهای خود و خروج خلق از قبور شود و مر او راست هر که
در آسمانها و زمینهاست همه مخلوق و مملوک و در ربوبیت او اند همه مر او را فرمان برند

برداراند در موت وحیوة وبعث ونشور ودر این احوال از حکم او وعزت او نمی توانند در زید
وقوله تعالی وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ
الْفُلْكُ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ یعنی از نشانهای قدرت خدای
است که می فرستد بادها یعنی شمال وصبا وجنوب را مژده دهندگان بباران تا بچشاند
شما را سید تا بچشاند شما را از نعمتی که تابع باران است یعنی خصب ورفاهیت ودیگر آنکه
ببادها بروند کشتیها در دریا بفرمان خدای وتا بجوئید در تجارت دریاها
روزی که خدا بخشش فضل می دهد وتا باشد که شما شکر گوئید برین نعمتها وقوله تعالی
اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسَفًا
فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ
يَسْتَبْشِرُونَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ فَانْظُرْ
إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَى
وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ یعنی خداوند آنست که می فرستد بادها را پس برانگیزانند
بادها ابرها را یعنی ابر آرند پس خدای بگستراند آنرا یعنی متصل سازد بهم کاهی که خواهد
در جهت آسمان چنانچه خواهد رونده یا ایستاده وگرداند آنرا کاهی پاره پاره
هر قطعه در طرفی پس تو می بینی باران را که به حکم الهی بیرون می آید از میان ابر هم
در وقتی که مرتکم ومتصل است وهم در وقتی که منقطع ومتفرق است پس چون برساند
خدای باران را در اراضی وبلاد هر که خواهد از بندگان خود آنگاه ایشان شادمان
وخوش دل میشوند بدرستی که بودند پیش از آنکه فرو فرستاده شود بر ایشان
باران پیش از ظهور سحاب ناامیدان از باران پس در نگر بنشانه رحمت خدای

یعنی باثر مطر بنگر تا ببینی که چگونه خدای باران زنده می گرداند زمین را با اشجار وانهار وزروع
ونباتات پس از مردگی وافسردگی آن حقیقة همچو زنده میشود تا درختان بالی ونباتات
مشاهده که زمین مرده را زنده می گرداند بدرستی که آنکه قادرست بر احیای زمین بعد از
موت آن همان آنکه بر زنده گرداننده مردگانست چه احیای ارض احداث مثل آنست که در وی بوده از
قوی نبات واحیاء موتی ایجاد آنست که در مواد ایشان بوده از قوی وعنصرها وخدای بر همه چیز
توانا است چه قدرت او نسبت با جمیع ممکنات یکسانست قوله تعالی اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ
مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ
مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ یعنی نشانه هستی خدای مطلق است که بیافرید شما را
از ضعیف یعنی نطفه پس داد شما را از پس سستی طفولیت توانائی یعنی جوانی وبرنائی
پس داد پس از قوت شباب سستی پیری میافریند آنچه میخواهد از ضعف وقوت جوانی
وپیری واو داناست باحوال بندگان توانا بر تغییر صفات ایشان لقمان خَلَقَ السَّمَاوَاتِ
بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ
أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي
مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ یعنی بیافرید آسمانها را
بی ستونی می بینید شما آنرا واستوار نهاد در زمین یعنی پیدا کرد در وی کوههای بلند
تا نیارمد شما را حرکت ندهد ومضطرب نسازد چه زمین بر روی آب متحرک بود وپراکنده
کرد در زمین از هر جنبنده وفرو فرستادیم التفات نیکو ولیبا بمنفعت آنکه کوز
شد از آسمان وزمین وکوه وحیوان ونبات آفریده خدای اند پس بنمائید که علم
چه چیز بیافریده اند آنکه پرستید غیر الله بلکه مشرکان در گمراهی آشکارا اند که عاجز را
ومخلوق را با خالق در پرستش شرکت می دهند هر که هست آفریده او وبنده اوست ۵

وقوله تعالی أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ
كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا
يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي
فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ
وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ
فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ یعنی ندیدی وندانستی که
خدای درمی آرد ظلمت شب را در روشنی روز واین وقتی است که شب درآید وداخل
میگرداند روشنای روز را در تاریکی شب زمانی که روز برآید یا در مقادیر اوقات
کم زیاده می کند ورام کرد آفتاب وماه را که سبب منافع خلق اند هر یک از
میرود در فلک خود تا زمانی نام برده که روز قیامت وچون ایشان منقطع
گردد وندانستی آن را که خدای بانچه می کنید داناست وکذا امور را متناسب
صفت علم ومشمول قدرت بسبب آنست که خدای اوست ثابت در ذات خود وواجب
بوجود خویش والجز نیما میخوانند وحفص بعینیه یعنی آنچه مشرکان میخوانند ومی
پرستند بجز خدای باطل وبیهوده وناخواست ودیگر بسبب آنست که خدای اوست
برتر یعنی غالب بر همه وبزرگست که از وی بزرگتری نیست آیا ندیدی آنکه کشتی میرود
در دریا بمنت واحسان او که از ابر روی آب نگاه میدارد وباد را بجای رفتن او می
تا بنماید شما را بعضی از دلایل قدرت خود در حرکت کشتی در بحر از عجایب بحریه
که در دریا مر کشتی ودریا هر اینه نشانهاست بر شمول قدرت وکمال حکمت ووفور
مر هر صبر کننده را در بلاها وشکر کننده بر نعماء او وچون فرو گیرد اهل کشتی را
وجاینان را یک موج دریا در بزرگی مانند سایبانها یا مثل کوهها یا بالاییها

خدای را

خدای را در حالتی که پاک کنندگانند برای خدای دین خود را چون خوف شد بلیت هول وثقل
را که مانع نظر شدند از مل کردانیده باشند وایشان را وبرسانند بسلامت بسوی بیابان
پس بعضی از ایشان عدل یعنی راستانند بر طریق توحید وبعضی عادل اندازه راه حق
یعنی مؤمنان از اهل کشتی تابیند بر دعا وبازخود ومشرکان جابر ومنکرند وانکار
کنندگان نشانهای قدرت ما را مگر هر غدار کننده عهد شکننده ناسپاس بر نعم
پروردگار التنزیل أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ
زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ یعنی آیا نمی بینند ونمیدانند
آنکه ما میرانیم یعنی باران وسیل را بسوی زمین خالی آنکه گیاه بیرون
میآریم از وی آب کشت زاری می خورند چهارپایان ایشان کاه وبرگ درخت
ومیخورند دانه ومیوه آیا نمی بینند آثار قدرت ما تا استدلال کنند بکمال
قدرت حق ودانستند که آن قادرست بر اینات نزع از زمین خشک قدرت دارد
بر احیاء مردم بعد از موت فاطر الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ
رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكْ فَلَا مُرْسِلَ
لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ یعنی ستایش که شاید وثنائی که سزاوار بود
کو سزاوار ثنا وستایش است تو سازنده وپدید آرنده آسمانها وزمینها گرداننده
فرشتگان رسولان یعنی فرستاده ایشان را برسالت با نبیاء علیهم السلام خداوندان بالها
دو دو برای طیران وسه سه وچهار چهار برای آرایش وادحضو صفت این اعداد
نیست ونفی زیاده نیست در خبر آمده که جبرئیل ع ششصد بال دارد زیاده می کند
خدای در آفرینش خود آنچه میخواهد یعنی در اجنحه ملائکه مر ما قوابد تا آنچه اراده

شود و اصوات که مراد از خلق در آیات و زیادتی ایشان عقلست باشد چون فصاحت
و علم و کرم یا جسمانیست چون حسن صورت و ملاحت عینین و گفته‌اند مراد خط نیکوست
یا محبت در دلهای خلق بدرستی که خدای بر همه چیز از زیادت ملک و زیادت در خلق
تواناست آنچه بکشاید خدای برای مردمان و فرستد بدیشان و از آنچه ایشان خواهند از نعمت
هست و عافیت و صحت و علم و توبه پس باز گیرنده نیست مرانرا و آنچه باز گیرد از مردم آنها
از آثار بخشش خود پس هیچ فرستنده نیست و از آن پس از باز گرفتن او و او غالبست
در باز گرفتن صواب کار در فرستادن وقوله تعالى وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ
ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا یعنی خدای بیافرید شما را یعنی پدر شما را از
خاك پس شما را از نطفه پس گردانید شما را صنفهای یا مردان و زنان که مزاوجه کنند
وقوله تعالى أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا
أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بِيضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ وَمِنَ
النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ
عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ یعنی آیا نمی بینید آنکه خدای فرو فرستاد از آسمان باران آب
ای پس بیرون آوردیم عدول بتکلم جهت تخصیص فعلست بخود یعنی ما توانائیم که بیرون
آریم بدان آب از همه میوه‌ها در حالتی که مختلفست رنگهای آن و از آنچه از آنها
از کوهها راههای مختلف اللون سفید و سرخ اگر چه گوناگونست رنگهای آن
در شدت و ضعف و سیاهیهاست سیاه و از آدمیان و از جنبندگان
و از چهارپایان هست آنچه بود گوناگون رنگهای او مانند اختلاف الوان ثمار
و جبال و هر که بداند قدرت خدا را در آفریدن اشیا و عالم بود بخوف باشد و بترسد
انحال بحالی چگونه الخلق ترسد جز نیست که می‌ترسند از خدای از جمله بندگان

او دانایان

او دانایان هر که شرط خشیت دانش حق است و علم بصفات و افعال او پس هر که دانش او بیشتر
ترس او افزونتر بیت وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا
فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ
لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا
مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ وَآيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ
فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ وَالْقَمَرَ
قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّى عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ
وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ وَآيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ
فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ
لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَى حِينٍ یعنی و نشانه‌ایست از نشانها
بر کمال قدرت زمین مرده است یعنی خشک و بی گیاه که ما بسبب باران زنده کردیم آنرا
و بیرون آوردیم ازوی دانه در رودها مراد حبوب غذا یست پس ازان دانه میخورند
و آفریدیم در زمین بوستانها از انواع خرمابنان و اصناف تاکستان و روان کردیم
در زمین از چشمها تا بخورند از میوه آنچه مذکور شد و آنچه کرده است دستهای ایشان
مثل دوشاب و جز آن یا شکر نمیکنند باری این نعمتها و منعم را پرستش نمی‌نمایند
آنکه بقدرت کامله بیافرید همه صنفها و نوعها از آنچه میرویاند زمین چون نبات
و اشجار و از نفسهای ایشان یعنی از نرینه چون ذکور و اناث و از آنچه نمیدانند از اقسام خلایق
و علامتی دیگر ایشان را بر قدرت من شبست که از روی حکمت در میکشیم و دور
کنیم از وی روز را پس آنگاه ایشان در آیند کاشند بتاریکی و آیتی دیگر آفتاب که میرود
بقرارگاهی که او را هست آن رفتن او و سیر خود تقدیر خداوند است غالب بقدرت

خود بر هر عقده وری دانا بهر معلومی و ماه را مقدر کردیم یعنی سیر او را در منزلها
بیست و هشت که نزد برج اثنا عشر که هر برجی از منازل دو منزل و ثلثی باشد که هر روز
و شبی منزلی قطع کند و در منازل اجتماع نور او متزاید و متزاید می فزاید و در منازل استقبالیه
می کاهد و میل باجتماع و تقویس می کند تا رفتی که گردد مانند چوب شاخ یکساله از خرما
بنان که خشک شده باشد و کج گشته بشکل هلال لا آفتاب سزد مر او را و نشاید که دریابد
قمر را در مکان او چه یکی بفلک اول است و یکی بسپهر چهارم تا نشاید که آفتاب را
یابد قمر را در سرعت سیر او و چه قمر تمام بروج را در حدود ماهی می کند و آفتاب
در سالی پس اگر آفتاب سرعت چون ماه باشد فصول سنه از وضع خود بیفتد و خلل
بکون نبات و تعیش حیوان رسد و نه شب سبقت گیرنده است بر روز یعنی که غلبه کند
روشنی را و همراوقات شب گذرد بلکه متعاقب اوست و همه کواکب زینتی و جز
آن در فلک یکتا دمی روند چنانچه ماهی در آب و نشانه دیگر مر ایشان راست که بر داشتیم
پدران ایشان را یعنی نشاندیم در کشتی پر از مردم و سایر حیوانات یعنی در کشتی
نوح علی نبینا و علیه السلام و بیافریدیم برای مردمان مانند کشتی آنچه سواری می کنند
بر آن چون زورق و صندل و ناو و امثال آن و اگر خواهیم که غرق سازیم اهل کشتی را
پس هیچ فریاد رسی نیست مر ایشان را که از غرق شدن نگاه دارد و نه ایشان رها کرده
شوند از مرگ مگر بخشیم بر ایشان بخشیدن از نزدیک ما و برخورداری دهیم ایشان را
برخورداری دادن تا زمانی که اجل ایشان برسد وقوله تعالى أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا
لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ
وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ یعنی آیا نمی بینند
و نمی دانند ایشان آن را که ما آفریدیم برای ایشان از آنچه کردیم ما و ساختیم بی واسطه

و شرکت

و شرکت دیگری یعنی منفرد بودیم بآفرینش آن میان مردمان مثلی است که هرگاه کسی تنها کند
گوید این چیز من بدست خود ساخته ام یعنی یکی مرا در ساختن یاری نداده اینجا نیز
که ما آفریدیم برای ایشان بقدرت خود بسیار کسی غیر چهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند پس ایشان
و آن را ضبط کنند مالکند و تصرف در آن کنند و رام کردیم و رام گردانیدیم انعام را برای ایشان
پس بعضی از آن مرکوب ایشان است که بر آن سواری کنند چون شتر و از آنها بعضی آنست می خورند
چون گوسفند و مر ایشان را در چهارپایان سودهاست از پشم و موی و پوست و آن را از شیر
از شیر آیا شکر نمی کنند نعمت خدا را که انعام آفرید و رام گردانید و منافع بزرگ از هر
ایشان بدیشان وقوله تعالى أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ
مُبِينٌ یعنی آیا ندید و ندانست آن که ما آفریدیم او را از آب منی و آنرا علقه ساختیم و
پرورش دادیم تا در بطن ام جنین شد و بیرون آمد و از طفولیت بمرتبه رسید که
سخن گوید و دلیر گشت پس ناگاه او مجادله کننده است هویدا بمقام جدل در آمد
الصافات فَاسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ
یعنی بپرس از مشرکان مکه که از آفریدگان آیا ایشان سخت‌ترند از روی آفرینش یا آنکه ما
آفریده ایم از ملائکه و آسمان و زمین و کواکب و مشارق و مغارب بدرستی که ما آفریدیم
پدران ایشان را از گل چسپنده پس ماده اصل ایشان گل است و آن حاصل شود از انضمام
جزوهائی با خاکی از منی مراد ازین کلام اثبات معاد است در استحاله ایشان مر آن را
اگر استحاله بجهت عدم قابلیت ماده باشد پس قابل انضمام دارد و اگر بسبب عدم قدرت
فاعل است که یکبار بر خلق این اشیا که مذکور شد قادر باشد هر آینه بر ضم این اجزا و اعاده
حیات در آن قادر خواهد بود چه قدرت صفت ذاتیست هرگز متغیر نشود و نسبت
همه مقدورات یکسان بود پس هرگاه که خورشید قدرت از افق اراده طلوع نماید

ذرات مقدورات در هوای ابداع و فضای اختراع بجلوه در آید ع کاینات زعدم بسوی وجود
آمد که اسم الزمر خلق السموات والارض بالحق یکور اللیل علی النهار ویکور النهار
علی اللیل وسخر الشمس والقمر کل یجری لاجل مسمی الا هو العزیز الغفار خلقکم
من نفس واحدة ثم جعل منها زوجها وانزل لکم من الانعام ثمانیة ازواج یخلقکم
فی بطون امهاتکم خلقا من بعد خلق فی ظلمات ثلاث ذلکم الله ربکم
له الملک لا اله الا هو فانی تصرفون یعنی بیافرید آسمانها و زمین را ارقام معرفت
او بکار دیگر است نه بباطل و بازی بلکه در آفرینش هر یک از آن صد هزار آثار قدرت
و اطوار حکمت تعبیه است تا دیده وران از روی اعتبار ارقام معرفت از دیباچه صحایف
آن دلایل مطالعه نمایند نوشته است بر اوراق آسمان و زمین خطی که فاعتبروا یا
اولی الابصار در می آرد شب را بر روز و بر پرده ظلمانی نور این را می پوشاند و در
می آرد روز را بر شب و بشعله روشنی آن تاریکی این را مختفی میسازد یا در می افزاید
شب بر روز و از روز بر شب و رام کرد آفتاب و ماه را تا سیر می کنند بفرمان او هر یک
از ایشان میرود تا زمانی نام برده که منتهی دوران است در سیر هر یک ذره و هر ماه هر
هر ساله با تا وقت انقطاع سیر او یعنی در قیامت بدانید که خدای است غالب بر همه
و مجموع مکونات مغلوب و مقهور وی اند آمرزنده که ستر گناهان کند از
آدمیان با وجود وقوع شرک و معصیت ایشان بیافرید شما را ای فرزند آدم از
تنها که آدم است پس بر گردید شما را آنکه بیافرید از وی بعضی از جنس او یا از استخوان
پهلوی چپ او زن او را یعنی حوا که فرزندان اول خلیع در شب کرد از ظاهر او پس
حوا را بیافرید و ابداع و ایجاد کرد برای شما از چهارپایان هشت صنف نر و ماده
از شتر و گاو و میش و بز تا از ایشان نفع گیرید می آفریند شما را در شکمهای مادران شما

آفریدن یعنی نطفه را علقه میسازد و آن را مضغه آنکه عظمها و پس استخوانها پوشیده بگوشت پس جسد
در سه تاریکی که ظلمت مشیمه است و ظلمت رحم و ظلمت بطن آنکه این فعلهای کند خدا است
که پروردگار شما و پروردگار است پادشاه مطلق که زوال و فنا بدان راه نیابد نیست معبودی بسزا
مگر او پس کجا بر گردانیده میشوید از راه حق با وجود این دلیلهای روشن وقوله تعالی
الم تر ان الله انزل من السماء ماء فسلکه ینابیع فی الارض ثم یخرج به زرعا مختلفا
الوانه ثم یهیج فتراه مصفرا ثم یجعله حطاما ان فی ذلک لذکری لاولی
الالباب یعنی آیا نمی بینی آنکه خدای فرو فرستاد از آسمان آبی یعنی باران پس در
آورد آن را آبراه در چشمها که در زمین است و در کاریزها پس بیرون میآورد بدان آب
کشت زار مختلف رنگهای او چون اخضر و احمر و غیر آن یا اجناس او چون گندم
و جو و نخود و امثال آن پس خشک میشود آن زرع بعد از سبزی پس می بینی او را زرد
شده بعد از تازگی و سبزی پس میگرداند خدای او را ریزه ریزه و درهم شکسته بسبب
گرد در انزال باران و اخراج گیاه هر آینه یاد کرد نیست و پند خداوندان عقلها را یا در آن
تنبیه است مر خردمندان را که تشبیه نمایند حال دنیا را بدان کشت تر و تازه و بدان اهتمام
ننمایند که اندک زمانی از آن طراوت روی بذبول نهد و بلا حوادث در دو
در عرض تلف گردد المؤمن هو الذی یریکم آیاته وینزل لکم من السماء رزقا
وما یتذکر الا من ینیب یعنی اوست آن خداوندی که بکمال قدرت مینماید شما را
نشانهای دال بر حدوث و فرو میفرستد برای شما از آنجا اسباب روزی را چون
باران یعنی آنکه سبب رزق باشد و پند نگیرد و نشود یعنی عبرت نگیرد بدین
آنها مگر کسیکه بازگردد بخدای یعنی از معصیت باز گشته روی بطاعت آرد وقوله
تعالی الله الذی جعل لکم اللیل لتسکنوا فیه والنهار مبصرا ان الله لذو

فضل على الناس ولكن اكثر الناس لا يشكرون ذالكم الله ربكم خالق كل شيء
لا اله الا هو فانى تؤفكون كذالك يؤفك الذين كانوا بايات الله يجحدون
الله الذي جعل لكم الارض قرارا والسماء بناء وصوركم فاحسن صوركم ورزقكم
من الطيبات ذالكم الله ربكم فتبارك الله رب العالمين هو الحي لا اله الا
هو فادعوه مخلصين له الدين الحمد لله رب العالمين قل اني نهيت ان اعبد
الذين تدعون من دون الله لما جاءني البينات من ربي وامرت ان اسلم
لرب العالمين هو الذي خلقكم من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم
يخرجكم طفلا ثم لتبلغوا اشدكم ثم لتكونوا شيوخا ومنكم من يتوفى من قبل
ولتبلغوا اجلا مسمى ولعلكم تعقلون هو الذي يحيي ويميت فاذا قضى
امرا فانما يقول له كن فيكون يعنى خداى بحق آنست كه بيافريد براى شما شب را

و مزاج بارد تا ساكن شويد در وى به جهت ضعف حركات و سكون حواس و بيافريد
روز را روشن كننده و مزاج حار تا ببينيد چيزها را و حركت شما در اكتساب معاش
شود بدرستى كه خداى هر آينه خداوند بخشش بزرگ و بسيار است بر آدميان بافزونى
ليل و نهار با خلق و رزق با چيزها امورى كه قوام مصالح ايشان در نفس و مال بدان
وليكن بيشتر مردمان سپاس دارى نمى كنند آنكه اين كارها كند خداى پروردگار
شما آفريننده همه چيزها هيچ معبودى نيست بسزا مگر او پس چگونه و بچه وجه برگردانيده
ميشود از عبادت او بعبادت غير او همچنان كه برگردانيده شدند از چه قوم برگردانيده
ميشوند آنانكه هستند كه از روى عناد آيتهاى خدا را انكار ميكنند و از بدبختى
آن بازمى ايستادند خدايى كه ساخت براى شما زمين را موضع آرام با جمع و مهر و
نشستيد و گردانيد آسمان را بنايى برداشته و برافراشته و بنگاشت شما را اى آدميان

پس نیکو

پس نيكو ساخت جاى شما زمين را موضع آرام تا جمع شويد و بنشينيد و گردانيد آسمان را
برداشته و برافراشته و بنگاشت شما را آدميان پس نيكو ساخت صورتهاى شما را يعنى
شما را است و رويهاى شما پاكيزه و اعضاى شما را متناسب آفريد و روزى داد شما را از
پاكيزهها يعنى ماكولات لذيذ و مشروب گردانيد روزى شما را از روزى حيوانات
که غير از خداى آفريدگار شما پس بزرگوارست خداى بزرگوار پرورنده عالميان
از جن و انس و جز او است زنده يعنى متفرد به حيات ازلى نيست معبودى كه سزاوار
عبادت بود مگر او پس بپرستيد او را در حالتى كه پاك سازندگان باشيد براى او دين
خود را از شرك يا طاعت خود را از ريا و بگوييد همه سپاسها و ستايشها مر خدايراست
كه پروردگار عالميانست بگوى اى محمد مر اين مشركان را كه ميگويند بدين آبا و اجداد خود
متدين شويد بدرستى كه نهى كرده شده ام از آنكه بپرستم آنها را كه مى پرستيد شما بغير خداى
آن هنگام كه آمده است بمن حجتها و آيات از نزد پروردگار من و مامور شده ام بآنكه گردن
نهم و انقياد كنم مر آفريدگار جهانيان را اوست آنكه بيافريد شما آدم را از خاك پس شما را
اى فرزندان وى از آب منى پس از علقه كه منى چهل روز بدان شكل بر آيد پس
بيرون مى آرد هر يك از شما از رحم مادر كودك پس باقى ميدارد شما را تا برسيد بغايت
قوت خود كه سنهاى شباب است پس از آن در رحم بالا ميبرد تا گرديد پيران و از شما
كس باشد كه ميرانيده شود از بلوغ يا از قبل از شيخوخت و بقا ميدهد شما را
تا برسيد مدتى نام برده شده كه وقت موت و شايد شما تعقل كنيد دلايل توحيد
خود و انتقال از درجه بدرجه اوست آنكه زنده گرداند و بميراند پس چون خواهد
و حكم كند كارى را پس جز اين نيست كه گويد مر آن را اگر بباش پس بباشد بى
مهلت بى تمكين او را احتياج بآلتى و عدتى و فرصتى و كلفتى نيست مقطع ربع

اللّٰهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَلِتَبْلُغُوا
عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَأَيَّ آيَاتِ اللّٰهِ
تُنْكِرُونَ یعنی خدای بحق آنست که بیافرید برای شما چهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند
تا سوار شوید بر بعضی ازان چون ابل و بعضی را ازان بخورید چون غنم و بز تا شکر
کنید ایشان رکوب و اکل دارند چون بقر و شما راست در انعام منفعتها بسیار چون شیر و
پشم و غیر آن و اینها از آن کنید تا برسید با فوق برای غرضی برخی ازان حاجتی
که در دلهای شماست از سود او معامله و بر شتران در خشکی بر کشتیها در دریا بر داشته
میشوید و مینماید خدای شما را نشانهای قدرت او خود پس کدام آیت را قدرت بانی انکار
دلایل نبوت چون انشقاق قمر و اخبار از غیب انکار می کنید السجدة قُلْ أَئِنَّكُمْ
لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا ذَٰلِكَ رَبُّ
الْعَالَمِينَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا
فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِلسَّائِلِينَ ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا
وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ
فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا
ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ یعنی بگو ایا شما کافر میشوید و عن کردید با نکسی که بیافرید
زمین را در دو روز و میانند برای وی بزبان همتایان الخ و نه کرد زمین را بیافرید
پروردگار عالمیان و بیافرید کوههای بلند پایدار از زبر زمین تا ناظران را
نگر بنده بعبرة اعتبار بردارند و برکت کرد در کوهها بانکه در و منابع و معادن
او نیست با برکت داد زمین را بانهار و درخت و زروع و انعام و انهار و تقدیر کرد در من
روزیهای اهل زمین را یعنی برای اهل هر موضعی از زمین روزی مقدر کرد چون کندم

وجو وبرنج

وجو و برنج و خرما و روزه و گوشت و امثال آن که هر یک از اینها غالب اقوات هر بلده ایست و
تقدیر این روزیها کرد در تتمه چهار روز یعنی در دو روز دیگر که سه شنبه و چهار شنبه
بود یکسان شد جواب یکسان شدن مر پرسنده کان از مدت آفرینش زمین و هرچه
در وست یعنی جواب سائل بی زیاده و نقصان گفته شد پس قصد کرد با فریدن آسمان
و حال آنکه او دخانی بود یعنی بخار را چه بخارات دخان پس گفت خدای بعد از آفریدن آسمان
و او وادم زمین که هر دو بیائید با آنچه شما را فرمایم از روی فرمان برداری یا از سر ناخواهش
وبی رغبتی یعنی اگر خواهید و اگر نه از امدن چاره ندارید و مراد اظهار کمال قدرت
نه ایشان طواعیت لیکن آهیت ایشان گفتند آسمان را گفت آفتاب و ماه و ستاره کان
خود را ظاهر سازد زمین را فرمود که انهار خود را بشکاف و اثمار خود را بیرون آرد
گفتند آسمان و زمین امدیم ما بهر چه فرمودی فرمان برداران پس پرداخت از هفت
آسمان و تمام ساخت امور آنرا در دو روز پنجشنبه و جمعه و وحی کرد بهر آسمانی زنوع
امرا یعنی با اهل آن الهام فرمود که عبادت بر چه وجه کنند یا مقرر کردن هر فلکی
و آنچه از آن است و بیاراستیم آسمان نزدیک تر را بچراغها یعنی ستارگان که چون فروغ
رخشان و درخشان باشند و نگاه داشتیم آسمان را نگاه داشتنی از آفتاب یا از آن
شیاطین که دلهیا استراق سمع کنند الخ یاد کرده باشد از بدایع آفرینش اقوی بیرون نداره
کردن خداوند غالب است که در ملک خود بقدرت هر چه خواهد کند دانا که هر چه سازد
از روی حکمت باشد وقوله تعالى سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ
حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ یعنی زود باشد
که بنمائیم ایشان یعنی کفار قریش را نشانهای قدرت خود که یکی ازان شق است
در کنارهای جهان و در نفسهای ایشان یعنی مکه تا روشن شود مر ایشان را که

رسول ما خواست اپاپند و بنشر و رد کار نو انکه او بر هم حزب کواهست یعنی اگر کفار را نکا
موزات نوکنند حضرت افریدکار کواه نو کفایت یعنی بر انکه کرد لابل انا فی اخبار الخرت
بود از احوال الادت ابنز و دفایع کا بنز چون فتح دوم و دین و فارس و ایان انقی انحیهمان اهل مکه
واقع شد از قحط و خوف وقتل و مقصور بت بدانند که کار او در تنک اندان لقائهم و کار
نود بعث و جزا بدانند که او بهمه چیزها قادر است بعلم و قدرت حمعسق فاطر
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوٰاجًا وَمِنَ الْاَنْعٰامِ اَزْوٰاجًا يَذْرَؤُكُمْ
فِيهِ یعنی افریننده و پدید ارنده اسمانها و زمینها بافرید برای شما از جنس
شما زنان و خلق کرد از چهارپایان صنفهای کونا کون بسیار میکرد اند شما را در
تزاوج و تناسل یا در بن وجه از خلقت قوله تعالی وَمِنْ اٰيٰاتِهِ خَلْقُ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضِ وَمٰا بَثَّ فِيهِمٰا مِنْ دٰابَّةٍ وَهُوَ عَلٰى جَمْعِهِمْ اِذٰا يَشٰاءُ قَدِيرٌ و از دلایل
قدرت و نشانهای ظاهرت او افریدن اسمانها و زمینهاست و انچه افرید و پراکنده
کرد در اسمان و زمین از جنبندکان یعنی زندکان چون ملائکه و جن و انس و سایر
حیوانات و او یعنی خدای بر جمع کردن ایشان در عرصه محشر هرگاه خواهد توانا است
و متمکن از ان وغیرها جود ران قوله تعالی وَمِنْ اٰيٰاتِهِ الْجَوٰارِ فِي الْبَحْرِ كَالْاَعْلٰامِ
اِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوٰاكِدَ عَلٰى ظَهْرِهِ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيٰاتٍ لِكُلِّ صَبّٰارٍ
شَكُورٍ اَوْ يُوبِقْهُنَّ بِمٰا كَسَبُوا وَيَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُجٰادِلُونَ فِي اٰيٰاتِنٰا
مٰا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ و از نشانهای قدرت او کشتیها روانست در دریا مانند
کوهها در عظمت اگر خواهد خدای ساکن کرداند باد را که سبب رفتن کشتی است
و چون باد ساکن شود پس کردند کشتیها ایستادکان بر پشت اب و اهل کشتی دُر کرداب
اضطراب افتند بدرستی که در تسخیر ریاح و اجرای سفاین هر اینه دلالتهاست

و رسی که چنین

دلالتهاست مر هر کثتاده را در کشتی جالس دارنده بوقت خروج از کشتی یا اگر هلاک کند کشتیها یعنی
اهالی ان را بسبب انچه کردند از معاصی و درمی گذرد از بسیاری کناهان اهل کشتی و تا بدانند
انها که خصومت میکنند در دلایل قدرت ما که در محل نزول بلا نیست مر ایشان را هیچ کریزگاهی
الزخرف وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ
الْعَلِيمُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْاَرْضَ مَهْدًا وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهٰا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ وَالَّذِي
نَزَّلَ مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً فَاَنْشَرْنٰا بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا كَذٰلِكَ تُخْرَجُونَ وَالَّذِي خَلَقَ الْاَزْوٰاجَ
كُلَّهٰا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَالْاَنْعٰامِ مٰا تَرْكَبُونَ لِتَسْتَوُوا عَلٰى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا
نِعْمَةَ رَبِّكُمْ اِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحٰانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنٰا هٰذٰا وَمٰا كُنّٰا
لَهُ مُقْرِنِينَ وَاِنّٰا اِلٰى رَبِّنٰا لَمُنْقَلِبُونَ یعنی و اگر بپرسی تو قوم را خود را که کیست که بیافرید
اسمانها و زمین را هر اینه کویند بیافرید انها را خدای غالب در حکم و فرمان دانا
باحوال بندکان چه این افرینش کار جاهل و عاجز نتواند بود خدای انست که ساخت برای شما
زمین را بساطی کسترده نا قرارگاه شما باشد و بیافرید و ظاهر کرد است برای شما در زمین
راهها تا شاید که شما راه یابید بسلوک بر ان طرف سوی بلاد و دیاری که خواهید دوری
ان خدایست که فرو فرستاد از اسمان اب باندازه حاجت و مصلحت نه بسیار که
غرق شده باشد چون طوفان نوح عم و نه اندک که مهمات زراعت را کفایت نکند
پس زنده کردانیدیم بدان اب جایگاه مرده یعنی زمین افسرده خشک شده و بانواع
گیاه التفات بتکلم جهت اختصاص دولت بدین فعل همانند این زنده کردن بیرون اورده
خواهید شد از قبرها پس از زنده شدن وان خدای که بیافرید اجناس و اصناف و
انواع مخلوقات را همه را بی یاری و مددکاری و ساخت برای شما از کشتیها و از چهارپایان

ایجز سوار شوید جان در خشکی و تری تا دات شو بلبه بنشتهای ان در سواری پس یاد کنید نعمت
پروردگار خود را چون راست شوید بر وی و بگوئید پاکست آن خدای که رام کرده است در زیر دست
ساخت برای ما این کشتی و این جانور را تا عبد در کوب برایشان قطع بر و بحر بکنیم و ما نبودیم
و این مرکوب را بقوت خود ضبط کنندگان و عز ما بر دارسا ختگان و بدرستی که ما سوی پروردگار
باز گردندگانیم در آخر عمر خود بر مرکبی که جنازه گویند و آخر مرکوب ما بنی آدم است س ع هشت
عنان کننده روکا خرکار بر مرکب چوبین ا نجمان خواهی رفت الجاثیه إِنَّ فِي السَّمٰوٰتِ
وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ
وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ
بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ یعنی بدرستی که در آسمانها از نجوم سیاره موقنها
و ثابته و در زمینها از جبال و اشجار و حیوانات نشانهاست مر گروهیکان را بر وحدت
و قدرت صانع و در آفرینش شما از نطفه و تغییرات از حالی بحالی و در آنچه پراکنده میسازد
و در زمین از جنبندگان با اختلاف صور و اشکال ایشان علامتهاست برای استدلال
بر حکمت حضرت ذو الجلال مر گروهی را که بیکان شوند یعنی استدلال کنند باین آیتها
و بواسطه استدلال یقین کردند و در اختلاف شب و روز بالوان و صفات دیگر و در آنچه
فرو فرستاده خدای از آسمان باران از روزی یعنی باران که سبب روزیست پس زنده
کرد باران مطر زمین را پس از خشکی و پژمردگی آن و در گردانیدن بادها با اختلاف
جهات و تفاوت احوال هر آینه دلالتهاست روشن و هویدا بر کمال قدرت مر گروهی را
که تعقل کنند قوله تعالی اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا
مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا

مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ یعنی خدای بحق آنست که رام کرد مر شما را دریا
یعنی سطح آن را هموار کرده است تا چیزها منتقل مانند چون چهار پا بالای او باشند و کشتی تجری
روان کرد تا شما برکنید از غوص در و مروارید و تا صید کنید ماهیها در روی سفرها کنید و
تا طلب می کنند از فضل خدای انواع فایدها چون تجارت و غواصی و صید ماهی و تا شما
شکر گوئید خدا را برین نعمتها و مسخر کرد برای شما یعنی بیافرید برای منفعت شما
آنچه در آسمانهاست از شمس و قمر و نجوم و مطر و آنچه در زمینست از کوه و دریا و شجر
همه آنها از روی فضل او بدرستی که در تسخیر این اشیا نشانهاست بر قدرت الهی
و علم پادشاهی برای گروهی که تفکر کنند در غرایب صنع و عجایب خلق و کثرت عجایب
صنعات ظاهراست و انتظام مکونات با هر ع در جمله جهان زمین تا بوست قوله
تعالی وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ
وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ یعنی و گفتند منکران بعث نیست زندگانی
زندگانی دنیا که ما در آنیم میمیریم و زنده میشویم یعنی بعضی از ما میمیرند و بعضی متولد میشوند
و احتمال دارد که قائلان این سخن مذهب تناسخ داشته باشند در نزد ایشان آنست
که هر که میمیرد روح او بر جسد دیگر تعلق میگیرد و هم در دنیا ظهور میکند تا دیگر
بار باید و هلاک نمیکند ما را مگر مرور زمان و کهنگی و بی ... و نیست کافران را باین سخن
نسبت مرگ بروزگار میکنند هیچ دانشی که مطلقی و هو در مصروف الحضرت عزت
تعالی است و در هر دو هیچ کافران اختیار نیست جز چنین ند ایشان مگر که گمان می برند
و به مجرد تقلید بی شک بدلیل سخن میگویند الذاریات وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ
لِلْمُوقِنِينَ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ یعنی و در زمین نشانهاست برای استدلال
بر قدرت الهی مر یکتا نرا و بعضی از آن آیات چون رویش زمین معادن و اکنون انواع

که انواع جواهر از آن استخراج می‌کنند و نباتات از بقول و حبوب و اشجار و اصناف آن
و حیوانات از بهایم و سباع و حشرات و انواع آن در نفس زمین اختلاف اجزاء او که کیفیات
و خواص و منافع و تناسبات در نفسهای شما آیا نمی‌بینید استفهام بمعنی امر است یعنی
ببینید عجایب در ترکیب و صنایع کامل الصنع در ذات خود مشاهده کنید چه در عالم هیچ نباشد
الا که نمونه از آن در نهاد شما بود و با وجود آن متفرد به عجایب حس و ترکیبات
موزون و منظرهای دلکش و تمکن از افعال عجیب و استنباط صنایع مختلفه و استخراج کمالات
مستوجب قوله تعالی وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا
فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ وَمِن كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ یعنی و
آسمان را بنا کردیم بقوت او هست و گفته‌اند بقدرتی که بر آفرینش آن داشتیم و ما توانائیم
جنبانی آن یا کشاده کننده‌ایم روزی را بر بندگان چنانچه کشاده ساخته‌ایم آسمان را
و بگستردیم زمین را پس نیک گسترانیده‌ایم و از هر چیزی از اجناس موجودات بیافریدیم
دو نوع که یکی مزدوج دیگر است یا بر حسب شکل چون مرد و زن یا بر حسب تضاد
چون نور و ظلمت یا بر سبب تعاقب چون لیل و نهار یا بطریق مخالفت چون رطب
و یابس و هم چنین قیاس باید کرد سما و ارض و سهل و جبل و بر و بحر و شتا و صیف
و جن و انس و از صفات حلم و قهر و جبن و شجاعت و جود و بخل و مانند اینست
حق و باطل و کفر و ایمان و شقاوت و سعادت و حلو و مر و سقم و صحت و غنی و
فقر و ضحک و بکاء و فرح و غم و موت و حیات و علم و جهل تا که شما پند پذیر شوید
و دانید که وحدانیت و فردانیت صفت حق است زیرا که تعدد از خواص ممکنات است
و حق واجب بالذات و واجب قابل تعدد و انقسام نیست الطور أَمْ خُلِقُوا مِنْ
غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَل لَّا يُوقِنُونَ

یعنی

یعنی آیا آفریده شده‌اند ایشان بی چیزی یعنی بی پدر و مادر مراد آنست که ایشان آدمی‌اند از میان زاد
زاده شده نه جمادند که تعقل امور نکنند یا آنکه ایشان آفریننده کائنات‌اند و خود را این
نیز ظاهر البطلانست که معدوم وجود نتواند داد چنانچه آیا آفریده‌اند آسمانها و زمین را
و نه چنین است بلکه ایشان یقین ندارند و بر گردانی کردند الرحمن عَلَّمَ الْقُرْآنَ
خَلَقَ الْإِنسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ وَالسَّمَاءَ
رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ
وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ
وَالرَّيْحَانُ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ یعنی خداوند بسیار بخشایش کننده و اوست
قرآن را فرا دست یا آموختن آن پیغمبر حبیب خود را بر جبرئیل بسیار یعنی آسان کرد آنرا
و در آموختن و دیگران را آموزانیدن بیافرید حیدای جنس آدمیان را بیاموخت ایشان ترا
روشن کردن ما فی الضمیر بنطق و کتابت یا خلق کرده‌ام محمد را و علم اسماء و آموخت با بوجود
او گردن محمد را علم و بیاموزانید وی را بیان آنچه بود و هست و باشد چنانچه مضمون تعلمت
علم الاولین والآخرین ازینست یعنی جز صید هدا آفتاب و ماه میروند بر حساب معلوم یعنی
بر وجهی که حق سبحانه مقرر فرموده سیر ایشان را در بروج و منازل و بیان فصول و اوقات
شناخته میشود و گیاهی که بر وی دوان را ساق نباشد یعنی بر روی زمین منبسط شود
و چون بعضی از بقول و گیاهی که آنرا ساق باشد و بر آن قایم بود یعنی درخت و سایه
میبرند خدا را بطبع و طوع چون فرشتگان بر داری ساجدان از اهل تکلیف یا سجود ایشان
بسایه ایشانست و بر داشت رفعت آسمان را بر بالای زمین بپانصد ساله راه و بنا
و مقرر کرد انصاف را یا الهام داد خلق را بکیفیت اتخاذ آن برای آنکه از حد نگذرند
در ترازو بوقت داد و ستد یعنی از عدل تجاوز نکنند و براستی معامله نمایید و برپای

دارید سجده نماز بعد لیعنی نبات نماز وراست دارید وکم مکنید میزان را یعنی کوهها
میپیمائید این همه تاکید اهل نماز وواجبست آنکه بوقت وضع میزان قیامت شرمنده
نشوید و زمین را بگسترد و بایستها دبر سطح آب برای آدمیان تا جهة قرار گیرند در زمین
انواع میوهات و خرما بجهان خداوندان غلاف یعنی اوعیه خرماها دام کرمشق لنده درعلاو
باشد و تخصیص خرما از فواکه بذکر جهت تفضیل اوست و خرما یعنی که با انسان را الذغذا
در جواهر التفسیر مبین شده و در زمین دانهاست خداوند برگ خشک هواد از دانه
ان حیوانات که انان قوت میسازند چون گندم و جو و جزان یعنی عصف کاهی است که دانه
از و جدا میشود و در زمین ریحانست یعنی سبزیها که بوی می کنند مراد انست که در زمین
شما را نعمتها داده ام بعضی خوردنی و بعضی بوی کردنی برای ادمیان و جانوران کدام
از نعمتهای الهی که از وجود که مذکور شد تکذیب می کنید و انکار میکنید که از رب
الواقعه نحن خلقناكم فلولا تصدقون افرايتم ما تمنون ءانتم تخلقونه ام نحن
الخالقون نحن قدرنا بينكم الموت وما نحن بمسبوقين على ان نبدل ا
مثالكم وننشئكم فيما لا تعلمون ولقد علمتم النشاة الاولى فلولا تذكرون
افرايتم ما تحرثون ءانتم تزرعونه ام نحن الزارعون لو نشاء لجعلناه
حطاما فظلتم تفكهون انا لمغرمون بل نحن محرومون افرايتم الماء
الذي تشربون ءانتم انزلتموه ام نحن المنزلون لو نشاء جعلناه اجاجا
فلولا تشكرون افرايتم النار التي تورون ءانتم انشاتم شجرتها ام نحن
المنشئون نحن جعلناها تذكرة ومتاعا للمقوين فسبح باسم ربك العظيم
یعنی ما افریدیم شما را در ابتدا و شما بدان اقرار دارید پس چرا باور نمی دارید
نو دا را در انتها چیرها اهل خود ظاهر است که هر که بر ابداع توانا ست بر اعاده نیز

نادر

نادر تواند بود خبر دهید از آبی که منی میریزید در رحم زنان شما آیا فرینید کودکان را از ان یا ما
افرینده کاران و شما اصلا مفرید با آنکه خالقیم چه شما بیان و چه و بیان نوع که فرزند می طلبید
متولد نمیشود بلکه بر وفق مشیت و طبق ارادت من میباید ما تقدیر کردیم
میان شما مرگ را و مقرر ساختیم زمان موت هر کس و نیستیم ما مسبوقین که فرو شده یعنی
کس بحکم ما پیشی نتواند کرفت و از صوفی که مقرر شده نتواند گریخت ما این مرگ را
مقدر کردیم برای آنکه بدل کنیم از شما کسانی که مانند شما اند یعنی شما را میرانیم و دیگران را
بیاوریم و بیافرینیم دیگربار شما را در صورتی که نمیدانید و بعضی گفته اند خدا
در نشرید صورتی و شکمان را در دوزخ هائی میدهد یعنی که دانسته اید نشاء اولی
نخستین را که نطفه بود و علقه شد تا آخر و بدان هم اقرار دارید پس چرا یاد نمی کنید
توانائی خود را بر نشاء اخری چه هر که بر این قادر است ازین عاجز نتواند بود اخبار دهید
از آنچه کشت می کنید و تخم در زمین می افکنید آیا شما میرویانید آن تخم را یا ما رویانیم
هست فعل عبادست و زرع فعل خدا اگر خواهیم هر آینه کردانیم آن خس درهم اگر کشته اید
کاهی درهم شکسته پیش از رسیدن یا کاهی خشک پس همه روز باشید شما ان تعجب
کنید و گفته باشید با زیان یافتگانیم که هلاک شد از جهد وسعی خود بیشمان کردید
و میگوئید ما ما تا وان زدکانیم و حصه ابنا خواهند طریق خبر یعنی بهره که ما غرامت
با فتند کانیم بلکه ما بی بهره کانیم از روزی خبر باز دهید از ابی که میآشامید برای
تسکین عطش و زندگانی شما بوی مادر بستان آیا شما فروفرستاده اید آن را از ابر
سفید یا ما فروفرستاده ایم اب شیرین لطیف اگر خواهیم کردانیم آن اب تلخ و شور
و نفع ازوی منقطع سازیم پس چرا شکر نمی کوئید خدا را برین نعمت خبر دهید از آتش
که بیرون میارید آیا شما میافرینید درخت آتش را کران مرخ و عفار است آیا ما ا

انهم اهل بوادی شاخی از شجره دوزخ که مذکور می‌گویند بر شاخی از درخت عفار که آتش می‌جهانند
می‌پاشند تو سبحانه و تعالی زمیان این در شاخ تر که از وی آب می‌چکد آتش بیرون آرد ما کرده ایم
آتش یاد کردنی که چون بینند آتش دوزخ را یاد کنند یا از آتش بصره ساختیم تا اهل بصیرت
دانند که هر که قادر است بر احداث آتش از درخت سبز و تر با وجود ما بینهما در دو کیفیت
ضد آتش است هر آینه قادر بود بر تازه ساختن تمام وجود انسان بعد از خشکی و بزرگی
ان و ما ساختیم آتش را بهره‌ور یعنی سبب نفع گرفتن مسافران را و مهمانان را اکتفا کرد به
احوال الصدین چنانچه سرابیل تقیکم الحر لیس تسبیح کو بنام پروردگار که بزرگ تو را و را
یاد کن الطلاق الله الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلهن یتنزل الامر
بینهن لتعلموا ان الله علی کل شیء قدیر و ان الله قد احاط بکل شیء علما
یعنی خدای بحق است که بیافرید هفت آسمان بعضی بر بالای بعضی و بیافرید از زمین
مانند آسمان بعضی زیر بعضی و بعضی ضلمتن راحل جعل کرده اند یعنی زمین ها
هفت طبقه و فرو می‌آید فرمان خدای و قضای او میان آسمانها و زمینها یعنی نافذ است
حکم او در آسمان و زمین وارد در هر طبقه از طبقات ارض و سماوات و خلقی و هر دا
بیافرید تا بدانید که خدای بر آفریدن همه چیزها توانا است و فرمان خود را بر همه جاری
ساخت تا معلوم کنید آنکه خدای بدرستی که فرا رسیده است بهمه چیزها از روی علم یعنی
قدرت و علم المحیط است بهمه اشیا و از موجودات علمی و غیبی هیچ چیز از دایره علم و قدرت
وی خارج نیست الملک الذی خلق سبع سموات طباقا ما تری فی خلق الرحمن
من تفاوت فارجع البصر هل تری من فطور ثم ارجع البصر کرتین ینقلب
الیک البصر خاسئا و هو حسیر و لقد زینا السماء الدنیا بمصابیح و جعلناها
رجوما للشیاطین یعنی الخدای که بیافرید هفت آسمان را طبقه طبقه یکی بر بالای

دیگری

دیگری نبینی تو ای بیننده در آفریدن خدای و آسمان را هیچ خلل و اختلاف و تناقض و عیبی
و اعوجاجی خبر پس بار گردان چشم را بسوی آسمان تا در آن هیچ می‌بینی شکاف و نقصانی
پس دیگر باره بگردان دیده را کرتی بعد از کرتی تا هیچ عیبی می‌یابی یعنی اگر یک نگریستن
معلوم نکردی تکرار کن نگریستن را با زگردد بسوی تو چشم تو و ورا نیافتن عیب وا
مانده بود و از نگریستن با نهان از کثرت مراجعت بجهت آنکه هر چند می‌نگرد عیبی
نمی‌یابد و بدرستی که بیاراستیم آسمان نزدیک را که نزدیک تر است به شما ابر دایم
بچراغها یعنی بستارگان که بشبها چون چراغ درخشانند و کردانیدیم ستارگان را راندن
مر دیوان را و فتنی که بجهت استراق سمع قصد آسمان کنند قوله تعالی اولم یروا الی
الطیر فوقهم صافات و یقبضن ما یمسکهن الا الرحمن انه بکل شیء بصیر
یعنی آیا ندیدند و نمی‌نگرند بسوی مرغان زیر سر ایشان در هوا صفها کشیده
می‌کشایند بالهای خود را فراهم می‌کنند بعد از بسط نگاه نمی‌دارد ایشان را در هوا بعد
طبیعت باد در حال قبض و بسط مگر خدای بزرگ بخشاینده که هر یک از انواع طیور را
شکلی و هیأتی و صورتی و طبیعتی خاص داده و اسباب طیران و جولان ایشان در هوا مهیا
ساخته بدرستی که خدای بهمه چیزها بیناست قوله تعالی امن هذا الذی یرزقکم
ان امسک رزقه بل لجوا فی عتو و نفور یعنی آیا کیست که آن است توانا که دید
که این کس است که بجهت عنایت روزی می‌دهد شما را اگر باز گیرد خدای روزی
خود از شما یا امساک مطر یا ابطال اسبابی که حصول و وصول رزق را وسایط و وسایل
یعنی اگر خدا و ظیفه رزق از شما باز دارد آن کیست که شما را روزی تواند داد و کفار
میدانند که خالق و رازق الله است و کفر ایشان نه از جهل است بلکه ستیزه کردند و در
و در عنا دو سرکشی و دو رماندگی از حق و نفرت از راستی قوله تعالی قل هو

أنشأكم وجعل لكم السمع والأبصار والأفئدة قليلا ما تشكرون قل هو الذي
ذرأكم في الأرض وإليه تحشرون یعنی بگو بمشرکان را که خدای شما را بدو دعوت
میکنم او انکس است که بقدرت بیافرید شما را گوشها تا سخنان حق شنوند و دیدها
داد تا دلایل قدرت و بدایع فطرت مشاهده کنند و دلها تا در معانی کلمات آلهی و
دقایق مصنوعات پادشاهی تفکر و تامل فرمایند شما بسیار می شنوید و می بینید ولیکن
اندک شکر میگوئید وآن نعمتها را وقوله تعالی قل هو الرحمن آمنا به وعليه
توكلنا فستعلمون من هو في ضلال مبين قل أرأيتم إن أصبح ماؤكم غورا
فمن يأتيكم بماء معين یعنی بگو آنکه ایمان بدو سبب نجات است و حق
بخشایش کرده ایم بوی و بروی و نه بر غیر او توکل کرده ایم و کار خود بدو باز گذاشته ایم پس
زود بود که بدانید یعنی بعد از مشاهده عذاب معلوم کنید که فی نفس الامر کیست آنکه او
در گمراهی هویداست بگو خبر دهید اگر گردد آب شما یعنی آب چاه زمزم یا آب بئر
میمون حضرمی فرو رفته بزمین چنانچه دست و دلو بدان نرسد پس کیست که بیارد
برای شما آب جاری یا ظاهر چنانکه همه کس ببیند و در اثر آمده که بعد از تلاوت این آیت
باید گفت که الله رب العالمین والمرسلات ألم نخلقكم من ماء مهين فجعلناه
في قرار مكين إلى قدر معلوم فقدرنا فنعم القادرون ويل يومئذ
للمكذبين ألم نجعل الأرض كفاتا أحياء وأمواتا وجعلنا فيها رواسي
شامخات وأسقيناكم ماء فراتا ويل يومئذ للمكذبين یعنی ایا نیافریدیم
شما را از آب خوار بیمقدار پس نگاه داشتیم آن آب را در قرارگاه استوار که رحم است
تا مقداری دانسته شده که زمان ولادت است پس توانا بودیم بر آفرینش شما پس نیک
توانائیم چند کس بلائی از روز بر و وی رد دارندگان این قدرت راست آیا نکردانیدیم ما

زمین

زمین را پوشنده و جمع کننده مر زندگان و مردگان را یعنی احیا را بر روی خود دارد و اموات را
بدرون خود در آرد و بیافریدیم در زمین کوههای استوار و پای برجای بلند و افراشته
و بیاشامانیدیم شما را آب شیرین بسیار فرمیهن عیون و منابع در زمین وای در جهنم
در روز رستخیز مر تکذیب کنندگان را است که باوجود این نعمتها اعتراف نکنند و مکذب آن
در آن روز گویند النبأ ألم نجعل الأرض مهادا والجبال أوتادا وخلقناكم أزواجا
وجعلنا نومكم سباتا وجعلنا الليل لباسا وجعلنا النهار معاشا وبنينا
فوقكم سبعا شدادا وجعلنا سراجا وهاجا وأنزلنا من المعصرات ماء ثجاجا لنخرج
به حبا ونباتا وجنات ألفافا یعنی ایا ما نساختیم زمین را فراشی گسترده تا قرارگاه
شما بود و نکردانیدیم کوهها را میخهای زمین تا بدانها استوار باشد و بیافریدیم
شما را از هر گونه نر و ماده تا نسل باقی ماند یا خلق کرده ایم گونه گونه سیاه و سفید و کوتاه
و خوب و زشت و کردانیدیم خواب شما را راحت بدنهای شما یعنی خواب قطع حس
و حرکت کند تا قوای حیوانیه بر آسایند و ماندگی ایشان زایل شود و ساختیم شب را
پوشش یا به ظلمت همه چیزها بپوشاند و کردانیدیم روز را وقت طلب معیشت تا
تحصیل آن جست و جو کنید و بنا کردیم بر زبر سر شما هفت آسمان سخت یعنی محکم و استوار
که در و فرجه و شکافی نیست و بیافریدیم در آسمان چراغی فروزان و تابان یعنی آفتاب را
و فرو فرستاده ایم از ابرهای فشارنده بارانهای ریزان تا بیرون آریم بدان آب دانه که خوردنی را
شاید چون گندم و جو و رستنی که علف را شاید چون کاه و گیاه و درختان بوستانها
درهم پیچیده یعنی بسیار و بیکدیگر نزدیک النازعات أأنتم أشد خلقا أم
السماء بناها رفع سمكها فسواها وأغطش ليلها وأخرج ضحاها والأرض بعد ذلك
دحاها أخرج منها ماءها ومرعاها والجبال أرساها متاعا لكم ولأنعامكم

این منکران بعث حشر زود شوند از روی آفرینش یا آسمان یا آن هر عظمت بنا کرد آنرا بر زبر شما
بنا بر داشت سقف آن را یعنی مقدار ارتفاع آن را از زمین بلند ساخت پس آن را راست
کرد بی فتور و فطوری و تاریک کرد است شب آن را و بیرون آورد روز آن را اضافه شب و روز
باسمان بجهت آنکه حدوث آن را سبب است و زمین را بعد از آفرینش آسمان بگسترد و مبسوط
کرد اینچ جمعی علما برآنند که آفرینش زمین پیش از خلق آسمانها است گسترد آن او بعد از آن
بیرون آورد از زمین کشته آب او را بنجر منابع و عیون و بیرون آورد گیاه زارها
و چراگاههای او را محکم و پایدار ساخت در حوزمین و اثبات کوهها و انفجار انهار
و ظهور چراگاهها از برای برخوردن شما را و مر چهار پایان شما عبس فَلْيَنْظُرِ
الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا فَأَنْبَتْنَا فِيهَا
حَبًّا وَعِنَبًا وَقَضْبًا وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا وَحَدَائِقَ غُلْبًا وَفَاكِهَةً وَأَبًّا مَتَاعًا لَكُمْ وَ
لِأَنْعَامِكُمْ یعنی پس باید که نظر کند انسان بخوردنی خود بچشم عبرت و ببیند که چگونه
احداث کرده میشود بانکه ما ریختیم آبرا از ابر ریختنی پس شکافتیم زمین را شکافتنی
پس برویانیدیم در زمین دانه که قوت توان کرد چون حنطه و شعیر و امثال آن و تاک انگور
و سبز و درخت زیتون و خرما بنان و باغهای دیوار بست بزرگ درخت یعنی
اشجار در منکاثف و بسیار و میوه های خشک با چراگاه این همه کردیم برای برخورداری
شما و برای تمتع چهارپایان شما الغاشیه أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ
وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ
یعنی آیا نمی نگرند ایشان بسوی شتر که بقدرت ما چگونه آفریده شده است یعنی با آن
همه بلندی برشتر مسخر کودکی میبود تا برو بر آید و فرو دآید پس چرا از بحث
متعجب میشوند در فرمان کشتی باشد یا نمی نگرند باسمان که بر حکمت ما چگونه

بدانسته

بر داشته شده است بی ستون و آیا نظر نمی کنند بکوهها که بقدرت ما چگونه نهاده شده است
بر زمین و مستحکم گشته و نمی نگرند بزمین که چگونه پهن شده است تا جای آرام خلق باشد
و در احتجاج از محمد بن مسلم از حضرت امام باقر علیه السلام منقولست در معنی قول الله تعالی
که وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى و هر که هست درین دنیا نابینا
یعنی دیده دلش را صواب نمی بیند پس او در آخرت نابینا بود یعنی طریق نجات نیابد که
اعظم ضلالت پس او در آخرت اعمی است فرمودند ع پس آن کس از چیزیکه معاینه میکند
دیگراه شدن است از روی طریق و در احتجاج مسطور است که روایت کرده شد از هشام بن الحکم
که گفت از جمله سؤالهای زندیقی که به خدمت حضرت ابا عبدالله ع نمود آنست که گفت
چه دلیل است بر وجود صانع عالم پس حضرت امام علیه السلام فرمودند که وجود افعال
دلالت میکند بر آنکه کننده این فعل فاعل است آیا نمی بینی و نمی فهمی که چون بنای
مستحکمی میبینی که برپا این بنا کننده هست اگر چه آن بنا کننده را ندیده باشند و نه گفت
پس او چه چیز است یعنی الله تعالی فرمودند علیه السلام که او تعالی چیزیست خلاف چیزها
در رجوع میکنیم باثبات او بدرستی که الله تعالی شیئست في الحقیقه غیر آنکه جسم و صورت
نیست و احساس کرده نمیشود و مدرک بحواس خمس نمیگردد و وهم ادراک نمی یابد و دهور در
او نقصان نمی کند و زمان تغییری در او نمی نماید سائل گفت بدرستی که موصوف باین
صفات از جمله موهوم است و ما موهوم را نمی یابیم مگر مخلوق حضرت امام علیه السلام
فرمودند که اگر این چنین باشد چنانکه میگویی پس باید که اقرار بتوحید از ما مرتفع باشد
زیرا که ما مکلف باعتقاد غیر موهوم نیستیم لیکن می گوییم که هر چه موهوم بحواس باشد
پس مدرک بحواس خواهد بود و حواس تحدید او توانند نمود پس آن چیز مخلوق خواهد
بود و لا جارات از اثبات صانع اشیا که خارج باشد از دو جهت مذموم که یکی

اثبات نفی است یعنی نفی صانع نمودن که موجب ابطال و عدم واجب و جهت ثانی آنکه
تشبیه بصفت مخلوق ظاهر الترکیب که موجب افتقار است پس لا چاره است از اثبات
صانع برای مصنوعات و بدرستی که صانع ایشان غیر ایشانست و آن صانع مثل ایشان نیست
زیرا که اگر مثل ایشان باشد هر آینه مشابه ایشان خواهد بود در ترکیب و تالیف و افتقار
و وجود بعد العدم و انتقال از صغر بسوی کبر و از سواد بسوی بیاض و غیر از قوت
بسوی ضعف و دیگر احوالات موجودات که ظاهر است و احتیاج بیان ندارد سایل زندیق
گفت بدرستی که انک تحدیداً لله بتحقیق که تحدید نمودی زیرا که اثبات وجود الله تعالی
کردی حضرت ابو عبدالله ع فرمودند که تحدید او سبحانه نکرده ام لیکن اثبات او نموده ام
زیرا که در میان اثبات و نفی واسطه نیست سایل گفت پس قول الله تعالی الرحمن
علی العرش استوی اثبات مکان و تعیین معلوم میشود حضرت ابو عبدالله ع فرمودند
که الله تعالی نفس خود را بآن وصف کرده است و او هم چنان مستولی بر عرش است
و از خلق متباینه باین معنی که عرش حامل اوست یا آنکه محیط اوست یا آنکه محل اوست
لیکن ما میگوئیم که الله تعالی حامل و ممسک عرش است و میگوئیم چیزی را که الله تعالی
فرموده است که وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ پس ثابت میکنیم از
عرش و کرسی چیزی که او سبحانه خود ثابت فرموده است و نفی میکنیم اینکه عرش یا کرسی
محیط او سبحانه باشد و الله تعالی محتاج بسوی مکان یا بسوی چیزی که از مخلوقات اوست
باشد بل همه خلایق محتاج بسوی او سبحانه سایل گفت پس چه فرق است در میان اینکه بلند
نمایند دستهای خود را بسوی آسمان و در میان اینکه پست کنند بسوی زمین یعنی
هر گاه که ایزد تعالی و تقدس محیط بر همه اشیاست وجه بلند کردن دستها برای دعا
بخصوص بسوی آسمان چیست حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمودند که بلند کردن دستها

بسوی آسمان

بسوی آسمان و پست کردن بسوی زمین نسبت بعلم و احاطه و قدرت یکسانست لیکن عز و جل حکم
فرموده است اولیا و بندگان خود را که دستها بسوی آسمان طرف عرش بلند نمایند
زیرا که عرش معدن رزق است پس ثابت کردیم چیزی که بقرآن و حدیث پیغمبر صلعم ثابت شده است
که ارفعوا ایدیکم الی الله و اینکه بیان کردیم همه فقهای امت برین امر اجماع دارند
در احتجاج از هشام بن حکم مرویست که گفت روزی ابن ابی العوجا که یکی از روسای ملاحده بود
بخدمت حضرت امام جعفر صادق ع آمد که پس حضرت امام ع او را فرمودند که ای ابن ابی العوجا
آیا تو مصنوع هستی یا غیر مصنوع ابن ابی العوجا گفت من مصنوع نیستم حضرت امام ع
فرمودند که اگر تو مصنوع میبودی چگونه میبودی پس ابن ابی العوجا هیچ جواب نگفت و
برخاست و بیرون رفت و در احتجاج مسطور است که ابو شاکر دیصانی که یکی از زنادقه
بود بخدمت حضرت ابو عبدالله ع آمد و گفت که ای جعفر بن محمد دلالت کن مرا بمعبود
پس حضرت امام ع زندیق را فرمودند که بنشین ناگاه پسری از پسران حضرت جعفر صادق
که کوچک بود تخم مرغی در دست داشت و بآن بازی میکرد پس امام ع آن پسر را گفت
که ای پسر تخم مرغ را باین بده پس داد آن پسر تخم را بامام ع و فرمود که ای زندیق
این تخم مرغ حصاریست پوشیده از هر طرف که دری ندارد و پوستی کنده بالای او دارد زیر
پوست کنده پوست دقیق و نازکیست و زیر پوست نازک دو چیز است یکی زردی
که طلای آب شده میماند و دیگر سفیدی که نقره مذاب مشابه است و هر دو بحال
خود اند نه طلا بجای نقره میرود و نه نقره بمکان طلا تا ابد و آن باهم آمیخته شوند پس
تخم مرغ بر حال خود است بیرون نرفته از آن چیزی که دخل در صلاح آن داشته باشد
هم اگر چنین بودی پس تخم مرغ از صلاح دور بودی یعنی هر چه در کار داشت در درون
خود دارد و داخل نشده در آن چیزی که باعث فساد آن باشد و مردم نمیدانند

که از برای مرغ نر مخلوق شده باری ماده و شکافته میشود آن تخم و بیرون می‌آید از
آن مرغی که رنگهای عجیب دارد مثل رنگهای طاوس پس آیا می‌بینی برای آن تخم تدبیر
کننده و بزرگ کردن آنرا بلکه بحقیقت او کن اینها می‌کند با آنکه خود بخود چنین میشود
گفت که پس زندیق سر زمانی ایستاد در پیش افکنده بعد از آن گفت که گواهی میدهم بانکه نیست
خدای بجز خدائی یگانه و شریک ندارد و بآنکه محمد صلعم بنده و رسول اوست و آنکه تو
پیشوا و حجتی از جانب الله تعالی بر مخلوقات او و من پشیمانم از آن اعتقاد که بودم
و در احتجاج از عیسی بن یونس روایت که گفت ابن ابی العوجا از شاگردان حسن بصری
بود پس از توحید انحراف نمود مردم گفتند که چرا مذهب صاحب خود و رفیق حسن بصری
ترک نمودی و داخل طریقی شدی که اصل و حقیقت ندارد گفت بدرستیکه صاحب
من خلط بسیار میکرد گاهی قائل بقدر بود و گاهی قائل بجبر بود پس نمی‌فهمیدم در کجا
اعتقاد کرده ام بمذهبی که ثابت و قائم ام پس ابن ابی العوجا بمکه آمد از روی تمرد
انکار بر حاجیان و علما مجالست او را و مناظره با او مکروه میداشتند حتی
زبان و دل ... پس بخدمت حضرت اباعبدالله عم آمد و در جماعتی از شیعیان
آنحضرت نشست و گفت ای اباعبدالله بدرستیکه مجلسها با مانت است و لابد است
کسی را که سعال داشته باشد تنحنح نماید آیا اذن میفرمائی مرا که سخنی بپرسم پس حضرت
امام عم فرمودند بگو پس گفت که تا چند خواهید بود این بیدر را یعنی مکه معظمه را
که بهجوم مردم بر سنگ میشود و التجا خواهید نمود باین حجر یعنی حجر الاسود و
و عبادت خواهید کرد این خانه را که بلند ساخته اند به خشت و سنگ و لبیکت
خواهید کرد بید گرد این مانند کردید شتر و تقی که بگریزد بدرستیکه کسی که فکر کند
در این امر بداند که این کارست که بنا کرده است آنرا غیر حکیمی و غیر صاحب عقلی

پس بگو

پس بگو ای اباعبدالله علیه السلام بدرستیکه تو سر و ار این امری و پدر تو بنیاد کرده است
این را و نظام داده است پس ابو عبدالله علیه السلام فرمودند بدرستیکه هر کرا خدا گمراه
کند و قلب او را کور نماید امر حق را ثقیل می داند و حلاوت آن نمی‌گیرد و شیطان ولی و یار
و در مقام هلاک می اندازد و از آنجا بیرون نمی‌آرد و این خانه ایست که الله تعالی بندگان
خود را بعبادت و پرستش این امر فرموده تا اطاعت و فرمان برداری ایشان معلوم شود
پس حث کرده مردم را بتعظیم و زیارت آن و محل انبیا گردانیده و قبلهٔ مصلیان نموده
این امور شعبه ایست از رضای او و طریقی است مؤدی بسوی غفران او و این خانه قائم
شده بر نهایت کمال و مجمع عظمت و جلال و خلق کرده است الله تعالی پیش از خلق
زمین و سال پس احق و الیق است که مردم اطاعت نمایند در چیزیکه بدان مامور شده
مانند از چیزیکه از آن منع و زجر کرده شده اند و این چیزها را کرده است الله تعالی
که خالق ارواح و صورت انسان است پس گفت ابن ابی العوجا که ای اباعبدالله ذکر غائبی
کردی و حواله باو نمودی پس حضرت اباعبدالله عم فرمودند که وای بر تو چگونه غائب
کسیکه بسوی خلق خود گواه است و از رگ گردن نزدیکتر است و کلام ایشان را
میشنود و اشخاص ایشان را می‌بیند و اسرار خفیه ایشان را می‌داند پس گفت ابن ابی
العوجا مگر او در همه مکانست وقتی که در آسمان خواهد بود در زمین چگونه خواهد
بود و وقتی در آسمان چگونه تواند بود پس حضرت ابو عبدالله عم فرمودند که این صفات
که بیان کردی صفات مخلوقات است وقتی که از مکانی بمکانی رود مکان اول از وی خالی
گردد و مکان دوم مشغول لیکن از خدای عظیم الشان مکانی از خلا و مکانی دیگر مشغول نمی‌شود
و انتقال از مکانی بمکانی نمی‌نماید و در احتجاج مسطور است که حضرت صادق عم با ابن ابی
العوجا فرمودند که اگر در نقل ... چیزیکه ما بدان قائل ایم بلکه موافق اعتقاد

نتوانند پس ما و تو مساوی و ناجی خواهیم بود و اگر بود نفس آن امر موافق ما باشد ما ناجی خواهیم
و تو هالک خواهی شد در عیون اخبار الرضا علیه السلام و تفسیر امام ع و احتجاج از آن حضرت ع
منقول است که در تفسیر قول الله تعالی الذی جعل لکم الارض فراشا بیان و فرموده اند که
الله تعالی زمین را مناسب طبایع شما و موافق اجساد شما آفرید و نه بسیار حرارت
است که بسوزاند شما را و نه بسیار سرد است که منجمد گرداند شما را و نه بسیار
خوشبو است که صداع آورد و نه بسیار بدبو است که در شما اثر کند و نه بسیار نرم
مثل آب که شما را غرق کند و نه بسیار سخت است که زراعت و حفر بنا و دفن
موتی بر شما متعذر باشد لکن کرده است بنحوی که منتفع شوید و اجسام شما
و بناهای شما بر آن قایم ماند و کرده است در زمین نرمی که ممکن است حفر برای موتی
و زراعت و بناها میکنید و برای بسیاری از منافع که بشما عاید میگردد برای این فرموده
که جعل لکم الارض فراشا یعنی گردانیده است برای شما زمین را فرشی و بعد از آن
فرموده که انزل من السماء ماء یعنی فرستاده از آسمان آبی را از بالا تا برسد بکوهها
و تلها و غارها و پس متفرق ساخت بعضی را از بعضی تا از جانب نازل شود باران را دفعه
واحده نازل نکرد که موجب فساد زمین و اشجار و زراعت و اثمار شما گردد و بعد از آن
آن جل جلاله فرموده فاخرج به من الثمرات رزقا لکم یعنی چیزیکه از زمین بیرون می
شود روزی است برای شما فلا تجعلوا لله اندادا پس مگردانید خدا را شبیه و مثل از
اصنام لا یعقل که نمی شنوند و نمی بینند و قادر بر چیزی نیستند دانسته اید که اینها
یعنی اصنام بر هیچ چیزی از این نعمای مذکوره که الله تعالی انعام فرموده قادر نیستند
و در توحید و امالی و عیون از حسین بن خالد منقول است که گفت شخصی خدمت ابی
الحسن علی بن موسی الرضا ع آمد و گفت یا ابن رسول الله چه دلیل است بر حدوث عالم

پس حضرت

پس حضرت امام ع فرمودند که تو نبودی بعد از آن موجود شدی و دانستی که خود را تو ایجاد
نکرده و نه کسی که مثل تو است ایجاد کرده و در احتجاج نیز همچنین مسطور است و در توحید و عیون
اخبار الرضا علیه السلام از عبدالله خراسانی خادم امام رضا ع منقول است که گفت یکی از
زنادقه خدمت امام رضا ع آمد و نزد امام علیه السلام جماعتی بودند امام فرمودند
آیا می بینی که اگر قول قول تو باشد و حال آنکه نیست آنچه شما میگوئید پس برای ما ضرری
در نماز و روزه و زکوة ما ضرری نخواهد کرد پس آن زندیق خاموش ماند بعد از آن حضرت امام ع
فرمودند که اگر موافق قول ما باشد و حال آنکه همچنین است که ما میگوئیم پس هلاک شدید
شما و ما نجات یافتیم زندیق گفت رحمک الله بیان کن برای من که الله تعالی چگونه است
و مکان او کجاست حضرت امام ع فرمودند وای بر تو آنچه تو میگوئی غلط است و الله تعالی
پس از مکانات یعنی مکان نیز نبود و الله تعالی بود و شناخته نمی شود بکیفیت و احساس نمی شود
بحواس و قیاس کرده نمی شود بچیزی زندیق گفت پس الله تعالی لاشیء است که مدرک
نمیشود امام علیه السلام فرمودند وای بر تو وقتی که عاجز میشود حواس تو از ادراک او
انکار ربوبیت میکنی و ما وقتی که عاجز میشود حواس ما از ادراک او اقرار بربوبیت
او میکنیم و یقینی حاصل می شود ما را که او جل شانه پروردگار ما است و او بخلاف
چیزی است بخلاف اشیاء دیگر زندیق گفت پس خبر ده ما را که الله تعالی کدام وقت بود
حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمودند که خبر ده ما را که الله تعالی کدام وقت نبود تا خبر دهم
تو را که کدام وقت بود زندیق گفت پس چه دلیل است بر اثبات او جل شانه حضرت امام
فرمودند بدرستی که وقتی که من هرگاه نظر میکنم بسوی جسد خود پس قدرت ندارم که
چیزی کم و زیاد کنم در عرض یا در طول و دفع مکاره از آن یا جر منفعت بسوی او نتوانم
نمود از این دانستم که این بنیان را بانی هست پس اقرار کردم بالله تعالی و علاوه اینکه

می‌بینیم گردش افلاک را بقدرت او و پیدا شدن سحاب و وزیدن بادها و سیر کردن آفتاب
و ماهتاب و کواکب و غیر ذلک از آیات عجیبات یقین دانستم که این را مقدری کننده و پدید کننده
هست زندیق گفت برای چه الله تعالی از مردمان در حجابست پس حضرت امام علیه السلام
فرمودند حجابی که حجاب از خلق بواسطه کثرت ذنوب ایشانست لیکن الله جل ثنا
پس پوشیده نیست بر او هیچ پوشیده چه در روز و چه در شب زندیق گفت که چرا الله
حواس ادراک نمی‌کنند حضرت امام عم فرمودند که تا فرق باشد در میان او و در میان
مخلوقات او که مدرک بحواس اند و او بزرگتر از آنکه او را بصر بیند یا باحاطه وهم
اهل یا عقل ضبط توانند نمود زندیق گفت پس او را بیان کن حضرت امام عم فرمودند که
او را حدی نیست گفت برای چه فرمودند برای آنکه هر محدود متناهی است زندیق گفت
پس وقتی که الله تعالی احتمال تحدید داشته باشد احتمال زیادتی خواهد بود و وقتی
که احتمال زیادتی شد پس احتمال نقصان نیز خواهد بود و او جل شانه نا محدود ذات
و منزه و متعالی است و متجزی و متوهم نیست گفت پس خبر ده مرا از قول خود که
الله تعالی لطیف و سمیع و بصیر و حکیم و علیم است چه معنی دارد آیا سمیع بی گوش و بصیر
بی چشم و لطیف بی عمل بدست و حکیم بی صنعت تواند بود پس حضرت امام علیه السلام
فرمودند که بسیکه از ما بینی شخصی از افراد انسان صنعتی نیکو کند یا شخصی را بینی که
از اشیا چیزی لطیف اختیار کند او را می‌گویند که فلان کس بسیار لطیف است پس چگونه
ایزد تعالی را لطیف نگویند که خلقی را با این لطافت پیدا کرده و در حیوانات ترکیب
ارواح نموده و از هر جنس جفتها آفریده که در صورت از همدیگر متمایزند و بعضی با
بعضی مشابه نیستند پس هر لطیفی که هست از خالق لطیف و خبیرست بعد از آن نظر
کردیم بسوی اشجار و ثمار آن که بعضی از آن ماکول و بعضی غیر ماکول اند پس گفتیم که خالق ما

لطیفست

لطیفست نه مانند لطافت خلق که در صنعتهای خود بکار می‌برند و گفتیم که الله تعالی سمیع است
زیرا که مخفی نیست بر او اصوات خلق او که ما بین عرش و تحت الثری است از ذره تا کلان و نیز
در بر و بحر و مشتبه نیست بر او لغات ایشان پس گفتیم که او سمیع است بی گوش و گفتیم
که او بصیر است بی چشم و می‌بیند زیرا که او جل شانه از ذره دار رنگ تا دیک و مضایق
و منافع آن را از تنگی یا فراخی آن را می‌بیند پس گفتیم او بصیر است نه مانند بصر خلق
عبدالله خراسانی گفت پس آن زندیق ایمان آورد و بعضی گویند بر طریق خود ماند و در احتجاج
از محمد بن عبدالله خراسانی نیز هم چنین روایت و در امالی از هشام بن حکم روایت که گفت
روزی ابو شاکر دیصانی بخدمت حضرت ابی عبدالله عم آمد و گفت بدرستی که تو یکی
از کواکب درخشانی و آبای تو بدرهای تابنده و امهات تو عاقله و عنصر شما از کرم عناصرات
و وقتی که ذکر علما می‌شود انگشتان بتو میکوبند پس خبر ده مرا ای بحر زخار که چه دلیل است بر حدوث
عالم پس حضرت امام صادق عم فرمودند که استدلال کرده می‌شود بر آن به نزدیکترین اشیا
و دیصانی گفت که آن چیست پس امام علیه السلام بیضه طلبیدند و بر زانوی خود گذاشتند
و فرمودند که این حصنی است و داخل این پرده ایست غلیظ و داخل آن سپیدی که نقره
سائله مانند و زردی که طلای ایستاده مانند است بعد از آن شکافته می‌شود و بیرون
می‌آید از آن رنگهای مختلف مثل الوان طاوس آیا چیزی داخل این شده است گفت نه امام عم
فرمودند که این دلیل است بر حدوث عالم گفت که خبر دادی ما را و خبر گفتی و نیکو
گفتی لیکن ما قبول نمی‌کنیم مگر چیزی را که ببینیم به چشم خود یا بشنویم بگوش خود یا لمس
کنیم بدستهای خود یا ببوئیم به بینی خود یا بچشیم بزبان خود یا تصور کرده شود در دلهای ما
که استنباط کرده شود از آن روایات از روی ایقان پس حضرت صادق عم فرمودند ذکر که
کردی حواس خمس را و این نفعی ندارد برای هیچ خبر بغیر دلیل یعنی حواس خمس نفعی ندارد تا

تا که دلیل عقل نباشد و به دلیل عقل معلوم نتوان دانست چنانچه قطع ظلمت هیچ لغو ممکن نیست و در
تفسیر امام و در عیون اخبار الرضا از حسن بن علی از آبای کرام خود از حضرت امیر المؤمنین
ع مرویست که در معنی قول الله تعالی که هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا ثم استوی الی
السماء فسویهن سبع سموات وهو بکل شیء علیم یعنی اوست خدائی که بقدرت بیافرید
برای انتفاع شما آنچه هست در زمین است همگی از جبال و معادن پس بعد از آن
قصد کرد بسوی آفرینش آسمان و اوست به همه چیزها بسیار دانا فرمودند که پیدا کرده است
برای شما هر چه در زمین است تا عبرت گیرید با آنچه در آن است و دلیل شوید بآن بسوی رضوان
الهی و با نعمتهای بآن از عذاب آتش الهی او و بهر چیزی داناست و بسبب علم مصالح خلق خود
هست پس پیدا کرد برای شما هر چه در زمین است برای مصالح شما ای بنی آدم و در عیون اخبار
الرضا ع از فضال از پدر خود که گفت گفتم حضرت ابی الحسن الرضا ع را که چرا صورت خلق
کرده است الله تعالی خلق را بر انواع شتی و خلق نکرد ایشان را بر نوع واحد پس امام ع
فرمودند که برای آنکه تا در اوهام نیفتد که الله تعالی از پیدا کردن صورتهای مختلف عاجز
در ذهن هیچ ملحدی هیچ صورتی متصور نخواهد بود مگر اینکه حق عز و جل بر آفریدن خلقی را
آفریده و منبع است گفت هیچ گوینده که آیا قادر است بر اینکه پیدا کند صورتی چنین و
مگر آنکه خواهد یافت در مخلوقات الهی پس حکمت او نظر کردن بسوی انواع مخلوقات
او که الله تعالی بر همه چیزها قادر است و در تفسیر امام ع و معانی الاخبار از محمد بن سیار
که از شیعیان امام بودند از ابوین خود از حسن بن علی بن محمد علیهم السلام در معنی قول الله
عز و جل که بسم الله الرحمن الرحیم است فرمودند که خدا آنست که میرسد بسوی او عند
الحوائج و شدائد هر مخلوقی وقتیکه انقطاع امید از غیر خدا کند و قطع اسباب از جمیع ماسوای او
نماید و بگوید بسم الله الرحمن الرحیم یعنی استعانت میجویم در همه امور خود بخدائی که غیر از عبادت

اوراست و غیر او در امرش سزاوار نیست و فریادرسنده است وقتی که باو فریاد کنند و اجابت
کننده است وقتی که دعا کنند و این معنی نزدیک است بآن معنی که حضرت امام جعفر صادق ع
فرمودند شخصی را که پرسیده بود یا ابن رسول الله راهنمائی کن مرا بخدا که او چه چیز است که
کجادلان بسیار هجوم کرده مانند حیران ساخته اند پس حضرت امام ع فرمودند او را که ای بنده
خدا آیا گاهی بر کشتی سوار شده گفت آری فرمودند که گاهی کشتی تو شکسته است که در آن
دیگر کشتی نباشد که ترا نجات دهد و شنا نتوانسته باشی گفت آری فرمودند که آیا
دل تو تعلق گرفته است بچیزی از چیزها که قادر بر خلاص تو باشد از آن ورطه گفت آری فرمود
پس آن چیز همان الله است که قادر است بر نجات دادن جائی که نجات دهنده نیست و فریادرس
جائی که فریادرسنده ای نبود و در خصال از هشام بن سالم روایت کرده گفت شنیدم که
از حضرت ابی عبدالله ع که حدیث میکرد و اینکه شخصی پیش حضرت امیر المؤمنین ع
آمد و عرض کرد که یا امیر المؤمنین بچه چیز شناختی پروردگار خود را فرمودند شناختم
بفسخ عزیمت و نقض همت یعنی بهر گاهی که عزیمت نمودم و قصد هر کاری که کردم قضا
قصد من و عزیمت من بظهور آورد پس دانستم که مدبری هست که قصد و عزیمت مراد مخالف
نیست بلکه مالک التدبیر اوست گفت یا امیر المؤمنین بچه چیز شکر کردی از نعمای او یعنی
بهر کدام نعمتی از نعمتهای الهی شکر نمودی فرمودند نظر کردم به بلائی که شخصی مبتلا بآن
بلا شده است و آن بلا را از من برگردانیده و دیگری را بآن مبتلا ساخته و بمن احسان را
فرموده پس شکر کردم گفت یا امیر المؤمنین برای چه دوست میداری لقای الله تعالی را
فرمودند برای آنکه بتحقیق اختیار کرده برای من دین ملائکه خود را و رسل و انبیای خود
پس دانستم آن کسی که گرامی کرده مرا باین نعمت پس فراموش نمیکند مرا پس دوست داشتم
لقای او را و در کتاب نیز از ابی الجارود از حضرت امام باقر از پدر خود از جد خود علیهم السلام

هم چنین روایت شده در توحید از احمد بن محسن میثمی منقولست که گفت نزد ابو منصور متطبب
بودم که گفت حکایت کرد مرا یکی از یاران من که من و ابن ابی العوجا و عبدالله بن المقفع
در مسجد الحرام بودیم پس ابن مقفع گفت می بینید این مردم را و اشارت کرد بدست خود
که مردم طواف می کردند بدور کعبه که نیست از ایشان یک کس که سزاوار اطلاق لفظ آدمی کنم مگر
آن مرد بزرگ نشسته یعنی حضرت امام جعفر صادق ع و باقی مردم همه چهارپایان و ستوران اند
پس گفت ابن ابی العوجا که چگونه ثابت کردی این نام را برای آن مرد بزرگ و برای ایشان
ثابت نکردی مرادش همه یکسانند و او هم لایق این نام نیست ابن مقفع گفت زیرا که
دیدم در او چیزی که ندیدم در ایشان پس گفت ابن ابی العوجا چاره نیست از آزمودن آنچه
گفتی درباره آن مرد بزرگ یعنی می باید با او سخن گویم تا بیازمایم راوی گفت پس گفت او را
ابن مقفع که این کار مکن چه می ترسم که باطل کند و برگرداند بر تو آنچه را که در دست
داری و باید میان آن گفتگو ها پس گفت ابن ابی العوجا نیست این اعتقاد تو ولیکن
می ترسی که اگر با او سخن گویم سست شود اعتقاد تو نزد من درباره آنکه قرار دادی او را در آن
که بیان کردی پس گفت ابن مقفع اما چون خیال کردی بر من این ترس را پس برخیز و برو
سوی او و خود را نگاهدار از لغزش در گفتگو چندانکه میتوانی و مبادا که بکشد
عنان خود را در مجلس آن بزرگ بجانب هوای دل گفتگو پس خواهد سپرد
چیز اول بندی که مانع حرکت تو شود دوم علامتی که بدان بدانی آنچه را که میبایدت
گفت که نفع دارد برای تو و آنچه که نمیبایدت گفت که ضرر دارد پس برخواست
ابن ابی العوجا و من و ابن مقفع همه در بجای خود نشسته ماندیم پس برگشت ابن ابی العوجا
سوی ما گفت ای پسر مقفع نیست این بزرگ که او
اجسام مجردی که عالم ... باشد متمثل بیدن میشود چون خواهد عالم ظاهر را و پنهان

بیدن می شود مانند سایر عقول عشره چون خواهد عالم پنهان را پس این عقل موجود است پس
گفت ابن مقفع او را که چگونه است حقیقت این سخن که می گوئی گفت نشستم بسوی او پس چون
ماند نزد او کسی غیر من شروع در سخن با من کرد پس گفت که اگر کار چنانست که میگویند
این جماعت یعنی اهل طواف و در واقع بنای کار بر همانست که می گویند اهل طواف پس بتحقیق
ایشان سالم مانند و بر بهشت رفتند و شما هلاک شدید و بر جهنم رفتید و اگر
باشد بنای کار بر آنچه شما دعوی میکنید و حال آنکه در واقع چنان نیست که شما می گوئید
پس بتحقیق برابر شدید شما و ایشان نه هیچکدام بر جهنم پس گفتم رحمت کناد ترا
الله تعالی چه چیز میگوئیم ما و چه چیز میگویند ایشان نیست گفته ما و گفته ایشان مگر
چیزی پس فرمود که چگونه میباشد گفته تو و گفته ایشان یک چیز و حال آنکه ایشان یعنی
اهل طواف میگویند که ایشان را بازگشتی هست و در آن بازگشت ثوابی و عذابی هست
و اعتقاد دارند باینکه در آسمان معبودی هست و آسمان آبادانست بملائکه
و پرستش میکنند که شما دعوی می کنید که آسمان خرابست باین معنی که در آنجا کسی از ملائکه
نیست که پرستش کنند و بالا رود و با این ملا ابن ابی العوجا گفت که غنیمت شمردم این کلمه را
از او و پرسیدم که اگر چنانست بوجود کردگار ... بلکه دعوی تکلیف و بازگشت و ثواب و
عقاب هست پس گفتم که چه چیز مانع شد او را که ظاهر شود او برای مخلوقین خود و بخواند
ایشان را بسوی پرستش خود تا اختلاف نکنند از آن مخلوقین دو مکلف باو و هم
قائل شوند که تکلیف و بازگشت و ثواب و عقاب از جانب کردگار رسیده است و چرا
در پرده شد از ایشان و فرستاده بایشان رسولان را و اگر ظاهر میشد بخود ... خود
می بود نزدیکتر ... پس فرمود که ای مرد ناگهان تو و چگونه در پرده
باشد از تو کسی که نموده ترا قدرت خود در ذات تو که پیدا کرد ترا در حالی که نیستی و نبودی

وکلان کرد ترا بعد از انکه صغیر بودی و قوت و طاقت داد ترا بعد از انکه ضعیف بودی و ضعیف
کرد ترا بعد از انکه با قوت بودی و نمود و بیمار ترا بعد از تندرستی تو و تندرستی ترا و
بیماری تو و خشنودی ترا بعد از ناخشنودی تو و ناخشنودی ترا بعد از خشنودی تو
و اندوه ترا بعد از خوشحالی و خوشحالی ترا بعد از اندوه تو و دوستی ترا بعد از دشمنی
تو و دشمنی ترا بعد از دوستی تو و نشاط ترا بعد از سستی تو و سستی ترا بعد از نشاط
تو و اشتهای ترا بعد از بی اشتهائی تو و بی اشتهائی تو بعد از اشتهای تو و رغبت
ترا بعد از شوق تو و شوق بعد از رغبت تو و امید ترا بعد از نومیدی تو و نومیدی
ترا بعد از امید تو و خطور خاطر ترا بعد از انکه تو نبیبی که بتو دود در ذهن تو و غایب شدن همه را
که توان را چه دل ... از دل تو دیوسته میشمرد برمن اثار قدرت کرد که ... تها
در ذات من چندان چندان که نتوانستم که دفع کنم ... تا انکه گمان کردم که ظاهر خواهد
شد که ... در میان من و میان او و در توحید از سعید بن جناح از بعضی اصحاب ما
از حضرت ابی عبد الله عم روایت کرده اند که فرمودند با قدرت الله تعالی هیچ چیز اصغر تر
از پشه و چرخ که کوچکتر از پشه ... دو لعه صغیر تر از هر جنس ... در قبل
چیزی که در ان ... حتی از قبل نهاده داد و در در توحید و کافی از کلینی ما ... ادی
خود و بیان کرده بدرستی که ابن ابی العوجا وقتی که سخن فرمودند حضرت ابو عبد الله عم
با او روز دیگر به خدمت حضرت امام عم باز امد و خاموش نشست و سخن نمی گفت
پس حضرت ابو عبد الله عم فرمودند با راده انکه اعاده نمائی سخنی که در روز مذکور شد
امدی گفت همان اراده دارم یا ابن رسول الله پس فرمودند عم چه تعجب میاید از کلام تو که
کرا انکار الله تعالی میکنی و گواهی میدهی که من فرزند رسول خدایم پس ابن ابی العوجا گفت
این کلمه را به جهت عادت گفتم فرمودند عم پس چه چیز مانع است ترا از سخن گفتن گفت

کرا از بزرگی و مهابت تو زبان من پیش تو گویا نمیشود بدرستی که من ... کردم علما را و ... مناظره
کردم با متکلمین پس مهابت هیچ یکی در دل من چنانکه از امام عم فرمودند همچنین خواهد بود لیکن
از تو سوال میکنم متوجه شو پس فرمودند عم ایا تو مصنوعی یا غیر مصنوع پس عبد الکریم ابن
ابی العوجا گفت من غیر مصنوعم پس امام عم فرمودند اگر تو مصنوع میبودی چگونه می بودی
پس عبد الکریم خاموش ماند و سر در پیش افکند و جواب نمی کرد و مشغول بچوبی
شد که پیش او گذاشته بود پس گفت طویل و عریض و عمیق و قصیر و ساکن و متحرک این همه
صفات مخلوقات است پس امام عم فرمودند که اگر تو صفت صنعت را بغیر این نمیدانی پس باید کلام
خود را و بگوئی که من مصنوعم برای انکه در ذات خود می یابی این امور که بیان میکنی پس
عبد الکریم گفت که سوال کردی ما را از مسئله که هیچ کس پیش از این سوال نکرده و بعد از این
نیز سوال نخواهد کرد پس فرمودند عم از کجا دانستی که اگر سوال نکرده کسی در زمان گذشته
پس در زمان اینده نیز سوال نخواهد کرد و علاوه انکه ای عبد الکریم این قول تو مناقض
اعتقاد تست زیرا که اعتقاد داری که اشیا از ابتدا مساویند پس چگونه تقدیم و تاخیر
نمودی بعد از ان فرمودند عم ای عبد الکریم ایا برای تو بیانی واضح کنم که اگر در کیسه
تو جواهر باشند و قایلی گوید که ایا در کیسه دینار داری پس نفی دینار خواهی کرد که در
کیسه نیست پس قایل گوید که اوصاف دینار را بیان کن و تو عالم باوصاف ان نباشی
ایا انکار ان می توانی کرد که دینار نفی باشد گو که در کیسه نداشته باشی گفت نه پس ابو عبد الله
علیه السلام فرمودند پس عالم کلانتر و طویل تر و عریض تر از کیسه است شاید که در عالم صنعتی
باشد که تو ان صنعت را ندانسته باشی پس عبد الکریم ساکت ماند و هیچ جواب نتوانست
گفت و بعضی از یاران او قبول اسلام نمودند و بعضی همراه او ماندند چون روز سیوم
شد به خدمت حضرت امام عم امد و گفت باز گوی سوال را پس حضرت امام عم او را فرمودند

که سؤال کن از چیزیکه خواهی پس گفت چه دلیل داری بر حدوث اجسام امام عم فرمودند که من
نمی یابم چیزی را از صغیر و کبیر مگر اینکه وقتی که ضم کرده شود باو چیزی دیگر مثل او بزرگ می
گردد آن چیز کبیرتر و در این صورت زوال و انتقال از حالت اول میباید و اگر قدیم باشد
زوال و تغییر را بسوی او راهی نباشد زیرا که چیزیکه زوال و تغییر داشته باشد جایز خواهد بود
که موجود شود و معدوم گردد پس وجود او که بعد عدم خواهد بود داخل حادث خواهد بود
در صورتیکه ازلی باشد داخل قدیم شود و صفت ازل و عدم در یک شیء واحد جمع نمیشود پس
عبد الکریم ابی داشتم الخبر ذکر کردی استدلال آوردی بر حدوثشان پس اگر باقی ماند اشیا
بر صغر خود از کجا استدلال بر حدوث آن توانی آورد حضرت امام علیه السلام فرمودند که سخن
ما در این عالم مصنوع است عالم فرضی پس اگر بر داریم این عالم را و عالمی وضع نمائیم بجای آن
داخل بر حدوث از بر داشتن و وضع کردن ما نخواهد بود یعنی اگر این عالم را بر داریم پس
قبول عدم خواهد کرد و عالمی دیگر وضع کنیم پس بوجود خواهد آمد بعد از آنکه این عالم
قبول عدم کرد بعد از وجود و عالم موضوع قبول وجود کرد بعد از عدم پس قبول عدم و قبول
وجود دلیل است روشن بر حدوث چنانکه ظاهر است لیکن قبول کردیم الجزء گوئی و رای
میکنی که اشیا همیشه بر صغر خود باشند میگوئیم که اگر بر صغر خود باشند همه اشیا میتوانیم
خواهند که هر گاه ضم کنند بسوی صغیر مثل او پس اکبر خواهند شد و همین دلیل حدوث است
یعنی چنانکه تغییر دلیل حدوث است هم چنین جواز تغییر نیز دلیل حدوث است
و بنابراین عبد الکریم در این سخن یعنی سخن دیگر ثابت باقی ماند که بگوئی پس عبد الکریم
خاموش و شرمنده شد و در سال آینده با اصحاب حضرت امام عم در حرم در ایام حج ملاقات
نمود بعضی از اصحاب بخدمت حضرت امام عم گفتند که ابن ابی العوجاء رسید که اسلام
آورد حضرت امام علیه السلام فرمودند که او از اسلام اعمی است پس هر گاه که دید حضرت

امام عم را گفتند که ابن ابی العوجاء بدستی که اسلام آورد گفت ای سید من و مولای من
حضرت امام علیه السلام فرمودند که چه چیز آورد ترا در این موضع گفت عادت جسد و سنت بلد
و برای آنکه تا ببینیم جنون مردم که حلق می کنند و رمی حجار مینمایند یعنی بدین معنا دباغ
انجا شده است و رسم بلاد و این چنین لفظ داده است و نیز سبب جنون مردم که مشغول رمی
جمار و نماز روی اعتقاد آمده ام پس حضرت امام علیه السلام فرمودند که ای عبد الکریم تو هنوز
بر گمراهی و ضلالت هستی پس رفتند و فرمودند و شروع جاری عبد الله بنت و ردای
مبارک بر افشاندند و فرمودند که اگر همچنین است که تو می گوئی و حال آنکه خلاف آن
پس ما و تو هر دو نجات یافتیم و اگر امر چنانست که ما میگوئیم و فی الواقع همچنانست پس
نجات یافتیم ما و هلاک شدی تو پس عبد الکریم متوجه بسوی یاران خود شد و گفت در
دل خود قلق و اضطرابی میابم مرا بر گردانید و زود بر گردانیدند و هم در آن حالت به جهنم
رفت لا رحمه الله و در توحید از هشام بن سالم مرویست که به خدمت حضرت امام ابو عبد الله
علیه السلام سؤال کردند که به چه چیز شناختی پروردگار خود را فرمودند که بفسخ عزیمت و نقض
قصد یعنی عزیمت نمودم پس فسخ عزیمت من شد و قصد نمودم پس نقض قصد من شد و در توحید
از هشام بن سالم مرویست که گفت روزی حاضر بودم پیش محمد بن نعمان احول که شخصی از او پرسید
که بچه چیز شناختی پروردگار خود را گفت بتوفیق او و ارشاد او و تعریفات او و هدایت او
پس بیرون آمدم و با هشام بن حکم ملاقات نمودم و گفتم او را چگویم با کسیکه سؤال کند
از من چگونه شناختی پروردگار خود را پس هشام بن حکم گفت که اگر سائلی سؤال کند
که به چه چیز شناختی پروردگار خود را بگوی که شناختم الله جل جلاله را به نفس خود زیرا که
آن نزدیکترین اشیاء است بسوی ما و دلیل آن اینست که می یابیم نفس را ابعاض مجتمعه و اجزاء
مؤتلفه که ترکیب او ظاهر و صنعت او باهر است یعنی مصنوع بودن او برای خلق ... از

از تخطیط و تصویر و زاید شدن او بعد نقصان بدن و نقصان او بعد زیادتی ظاهر است که تحقیق
کرده‌ایم که پیدا کرده شده است برای او حواس مختلف و جوارح متباین از سمع و بصر و شامه و ذائقه و لامسه
و مجبول است بر ضعف و نقصان و هیچ حواسی مدرک حواس دیگر را ادراک نمی‌تواند کرد و بالت
حواس تقویت حواس دیگر نمی‌توانند کرد و ذات تو عاجز است از جلب منافع بسوی خود و دفع مضار
از خود پس عقل حکم کرد بانکه وجود این چنین تالیف بی مؤلف و نقش محال است و ثبات صورت
چنینی بی مصور دشوار پس دانستیم که او را خالقی است که خلق کرده است و مصوری است که تصویر
نموده و آن خالق و مصور بجمیع جهات مخالف ذات است قال الله و فی انفسکم افلا تبصرون
یعنی آثار قدرت و حکمت قادر حکیم در ذات شما است آیا نمی‌بینید و در توحید از هشام بن حکم
مرویست که جواب شافی نگفت پس گفتم بگوی که شاید نزد من جوابی باشد که راضی شوی
پس گفت دوست میدارم که از حضرت ابا عبدالله علیه السلام بپرسیم بعد از آن از حضرت اذن خواستم پس
بخدمت حضرت امام علیه السلام آمد و عرض کرد که اگر اذن باشد سؤالی کنم فرمودند که سؤال کن
از شبهه که ظاهر شده ماند پس گفت که چه دلیل است بر آنکه ترا صانعی هست حضرت امام علیه السلام
فرمودند که یافتم نفس خود را که خالی از احدی الجهتین نیست با آنکه من صانع آنم در این صورت
نیز دو احتمال است یا آنکه صنعت من در حالی که موجودم بوقوع آمده است یا در حالتی که
معدوم پس اگر در حالی که موجودم صانع نفس خود شده‌ام هیچ احتیاج صنعت نیست
زیرا که موجود را موجود نمودن تحصیل حاصل است و اگر معدوم پس تو میدانی که
معدوم ایجاد هیچ چیز نمی‌تواند کرد پس متحقق گردید که ثابت شد معنی ثالث که برای من صانعی
هست که ابدی و ازلی است پس ابو شاکر دیصانی برخواست و هیچ جواب نگفت و در توحید
از مروان بن مسلم مرویست که گفت روزی ابن ابی العوجا بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
آمد و گفت آیا گمان نداری که الله تعالی خالق هر چیز است حضرت امام علیه السلام فرمودند بلی

پس

پس من ظالم حضرت فرمودند یا شیخ که بشناسد که خدا است مخلوقات و تا چند خواهد بود گفت
بلی فرمودند علیه السلام پس من بشناسی که تو را نمی‌شناسی آن الحیوان که عبرا هم قتل است پس ابن ابی العوجا
و در توحید از علی بن منصور روایت است که گفت هشام بن الحکم که بود در مصر زندیقی که
با و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام چیزهای که منافی اعتقادش بود پس آن زندیق بیرون
آمد از مصر بسوی مدینه تا مباحثه کند با امام علیه السلام پس مجتمع نشد با امام علیه السلام در مدینه
منوره و گفتند او را که آن حضرت بمکه معظمه تشریف برده‌اند پس آن زندیق بیرون آمد
از مدینه بسوی مکه و ما با حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در مکه معظمه بودیم پس آن زندیق بر
ما در وقتی که با امام جعفر صادق علیه السلام بودیم در اثنای طواف کعبه و نام زندیق عبدالملک و
کنیت او ابو عبدالله بود پس زد زندیق دوش خود را بر دوش امام جعفر صادق علیه السلام تا آنکه
شخص گوید پس فرمودند حضرت امام علیه السلام زندیق را که چیست نام تو گفت که نام من عبدالملک است
معنی بنده یا غلام پادشاه مشهور فرمودند چیست کنیت تو گفت ابو عبدالله یعنی پدر
یا غلام شخص پرستش مشهور و چون زندیق بر حسب ظاهر این اسم و کنیت راضی بوده و
ابقا کرده و این قرینه‌ای داشت با آنکه معنی اصلی آنها خواست امام علیه السلام فرمودند پس کیست
این پادشاه مشهور که تو بنده یا غلام اویی یا از پادشاهان ساکن در آسمان و خبر ده ما
از پسرت که آیا بنده غلام شخص پرستش ساکن در آسمانهاست یا غلام شخص پرستش ساکن
در زمین است بگو در جواب هر چه خواهی از شقوق مذکوره تا مغلوب و ملزم شوی هشام
بن الحکم گفت زندیق بفکر فرو رفت و جواب نگفت پس گفتم زندیق را آیا جواب نمی‌گردانی
امام را جواب را منع جواب چرا نمی‌گویی هشام گفت پس زندیق این سخن مرا ناخوش شمرد
و بد نشست آنگاه پس امام علیه السلام چون در اثنای طواف بود فرمود وقتی که فارغ شوم از طواف
بیا نزد ما پس وقتی که فارغ شد امام علیه السلام از طواف زندیق نزد امام آمد و ما جمع بودیم نزد

امام عم زندیق را فرمودند که آیا میدانی که زمین را پایینی و بالائی هست گفت آری فرمود که
آیا داخل پایین آن شدی گفت نه امام علیه السلام فرمودند که پس چه دلیل داشتی که دانائی کند
که اگر چیزی در پایین زمین گفت نمیدانم لکن چون اصل آنست که چیزی نباشد تا ثابت شود
بدلیل که چیزی هست ظن آن دارم که چیزی نیست باینکه چیزی دلیل و اماره نبود
افهم کار رشید پس ندارم ظن عدم دارم امام گفت پس این مظنون تو عجز است برای هر چه یقین
نمیدانی آن را بعد از آن امام عم فرمود آیا پس بالا رفتی باسمان گفت نه فرمود پس میدانی
دلیل استنباط که چیست در آن گفت نه فرمود علیه السلام که عجب حکیم ان خالی تو که نرسیدی
بمشرق و نرسیدی بمغرب و فرو نرفتی و بالا نرفتی باسمان و فکر برای طالب یقین نکردی
در اینجا که چیست تا شناسی آنچه را که در اینجا هست و تو منکری آنچه را که در اینجا هست
را با منکر میشوی و عاقل چیزی را که نمیداند زندیق گفت این سخن را بمن نگفت کسی غیر تو امام علیه السلام
فرمود پس تو الحال در شکی پس سخن تو آنست که شاید که شان آنست که رب یعنی صاحب کل
اشیا دعوات و شاید که شان این باشد که نیست رب یعنی پس زندیق گفت و شاید که
من واقع باشد پس امام عم فرمودند که ای مرد نیست کسی را که انکار کند باینکه نمیداند
چیزی را دلیلی بر کسی یعنی اگر دلیل نداشته باشد دعوی آن چیز نکند و نیست کسی را که حکم
بغیر معلوم کند دلیلی که عذری خواهی او کند یعنی حکم بر چیزی نامعلوم بی دلیل کردن
باطل است ای برادر مردم مصر یاد گیر مرتبه مرتبه از من تفصیل بعض دلیلهای وجود کردگار
باید پیر واجب بدرستیکه ما یقین نمی شویم در وجود الله تعالی هرگز نمی بینی آفتاب
و ماه را در حالی که شب و روز داخل یکدیگر میشوند در هر سال پس حرکت کردندان آفتاب
و ماه و بیچاره کرده شده اند مدبری که نیست ایشان را اینکه باشند در جائی مگر جائیکه
آن کس ایشان را بآنجا برده و می برد و مراد اینست که متحرک نیست ایشان را اینکه در پهلوی

ورکـ

حرکت کنند که دو به قطب شمال دارد یا در پهلوئی که رو به قطب جنوب دارد یا ساکن باشد
شوند یا عکس آن حرکت کنند و نه اینکه در جای دیگر از فلک خود باشند با وجود تساوی امکنه
با هم در حقیقت و ذات پس اگر توانائی دارند که مثلا برابر کنند و ندارند روی زمین باینجانب
از جانب مغرب باین معنی که بکدام حکم دیگر باشد پس چرا برنمیگردند به جانب روی زمین از جانب
مشرق و اگر چاره مدبر بیند پس چرا مثلا در مقابل جای خود از افلاک خود ثابت و روز
و روز نشود بیچاره کرده شده اند از آفتاب و ماه ثبات بخدا قسم ای برادر مردم مصر بیبی
مانند بین حالی که دانستی و آنکه ایشان را بیچاره کرد حاکم‌تر از ایشانست و بزرگتر از ایشان که
بوصف در اید صاحب ملکوت آسمانها و زمین و مانند آن رب العالمین است پس گفت
زندیق که راست گفتی اقرار کرد زندیق باینکه هر که فکر کند در حال حرکت آفتاب و ماه
و منکر کردگار رشید بیرون باشد مکابره میکند از روی هوا و هوس و وسوسه نفس شیطان بعد از ان
آن حضرت امام جعفر صادق عم فرمودند که ای برادر مردم مصر بدرستیکه آنچه ذهن زنادقه دهر
بان رفته که چون ایشان علت ناقص عوارضات و گمان میبرند که آن مانند باشد و غلط است
چه اگر مثلا زمان سبب مردن و برگشتن بدنها باشد چنانچه زنادقه میگویند والله تعالی
گفته در سوره جاثیه و قالوا ما هی الا حیوتنا الدنیا نموت ونحیی وما یهلکنا الا الدهر
و گفتند زنادقه که نیست زندگی ما مگر همین که میمیریم و زنده میشویم و نمی میراند ما را مگر زمانه پس
چرا در وقت مرا بدن برگردانیده بعد از برگشتن نمیشود و چرا در وقت برگرداندن
بدنها مردن نمیشود این جماعت زنادقه در مردن و زنده شدن مغلوب بصاحب قدرت
و تدبیر نه بر زمانه ای برادر مردم مصر چرا بیابان سنگینی الا برده شد بر حالی که زمین
زراعت و مانند آن برابر گسترده شده مراد اینست که این همه تغیر که در کار در زراعت
مقتضای صیغ پس بمانند آنها که اگر کردگار رشید مصلحت بینی بود آب دریای محیط

و روی مکشوف زمین را از هم جدا نکرده بالکه زمین سنگین تر از آب میباشد که فرو رود
و در طرف روی زمین در آب پس قرار نگرفته بر در جای خود و قرار نگرفت زمین
زمین در جای خود و قرار نگرفتند مردم بر روی آب رند پس در جواب گفت نگاه داشته ابر
و زمین را صاحب اختیار دو و مضطر اند دو و هشام بن الحکم گفت پس ایمان آوردند و بیم بود
کرده کار بند بر دست حضرت امام جعفر ع پس گفت امام ع را هر آن بیاعین فرمایند
شوم اگر ایمان آورند زنادقه بر دست تو نخواهد شد چه ایمان آوردند مشرکان بر دست بیدی تو
یعنی حضرت رسول ص یا امیر المؤمنین ع پس گفت مؤمن که ایمان آورد بر دست حضرت امام
جعفر صادق ع آنکه بردن مرا از جمله شاگردان خود پس فرمود امام ع که ای هشام بکیر او را خود
پس تعلیم کرد او را احکام الهی و هشام بود تعلیم کننده اهل شام و اهل مصر احکام الهی را که
عمل باینها علامات ایمانست و نیکو شدند تا آنکه این مؤمن در یاد گرفتن عمل کردن باحکام
الهی ما بعد که راضی شد بان تا آنکه از حضرت امام جعفر صادق ع در جامع الاخبار
مسطور است که سوال کردند حضرت امیر المؤمنین علیه السلم را از اثبات صانع پس فرمود که
بعره یعنی پشکل دلالت میکند بر بعیر و سرگین دلالت بر حمیر و آثار قدم دلالت میکند
و سپهر پس هیکل علوی باین لطافت و مرکز سفلی باین کثافت چگونه دلالت نمی‌کنند
بر لطیف خبیر و فرمود نعم که بصنع الله تعالی بر ذات او استدلال میتوان کرد و معقول
اعتقاد معرفت او میتوان نمود و بر تفکر عجایب آیات میتوان نمود دانه تعالی و تقدس معروف
بدلالات و مشهور است به بینات یعنی بدلالات و بینات می توان دانست و جامع
الاخبار مسطور است که سوال کردند از حضرت امیر المؤمنین ع که چه دلیل است بر اثبات
صانع فرمودند سه چیز یکی تحویل احوال یعنی بر گردیدن حالتها دوم ضعف ارکان سیوم
نقض همت یعنی اینکه آدمی قصد می کند خلاف آنکه بوقوع می آید باب در بیان حد

کرهشتم

ترجمه حدیث مفضل است
که معروف است بتوحید مفضل

که مشهور است بتوحید مفضل روایت کرده است محمد بن سنان از مفضل بن عمر که روزی
بعد از عصر نشسته بودم در روضه که در میان قبر حضرت رسول صلعم و منبر آنحضرت صلعم
و من تفکر میکردم در آنچه حق تعالی مخصوص گردانیده است بان سید ما محمد صلعم را از شرف
و فضایل و آنچه بخشیده و عطا کرده و مشرف ساخته است او را و آنچه نمیدانند اکثر
جمهور امت و جاهلند بمعنی و آنچه حق تعالی باو عطا کرده از فضیلت و عظم منزلت
و بزرگی رتبت در این فکر بودم تا گاه ابن ابی العوجا که یکی از ملاحده آن زمان بود آمد و نشست
در جائی که من کلام او را میشنیدم چون قرار گرفت مردی از اصحاب او آمد و نزد او نشست
پس ابن ابی العوجا التفات کرد به جانب ضریح مقدس حضرت رسالت پناه صلعم و گفت
تحقیق که صاحب این قبر بکمال مرتبه عزت رسیده و جمیع خصلتهای شریف در وجمع کرده بود
و در همه احوال مرتبت او متضاعف می‌گشت پس رفیقش گفت او فیلسوف بود که دعوی مرتبه
مرتبه بلند و منزلت ارجمند کرد و در اثبات آن معجزه چند آورد که بر عقلها غالب آمد
و فهمها در آن کم شده و خردها در دریاهای فکر فرو رفتند و با زمانده بر گشتند و چون دعوت
استجابت کردند دعوت او را عقلا و فصحا و خطبا داخل شدند مردم در دین او فوج فوج
پس مقرون گردانید نام خود را در اذان که ندا کنند بان در صومعه ها و مسجدها در جمیع
شهرها و مواضعی که دعوت او با نها رسیده رسیده است و آوازه او در آنجا بلند شد
و حجت او ظاهر گردیده است در کوه و دشت و دریا و صحرا و در هر شب و روز پنج نوبت
تکرار می کنند در اذان و اقامت تا آنکه نامش هر ساعت تازه گردد و شعر
ماند ابن ابی العوجا گفت بگذار نام محمد را که عقل من در او حیرانست و فکر من در کار او
درمانده است و سخن گو در اصلی که خود را با نمی‌کند پس سخن در وجود صانع عالم
تعالی شانه گفتند و حرف را بجائی رسانیدند که این عالم را این کارخانه را مدبری

بلکه هر فرضی بطبع خود منکوس میشوند میان تیری و صانعی و پیوسته دنیا چنین خواهد بود مفضل
گفت چون این سخنان واهی را از آن ملعون شنیدم و از غایت خشم و غیظ ضبط خود را
کردم گفتم ای دشمن خدا ملحد شدی و در دین خدا انکار کردی پروردگاری را که ترا آفریده است
در نیکوترین ترکیبی و صورت بخشیده است ترا بتمام ترین صورتی و ترا در احوال مختلف گردانیده
تا باین حد رسانیده است اگر تفکر نمائی در نفس خود و در جمیع نمائی بحس خود هر آینه خواهی یافت
دلایل پروردگاری و آثار صنعت حضرت باری تعالی شانه در تو قایم است و شواهد وجود
قدرت و براهین علم و حکمتش در تو واضح و لایح است ابن ابی العوجا گفت ای مرد اگر تو از متکلمانی
با تو بطور سخن بگوییم اگر بر ما حجتی تمام کنی ما پیروی تو کنیم و اگر از ایشان نیستی با تو
سخن گفتن سودی ندارد و اگر از اصحاب جعفر بن محمد صادق علیهما السلام هستی او با ما چنین خطاب نمی کند
و از سخنان ما آنچه تو شنیدی مکرر شنیده است و دشنام نداده و در خطاب ما از
اندازه سخن بدر نرفته در جواب او صاحب حلم و رزانت و حلم و عقل و متانت است
و در اطیش و سفاهت و غضب انجا نمی آورد گوش میدهد سخنان ما را و می شنود حجتهای
ما را تا آنکه ما آنچه در خاطر داریم می گوییم و گمان می کنیم که حجت خود را بر او تمام کردیم آنگاه
باطل می کند حجتهای ما را باندک سخنی و حجت بر ما تمام می کند بمختصر سخن کلامی [illegible]
سخنان مغرضانه اورا در مقام جواب درمانیم اگر تو از اصحاب اوئی بطور او با ما سخن
بگو مفضل گفت از مسجد بیرون آمدم اندوهناک و متفکر در آنچه مبتلا بان شده اند اهل
اسلام و مسلمانان از کفر این گروه ملحدان بی دین و شبهها در انکار صانع آسمان و زمین
پس رفتم بخدمت مولای خود امام جعفر صادق علیه السلام چون مرا شکسته خاطر یافت پرسید که سبب
چون سخنان ملحدان دهریان را بخدمتش عرض کردم فرمود که بیان خواهم کرد برای تو از
حکمت حضرت صانع جل و علا در خلق عالم و در فلکها و حیوانات و نباتات و حشرات [illegible]

و هر صاحب روحی آنچه در بیابان و کبار است و درختان میوه دار و غیر میوه دار و سبزیهای ماکول
و غیر ماکول آنچه عبرت گیرند از آن عبرت گیرندگان و زیاده گردد بسبب آن معرفت مومنان
و متحیر گردند در آن ملحدان و فردا بامداد نزد من بیا مفضل گفت از من مژده علیم الشان شاد
و مضطرب [illegible] مراجعت نمودم و [illegible] دلنواز شب و روز من در ادراک
مجلس اول مفضل گفت چون صبح شد بامداد بخدمت آن سعادت ایجاد شتافتم و بعد از آن
داخل شدم و در خدمتش ایستادم پس داخل حجره دیگر شد و مرا بخلوت طلبید چون در خدمتش
نشستم فرمود که ای مفضل گویا امشب بسیار بر تو دراز گذشت برای انتظار وعده ما گفتم بلی ای مولای
من گفت ای مفضل خدا بود و هیچ چیز پیش از بنده او نبود و باقیست و دو همراه او نهایت
واوست مخصوص حمد و ستایش بر آنچه الهام کرده ما را و مخصوص کرده ما را باعلای علوم و ارفع
معالی و برگزید ما را بر جمیع خلق بعلم خود و گردانید ما را گواه بر ایشان بحکمت خود پس
رخصت طلبیدم که آنچه بفرماید بنویسم فرمود که ای مفضل آنانکه شک می کنند در وجود
صانع عالم جاهلند باسباب و اعراضی که در خلق عالم بعمل آمده و فهم مراتب انتهای ابداع
از دقایق حکمتها که باری تعالی مرعی داشته در آفرینش اصناف مخلوقات در دریا
و صحرا و کوه و دشت پس بسبب کوتاهی دانش خود طریق انکار پیموده اند و بسبب ضعف
بصیرت خود را تکذیب دعا کرده اند تا آنکه منکر شده اند که موجودات را خالقی
هست و دعوی می کنند که عالم را مدبری نیست و آنچه واقع میشود از روی صنعت و تقدیر
و حکمت و تدبیر نیست حق تعالی بلند تر است از آنچه ایشان وصف می کنند خدا لعنت کند
ایشان را از راه حق و آنچه بکدام سو میروند پس ایشان در ضلالت و کوری و حیرت خود
مانند کوری هستند که داخل شوند در سرائی که در نهایت استحکام و نیکوئی بنا شده باشد
و فرشهای خوب در آن گسترده باشد و آنچه در کار باشد از انواع ماکول و مشروب

ویونیدن وسایر چیزها اگر ادمی بان محتاجست ودران مهیا کرده باشند وهر چیزرا
در جای خود ومحل مناسب او قرار داده باشند باندازه نیکو وتدبیر درست پس این کودکان
دران سرای رفیع البنیان بجانب راست وچپ تردد کنند وداخل بوستان شوند
بینند که زینتهای سرای را تماشا نمایند ونظر به انچه برای اهلش مهیا کرده اند ویا بانکه کو
بازنند بطرفی باچیزیکه در موضع خود گذاشته شده وغایت احتیاج بان داشته باشند
وندانند که بچه جهت درین موضع گذاشته اند وبرای چه مهیا کرده اند وبان سبب
اسند وغضبناک شوند ومذمت کننده را وبنا کننده سرا را حقیر شمرند حال این
کرده انکار وانچه منکر شدند از حسن تقدیر صانع وکمال تدبیر عالم وجود ذکر چون از اذهان
ایشان در بنا فترات اسباب وعلل وفواید اشیا اما می کردند درین عالم امکان نادان و
نی فهمند انچه درین سرا بکار رفته اند اتفاق خلقت وحسن صنعت ودرستی نظام وچون
یکی از ایشان مطلع گردید برچیزیکه سبب ان نداند وعقلش به حکمت ان نرسد مبادرت
مینماید بمذمت ان ووصف می کند از ابر خطا وغلط تدبیر چنانچه اصحاب مانی ملعون
وملاحده فلسفه که از دین بدر رفته اند واشباه ایشان از اهل ضلالت که برخیالهای محال
تکیه کرده اند خداوند ذی الجلال کرده اند پس لازم است برکسی که خدا برا او انعام کرده
باشد بمعرفت خود وهدایت کرده باشد او را بسوی دین خود وتوفیق داده باشد
او را اگر تامل کند در تدبیری که در خلقت بکار رفته ودر بیان حکمتها که براو ظاهر شده
وتعبیر وتفسیر نماید برا هیچی دلالت می کند بر صانع ایشان انکه بسیار حمد کند
خدا اگر اورا ثابت بدارد بر این موهبت کبری وزیاده کرده است هدایت او را واگر
خونخواهد میفرماید لَئِن شَکَرتُم لَأَزِیدَنَّکُم وَلَئِن کَفَرتُم إِنَّ عَذَابِی لَشَدِیدٌ یعنی
اگر شکر کنید البته زیاده می کنم نعمت شما را واگر کفران نعمت کنید بدرستی که عذاب

سخت است

من سخت است مترجم گوید که مانی ملعون در زمان شاپور بن اردشیر بهم رسید ودعوی پیغمبری
کرد وبنای مذهب گبران وشرح های ان کرد واین بود دو خدای وبهنجر وحضرت مسیح را قایل بوده
ومی گفت عالم مرکبست از دو اصل قدیم یکی نور ودیگری ظلمت وهر خیر وخوبی که هست از
نور است وهر شر وبدی را به ظلمت نسبت میداد ومی گفت در زنگان دمودیه
وعقارب وحیات را ظلمت افریده بسبب انکه حکمت خلق اینها را نیافته وگمان می کرده
اینها عبث است منفعتی ندارد وحکیم عبث بباید اینها را خلق کند ودر کلام معجز نظام حضرت امام
بطلان این قول ظاهر خواهد شد پس حضرت فرمود که ای مفضل عبرتها ودلیلهای صانع
عالم شانه اهیئت ونظام این عالمست وتالیف اجزای ان وتنظیم برد کال بچه اگر تامل
کنی درین عالم بفکر خود وتمیز کنی بعقل خود خواهی یافت این عالم را مانند سرای که بنا کرده
اند هرچه بندگان خدا را بان احتیاجست دران مهیا کرده اند پس اسمان رفیع مانند سقف
این خانه است وزمین وسیع مانند بساطی است که برای ایشان گسترده اند وستارها
که بر حسن انتظام برهم چیده اند مانند چراغهاست که برین طاق مقرنس او بخته اند وجوهر
که در جبال وتلال مخزونست مانند ذخیرها است که برای ایشان مهیا ساخته وهر چیزرا
برای مصلحتی قرار داده وانسان بمنزله کسی است که این خانه را باو بخشیده اند ونخج
ودران هست باو گذاشته اند وانواع نباتات را برای منافع او مقرر داشته اند وانواع
حیوانات را بجهت مصالح او افریده اند پس این انتظام امور واتسای احوال دلیل واضح است
بران که عالم مخلوقست بتقدیر وحکمت ونظام ومصلحت ولکه خالق همه یکیست که
اصناف مخلوقات را بایکدیگر الفت داده وبعضی را ببعضی مربوط ومحتاج جل قدسه
وتعالی جده وکرم وجهه ولا اله غیره تعالی عما یقول الجاهلون وجل وجل وعظم عما ینحله
الملحدون مترجم گوید که این دلیل در لفظ کلام امام ع بان اشاره فرموده اقوای دلایل

توحید است زیرا که چون انتظام اجزای عالم و ارتباط آنها با یکدیگر و احتیاج هر یک به دیگری است
معلوم شد که همه را لازم یکدیگر کردند و برهان ثابت شده است که مثلاً زمان با همه اشیا احدها
علت دیگری باشد یا هر دو معلول یک علت باشند چون اجزای عالم مکتسبند و بعضی چند
تا اینکه همه به یک علت منتهی شوند و ایضاً عقل به وجدان خود حکم می‌کند که علت یک نظام
مختص به یک کس می‌باشد و اگر در خانه دو کدخدا باشند احوال آنها مختل می‌شود چه جای این عالم
کبیر و ایضاً عالم کبیر نظیر عالم صغیر است که انسان باشد و هر چه در عالم کبیر است در عالم صغیر
نظیر آن است و چنانچه بدیهه حکم می‌کند که در بدن انسان دو نفس مدبر نیست هم چنین حکم
می‌کند ذهن در عالم دو مدبر ممتنع است و در تطبیق اجزای عالم صغیر بر عالم کبیر کتابها نوشته
شده و این مجمل گنجایش ذکر آنها ندارد پس فرمود که ابتدا می‌کنم ای مفضل به یاد کردن خلقت انسان
پس عبرت بگیر از آن اول عبرتها اندیشه کن در تدبیری که در جنین می‌فرماید در رحم در حالتی که
او محجوب است در سه ظلمت تاریکی شکم و تاریکی رحم و تاریکی بچه‌دان در هنگامی که او را نه
حیلت در طلب غذائی و نه در دفع اذیتی و بلائی و نه در جلب منفعتی و نه در دفع مضرتی
پس جاری می‌شود به سوی او از خون حیض آنقدر که غذای او شود چنانچه آب غذای گیاه
می‌باشد و پیوسته این غذا به او می‌رسد تا خلقتش تمام گردد و بدنش محکم شود و پوستش
قوت مباشرت هوا بهم رساند و از سرما و گرما متضرر نشود و چشمش تاب روشنیها
بهم رساند چون چنین شد مادرش را درد زائیدن از جا می‌برد و او را به اضطراب می‌کند
تا از او متولد می‌شود و چون از مضیق رحم به وسعتگاه جهان در آمد و به نوع دیگر از غذا
محتاج شد مدبر حقیقی همان خون کثیف را که در رحم غذای او بود به شیر لطیف می‌گرداند
و گونه و رنگ خون را از او کنده لباس سفیدی به آن می‌پوشاند و مزه و رنگ و صفایش
مبدل می‌شود زیرا که در چنین حالت این غذا برای بدن او از غذای سابق موافق‌تر است

ودرهمان

و در همان ساعت که به این نوع از غذا محتاج می‌شود به حکم حکیم مدبر غذای شیر برای او مهیا است و بالهام
الهی زبان بیرون می‌آورد و لبهای جنباند و طالب غذا می‌شود و در آن وقت دو پستان مادر
برای او مانند دو مشک آویخته که هر وقت که طلب غذا کند برای او مهیا باشد پس
مادام که بدنش تر و نازک و امعایش باریک و اعضایش نرم و لطیف و نازک است غذاهای
غلیظ ندارد با این شیر اکتفا می‌نماید و چون نشو و نما کرد و بزرگ و قوی گردید و محتاج شد
غذائی که در آن صلابتی باشد تا اعضایش محکم شود و اعضایش قوت گیرد بهم رسید برای او آسیاهای
خوردن که دندانها باشد تا آن غذاهای صلب را نرم کند که آسان باشد فرو بردنش
انتها و چنین احوال می‌باشد تا حد بلوغ می‌رسد پس اگر مرد است مو بر روی او می‌روید که علامت
مردان و موجب عزت ایشانست که بیرون از حد اطفال و شباهت زنان بیرون می‌رود و اگر زن
باشد روی او از مو پاک می‌ماند تا حسن و نضارت و طراوتش باقی ماند و موجب میل مردان
به سوی او گردد و با این جهت نسل ایشان منقرض نگردد و نوع انسان محفوظ باشند و تغییر کنید
ای مفضل در این انواع تدبیر که علیم قدیر در بیان احوال مختلفه برای انسان عمل آورده اگر
خون در رحم به جنین نمی‌رسید خشک می‌شد مانند گیاهی که از آب بی‌بهره شود و اگر در هنگام
کمال او درد زائیدن او را از رحم بیرون نمی‌کرد همیشه در رحم مانند زنده در گور شده باشد
می‌ماند و اگر بعد از ولادت شیر برای او بهم نمی‌رسید یا از گرسنگی می‌مرد یا غذائی می‌خورد که ملایم
بدن او نباشد و بدنش به آن اصلاح نیابد و اگر هنگام احتیاج به غذای غلیظ دندان برای او
نمی‌روید خائیدن غذا ممکن نبود و فرو بردن برای او دشوار بود و اگر از شیر همیشه غذای او می‌بود بدنش
محکم نمی‌شد و اعمال شاقه از او به عمل نمی‌آید و ایضاً پدر و مادر همیشه مشغول تربیت او باشند
و از تربیت سایر اولاد باز مانند و اگر ریش بر روی او نمی‌روید همیشه بر هیأت کودکان
و زنان می‌ماند و او را جلالتی و وقاری که مردان را می‌باشد بهم نمی‌رسید مفضل گفت که

مولای من دیده ام بعضی از مردان که بر بخالت همانند و در پیش بر غنا رند تا بر میشوند چه حکمت
حضرت فرمود که اینها با خاست که دستهای ایشان پس فرستاده و خدا ظلم کننده نیست بندگان
خود را مترجم گوید که شاید مردان باشد که کردهای بد دران ایشان سبب آن میشود که در
اولاد ایشان این آثار ظاهر گردد برای عبرت مردم حق تعالی اولاد را عوض کرامت فرماید تا آنکه
بر خدا بعد از بخشا ایجاد حسن صورت لازم نیست و از عدم آن جوری لازم نمی آید و محتمل است
که مردان باشد که چون حق تعالی بعلم کامل خود میدانست که از ایشان اعمال قبیحه صادر خواهد شد
ایشان را برین حالت خلق کرد پس فرمود که کتب الحکمه متضمن احوال که انسانست و او را در
هر حال با تجربه‌ها باد است بر آنکه کران خداوند بلکه اورا از سرای علم ساحت وجود آورده
و منکشف مصلحت و کرده به آنکه اشیا را با هم الی بهیدگی چنین نظام ونسق نتواند بود بلکه تدبیر و تقدیر
باعث اختلال امور کرده و این در غایت رسوائی و بطلانست و دلیل جهل گوینده است
و هر عقل میداند که از خلاف تدبیر انتظام نمی‌آید و تدبیر موجب اختلال امور نمیشود و خدا
بلند است از آنچه ملحدان میگویند بلندی بسیار مترجم که این سخن را بر دو وجه تقریر می
توان کرد اول آنکه هرگاه اشیا باسباب ایشان منوط و مربوط نباشد و چنین نظامی بدون تدبیر
نمی‌تواند آمد پس جایز است که تدبیر موجب رفع انتظام و سبب اختلال گردد و این مخالف مقتضای
عقول کاملهٔ خلایق است که بنای امور خود را بر تدابیر می‌گذارند و موجب انتظام احوال خویش می
دانند دوم آنکه عقل حاکم است بآنکه آثار امور متضاده و مقتضا مخالف یکدیگر می باشد
چنانچه آب و آتش چون در صفات ضد یکدیگرند آثار شان مخالف یکدیگر است پس هرگاه عدم
تدبیر موجب انتظام گردد باید تدبیر که نقیض آنست موجب اختلال باشد پس امام ع فرمود دیگر
که اگر فرزند دانا و عاقل متولد می‌شود هر آینه عالم در نظرش بسیار عجیب می‌نمود و حیران می ماند
عجب آنکه ناگاه امری چند مشاهده کرد که ندانسته است و در او دیده بود مثل آنکه مانند اینها مشاهده

بکرده

بکرده بود از اختلاف صور عالم و مرغان و چهارپایان و غیر اینها ساعت بساعت و روز بروز عجبش
که بهم رسانید از حال کسی که او را اسیر کنند و از شهری ببرند و عاقل باشند مانند والد حیران او را دهشت
میباشد با آنکه اوضاع شهرها و اشیا را دیده است و کسی را که کودکی و نادانی اسیر کنند تحصیل
آداب زود نماید و زود از کسی که در دانائی و زیرکی او را اسیر کنند و اینها عاقل متولد شود
منزلت در خود فرا اهانت خواهد یافت از آنکه نتواند بدن را [illegible] و در خرقه‌ها پیچیده
گهواره خواباند و بجهة بستن ها [illegible] وحال آنکه ناچار است برای او این امور برای رقت
بدن و رطوبتی که او را اعضای او است در هنگام متولد شدن و اینها اگر دانا و کامل متولد میشود
از بسی نعمتها و قوتی که کودکان را در دلها میباشد او را الفت نبود لهذا اول که بدنیا میآید نادان
و غافل است از آنچه اهل و [illegible] هستند و اشیا را اول [illegible] کند با ذهن ضعیف و معرفت ناقص
و روز بروز اندک اندک در دیدن هر چیز و در دوره حال معرفتش زیاد میشود با امور عجیبه
الفت میگیرد [illegible] احوال مختلفه معتاد میشود و بتدریج از حد تأمل و حیرت بیرون می‌آید به تعقل
خود تصرف و تدبیر و چاره امور معاش خود می‌کند و عبرت میگیرد از احوال که مشاهده میکند غالب
و بلهو و غفلت مبتلا میگردد و بطاعت و معصیت مکلف میشود و اینها اگر در حین ولادت
عاقل کامل الاعضا و قوی می‌بود در کار خود مستقل می‌بود حلاوت تربیت اولاد را
نمی‌یافتند و مصلحتی که پدر و مادر را در تربیت فرزندان هست حاصل نمی‌آید و حکومتی که در تربیت
هست بعد از احتیاج پدر و مادر تربیت ایشان مکافات حقوق آباء و امهات
بکنند بطرف میشد و پدران دوستان با یکدیگر الفت میگرفتند زیرا که فرزندان از
تربیت و محافظت ایشان مستغنی می‌بودند پس در همان ساعت که متولد میشدند از کسی
که پدر و مادر خود را نمی‌شناخت نمی‌توانست احتراز کرد از نکاح و خواستگاری مادر و خواهر
و محارم خود و کمتر چیزها [illegible] و قبیحتر از همه آنست که اگر با عقل از شکم مادر بیرون [illegible]

خواهد دید چیزی که حلال و نیکو نیست دیدن آن یعنی عورت ها در آنها می بینی چگونه هوا می رساند امور
خلق را باز داشته با غایت صواب و حکمت و خالی کرده است خود و چیزها را از شوائب خطا
و ذکر بشناس ای مفضل منفعت گریه اطفال را و بدانکه در دماغ رطوبتی هست که اگر باقی بماند
و در دماغ ایشان حادث میشود مانند کوری و امثال آن پس گریه این رطوبت را از ایشان
فرو میآورد و باعث صحت بدن و سلامت ابصار ایشان می گردد پس چنانچه طفل را گریه منفعت
می کرد و پدر و مادر منفعت آن نمی دانند و ایشان سعی میکنند که او را ساکت گردانند
و هر چه میخواهند که او را خوشنود گردانند که گریه باز ایستد بسبب آنکه نمیدانند که گریه برای او
اصلح است و عاقبتش نیکوتر است همچنین جایز است که در بسیاری از چیزها منفعتها باشد که ملحدان
که منکر تدبیر خالق قدیر می گفتند ندانند و اگر بدانند و بفهمند این معنی را حکم نخواهند
کرد بر چیزی از چیزهای عالم که در آن منفعتی نیست بسبب آنکه حکمت آن را نمی دانند زیرا که بسیاری
از آنها که منکران اند نمیدانند عارفان میدانند و بسیاری از آنها که علم مخلوق از آن قاصر است
علم خالق تعالی بآن احاطه کرده است و اما آبی که از دهان اطفال جاری میشود در اکثر اوقات سبب
رفع رطوبتی می گردد که اگر در ابدان ایشان بماند هر آینه احداث دردهای عظیم در ابدان ایشان نماید
چنانچه می بینی کسی را که رطوبت بر او غالب باشد دیوانه و مختبط میشود یا بفالج و لقوه و اشباه آن
مبتلا می گردد پس خداوند علیم در کودکی مقرر کرده است که این رطوبت از دهن ایشان
دفع شود تا موجب صحت ایشان در بزرگی گردد و تفضل کرده است بر خلق خود با آنچه جاهلند
بر حکمت آن و لطف کرده است بر ایشان با آنچه نمیدانند آن را و اگر بشناسند نعمتهای او را بر خود
هر آینه بتفکر در آنها مشغول گرداند ایشان را از ارتکاب معصیت او منزه است خداوند بزرگ از آن
و کامل است نعمتهای او و مستحق است بر مستحقان و غیر ایشان از خلق بلند است بالا و بلند مرتبه است از آنچه
می گویند مبطلان و ملحدان بلندی بسیار اکنون نظر کن ای مفضل که تدبیر در آلت جماع چگونه واقع است

مجامعت را

مجامعت را در مرد و زن افزایش بر وجهی که مناسب حکمت است پس مرد را آلتی داده که منتشر و بلند
میشود تا نطفه بسبب آن بقعر رحم برسد چون میباید که آب خود را در دیگری بریزد و برای زن ظرف
عمیقی افزایش که آب مرد و زن هر دو در آن جمع شود و گنجایش فرزند داشته باشد و در آن ظرف
مصون و محفوظ باشد تا هنگامی که بدنش مستحکم شود و بیرون خواهد آمد این از تدبیر حکیم لطیف است
سبحانه و تعالی اعمال نیکو کن تفکر کن ای مفضل در همه اعضای بدن و تدبیر آنها که هر یک برای غرضی
و حاجتی افزایش شده اند دستها برای کار کردن و پاها برای راه رفتن و چشمها برای دیدن و
دهان برای خوردن و معده برای هضم کردن و جگر برای جدا کردن اخلاط بدن و منافذ بدن برای
بیرون رفتن فضلات و ظرف فضا در بدن برای ضبط کردن فضلات تا هنگام دفع و فرج برای حصول
نسل و هم چنین است جمیع اعضا اگر تامل کنی در آنها و نظر فکر خود را بکار فرمائی میدانی که هر یک
برای کاری خلق شده اند و برای مصلحتی مهیا گردیده اند مفضل گفت گفتم ای مولای من گروهی
گویند که اینها را از فعل طبیعت حضرت فرمود که بپرس از ایشان که آیا این طبیعت را شعوری
و اراده هست و اگر گویند که طبیعت را علم و اراده هست پس معلوم است که این افعال محکم متقن
از طبیعت بشعور صادر میشود چنانچه دانستی و لیکن عادت الهی جاری شده است که اشیا را
با سباب ایجاد نماید و جاهلان نظر باسباب افکنده از مسبب الاسباب غافل شده اند فکر کن
ای مفضل در تدبیر حکیم قدیر در رسیدن غذا که وارد معده میشود و معده از آن طبخ میدهد
و خالص آن را بجگر میفرستند در عروق باریکی چند که میان معده و جگر هستند و این عروق
و این عروق پالا کنند برای غذا که نرسد از ثقل غذا چیزی بجگر که باعث جراحت گردد زیرا که جگر
جگر نازک است و تاب چیزهای خشن و غلیظ ندارد پس جگر صافی غذا را قبول می کند و در آن
بلطف تدبیر حکیم خبیر مستحیل بخون و بلغم و صفرا و سودا میشود و از جگر راهها و مجاری
بسیار معین هست که اخلاط از آن مجاری در عروق بسایر بدن میرسد مانند مجاری که در زمین

وآبی است مهیا گشته تا به همه زمین جاری گردد و همچنین فضلات و زیادتیها جاری می‌شود بسوی
اوعیه که برای آنها خلق شده است و همچنین از فضلات بسوی زهره می‌برد و سودا بسوی سپرز
می‌برد و رطوبتها بسوی مثانه جاری می‌شود پس تامل کن حکمت تدبیر خدای تعالی را در ترکیب
بدن و گذاشتن هریک از اعضا در جای خود و مهیا کردن اوعیه و ظرفها در آن برای فضول اغذیه
و اخلاط تا آنکه زیادتیها و کثافتها در بدن پهن نشود که موجب فساد بدن و دردها
شود پس صاحب برکت و نعمت است خداوندی که نیکو کرده است تقدیر را و محکم کرده است تدبیر را
و او راست حمد و ستایش چنانچه اهل حمد است مفضل گفت گفتم وصف کن برای من نشو و
نمو بدن را در همه احوال تا حد تمام و کمال رسیدن حضرت امام عم فرمود که اول این تدبیر تصویر
جنین است در جائی که دیده نمی‌بیند و دستی به آن نمی‌رسد و تدبیر او در چنان جائی می‌کند
تا او را از رحم بیرون می‌آورد با خلقت تمام و اعضای مستوی در حالتی که در او مخلوق
شده آنچه قوام و صلاح بدن در آنست از اعضا و جوارح و احشا و ارکان بدن و در
در اصل ترکیب بدن ضرور است از استخوان و گوشت و پیه و مغز و پی و رگها و عروق پس چون
بسوی جهان بیرون آمد می‌بینی چگونه نمو می‌کند با همه اعضا به یک شکل و هیئت و بنیت
و هر نسبتی که عضوی نسبت با اعضا داشته در کودکی در بزرگی تفاوت نمی‌کند تا آنکه بحد بلوغ
که نهایت قوت بدنست برسد اگر عمرش به آن حد برسد یا آنکه از آن حد پیش عمر خود را
تمام کند آیا می‌تواند بود چنین امری مگر از لطف حکمت و تدبیر خداوند تدبیر ای مفضل
نظر کن در آنچه حق تعالی مخصوص گردانیده است به آن انسان را از خلقتش برای تشریف
و تفضیل او بر سایر حیوانات زیرا که چنان خلق شده که راست می‌تواند ایستاد و درست
نشیند که کارها را بدستها و جوارح خود متحمل او درو تواند کارها را چنانچه خواهد
بتقدیم رساند اگر بر روی زمین چهار دست و پا بر رو در افتاده بود هیچیک از اعمال را نمی‌توانست

می‌توان

می‌توانست کرد اکنون نظر کن ای مفضل بسوی این حواس که مخصوص شده است به آنها انسان
در خلقت خود و مشرف شده به آنها بر غیر خود چگونه در ودیعه‌ها در سر او قرار داده است مانند
چراغها که در بالای مناره برافروزند تا تواند همه اشیا را مطالعه نماید و دیده را در اعضای
پائین قرار نداده مانند دستها و پاها که آفتها به آن رسد تا در مزاولت اعمال به آن حواس
علتی در آنها حادث شود و در اعضای وسط بدن قرار نداده مانند شکم و پشت که دشوار باشد
بکار فرمودن آن در دیدن اشیا و چون هیچ موضعی برای این حواس مناسب نبود در اعضا
قرار داد که از همه اعضا بلندتر است و آنرا صومعه گردانید برای حواس پنجگانه که محسوسات
پنجگانه را ادراک نماید و ادراک هیچیک از محسوسات از او فوت نشود پس چشم را آفرید
که رنگها را دریابد اگر دیده می‌بود که رنگها را احساس نماید خلق رنگها بیفایده بود
و سمع را برای ادراک صداها آفرید اگر صدا می‌بود و گوش نبود که بشنود آفریدن صدا بی
نفع بود و همچنین است سایر حواس اگر محسوسات می‌بودند و حواس نمی‌بود خلق آنها
بیفایده بود و از آنجانب چنین است اگر دیده می‌بود و صاحب رنگ که دیده شود نمی‌بود
دیدن را فایده نبود اگر گوش می‌بود و شنیدن نمی‌بود پس نظر کن که چگونه هر چیزی را
برای چیزی آفریده و برای هر حاسه محسوسی و برای هر محسوسی حاسه مقرر ساخته و بعضا
در هر میانی امور چند مقرر کرده که متوسط باشند میان حاسه و محسوس که احساس
بدون آنها حاصل نشود مانند روشنی و هوا برای دیدن و شنیدن اگر روشنی نباشد
که رنگ برای دیدن ظاهر شود دیده ادراک آن نمی‌کند و اگر هوا نباشد که صدا را به سمع
رساند سامعه ادراک صدا نمی‌کند آیا مخفی می‌ماند بر کسی که صحیح باشد نظرش و بکار
فرماید فکرش را آنکه مانند آنچه من وصف کردم از تهیه حواس و محسوسات که هر یک
با دیگری مطابق و موافق است و آنچه احساس حواس به آنها موقوف است همه مهیا شده

مگر جهد و تقدیر از خداوند لطیف و خبیر تفکر کن ای مفضل در حال کسی که نابینا شد چگونه
در امور او بهم میرسد زیرا که پیش پای خود را نمی بیند و پیش روی خود را نمی بیند و میان
رنگها فرق نمی کند و صورت نیك و بد را تمیز نمی کند و اگر بر گودالی مشرف شود احتراز
نمی تواند کرد و اگر دشمنی بر روی او شمشیر کشد امتناع نمی تواند نمود و هیچ صنعتی از او متمشی
نشود مانند کتابت و درودگری و زرگری حتی آنکه اگر نظر نبود ذهن او باطل میشد مانند سنگی
خواهد بود که افتاده باشد و هم چنین کسیکه سامعه ندارد در بسیاری از امور او خلل
دیگر که از لذت مخاطبه و محاوره و نغمات دلربا و الحان دلگشا محروم است و در محاوره
او کار بر مردم بسیار دشوار است و دل تنگ میشوند از مکالمه او و نمی شنود از اخبار و
احادیث مردم هیچ گویا حاضری است مانند غایبان و زنده ایست مانند مردگان و کسی
که عقل ندارد مانند چهارپایان است بلکه بسیاری از مصالح که چهارپایان میدانند دیوانه
نمی داند آیا نمی بینی که چگونه اعضا و جوارح و عقل و حواس و مشاعر انسان هر چه او را ضرور
و از فقدان خلل باحوال او راه می یابد همه در خلقت حاصل است اینها همه دلیلست
بر آنکه بتقدیر و تدبیر علیم و خبیر آفریده شده است مفضل گفت پس چرا بعضی از مردم که
جوارح ایشان مفقود میباشد و اختلالها که مذکور شد در احوال ایشان بهم میرسد
حضرت فرموده که این برای تادیب و موعظه است برای آن کسیکه مبتلا شده و غیر او
چنانچه پادشاهان تادیب می کنند مردم را که ایشان ترك اعمال قبیحه بکنند و دیگران از
احوال ایشان متنبه شوند و مردم این را از ایشان می پسندند و انکار بر ایشان نمی کنند و درین
باب تصویب رای ایشان می نمایند و باز خواهیم آمد این گروه را که باین بلاها مبتلا
کرده باشد اگر شکر کنند و بسوی خدا انابت نمایند بعد از مرگ آنقدر ثواب کرامت
می فرماید که در چنان ثوابها سهل و حقیر می شمارند این بلاها را حتی آنکه

اگر

اگر ایشان را مخیر سازند که برگردند بدنیا برگردند صحیح یا مبتلا هر آینه اختیار بلاها
کنند برای آنکه ثوابهای ایشان مضاعف گردد و تفکر کن ای مفضل در اعضا که طاق و جفت آفریده
و حکمت تدبیر در اینها مرعی داشته پس سر را یکی آفریده زیرا که مصلحتی نیست در آنکه آدمی را
دو سر بوده باشد نمی بینی که اگر با سر آدمی سر دیگر منضم گردد هر آینه زیاده خواهد بود و بار گران
خواهد بود بر او بی آنکه احتیاجی بسوی آن باشد زیرا که حواس که آدمی بآن محتاج است در یکسر جمع تواند
بود و ایضا اگر چنین باشد اگر بیکسر سخن گوید سر دیگر معطل خواهد بود و حاجتی بآن نخواهد بود
و اگر از هر دو سر یك سخن گوید یکی بیفایده و زاید خواهد بود و اگر بیکی سخنی گوید و بیکی دیگر گوید
شنونده دشوار خواهد شد که متوجه کدام یك شود و اختلاط در فهم بهم خواهد رسید و دو
دست جفت آفریده زیرا که خیری نیست در آنکه آدمی یك دست داشته باشد زیرا که خلل میرساند باکثر
آنچه باید از اعمال خود بعمل آورد نمی بینی که نجار و بنا اگر یك دستشان شل شود نمی توانند که صناعت خود را
بعمل آورند و اگر بتکلف و مشقت عمل آورند مانند کسی که دو دست دارد و هر دو دست
دست دیگر می کند عمل نمی تواند آورد و تفکر کن ای مفضل در صدا و سخن و اینها
که در انسان برای اینها در انسان مهیا ساخته است پس حنجره مانند لوله ایست برای بیرون
آمدن آواز و زبان و لبها و دندانها آلت چند اند برای تقطیع حروف و ظهور نغمات
نمی بینی کسی را که دندانهای پیش ریخته سین را چنانچه باید نمی تواند گفت و کسی که لبش شکافته
فا را نمی تواند ادا کرد و کسیکه زبانش سنگین شده را را درست نمی تواند ادا
کرد و شبیه ترین چیزها باین آلات در اخراج حروف و اصوات نای و انبانی است زیرا که حنجره
شبیه است بنای و شش شبیه است بانبانی که باد در آن می کنند و عضلاتی را که شش را
می گیرند تا صدا بیرون آید مانند انگشتان است که بر انبان میگذارند تا داخل شود
باد در نای و لبها و دندانها که حروف و نغمات را تقطیع می کنند مانند انگشتان است که

که بپا بر دهان نای می کذارند تا صداهای بالحان مختلفه بر جهت انکه هر چند محل خروج
صدارا ما تشبیه کرده ایم بنای انبا نرا مادر حقیقت ازا باید تشبیه با دندان حون کو دو بکا
ان مقدم است برابن ان ان بر خواسته ان خلفت صانع است واین تدبیر مخلوق که از صنعت
خالق جدا شد پس خبر دارم ترا بنا فعی که این اعضا است در صنعت کلام واخراج حروف ودر
اعضا این منافع که مذکور شد منافع دیکر هست پس حنجره برای انکه نسیم از خارج نفس
وترویج کند دل را وبا دمای باشد برای ان بان نفس که بنای سینه ریه وارد می شود که
انک نما ان نسیم حبس شود وبدل نرسد البته ادمی هلاک می شود وزبان مزه های مختلفه
می جشد ومیان انها تمیز می کند که کدام تلخ است وکدام شیرین وکدام کند یده است وکدام پاکیزه
ودیگر منافع زبان انکه باعث فرو بردن طعام واب و دندانها مدد می کند غذارا که نرم
شود فرو بردن انها را اکر سست شود دندانها تعیین که برای این حال که بیکر دندان
افتاده است نمی بینی که لبها این است ومحرک است ولبهای مکندانها اکر شد بیج بکاو
داخل شود که اکر سیکبارنفس داخل شود ودر که لوبند می شود یا اندرون را مجروح می کرداند
ودیگر منافع لبها انکه بر دو درست است که بر دهان لبستن می شوند وهر کاه خواهند می کشاند
وهر کاه خواهند می بندند پس انچه را وصف کردیم برای تو که هر یک ازین اعضا چند
منفعت عظیم مترتب می شود چنانچه تو باک برای چند بیج عمل بکار کار می باید تند بیشتر بکار
که برای تراشیدن چوب وکندن زمین وغیر ان بکار می برد واکر دماغ و مغزی که کد
برای پرده خواهی بدبان را که چیده شده است بجا بی چند بعضی بر بالای بعضی
برای اینکه نگاه دارند دندان را از عوارضی که موجب اختلال ان می کردد و برای اینکه ان را
محافظ باشد که مغز ان مضطرب نشود واستخوان کاسه سر بمنزله خود است برای محافظت
اگر صدمه ضربی بر سر واقع شود یا بر جای صاف سا شود و ضربی بان نرسد و روی پوست

سرپوش رو باشد که بمنزله پوستی باشد برای ان دانرا از سرما و کرما محافظت نماید پس کی محافظت
کرده است دماغ را چنین محافظتی مکر ان خداوندی که ان را افریده و منبع حواس ادمی کرده است
وسزاوار محافظت و حراست هست بسبب علو منزلت و بلندی در صدر و علو سر نه که نسبت بسایر
اجزای بدن دارد تا مثل کی او مقفل پلک را بر چشم چکونه پرده بر روی ان قرار داده که از
شود و کنار انرا کرشمه مشابه است مانند ریسمان حلقها تعبیه کرده که هر وقت خواهند پرده
را باز و نیز بند و هر کاه که خواهند بالا کشند ودید وماه در میان غاری قرار داده و بان پرده
و موهای مژه که برای روپاشند و محافظت نموده ای مقفل که دل را میان سینه پنهان کرده و
کران پرده دل است بر روی ان پوشاند و دندانها را جبال لال ان حافظان که دل است جا کو
وپوشی که بر روی دندانها روپاشند و برای انکه از خارج برای چیزی وارد نشود که موجب
جراحات کرد و کرد در حلق و منفذ قرار داده که یکی محل بیرون امدن صدا و نفس باشد که
حلقوم است و متصل است بریه و مقدارا مری مبر چنانکه سر حلقوم سرپوش قرار داده که در
فرو بردن مانع شود طعام از انکه بنفس برسد وادمی را هلاک کند که نفس را باذن دل
که بر شد در حرکت وان را سستی هم نرسد و بادمی اینست برای انکه حرارت در دل جمع
شود که ادمی را تلف کند که جای منافذ بول و غایط مانند بندها که در دهان کیسه ها
قرار داد که هر وقت خواهند بر هم اورند هر وقت خواهند بکشایند کران دو فضله دفع
واکر چنین نبود همیشه این دو فضله جاری و منفاصل می بودند وعیش ادمی فاسد می کشت
چه مقدار ازین نعمتها را وصف تواند کرد بلکه انچه احصا نمی کنیم زیاده از انچه کرده ایم وانچه
مردم نمی دانند بیشتر است از انچه میدانند که معده را عضو عصبانی در نهایت صلابت
برای انکه طعامهای غلیظ را هضم تواند کرد و جگر را نرم و نازک کرده اند برای انکه قبول کند
غذای لطیف صاف را انکه در انجا هضم شود و معده مکر خداوند فاد دادنا کان می جنبد که سید ری

و مقدّر حکیم علیم چنین امری مشتمل بر انواع حکمتها و مصلحتها عمل نتوانند کلا و حاشا متمشی نشود
مگر از خداوند قادری که عالم است باشیا پیش از آفریدن انها و هیچ چیز از قدرت او بیرون نیست
و لطیف و خبیر است فکر کن ای مفضل چرا مغز استخوان را در میان لولهای استخوان مضبوط کرده اند
تا او را حفظ نماید که اگر ضایع نشود چرا خون سائل را در رگها محصور کرده است مانند آب در
ظرفها که جا داده مگر برای آنکه ضبط نماید آن را که از بدن بیرون نرود با جاها که بنا بر جای
بشود چرا ناخنها را در اطراف انگشتان قرار داده است مگر برای آنکه نگاه دارنده انها و یاری دهنده آدمی
باشند در کارها چرا میان گوش را پیچیده قرار داده مانند دندانها و خمها مگر برای آنکه آواز
در آن جاری شود تا برسد به گوش که محل قوت سامعه است برسد و صوت زیاد شکسته شود
باشد که بان پرده ضرر نرسد چرا خدا این گوشت را بر رانها و نشستگاه
قرار داده مگر برای آنکه در نشستن آزار نکشد چنانچه کسی که بدنش در بیماری یا غیر آن
کاهیده باشد اگر چیزی حایل نباشد میان او و زمین که صلابت زمین با و ضرر رساند
آزار میکشد مگر گردانیده است آدمی را نر و ماده مگر کسی که او را برای تناسل آفریده که او را آلت تناسل
او دهنده آفریده مگر آنکسی که او را صاحب اهل و آرزو قرار داده که برای آن آرزو ها الحیل
نسل باید که داده است با دلالت عمل مگر آنکه او را کارکن آفریده که او را کارکن آفریده مگر
آنکه محتاج کرده اند که او را محتاج کرده اند مگر آنکه اسباب دفع حاجت او را مهیا
کرده اند آنکه او را کارکن آفریده و که او را کارکن آفریده مگر آنکه محتاج کرده اند که او را
و که او را تخصیص داده میان سایر حیوانات مخصوص کرده اند مگر آنکه مکلف کرده اند و پاداش
عمل نیک و بد را برای او مقرر کرده اند و که او را چاره بخشیده مگر آنکه او را قوت چاره عطا
کرده که قوت چاره او را مگر آنکه حجت را بر او تمام کرده و که متکفل امری چنین شده که چاره
با تمام نبرد مگر آن خداوند که بنهایت شکر نعمتهای او نمی توان رسید فکر کن و ببین

در اینجا برای تو وصف کردم آیا بی صانع چنین امور حاصل میتوانند شد و چنین کارخانه منظم
می تواند بود و تبارک الله عما یصفون ای مفضل اکنون وصف کنیم برای تو احوال دل را که سوراخی
چند در آن هست که با آن در ... اگر اینها مقابل یکدیگر می افتاد و هر اینه نسیم بدل نمیرسید و آدمی
هلاک میشد آیا تجویز می کند صاحب فکر و اندیشه که این قسم امور بدون تدبیر مدبر حکیم جل
اید عقل هیچ مانع از این نحو باطل نمیباید که چنین یکتای فرد که در آن قلابی باشد با الحمال
می دهی که این را عبث ساخته باشند بلکه جزم می کنی که صانع که این کار را ساخته قلابی برای
آن ساخته که با نای دیگر جفت شود هم چنین حیوان نر که با یکتا است که عقل حکم میکند که برای
او جفتی ساخته اند که با و ضم شود و آلت او در آلت دیگر داخل شود برای مصلحت تولد و تناسل
پس هلاک و نا امیدی و عذاب برای آنها باد که دعوی فلسفه و حکمت می کنند چگونه کور
شده اند از چنین صنعتی تا آنکه انکار تدبیر صانع او نموده اند یا می بینند که اگر فرج مرد همیشه
سست و نحیف می بود چگونه نطفه را در رحم میرسید که منتظر را در انجا بریزد و اگر همیشه ایستاده
می بود چگونه آدمی در میان رختخواب می گردید یا میان مردم راه میرفت و چنین عضو
در پیش رو و ایستاده بود و باعث قباحت منظر یا باعث هیجان شهوت بر مردان و زنان
غالب باشد پس حق تعالی چنین مقرر ساخته که در اکثر اوقات خوابیده باشد در هنگام احتیاج
برخیزد برای مصلحت و دوام نسل عبرت گیر ای مفضل بر نعمت عظمی که حق تعالی بر آدمی
در خوردن و آشامیدن و فضلات باسانی از و دفع شدن اما می بینی که از نیکوئی تقدیر خانه
آدمی که بنا می کنند آن است که بیت الخلا در پنهان ترین جاهای خانه باشد هم چنین خالق قدیم
و مدبر حکیم در خانه بدن محل خروج فضله را که عبارت بیت الخلاست در بدن در پنهان ترین اعضا
قرار داده و از پیش و پس نمایان نیست بلکه پنهان کرده اند در موضع پنهانی از بدن که پوشیده
و مستور است در انها تا نشیمن با گوشتی که با انها نشان را می پوشانند پس هر گاه آدمی محتاج

شود بدفع فضله و نشنید بان نحو مخصوص که انسان را در لخ ظاهر می شود برای انکه فضله و کثافت دفع [شود]

نمیشود صاحب برکت و نعمت خداوند بکه بیا بیات رحمتهای او فکر کن ای مفضل در این

اسیاها که در دهان ادمی افریده بعضی را تیز کرده برای قطع کردن و بریدن و جدا کردن طعام

و بعضی را پهن افریده برای خاییدن و خرد کردن طعام چون سنگ آسیا که بهر نوع احتیاج بود هر دو را افرید

و ایضا که برای بریدن در پیش دهان قرار داده که از اینها میوه و گوشت و سایر مطعومات را [قطع]

کند و چون داخل دهان شود بان اسیاها خرد کند تامل کن و عبرت بگیر در افریدن موی و نا[خنها]

که چون نمو میکنند و دراز میشوند و لباس لازم میشوند پس باید تخفیف داد بنابراین پس باین سبب

انها را بی حس کرده است که از بریدن الم نیابد و متاثر نشود و اگر چنین نمی بود ادمی میان دو امر

بود یا ملایم فرو میشد با الم می گذاشت که دراز شوند و گران بود بر او و یا تخفیف میداد

دو درد و الم میافت مفضل گفت چرا خلق اچنان نیافرید انها را که بیک اندازه باشند و بلند

نشوند حضرت فرمود که خدا را در بلند شدن و بریدن اینها نعمتهاست که اکثر او [انها] نمی فهمند

نمیدانند و شکر خدا بر انها نمی کنند بدانکه المها و دردهای بدن بیرون میرود به بیرون [امدن]

موها از مسامات انها و بدر رفتن ناخنها از سر انگشتان و باین سبب امر کرده اند

بنوره و سر تراشیدن و ناخن گرفتن در هر هفته تا مو و ناخن زودتر بلند شوند و بیرون

امدن انها دردها از بدن بیرون رود چون بلند شدند و نتراشند و نبرند دیر بیرون [illegible] شوند

و دردها و مواد انها در بدن محتبس میشوند و باعث بیماریها و علتها میشوند و اینهم موها

در جائی چند که ضرر دارند نرویانیده اگر مو در درون دهان می روئید موئی که [illegible] میشد و گره

در میان دهان میرفت و نشید خوردن و اشامیدن بر این کس ناگوار میشد و اگر در میان کف مو میروئید

احساس اشیا بلمس نمیتوانست کرد و بعضی از اعمال باسانی میسر نمیشد و اگر در ذکر مرد مو میروئید

لذت مجامعت از مرد و زن فوت میشد پس نظر کن که هرجا مصلحت در روئیدن نیست نروئیده

و این نه مخصوص انسانست بلکه در بهایم و درندگان و سایر حیوانات که نسل بهم میرسانند می بینی که بدنهای

ایشان را که همه اعضا را مو گرفته بغیر این مواضع که مذکور شد که بسبب این وجوه که مذکور شد

از مو خالی است پس تامل کن در خلقت تدبیر حکیم که از خطا و غلط و اعتراض به هیچ وجه دور است

و حکمتهایش بر وفق صواب و حکمتهاست و اصحاب مانی ملعون که در خلقت فایده چون خواستند

که راه خطا پیدا کنند عیب کرده اند موئی را که بر پشت زهار و زیر بغل میروید ندانستند

که روئیدن این موها بسبب رطوبتی است که بر این مواضع ریخته میشود و در انها مو میروید

مانند گیاهی که در جائی که اب جمع میشود از زمین میروید نمی بینی که این مواضع پنهان‌تر

و مناسبترند برای قبول این فضله از مواضع دیگر و باز در روئیدن این موها منفعت و [illegible]

هست انسان را که او را مکلف ساخته اند با ازالهٔ انها که متاب [گردد] و اشتغال بدین مانع

او را از طغیان و منافعی که لازم فارغ بودن ادمی است از اشتغال زیرا اگر مانع میشود او را

از بسیاری از عبث و از ارتکاب معاصی و شرور تامل کن در اب دهان و منفعتی که در آن

هست زیرا که خدا تعالی جاری کرده است که همیشه جاری باشد در دهان که تر کند کام و

گلو را اگر این رطوبت نبود هر آینه خشک میشد و بیطراوت میشدند و اگر این رطوبت با غذا نم

نمیشد در گلو گوارا نمیشد و این رطوبت مرکبی است برای غذا که ان را بمعده میرساند و ایضا

این رطوبت بزهره میرسد و موجب صلاح حال انسانست زیرا اگر زهره خشک شود ادمی

هلاک میشود و بعضی که گفته اند مذکر و هم از جاهلان و ضعفاء العقول فلاسفه و طبیب [illegible]

متبحر و ضعیف علم که اگر شکم ادمی قبهائی بود که هرگاه خواهد طبیب بگشاید و اندرون

شکم را مشاهده کند و دست داخل کند و معالجه نماید [illegible] خواهد هر اینه اصلح بود ازانکه

بسته اند و از دیده پنهانست و دست بان نمیرسد و دردهای اندرون را نتوان شناخت

مگر بدلیلهای غامض و علامتهای [illegible] مانند نظر کردن بقاروره و بوئیدن عرق و ا[illegible]

اینها از علامتی که غلط و اشتباه در اینها بسیار می‌شود و بسیار باشد که اشتباه باعث کشتن مریض
کردد و جواب این شبهه آنست که عاقل باید بداند که اگر چنین می‌بود که اطلاع بر امراض و معالجه اینها
بر انسان می‌بود هر آینه مردم را فرصتی از مرگ و بیماری نبود و علم بیفایده خود هم ضرر میرسانیدند
دلیلست و بحث خود ضروری کردید و موجب طغیان و فساد انسان میشد و معده دیگر
آنکه چون سر رطوبات شکم مترشح می‌بود و هر جا که می‌نشست میخواهید ملوث میکرد لباس و
جامه‌اش همیشه تر و کثیف میشد و عیش بر وی فاسد میگردید منفعت دیگر آنکه معده و جگر و
امعا که از اینها صادر میشد بحرارت غریزی می‌شود که هر شی غالب در جوف آدمی محبوس کردانید
اگر در شکم فرجها و رخنه‌ها می‌بود که بیرون کشود و اندرون شکم را دیده و دست داخل جوف
توان کرد هر آینه برودت هوا بجوف میرسید و با حرارت غریزی مخلوط میشد و عمل احشا
جوف باطل میگردید و آدمی هلاک میشد پس بدانکه هر چه اوهام بسوی آن میرود و بغیر آن
بود که خالق حکیم اشیا را بران طریق آفریده خطا و باطل است فکر کن ای مفضل در افعال
که حق تعالی در آدمی مقرر ساخته از خوردن و خوابیدن و جماع کردن و امثال آن در هر یک از اینها
تدبیر مقرر بوده بدرستی که برای هر یک از اینها در نفس آدمی محرکی قرار داده که مقتضی آنکار
است و محرک آدمی بران عمل است پس گرسنگی مقتضی طعام خوردن است که زندگی و قوام بدن
با آنست و ماندگی و میل خواب محرک است بر خواب که راحت بدن و استراحت قوتهای بدن
با آنست و شهوت محرک است بر جماع که دوام نسل و بقای نوع انسان با آنست و اگر گرسنگی
نبود و غذا خوردن برای آن بود که آدمی میداند که بدن بان محتاجست و در طبع آدمی
حالتی نبود که آدمی را مضطرب گرداند بخوردن هر آینه در بسیاری از اوقات سستی
و کسل میورزید از خوردن غذا تا بدن او بتحلیل میرفت و هلاک میشد چنانچه در کاهی
آدمی محتاج میشود بدوائی برای اصلاح بدن خود و مدافعه مینماید تا منجر میشود باو

مهلکه

مهلکه و مرک و همچنین اگر خواب رفتن برای آن بود که میداند که بدن و قوای او برای استراحت
و قوت بان محتاجند هر آینه ممکن بود که از روی تغافل یا حرص در اعمال مدافعه نماید تا بدنش
بکاهد و اگر حرکت جماع محض بهم رسانیدن فرزند بود بعید نبود که سستی ورزد و نکند تا نسل
کم شود یا منقطع کردد زیرا که هستند بعضی مردم که رغبت بفرزند ندارند و اعتنای ایشان اینها
پس نظر کن که مدبر حکیم برای هر یک از این افعال که صلاح و قوام بدن با آنهاست محرکی از نفس
طبیعت برای آن مقرر کردانیده که آدمی را بران تحریص نماید و بفعل آن مضطر کرداند و بدانکه
جاذبه که قبول غذا میکند و وارد معده میکرداند اول ماسکه که طعام را نگاه میدارد در معده
و غلبه تا طبیعت عمل خود را در آن عمل آورد دوم هاضمه که غذا را در معده طبخ میدهد
و خالص آنرا جدا میکند و در جمیع بدن پخش میکند سیم دافعه که دفع میکند ثقل را از ثقل غذا
میماند بعد از آنکه هاضمه خالص آنرا جدا میکند حاجت بتجدید میباشد پس تفکر کن در تقدیر این چهار قوه
در بدن و کارهای آنها برای آنکه بدن بهمه محتاجست و بغیر از حکمت و تدبیر در ان مرتب شد
اگر جاذبه نمی‌بود چگونه حرکت میکرد آدمی برای طلب غذا که قوام بدن با آنست و اگر ماسکه
نبود چگونه طعام در جوف میماند تا معده آنرا هضم کند و اگر هاضمه نمی‌بود چگونه غذا طبخ مییافت
تا جدا شود از آن چه خالص آنست و غذای بدن میشود و بدل آنچه از بدن بتحلیل میرود میشود
اگر دافعه نمی‌بود چگونه دفع میشد بتدریج ثقل آنچه از آنها هاضمه مانده است پس نمی‌بینی چگونه
موکل کردانیده است حکیم قدیر برای توضیع لطف و حسن تقدیر خود این قوتها را بکار
و قیام نمودن اینها بآنچه صلاح بدن در آنست برای تو مثالی بیان کنم بدرستی که بدن
بمنزله خانه پادشاهست و دارد در آن خانه غلامان و نوکران و خادمان هستند و خدام
و متعهدان هستند که موکلند بمصالح ایشان یکی برای رسانیدن ما یحتاج خشم و ملازمان
با ایشان و دیگری برای قبض آنچه وارد میشود و ضبط کردن تا هنگام حاجت و دیگری

و دیگری برای تحلیل آوردن و مهیا کردن و بجهت حضار و ادرار ساختن و دیگری برای پاک

کردن این خانه از کثافتها پس بدانکه پادشاه خلاق حکیم است که پادشاه عالمهاست و قضا

این بدن و جسم اعضا و جوارح اند و مدبران چهار قوتها اند که مذکور شدند و احوال

این قوی بر وجهی که ما ذکر کردیم و باین توضیح شافی مبرهن ساختیم مخالف منظور است که اطبا

در کتب خود بیان کرده اند زیرا که ایشان بر وجهی ذکر کرده اند که در تعقل او دقت و معرفت

امراض بکار ایشان آید و ما بنحوی ذکر کردیم که معرفت و بصیرت را از نفوس خلایق دفع کند

و غشاوه کوری و سبل جهل و ناشناسی را از پیش دیده ایشان بر دارد تا از روی یقین علم و داد

اقرار کنند بوجود حکمت پروردگار عالمیان مترجم گوید که حضرت چون اشاره فرمودند

بقول اطبا اگر مجملی از اقوال ایشان و حکما مذکور شود دنا مناسب نیست مشهور میان طبیعیان

و حکما و اطبا آنست که آدمی را قوتی چند هست که با نباتات و حیوانات در آنها شریک است

و قوتی چند هست که مخصوص اوست اما اول قوت غاذیه و نامیه و مولده است و غاذیه آنست

که غذا را متحلل می کرداند بجزیکه مشاکل و متابع عضوی است که بغذا محتاج است و احتیاج

باین قوت از آنجهت است که چون تکوین بدن از اجزاء رطبی چند است که حرارت غریزی در

بدن ضرور است که اخلاط را نضج دهد و زیاده بر آنها را تحلیل برد و البته بسبب آن بعضی از

رطوبات ضروریه بدن تحلیل میرود و هوای خارج بدن و حرکات بدنی و نفسانی نیز

باعث تحلیل میشوند اگر بدل آن از غذا بدل ما یتحلل از بدن تحلیل میرود نشود زود بدن

خشک شود و بکاهد و بر طرف شود پس حکیم علیم قوت غاذیه را در بدن برای بدل ما

یتحلل قرار داده و چون طفل در رحم کوچک مخلوق میشود و بآن کوچکی کار بدای که از

انسان باید حاصل ایشان نمی آید پس باید که بزرگ شود لهذا حق تعالی قوت نامیه

نیز در بدن قرار داده که داخل کند غذا را در میان اجزای اصلیه تا که از منی بهم رسیده

مانند استخوان و عصب و رباطها تا آنها را زیاده شوند در طول و عرض و عمق تا حدی که طبیعت

مناسب هر شخص است و این قوت تا سی سال عمل میکند و بعد از سی سال چندان ظاهر

نیست عمل او و از سی سال که گذشت دیگر از عمل باز میماند و بعد از آن فربه میشود و اما متولده

و چون مرد را دمی داند از روی ولد است اگر توالد و تناسل نشود نوع او منقرض بر طرف میشود پس قوت

مولده در بدن قرار داده که از ماده که غاذیه تحصیل می کند قدری جدا میکند که منی از آن

حاصل آید که ماده وجود شخص دیگر شود و قوت غاذیه چهار خدمتکار دارد جاذبه و ماسکه

و هاضمه و دافعه جاذبه برای آنکه غذا را جذب کند و بکشد بسوی اعضا و ماسکه برای آنکه

نگاه دارد تا هضم شود و شبیه شود بعضو محتاج بغذا مراتب هضم چهار است اول در معده

که غذا در آنجا کشکاب میشود و آن را کیلوس میگویند و اول این هضم در دهان میشود در

وقت خوابیدن و تمام در جگر زیرا که کیلوس چون هضمش تمام شد در معده خالص لطیف آن

از رگی چند که از معده بسوی جگر هست که ماساریقا میگویند داخل جگر میشود و در تمام جگر

پخش میشود در تمام جگر در عروق ریزه چندکه در تمام جگر دویده و هضم در آنجا میشود دوم

با اخلاط اربعه میشود و آن را کیموس میگویند و ابتداء این هضم در ماساریقا است در رگها

بدن میشود و اول این و غشی است که اخلاط داخل میشوند در رگ بزرگی که از بالای جگر

رسته است و آنجا رگهای دیگر که در جمیع بدن منتشر است داخل میشود چهارم در اعضای تحتی

و ابتدایش در هنگامیست که از دهانهای رگها ترشح میشود در اعضا و اما قوت دافعه برای

آنکه فضولی که از غذا زیاد می آید دفع کند مانند بول و غایط و قوت مولده دو نوعست یکی آنکه

که بعد از هضم چهارم را از خون در خصیه منی منقلب میکرداند دوم آنکه هر جزوی از منی

مستعد عضوی از اعضای اصلیه میکرداند که بعضی استخوان شود و بعضی عصب و بعضی رباط

و اما قوتهای که مخصوص حیوانست که در نباتات نمی باشند دو قسم اند محرکه و مدرکه اما

که اما تحرک منقسم بشود یا عاشر و فاعل و یا عاشر قوتی است که هر گاه مرتسم شود در خیال صورت
امری که مطلوب باشد دفع وی باعث شود قوت فاعله را بر تحریک اعضا پس اگر باعث بر تحریک
جهت دفع او مضر و یا غضب باشد قوت غضبیه گویند و فاعله قوتیست که عضلات و اوتار
تحریک را مقتضای تحریک گرداند و اما مدرکه پس ده قوتست پنج در ظاهر و پنج در باطن اول
باصره است و آن قوتیست که حامل آن روحیست که در مجمع النورین موضع ملاقات دو عصبه
مجوفه است که از چپ و راست مقدم دماغ رسته شده با هم ملاقی گشته اند بنوعی که تجویف هر دو
در موضع ملاقات منعطف شده آنکه از طرف راست رسته بجانب چپ و آنکه از طرف چپ بجانب
راست آید و باین قوت نفس ادراک کند جمیع رنگها و روشنیها را بالذات و معنی مرئی است
با صورتی که از آن منطبع گردد در جلیدیه چشم و بوساطت آن در مجمع النورین و از آن منتقل
گردد به حس مشترک مذهب دوم معروفست بمذهب طبیعیین و اصحاب قول اول گروهی اند و
جمعی اند بلکه بخروج شعاع از بصر بر شکل مخروطی که سر آن در مرکز باشد و قاعده منطبق باشد
بسطح مرئی ... این شعاع بر مرئی بسبب انکشاف و ظهور ذات مرئی گردد و نزد
نفس ناطقه و این مذهب ریاضیین است و جمعی دیگر قایل بخروج شعاع
نیستند بلکه گویند هوای مابین رائی و مرئی بکیف گردد بکیف شعاعی که در
بصارت و سبب انکشاف ذات مرئی شود و قول بانطباع اشهر است و از بعضی
احادیث نیز ظاهر میشود دوم سامعه است و آن قوتیست که حامل آن روحیست
که در عصبه مفترش مقعر صماخ است و نفس باین قوت ادراک میکند جمیع اصوات
و صداها را و صوت کیفیتی است که حادث شود در هوا بسبب تموجی که حاصل
بشود از خوردن دو چیز بهم از روی عنف یا از جدا شدن دو چیز از هم
بطریق عنف بشرط مقاومت هر دو بهم و آن تموج مخصوص تا در هوا باقی باشد

باقی باشد صورت صوت موجود بود ان بنوع تموج منتهی گردد تا هوایی که در گوش و منفذ شود به تجویف صماخ که
عصبه مذکوره در آنجا مفروش است صوت ملاقی شود بعضی گویند مثله جزوی از عصبه
و مدرک گردد سیم شامه است و آن قوتیست که حامل آن روحیست که در دو زایده که بحلمه پستان
که در میان بینی از مقدم دماغ رسته سابقاً و نفس باین قوت ادراک کند جمیع بوها بسبب وصول
هوای منکیف بکیفیت رایحه بخیشوم چهارم ذایقه است و آن قوتیست که حامل آن روحیست
که در عصبه جرم زبان ساریست نفس باین قوت ادراک کند جمیع مزهها بواسطه رطوبت لعابیه
منکیفه بکیفیت طعم و یا مخلوط با اجزای ذی طعم علی الخلاف پنجم لامسه است و آن قوتیست که حامل آن
روحیست که ساریست در اکثر اعضا و نفس باین قوت ادراک کند جمیع کیفیات ملموسه را مانند
حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و ملایمت و خشونت و لینت و صلابت و سبکی و سنگینی
و اما پنج قوت باطن اول حس مشترک است و آن قوتیست در مقدم بطن دماغ بنوعی مغز سر که منادی
شود بسوی آن و مرتسم شود در آن جمیع صور محسوسه بحواس ظاهره و این قوت را تشبیه کرده اند
بحوضی که پنج جدول آب در آن ریخته شود و حواس ظاهره را جاسوسان این قوت گفته اند که خبر
کدام هر چه بیابند خبر باو رسانند و نفس در آن مشاهده کند و باین سبب او را بزبان یونانی
بنطاسیا گویند یعنی لوح نفس دوم خیال است و آن قوتیست در آخر بطن اول از دماغ که حفظ کند
جمیع صور مرتسمه را در حس مشترک پس این قوت حافظ حس مشترک باشد سیم وهم است و آن
قوتیست در مؤخر بطن اوسط از دماغ که ادراک معانی جزئیه متعلقه بمحسوسات بآن حاصل
میشود مانند عداوت جزئیه که گوسفند مثلاً از گرگ ادراک کند و سبب فرار شود و محبت
جزئیه که بره از مادر خود ادراک کند و سبب آن بآن شود و مراد از معانی آنست که بحواس ظاهره
ادراک نشوند و صور امور را گویند که بحواس ظاهره مدرک گردند چهارم حافظه است و آن قوتیست

در مقدم بطن اخیر از دماغ که حفظ معانی جزئیه کند و نسبتش بوهم چون نسبت خیال است بحس مشترک
و آن قوتیست در مقدم بطن اوسط از دماغ که ترکیب کند صور محسوسه و معانی جزئیه را بعضی با بعضی
و جدا کند بعضی را از بعضی چنانچه ظاهر شود از تخیل انسانی که دو بال داشته باشد یا آدم بی‌سر
و تخیل کردن طوطی صاحب طوقی که در واقع ندارد یا خالی از طوقی که در واقع دارد یا تصور کردن دوست
از غیر دوست و دشمن را از غیر دشمن الی غیر ذلک و اما قوتی که مخصوص انسانست و در سایر
حیوانات نیست قوت عاقله است که بآن ادراک تصورات و تصدیقات می‌کند و قوت عاقله
که بآن متهیای فرا گرفتن اعمال و افعال شود که او را بمراتب کمالات حقیقیه رساند و قوت عاقله
چهار مرتبه دارد اول حالتی که جنین را میباشد در ابتداء تعلق نفس باو که از جمیع معقولات
خالیست و مستعد حصول آنهاست و این مرتبه را با نفس اطفال در این مرتبه عقل هیولانی
میباشد مرتبه دوم آنکه تصورات و تصدیقات بدیهیه را حاصل شود و بفکر یا حدس
از بدیهیات بنظریات منتقل شود و این مرتبه را با نفس را در این مرتبه عقل بالملکه میباشد
مرتبه سیم آنست که معقولات نظریه برای او حاصل شود اما همگی مستحضر نباشد و چون خواهد
آنها را حاضر تواند ساخت و این مرتبه را با عقل را در این مرتبه عقل بالفعل میگویند مرتبه
چهارم آنست که معقولات همه نزد او حاضر باشد و او را اتصالی بمبادی عالیه و الواح سماوی
هم رسیده باشد که مطالعه امور از آنجا تواند کرد و این مرتبه را عقل مستفاد و قوت قدسیه
میگویند و بعضی آیه کریمه یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار را باین مرتبه
تعبیر کرده‌اند و بعضی روایات نیز ایمائی باین دارد و جمعی تایید بروح القدس را
باین معنی تاویل کرده‌اند و این مرتبه مخصوص انبیا و اوصیا صلوات الله علیهم
و قوت عملیه نیز بچهار مرتبه منقسم میگردد اول آنکه ظاهر خود را بشرایع شریعت

حفظ آداب و سنن مطهره از نماز و روزه و غیر اینها باکمال کرده‌اند دوم آنکه باطن خود را از اخلاق
ردیه و ملکات دنیه طاهر سازد سیم آنکه نفس را بعلوم حقه و حکم حقیقیه تزیین کرده باشد چهارم
آنکه از مرادات و ارادات خود خالی شود بغیر قرب جناب مقدس الهی و تحصیل رضای او امری
منظور او نباشد و اراده او تابع اراده حق جل و علا کرده باشد و داعی از دنیای دنی
بجمیع باشد و بعالم اعلی متعلق شده باشد کما قال الله تعالی و ما تشاؤن الا ان یشاء الله
و قال جل شانه کنت سمعه الذی یسمع به و لسانه الذی ینطق به و یده التی یبطش بها
و این مرتبه نیز مخصوص ائمه طاهرین علیهم السلام و بعضی از خواص ایشانست و در مقام تحقیقات
دیگرانست که مذاهب باطله سبیل است و ذکر آنها موجب اشتباه میگردد و بعضی از آنها
در کتاب عین الحیوة مذکور شده و در این شرح ذکر آنها مناسب نیست و این اصطلاحات
که مبنی بر قواعد حکماست در این مقام مذکور شد بجهت آنکه فهم بعضی از مراتب که در این حدیث
شریف بر سبیل اجمال مذکور شده فی الجمله توقفی بر ذکر این مراتب داشت پس گفتیم نیز جمیع
هدایت تفصیل چون دانستی قوای بدنی را اکنون تامل کن در قوتها که حق تعالی در نفس
انسان مقرر ساخته و فواید آنها را مانند قوت مفکره و واهمه و عاقله و حافظه و غیر اینها اگر
اگر قوت حافظه را نداشت چگونه بود حال او و چه خللها داخل میشد بر او در امور او
در زندگانی او و معاملات او زیرا که در خاطرش نمیماند که از او چه نزد مردم است و از مردم
چه نزد او هست و چه داده است و چه گرفته است و در خاطرش نبود چیزی را که دیده و چیزی را شنیده
چیزی که گفته و چیزی که باو گفته‌اند و بیاد نداشت کسی که باو نیکی کرده و کسی که بدی کرده و چه چیز نفع دارد
او را و چه چیز ضرر دارد و اگر در راهی صد مرتبه میرفت راه را نمی دانست و اگر تمام عمر
علمی را مذاکره و مباحثه کرده یاد داشت نمیماند و هیچ وجه دینی اعتقاد نمی کرد و هیچ تجربه
منتفع نمیشد و از هیچ امری از امور گذشته عبرت نمیتوانست گرفت بلکه چنین کسی سزاوار

بود که مطلقا از انسان نفی منافع کرده و نام انسان بر او اطلاق نکند پس تامل کن که بقوت یاد
وقت از ثواب نعمتها چه خللها در احوال و هم میرسید چه جای آنکه جمیع اینها از و فوت شود
و نعمت فراموشی داده آدمی اگر تامل کنی عظیم‌ترست از نعمت یاد آوری اگر فراموشی نبود هیچ کس را
از مصیبتها تسلی حاصل نمیشد و حسرت او منقضی نمیشد و کینه هیچ کس از سینه‌اش زایل نمی‌شد
و هیچ یک از نعمتهای دنیا متمتع نمیشد برای آنکه آفاتی که بر او وارد شده همیشه در برابر دیده
و امید نداشت که پادشاهی که دشمن او است از احوال او غافل گردد یا حسودی لحظه از فکر بیرون
پس نمی‌بینی که خداوند حکیم حفظ و نسیان را در آدمی قرار داده و هر دو ضد یکدیگرند
و هر یک مصلحتی هست که وصف نمی‌توان کرد و هر دو در انتظام احوال آدمی ضرورت
اگر تفکر کنی این امور متضاده موجب اقرار بوحدت صانع است نه تعدد چنانچه مجوس از
اینجا بغلط افتاده اند و بدو خدا قایل شده اند تعالی الله عما یقولون زیرا که همچنانکه در آدمی
این دو ضد هر دو در کار است و صانع است یک بایدکه هر دو را قرار دهد تا صنعتش تمام
باشد همچنین در عالم کبیر اشیاء متضاده که بعضی را ضرر و بعضی را نفع میباشد وجود هر دو
ضرورت و هر دو برای نظام کل ضرورت در کار است و این جاهلان نمیدانند نظر کن
ای مفضل در آنچه انسان بآن مخصوص شده است میان سایر حیوانات از خلق جلیل القدر
عظیم النفع که آن حیاست که اگر حیا نمی‌بود هیچ کس مهمانداری نمی‌کرد و وفا بوعدها نمی‌نمود
و حوایج مردم را بر نمی‌آورد و از نکات بدیها اجتناب از قبایح نمی‌کرد خوبیها
از امور واجبه را مردم از برای حیا بعمل میاورند زیرا که بعضی از مردم هستند که اگر از مردم
شرم نمی‌کردند رعایت حق پدر و مادر نمی‌کردند و صله رحم و احسان بخویشان نمی
پس نمی‌بینی که خدا چگونه عطا کرده است بآدمی هر خصلتی که صلاح او در آنست در امر دنیا
و آخرتش بآن تمام میشود تامل کن ای مفضل در سخن گفتن که خدا بر آدمی بآن انعام کرده

که بآن تعبیر میکند از آنچه در ضمیر اوست و آنچه در دلش خطور میکند و نتایج افکار خود را بآن بیان
مینماید و ما فی الضمیر دیگران را بآن میداند و اگر این سخن نبود انسان از رباب چهارپایان بود
که از آنچه در خاطرش بود خبر نمیتوانست داد و بآن نیز تامل کن در فواید کتابت و نوشتن که بآن
ضبط کرده اند خبرهای گذشتگان برای حاضران و می‌رسانند اخبار حاضران برای آیندگان و باقی
مانده است کتابها که در علوم و آداب و غیر اینها نوشته اند و بنوشتن حفظ میکنند آنچه جاری
میان او و دیگران از معاملات و بسا اگر نوشتن نبود منقطع میشد اخبار بعضی از زمانها
از بعضی و کسی که سفری میرفت خبرش باهلش نمیرسید و علوم مندرس میشد و آداب ضایع می
و خلل عظیم در امور معاملات مردم راه می‌یافت و فوت میشد از ایشان آنچه محتاج بودند
نظر کردن از امور دین ایشان و روایتی که ضرور دانستن آنها اگر کسی گوید که گفتن و نوشتن
از چیزهائیست که خدا در حقیقت آدمی قرار داده باشد بلکه مردم حیله و تدبیر کرده خود را تعلیم
اند و اصطلاح چنانکه در میان قوم کرده مانده جاری شده است در میان ایشان لهذا مختلف
میشود در امم مختلفه که بلغتهای مختلف سخن میگویند و همچنین کتابت مختلف میباشد
خط عربی و سریانی و عبرانی و رومی و غیر اینها و همچنین و کرومی زبانی سخن میگویند
خطی می نویسند جواب میگوئیم که هر چند که آدمی را در حیله در گفتن و نوشتن فعلی و
چاره و تدبیری هست اما آنچه بآن عمل میآید این چاره ها و تدبیرها از صنعت کامل حق تعالی
و عطیه ایست از خدای رحمت و زیرا که اگر خدا بآدمی زبان گویا و ذهن ادراک کننده
نداده بود مانند سایر حیوانات قادر بر سخن نبودیست و اگر کف و انگشتان که آلت
کتابت است با و نداده چگونه کتابت میکرد چنانچه سایر حیوانات ندیدیست بر نطق
کتابت ندارند پس اصل اینها از فطرت حکیم قدیر است و تفضلی است که بر خلق خود کرده
پس هر که این نعمتها را شکر کند ثواب مییابد و هر که کفران کند خدا بی نیاز است از شکر

عالمیان و طاعات ایشان تفکر کن ای مفضل در آنچه خدا تعلیم راه علم آن را بمردم داده و آنچه
علمش را بمردم نداده که هر یک موافق حکمت و مصلحت است زیرا که هر چه صلاح دین و دنیای آدمی
در دانستن آنست راهی بسوی آن کشوده تا آنچه صلاح او در آنست معرفت خالق است تعالی شانه
بدلایل و شواهدی که در خلق اشیا ظاهر کردانیده که دلالت می کند بر وجود صانع و علم و قدرت
و حکمت و لطف و عدالت و رحمت او و معرفت آنچه واجب بر مردم دانستن آنها از عدالت
بر کافه مردم و نیکوئی کردن بایشان و بجا آوردن امانات و احسان کردن و رعایت فقرا و مساکین
کردن و اشباه اینها که معرفت اینها و اقرار و اذعان بلزوم اینها در طبع و فطرت همه امم هست
و عقل هم حکم می کند بنیکی و لزوم اینها خواه مسلمان و خواه کافر و خواه مخالف و خواه موالف
و اما آنچه صلاح دنیا در دانستن آنست آدمی را راه علم بان داده اند مانند زراعت کردن
و درخت نشاندن و آبادان کردن زمینها و بیرون آوردن قناتها و نگاه داشتن حیوانات
و معرفت کیاهها و دواها که استشفا می نمایند با آنها از انواع بیماریها و در دریاها
میاوردند و علم سوار شدن کشتیها و غوص کردن در دریاها و انواع حیلها در صید کردن
وحشیان و مرغان و ماهیان و تصرف در صنعتها و وجوه تجارت و مکاسب و غیر اینها
که شرح آنها بطول می انجامد و تعداد اینها دشوار است و صلاح دنیای مردم در اینهاست
پس راه داده است خدا و تعلیم آدمی علم آنچه صلاح دین و دنیای او در آنهاست و منع کرده
از آدمی دانستن امری چند را که از شان او و طاقت او نیست دانستن مانند علم غیب و امور
آینده و بعضی امور که نشده مانند دانستن در بالای آسمانها یا در زیر زمین است یا در میان
دریاهاست یا در اقطار عالم هست و آنچه در دلهای مردم است و در رحمهای زنانست
و اشباه اینها از آنچه علم آنها از خلق محجوب و مطویست دعوی دانستن این امور می کنند
و خطاهای که از ایشان صادر میشود در آنچه خبر میدهند و حکم می کنند دعوای ایشان را

باطل

باطل می کردانند و در وقوع ایشان را ظاهر میسازد پس نظر کن که چگونه داده اند با آدمی علم آنچه آدمی
در دین و دنیا بان محتاجست و علم ماسوای آن را از و منع کرده اند تا قدر خود را بشناسد و نقص
خود را بداند و هر دو مقتضای مصلحت اوست تامل کن ای مفضل در مصلحت پنهان کردن وقت
عمر هر کس از و زیرا که اکر مقدار عمر خود بداند اکر عمرش کوتاه باشد زندکانی برو کوارا نخواهد بود
زیرا که عمر خود را کوتاه و وقت مرک خود را نزدیک می داند بلکه خواهد بود مثل کسی که فوت شده
باشد یا نزدیک بفنا رسیده باشد پس چه بسیار باشد در تنکدستی و در ترس فنای مال اهل خود
با آنکه خوف فنای عمر بدترست از خوف فنای مال و بیم فقیر شدن کسیکه زندکانی برطرف شدن آدم
زیاده از بیم فقیر شدن خواهد بود در هم زیرا که کسیکه مالش فانی شود امید حصول عوض آن
دارد و کسیکه بفنای عمر یقین بهم رسانید نا امیدی بر او مستحکم می کردد و اکر بداند که عمرش دراز
بود امید بقا بهم میرساند و در لذات خود را میاندازد و در آخر عمر [illegible] و این مذهب
[illegible] از [illegible] کان خود می پسندد و فضولی کناهان می بینی که اکر بنده دانستی و حیات
باقی معامله کند [illegible] حتم [illegible] و بکروز با یکماه توبه خوشنود کرداند از وی و این را
نمی کنی و از حیله بند کان [illegible] نخواهد بود از وی خواهی که آنکه در دل داشته باشد
اطاعت و خیرخواهی او در همه امور و در جمیع احوال اکر کوئی که کاه هست مردمان بمعصیت می
کرایند و در آخر توبه می کنند و او توبه ایشان قبول می شود جواب می کوئیم که این امریست که آدمی را
عارض می شود بسبب غلبه شهوات و در بنا ماندن نفس و خواهشهای آن [illegible] در نفس خود بنا
مخالفت قرار دهد و بنای امر خود را بر آن کذارد پس یا جنب خدا از معصیت می بخشد و او
و تفضل می کند بر او برا از رئیس با کسی که بنای امر خود را بر این کذارد که در اکثر عمر معصیت کنم
و در آخر عمر توبه خواهم کرد پس بخواهد فریب دهد کسی را که او را فریب نمی‌توان داد با آنکه
در عاجل لذات که می خواهم در می یابم با مید آنکه در آخر توبه خواهم کرد و این معلوم نیست

کردن با این معاملت خواهد کرد زیرا که ترک تو فر و لذات نمودن و مشقت را متحمل کردن خصوصا در
هنگام پیری و ضعف بدن امریست بغایت صعب و این شادی با مداومت نوبه از انکه ترک
او را مدد باید و از دنیا بیرون برود چنانچه کسی را بر مرض قرضی باشد و اجل ادای ان قرار
داده باشند و پیش از اجل قادر بر ادای ان باشد که در تمام عمر خود منتظر مرگ باشد و
ترک معاصی کند و اختیار طاعات نماید اگر کسی گوید در زیر فنت که مدت زندگانی
معلوم نمایند تا اجل ... باشد و ... معلوم شد که میز
اسباب برای ادمی است که ... تمام عمر خود منتظر مرگ باشد و این
ترک معاصی کند و اجتناب فقط از ... هر ساعت منتظر مرگ باشد ترکیب
فواحش میشود و انتهای ... در این باب انست که عمل
امدات اگر ادمی با اتصال ترک منهیات و ... از زیادتی طغیان و مزید ...
او خواهد بود ... تدبیر چنانچه طبیب ... برای بیمار وصف میکند دوائی را
که منتفع گردد ... اگر مریض مخالفت بکند طبیب نماید ... او عمل ننماید
او منتفع نگردد و تقصیر از طبیب نخواهد بود بلکه کوتاهی از بیمار است که بکفر طبیب عمل
نکرده است و ایضا هرگاه ادمی با انکه هر ساعت منتظر مرگ باشد ترک معاصی ننماید هرگاه
اعتماد بر طول عمر و بقای خود داشته باشد و سزاوار تر خواهد بود که کبایر قطعیه بظهور
بی خوف مرگ بهمه حال بهتر است از برای او از اعتماد بر بقا داشتن و ایضا اگر صنع از مردم
بسبب ... مرگ که غافل میشوند ... ترک
معاصی میکنند و باین سبب ... نمایند ... اموال و اسباب
و امتعه و حیوانات بصدقه بر فقرا و مساکین میرسانند پس از عدالت دور بود که این گروه
از این منفعت محروم گردانند بسبب انکه دیگران از ان بهره مند نمیگردند فکر کن ای مفضل

درعوالمها

در عوالمهای که چگونه تدبیر کرده است حق تعالی که مزوج گردانیده ذات انها را باید نفع برای انکه اگر همه
ذات می‌بود هرآینه همه مردم توانگر می‌بودند و احتیاج بهم نمیداشتند ... و اگر همه در
می‌بود نفعی در انها نبود بلکه فضول و بیفایده بود پس چنین مقرر ساخته که گاهی است که
مردم منتفع گردند از ان در مصلحتی که سعی ان هدایت باشد با ... گردان ...
و بسیار است درویغ که اعتماد تمام بر ان نتوان نمود فکر کن در این اسباب و غیرات و مس و معالم که برای
مصالح بنی ادم مهیا گردانیده مانند خاک برای صنعتها و چوب برای کشتیها و غیر اینها
و سنگ برای اسیا و غیرات و مس برای اوانی و نقره و طلا برای معاملات و جواهر برای ذخیره
گذاشتن و دانها برای خوردن و میوه‌ها برای تنقله و لذت یافتن و گوشت برای خوردن
و خوشبوها برای لذت بردن و دواها برای تصحیح بدن و چهارپایان برای برداشتن و سوار شدن
و هیزم برای افروختن و خاکستر برای ساختن ... برای فرش زمین و چندانکه
احصا نتوان کرد انا مثال این چیزها مثل انکه اگر کسی داخل خانه شود و نظر کند بسوی خزاینها که
مملو باشد از انچه مردم بانها احتیاج دارند همه چیز را بجای خود بیند و هر ... موافق مصلحت
که خود داند باید اما تو هم میکنی که ... تدبیر بعضی تقدیر مقدر ... عمل امده
پس چگونه تجویز توان کرد که عالم باین وسعت که در هر امر از ان نوع مصلحت رعایت شده
حکیم و صانع علیم موجود باید ... مقتضای ... برای هیچ
ادمی و انچه در انها بظهور ... حسنه چنانچه افریده است چوب را که ...
او باشد و او را مکلف ساخته که اسباب ... کند و نان بعمل اورد و گوشت برای پختن
افریده و او را مکلف کرده است که ... کند ...
خلق کرده و او را تکلیف نموده که ...
علف ... موجود کرده و او را تکلیف نموده که از اینها ... پیدا کند و باید

مخلوق ساخته و دواها برای امراض ترتیب دهد و سایر هم چنین سایر اشیا بعضی مثال بیش نیست
کن در تدبیر علیم خبیر که اگر در تحت قدرت ادمی نیست خود متکفل کردیده و در هر چیزی برای
او کارت عملی و حرکتی کردندرت و داخل است کذاشته برای انکه صلاح او در این است
زیرا که اگر جمیع امور او را کفایت می کردند کرا او را راست با آنجمل شغل و عملی نبود هر اینه بر روی
زمین قرار نمی کرفت از روی اشر و بطر و طغیان باین سبب مرتکب میشد امری چند را
که موجب تلف نفس او باشد و ایضا اگر جمیع ما یحتاج انسان را کفایت می کردند هر اینه
کوارا نبود ایشان را زندگانی و لذتی از عیش نمی یافتند نمی بینی اگر مهمان شود نزد
کروهی که متکفل جمیع امور شوند از خوردنی و اشامیدنی و خدمات هر اینه از فراغ
شود نفس او با او منازعه کند که بامری مشغول کردد پس چگونه باشد حال او در تمام عمر
کفایت جمیع امور او کنند که هیچ امری و عملی محتاج نباشد پس از تدبیر صواب در این اشیا
که برای ادمی قرار داده شده آن بود که در اینجا برای او شغلی و عملی بماند تا آنکه بطاعت
تکرار اند و اشغال او او را مانع کرده از آنکه متوجه تحصیل امری چند شود که شایسته نیستند
و اگر نبود خبزا نرده را نباشد و بیان ای مفضل که سر معاش ادمی در زندگانی او تا
وابسته پس نظر کن که چگونه تدبیر کرده است او را و در این دو چیز نیز اگر چون احتیاج
ادمی بسوی آب شدیدتر است از احتیاج بنان بنا بر آنکه صبر او بر کرسنکی زیاده است
از صبر بر تشنگی و احتیاجش باب بیشتر است از احتیاج بنان زیرا که محتاجست باب
برای خوردن و وضو ساختن و غسل کردن و شستن جامهها و آب دادن چهارپایان
و زراعتها لهذا آبرا فراوان کرد اینده که بنا بخرید تا آنکه ادمی را در تحصیل آن کلفتی
و مشقتی نبوده باشد و نان را چنان مقرر و مقدر نموده که بچاره و حرکت تحصیل باید کرد تا ادمی
در آن مشغول از طغیان وا رتکاب امور باطله باز دارد و نمی بینی که کودکی را اگر هنوز بحجب

ما دراک

وادراک و تعلم رسیده تعلیم میدهند که از بازی و ارتکاب امور که موجب فساد خود و اهل او
میشود باز دارد و همچنین ادمی که اگر از شغل خالی باشد هر آینه از اندازه خود بیرون آید و
مرتکب امری چند کردد که ضرر آن بر نفس او و دیگران عظیم باشد عبرت بکیر برای این از حال
کسیکه در رفاهیت و کفایت زندگانی فراخ بال و وسعت حال نشو و نما کرده باشد چگونه است
او در طغیان و فساد عبرت بکیر که چرا شبیه نیست احدی از مردم بدیگری چنانچه وحشیان و مرغان
و غیر اینها بیکدیگر شبیه اند چنانچه می بینی کله از اهوا و اسفرود را که همه بیکدیگر شبیه اند و
اشباه در معنا بجهت رعایت البته شخصی با دیگری هم شبیه نیست که لطف کرده است برای
بندکان خود باین دقایق حکمتها که بخاطر خطور نکرده و هیچ موافق مصلحت مکر خداوندی
که وسعت همه چیز را فرا او کرفته اگر ببینی صورت انسان را که بر دیوار کشیده اند و کسی بگوید
که این بی مصوری و نقاشی خود بهم رسیده البته قبول نخواهی کرد بلکه استهزا باو خواهی
کرد پس چگونه انکار میکنی این را در صورتهای ادمی که بر دیوار نقش کرده اند و انکار نمی کنی
در ادمی زنده سخن کوی تفکر کن چرا بدنهای حیوانات با وجود مدام خوردن دائمی همیشه
نمو نمی کنند بلکه بحدی از بزرکی رسیده بر همان حد می مانند و بزرکتر نمی شوند برای انکه
مصلحت در هر یک از اصناف حیوان و انواع ایشانست که بر حد معینی از قد و ضخامت بوده
باشند تا بیکدیگر مشتبه نشوند و انفصالی که چرا بدنها مخلوق شده اند انسان فوت
اگر پیوسته در نمو می بودند با وجود خوردن غذا نمو نمی کنند چرا بدن ادمی مخصوص
سایر حیوانات لطف شعاعانه میشود از حرکتها و راه رفتن و دشوار است برای صنعتهای
مکر برای انکه موئنت عظیم باشد در آنچه مردم بسوی آنها محتاجند بسوی پوشیدن و در
خواب و کفن کردن و اشباه اینها و برای اینها مشقتی بهم رسید و احوال منتظم کردد
ادمی را اگر زایل و دردی نمی رسید بهیچ چیز شکایت نمی کرد و خواهش گناهان و بهیچ چیز کوا

می کرد برای خدا و تضرع می کرد نزد او و بهر چیز رهبانی می کرد بر مردم و بذل صدقات بمساکین می نمود
می بینی کسی را که دردی عارض شده خضوع و شکستگی می کند و رغبت می نماید بدرگاه
خدا و طلب عافیت می کند از تنگی و سختی و دست می گشاید بجانب خدا و اگر آدمی
از درد متالم نمی شد بچه چیز عقاب می کردند پادشاهان دزدان و راهزنان را و بچه چیز دلیل
و زنهار بردار می کردند عاصیان و متمردان را و بچه چیز کودکان علوم و صنعتها می آموختند
و بچه چیز ممالیک برای آقایان خود ذلیل می شدند و گردن باطاعت ایشان می نهادند اما
حجت نیست بر ابن ابی العوجا و امثال او از ملاحده و مانی نقاش و اتباع او از کبر آنکه انکار
می نمایند حکمت الم و درد را آیا در عالم اگر متولد نمی شد از انسان و سایر حیوانات مگر نر یا ماده
هر آینه منقطع می شد نسل ایشان و برطرف می شد انواع حیوانات لهذا حکیم علیم مقرر کرده است که از
هر نوعی از حیوانات نر و ماده هر دو بوجود آیند چرا در هنگام بلوغ مردان بعد از بلوغ
رسیده نمو موی در ریش بر زنخهای ایشان می روید و بیرون نمی روید موی ریش بر روی زنان
نیست برای آنکه حق تعالی مرد را قیم و کارفرمای زن کرده است و زن را جفت او
کرده است و برای او آفریده پس بایست که مرد را ریش داده که موجب عزت و جلالت و
مهابت او گردد و زن را نداده تا تازگی رو و حسن و جمال که مناسب حال اوست و برای التذاذ
و همخوابگی مرد است از برای او باقی ماند پس می بینی که حکیم علیم در همه اموری که بعمل آورده
همه موافق حکمت و راه خطا در آن نیست مفضل گفت که چون باینجا رسید وقت
زوال شد و مولای من بنماز برخاست و گفت برو و فردا بامداد نزد ما بیا پس من از نزد آن حضرت
و خوشحال برگشتم با آنچه از معرفت مرا حاصل شد و خدا را حمد کردم بر آنچه مولای من بمن
تفضل نموده بود و شکر او بجا آوردم بر نعمت آنچه مولای من مرا تعلیم کرده بود مجلس
دوم مفضل گفت چون روز دوم شد بامداد بخدمت مولای خود شتافتم و طلب استئذان

رخصت یافتم

رخصت یافتم و چون رخصت طلبیدم فرمود بنشین پس گفت حمد می کنم خداوندی را که مدبر دوران
افلاک و بعد از هر قرنی قرنی پیدا کرد و بعد از هر زمانی انشا می نماید تا جزا دهد بکارها
بدکاران جزا کرده اند و نیکوکاران را باضعاف آنچه عمل کرده اند برای عدالت او و مقدس است
نامهای او و بزرگست نعمتهای او ستم نمی کند مردم را ولیکن مردم بر خود ستم می کنند چنانچه
خود فرموده فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره یعنی هر که
کند بقدر سنگینی ذره کار خیری می بیند آن را و هر که کند بقدر سنگینی ذره کار بدی
می بیند اثر آن را با آنکه بسیار کار از این باب خداوند علیم در کتاب حکیم فرستاده لهذا حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده که عین اعمال در دست که در قیامت بر می گردد بسوی شما بعد از
این سخنان ساعتی سر بزیر افکند پس فرمود ای مفضل این خلق همه حیرانند کورانند
و در طغیان خود تردد می کنند و بطاغوت و شیاطین خود اقتدا می نمایند بینا باشند
در ظاهر و کور باشند در باطن که هیچ نمی بینند سخن گو باشند ولیکن در حق لال اند که
هیچ نمی فهمند شنوا باشند اما در شنیدن حق کرانند که هیچ نمی شنوند راضی شده اند به بیابان
دون و گمان می کنند که هدایت یافتگان اند میل کرده اند از راه اصحاب زیرکی و کیاست
و چریده اند در مرعای اصحاب رعایت و نجاست گویا ایشان از ناگاه رسیدن مرگ ایمن شده اند
و از جزای پاداش عمل بیزارند وای بر ایشان چه بسیار خواهد بود شقاوت و محنت
ایشان و طول درد از خواهد بود و منقطع ایشان و چه بسیار خواهد بود بلا و مصیبت
ایشان در روزیکه فایده نبخشد یاری بیاری و یاری کرده نشوند مگر کسیکه خدا
رحم کند او را مفضل گفت چون این مواعظ شافیه را از مولای خود استماع نمودم بگریستم
فرمود که گریه مکن که چون حق را قبول کردی خلاص شدی و چون مبتلا شوی در ابتلا فهمی
نجات یافتی پس فرمود ابتدا می کنم بذکر حیوان تا واضح گردد برای تو از غرایب حکمتها

خلقت چون مثل آنچه دانستی از عجایب صنعتهای عنبران فکر کن در بنای بدنهای حیوان
که خالق ایشان و جهان چگونه ترتیب داده است نه بسیار صلب است مانند سنگ اگر چنین
می بود خم نمی شدند و اعمال از ایشان متمشی نمیشد و نه بسیار نرم زیرا که اگر چنین بود بار نتوانستند
ایستاد و متحمل امور شاقه نمی توانستند پس ظاهر بدن را گوشت نرم قرار داده و در میانش
استخوانهای صلب شبیه بوده گردانیده و آنها را نگاه دارد و استخوانها را بعصبها و پیها و رگها
بیکدیگر بسته و محکم کرده است که از هم نپاشند و بر روی همه پوستی کشیده که حافظ همه باشد
و شبیه است باین خلقت صورتها که میسازند از چوب و بجای استخوانها است و جامها بر او
گوشت و در آنها بجای اعصاب و عروق ضعفی که طلا می کنند بجای پوست اگر جایز باشد که
حیوان زنده حرکت کننده خود بخود رسیده باشد بیجان بیجانی جایز خواهد بود که آن مثال
نیز بیجانی بعمل آمده باشد و هرگاه در صورت بیجان تجویز نتوان کرد که بیجانی بوجود آید
بطریق اولی در ذات صاحب احساس و ادراک و روان تجویز نخواهد بود پس بعد از این
تفکر نما در بدن چهارپایان که مانند بدن انسان از گوشت و پوست و استخوان آفریده
شده و شنوائی و بینائی باو داده که آدمی در حاجت خود او را بکار تواند فرمود زیرا که
اگر کر و کور می بود آدمی از آن منتفع نمیشد و هیچ کار از وی نمی آمد و ذهن و عقل که
بانسان عطا فرموده بایشان نداده تا ذلیل انسان و فرمان بردار او گردند و در هنگامیکه
خواهد بارهای گران بر او بار کند و او را بامور شاقه باز دارد امتناع ننماید اگر کسی گوید
که آدمی را غلامان که با وجود عقل و شعور فرمان او می برند و امور شاقه را با مراد متحمل
میشوند جواب گوییم که این صنف از مردم بسیار کم اند و اکثر ناس متحمل نمیشوند را امور چند
که چهارپایان بر ایشان بار کنند و اسب گردانند و امثال اینها و قیام باین
امور نتوانستند نمود و اگر آدمیان متحمل امور شوند که چهارپایان متحمل آنها هستند از

از سایر کارهای خود باز مانند زیرا که بجای هر یکی و اسبی جماعت بسیار از آدمی باید
که کار از متحمل شوند پس همه مردم باید مشغول اعمال چهارپایان گردند و از صنعتهای و اعمال خود
باز مانند با تعبهای عظیمی که بر ایشان وارد شود و تنگی و اضطرار که در معاش ایشان
رو دهد فکر کن ای مفضل در این سه صنف از حیوان یعنی انسان و چهارپایان و مرغان که هر
یک را آنچه مناسب حکمت وجود او است باو عطا کرده پس آدمیان را چون مقدر ساخته که صاحب
عقل و زیرک باشند و متوجه صنعتها شوند مانند بنائی و زرگری و نجاری و غیر اینها لهذا
خلق کرده است برای ایشان دستهای بزرگ انگشتهای غلیظ قوی که توانند چیزها را بگیرند
کرد با این صنعتها را بعمل آورند و حیوانات گوشت خوار را چون مقدر کرده که معاش
ایشان از شکار باشد برای ایشان دستها آفریده و دندانها با استحکام تا ناخنها و چنگالها که
برای گرفتن شکار مناسب و برای صنعتهای بشر بکار نمی آید و حیوانات علف خورنده چون
نیز برای ایشان سمها آفریده که در جا که هر جا که چرند تا هموار زمین با ایشان نفع رسانند
و برای چهارپایان سمها آفریده که کوه دارند مانند کف پای آدمی که بر زمین منطبق
میشود برای سواری و بار کردن مهیا باشند تا ملکت تدبیر حکیم قدیر را در خلقت حیوانات
درنده و شکار کننده چگونه آفریده است برای ایشان نیشهای تیز ببره و چنگالهای محکم
سخت و دهانهای گشاده تا مناسب احوال ایشان باشد که برای آن خلق شده اند و ایشان از آفات
کرده اند با اسلحه و ادوات چنانچه برای شکار رسا لشکر باشد و هم چنین مناسب مرغان
درنده را صاحب منقارها و چنگالها که موافق کار ایشان است اگر و حیوان علف
خوار را چنگالهای ادهر ایشان با ایشان داده بود چیزی را که احتیاج بان نمی شد زیرا که شکار
نمی کنند و گوشت نمی خورند و اگر درندگان را سمها میداد هر آینه از ایشان منع کرده بود

بود چیزی اگر بان محتاج اند غیر چیزی که بان غذای خود را شکار نمایند و تعیش کنند با آنچه بینی
که از خزانه قدرت کامله خویش عطا کرده است هر یک را یعنی دو صنف حیوان الجزئیات کل صنفا
صنفا و طبقه است بلکه بقاء و صلاح او در آنست اکنون نظر کن بسوی چهارپایان که بعد از
ولادت چگونه از پی مادران خود میروند و محتاج نیستند به برداشتن و تربیت کردن
چنانچه محتاجند بان اولاد آدمیان پس بجهت آنکه نداشتند مادران ایشان آنچه دارند مادران
آدمیان از مدارا و علم تربیت و قوت بر آنها بکفهای چون و انگشتان دراز که بدان کارها
درکار است باین سبب ایشان را عطا فرمود از وقت ولادت قوت برپا ایستادن و رفتار و حرکت
نمودن بهر طرف و بیشتر عطا فرموده که ضایع نشوند ولی تربیت و بیان بنهایت صلاح
خود میرسند و چنین میبایی بسیاری از مرغان را مانند کبوتر و دراج و کبک که در
ساعتی که از تخم بیرون می‌آیند براه می‌روند و دانه برمیچینند و آنها که ضعیف اند و قوت
پرواز و رفتار ندارند مانند جوجه کبوتر اهلی و صحرائی و اشباه ایشان خالق ایشان در
ایشان نهاده است مهربانی قرار داده که دانه را در چینه خود جمع می‌کنند و در دهان جوجه‌ها
خود می‌ریزند تا هنگامیکه خود به پرواز آیند پس باین سبب حق تعالی جوجه‌ها
با ایشان نداده چنانچه به کبکان و امثال ایشان داده تا مادر از عهده تربیت آنها
توانند بر آمد و فاسد نشوند و ضایع نشوند پس هر یک بهره لایق و مناسب حال خود از
حکیم لطیف خبیر یافته اند نظر کن بسوی پاهای حیوانات که همه را جفت آفریده تا آنکه
رفتار بر ایشان آسان باشد و اگر طاق می‌بود مناسب این نبود زیرا که حیوانی که راه
می‌رود چند پا را بر جای دارد و اعتماد بر چند پای دیگر می‌کند پس حیوانی که دو پا
دارد یکی را بر جای دارد و به دیگری اعتماد می‌نماید و حیوانی که چهار پا دارد دو پا

بر دارد

بر می‌دارد و دو پا را بر جا گذارده و اما بخلاف یکدیگر یکی پا را از یک جانب و پای دیگر از جانب
دیگر از پیش و یکی از عقب زیرا که اگر دو پا را از یک جانب بر دارد و بر دو پای دیگر بایستد در زمین
چنانچه کرسی اگر دو پایهٔ آن را از یکطرف بردارند نمی‌ایستد پس دست راست را با پای چپ
با پای راست بر می‌دارد تا در راه رفتن نیفتد نمی‌بینی که دراز گوش چگونه تن در می‌دهد به آسیا
کردن و بار برداشتن با آنکه می‌بیند که اسبان از خدمات معاف و بر ... می‌کنند
و شتران توانائی که اگر عاصی شود هیچکس از مردمان قوی با آن مقاومت نتواند نمود
چگونه منقاد کودکی می‌گردد و گاو با آن قوت چگونه اطاعت صاحب خود می‌نماید تا خیش بر گردن
می‌نهند و از آن شخم کردن میدارد و اسب عربی نجیب با شمشیر و نیزه را متحمل میشود در رفتن موافق
صاحبش و گله گوسفند را یکمرد می‌چراند اگر آنها ترک کنند متفرق شوند و هر یک بطرفی روند کی
میتواند ایشان را جمع کرده باز بیاورد و همچنین جمیع اصناف حیوانات که مسخر فرزندان آدم
کرده مانند بنت (؟) مسخر شدن آنها برای آدمی بسبب آنکه صاحب عقل و تدبیر نیستند زیرا که اگر
اینها صاحب عقل و روئیت می‌بودند هر آینه اکثر امتناع می‌نمودند از اکثر حوائج بنی آدم تا آنکه
ترک اطاعت بنی آدم کنند کسی را که سرش را ... کشد و گاو عاصی میشد بر صاحبش و گوسفندان
پراکنده میشدند از نزد شبان خود و همچنین سایر حیوانات اطاعت صاحبان خود نمی
کردند و همچنین درندگان اگر صاحب روئیت و تدبیر می‌بودند با یکدیگر اتفاق می‌کردند
در ضرر بنی آدم هر آینه درندگی و قتل همه را استیصال می‌کردند که از عهده شیران و گرگان
و پلنگان بر نمی‌آمد و اگر با یکدیگر اتفاق می‌کردند و معاونت یکدیگر می‌نمودند هر آینه
سزاوار بود که ایشان را استیصال کردانند که نمی‌توانست مقاومت و مدافعت نماید با
شیران و گرگان و پلنگان و خرسان اگر همه با یکدیگر در دفع بنی آدم اتفاق می‌نمودند در قطع
و دفع ایشان منع کرده حرمت یکدیگر می‌کردند نمی‌بینی که مدبر حکیم و خالق علیم چگونه از آنها

را ازین امور ممنوع گردانید و بجای آنکه ادمیان از ایشان ترسند ایشان را از ادمیان هراسان و گریزان
ساخته که از مساکن و زندان آدم دوری می جویند و از منازل ایشان کناره میجویند و از
بیم ایشان برای طلب روزی خود شب بیرون می آیند و روز پنهان می گردند و بان صولت
و قوتی که دارند بی آنکه آدمی با ایشان قریب رسیده باشند ترسان و متوحش اند از ایشان
اگر نه آن بود که حق تعالی ایشان را علیم الفضل و نادان و از بنی آدم ترسان آفریده هر اینه در میان
این درندگان سگ را بر صاحبش مهربان گردانیده که حمایت او نماید و در محافظت اوقات
سعی میکند و اول دارد شب تا در بام و دیوار بر می آید برای پاسبانی خانه صاحبش
و دفع کردن دزدان از و در محبت صاحبش بمرتبه میرسد که جان خود را وقایه جان و مال
و حیوانات ادمی کرده اند و نهایت الفت با او هم میرساند عجب بکه هر چند گرسنگی و جفا
و تعب کشد از و جدا نمیشود که سگ را صاحب این خصلتها گردانیده که پاسبان صاحبش
باشد بغیر ان خداوندی که در اصل خلقت الات این کار با و عطا نموده از نیشهای تیز
و چنگالهای درنده و صدای بلند و حشت در کام که دزدان از ان ترسند و بر امور
موضوع گران درایجاد نکرده ای مفصل تامل کن در روی چهار پایان و حکمتهای
که حق بکار برده در ان دیده های ایشان در پیش رو قرار داده که برابر رو و پیش پای
خود را می بینند تا بدیواری بر نخورند و بجاهی نیفتند و شق دهان شان را از زیر قرار داده
زیرا که اگر بر روش ادمیان دهانشان در میان رو و بالای ذقن می بود هر اینه نمی توانستند که
چیزی بدهان از زمین بر گیرند چنانچه ادمی را دشوار است که بدهان از زمین بر گیرد پس
برای تشریف و تکریم و امتیاز انسان از سایر حیوانات کفها و انگشتان برای ایشان
آفریده که طعام را بدست بر گیرند و تناول نمایند و چون صلاح ایشان در ان نبود که
دستها داشته باشند دهان ایشان را از زیر قرار داده که علف را بدندان بگیرند و بدهان

بر گیرند

بر گیرند و پوزهای دراز با ایشان داده که دهانشان بزمین نزدیک و در رسد عبرت بگیر از دم فیل که حکیم
علیم در روی حیوان قرار داده اول آنکه شرم و عورتهای ان که گشوده نباشد چنانچه در میان بچه
می پوشاند دوم آنکه در میان دبر و شکم ان چرک جمع میشود که پشه و مگس بان گرد میشوند و باین
اذیت می رسانند دم برایشان مانند باد بیزن که ایشان را از ان موضع و سایر مواضع میرانند سیم آنکه
چون دستها و پایهای ان مشغول بر داشتن بدن ان است بسبب حرکت دادن دم بجانب راست
و چپ استراحت می یابد و منافع بسیار دیگر در ان هست که در اوقات حاجت معلوم میشود
چنانچه در هنگامیکه در گل فرو رود چاره برای بیرون آوردن ان بهتر نیست از آنکه دمش را
بگیرند و ان را بیرون آورند و در موی دمش منفعتهای بسیار هست که مردم در موضع بکار
میبرند پس پشت چهار پایان را مسطح گردانیده که بر او افتاده باشند و بر چهار پا ایستند
پاسبان سوار شدن توانند شد و فرج ماده را از پس پشتش ظاهر گردانیده که نر پاسبانی بان مجامعت
تواند کرد و اگر در پایین شکمش می بود مانند فرج زنان هر آینه نخل نمی توانست که
مجامعت نماید بخلاف که تواند که از روبرو پیش ان نماید بخوابانند و بان مجامعت نمایند
تامل کن در خرطوم فیل و لطف تدبیر که در ان بکار رفته زیرا که بمنزله دست است
در بر گرفتن علف و اب بجهت انداختن در شکم خود و اگر خرطوم نمیبود نمی توانست چیزی از زمین
بگیرد زیرا که گردنی ندارد که دراز کند مانند سایر چهار پایان چون گردن چنان نداشت
از اعانت کرده اند باین خرطوم دراز که بلند کند و انچه خواهد بر دارد و بس که بعضوان
یاد گرفت کرده است بغیر آنکس که بلطف خود از اعضای آن دمی بینی حکیم چگونه
بر سبیل اتفاق واقع میتوانند شد چنانچه ملحدان می گویند اگر کسی گوید که چرا او را مانند سایر
چهار پایان گردنی در خور جثه و نداده اند جواب گوییم که سر فیل و گوشهای ان او بسیار
عظیم و بار سنگین است این بار را گردنی حمل نمی کردند ایشان که گردن ادم هم می شکست

وخراب می کرد سر فیل را اما حقیقت بیانش کرد اینجا که این تعب از ان باشد و بجای گردن خرطوم را
با او عطا فرمود که غذای خود را بان بر گیرد پس بدهان بازگردن حاجت او را بر آورد و امور معاش را
منتظم گرداند اکنون نظر کن که چگونه فرج فیل ماده را در زیر شکم او قرار داده که هرگاه شهوت
مجامعت بران غلبه نماید بلند و ظاهر می کرد که مطاوعت بر بان باسانی میسر گردد پس عبرت
بگیر که چگونه فیل را خداوند جلیل بر خلاف سایر چهارپایان او نیز درخور آنچه که از برای او بود
غذا و معاش آنچنانچه باید و شاید میسر است تفکر کن در خلق زرافه و اختلاف اعضای
ان و مشابهت هر عضوی از ان بعضوی از حیوانات پس اگر سرش سر اسب میماند گردنش
گردن شتر و سمش سم گاو و پوستش پوست پلنگ مترجم گوید که با حسب در لغت فارسی
ان را اشتر گاو پلنگ می نامند و در لغت گفته اند که فرزندی که گرگ از کفتار بهم میرساند
ان را سمع می گویند بکسر سین و سکون میم و مانند مار ان برای خود نمیمرد و در درد بی بروند
مرغ میشی می گیرد و بعضی ان از سمع نوع هستند حضرت فرمود که اگر گروهی از جاهلان
گمان برده اند که از مجامعت چند نوع از حیوانات با یکدیگر ماده چنین حیوانی متولد میشود
گفته اند سببش انست که چون اصناف حیوانات صحرائی بر سر آب جمع میشوند چند صنف از ان
با یکدیگر ماده مقاربت مینمایند و این حیوان بوجود می اید و هر عضوی از ان بحیوانی شبیه
می گردد و این سخن از جهالت قائلش ناشی شده و از غفلت معرفت او بقدرت خالق
عالم جل شانه زیرا که هیچ صنفی از حیوان با غیر صنف خود جفت نمیشود چنانچه نمی بینیم که اسب
بر شتر نمی جهد و شتر با گاو جمع نمیشود بلی اگر حیوان در شکل با حیوان دیگر شبیه باشد
که همچنان میجهد مانند دراز گوش بر اسب میجهد و از میان ایشان استر بهم میرسد
و گرگ با کفتار جمع میشود و از ایشان حیوانی بوجود می اید که ان را سمع می گویند و حیوانی
که از میان ایشان بهم میرسد اگر چه هر دو حیوانی شباهتی دارد اما چنان نیست که مانند افق

هر عضوی از ان بحیوانی شبیه باشد بلکه مجموعش بهیچ یک از ان دو حیوان شبیه است چنانچه استر
سر و دم و گوشها و سمهایش وسط است در میان این اعضا از اسب و دراز گوش و خر اوازش
گویا ممزوج گردیده از آواز آن دو حیوان و این دلیل است بر آنکه زرافه از نر حیوانات مختلفه
بوجود نیامده بلکه خلقی است از خلقهای عجیب صانع بیچون تا مردم را دلالت کند بر قدرت
کامله اش که هیچ ممکن از ان بیرون نیست و بدانند که خالق جمیع اصناف حیوانات یکی
است هر عضوی از اعضای حیوان متفرقه خواهد ساخت و در خلقت هر چه خواهد میان آنها جمع
اراده نماید میکند و اجزا را ... نماید قد رقبش از ان جا خرابست و سبب درازی گردن
انست که منشاء و مولد و چراگاه ان در میان درختهای بلند و بسیار بلند میباشد
پس محتاج است بگردن بلند که بدهان خود برگ از درختان بسیار بلند بگیرد و از میوه های
انها غذای خود را تحصیل نماید تامل کن در خلقت بوزینه و مشابهت او با انسان در بسیاری
از اعضا زیرا که سر و رو و دوشها و سینه اش شبیه است با آدمی و احشا و امعای وی
مانند احشای آدمی است و هم چنین ... دارد ... صاحبش می کند
می یابد که حرکات و میراوند ... در خلقت و شمایل ... مناسبت
با انسان دارد و حکمت در خلقتش انست که ادمی ببیند که او از خلقت و طینت بهایم
چهارپایان مخلوق شده و صانع حکیم او را از سایر حیوانات بعقل و نطق امتیاز داده
و اگر کوتاهی و نقص ... او نبود او نیز مانند سایر چهارپایان و بهایم بود پس
خدا را بر این نعمت عظمی و موهبت کبری شکر نماید و عقل را در آنچه بکار او اید صرف
گرداند با انکه در جسم بوزینه زیادتی چند هست که ان را از انسان ممتاز می گرداند مانند
بلندی دم و موئی که بدنش را فرو گرفته و با اینها اگر خوشها ... او در عقل انسان و گویائی
ادمی او در نوع انسان داخل میبود پس فرق میان او و انسان حقیقت مگر بعقل

و ادراک حقایق و نطق فایق نظر کن ای مفضل بسوی لطف خداوند کریم نسبت بحیوانات که
چگونه بدن ایشان را کسوت موی و کرک و پشم پوشانیده که ایشان را از سرما و امثال آن حفظ
نماید و سمهای شکافته بایشان داده که پاهای ایشان را بپوشد زیرا که ایشان را دستها و انگشت
نیست که توانند با پشم برای خود برشته جامه بیافند یا نعل و کفش برای خود بسازند
پس کسوت ایشان را در خلقت ایشان قرار داده که تا زنده اند از ایشان جدا نشود و محتاج
نشوند بتجدید و تبدیل نمودن اینها چون انسان را دستها و انگشتان و زیرکی داده است
که برای خود جامه و انواع البسه مهیا کرد لهذا لباس ذاتی در خلقت ایشان بنا نهاده و
در این اعمال برای او مصلحتها بسیار است اول آنکه مشغول شدن باین اعمال و اشغال او را
مانع میگردد از ارتکاب ملاهی و مناهی و فسق و فساد و مفسدتها دوم آنکه پوشیدن
جامه در بعضی اوقات او را خوش آید و بپوشیدن در بعضی از حالات لذتی میباشد سیم
آنکه پوشیدن انواع مختلفه از الوان جامها و عمامها و موزها و کفشها و تبدیل کردن
اینها موجب زینت و جمال او میگردد چهارم آنکه انواع کسبها و معیشتها بسبب صنایعی
که متعلق باینها برای مردم بهم میرسد و قوت ایشان و عیال ایشان باین صنعتها حاصل
میشود در حیوانات دیگر پشم و موی و کرک بجای لباس و سم بجای کفش و موزه است
تفکر کن ای مفضل در خلق عجیبی که حق تعالی بهایم را بآن مجبول کرده است که در هنگام
مردن جثه خود را پنهان میکنند از مردم چنانچه مردم مردهای خود را دفن میکنند و اگر چنین
نباشد پس کجاست مرده این وحشیان و درندگان و مرغان و غیر اینها که هیچ یک بنظر نمی آید
و اندک نیست که برای کمی پنهان باشد بلکه اگر کسی گوید که از آدمی زیاده است راست گفته
نمی بینی در صحراها گلهای آهو و گوزن و گاوکوهی و خر وحشی و غیر اینها از وحشیان و اصناف
درندگان از شیر و گرگ و پلنگ و کفتار و غیر اینها و انواع حشرات زیر زمین و روی

شکاری

روی زمین و موجهای بزرگ از کلاغ و کلنگ و کبوتر و اسفرود و اردک و قاز و مرغان
را از جمیع سرده اینها چه ظاهر نمی باید مگر نادری که صیادی شکار کند یا درنده از هلاک کند
حیوانات چون آثار مرگ در خود احساس کنند در مواضع پنهان مختفی شوند و در آنجا میمیرند
اگر چنین نبود تا اینک صحراها مملو باشد از جیفه اینها تا آنکه هوا را متعفن گرداند و طاعونها
و بیماریها در میان مردم بهم میرسد پس نظر کن که دفن کردن مردگان که بنی آدم در اول
عالم در قصه کشتن قابیل هابیل را چگونه بتعلیم زاغ کرد که یکی دیگری را کشت و در خاک پنهان کرد
امر خدای تعالی چگونه از طبیعت حیوانات کرده است تا مردم از مفسده جیفه ایشان محفوظ
باشند تفکر کن ای مفضل در زیرکی که حق تعالی در بهایم قرار داده برای مصلحت ایشان و بآن مجبول
کرده است بلطف شامل خود بدون عقلی و تفکری تا آنکه هیچ مخلوقی از خوان نعمت
او بی بهره نباشد و هر امری بقدر قابلیت خود از خلعت خانه احسان او نصیبی وافر یابد
چنانچه گوزن مار میخورد و تشنه میشود و خود را از خوردن آب منع مینماید که مبادا زهر آن
مار در بدن او بدود و او را هلاک سازد و در کنار غدیرها میباشد و از غلبه عطش
فریاد بلند میکند و از آن آب حاضر نمی آشامد و اگر بیاشامد در ساعت هلاک شود
و آن ناله بلندی که از او در صحراها مکرر شنیده میشود از این جهت است پس نظر کن که صانع حکیم
چگونه طبع این حیوان را مجبول کرده است بر آنکه صبر نماید بر چنین عطش غالبی از خوف
مضرتهای آن و انسانیکه در نهایت عقل و تمیز باشد نفس خود را از چنین امری که این مقدار
خواهش داشته باشد از خوف ضرر منع نمی کند و روباه وقتی که طعمه بدست نمی آید
خود را بمردن مرده انداخته و شکم را باد میکند تا مرغی گمان کند که مرده است
که مرده است پس بطمع آنکه آن را بدرد و از گوشت او بخورد بر جثه او می نشیند ناگاه
روباه میجهد و او را شکار میکند پس خداوندی که او را محتاج بروزی کرده است و حیله

نطق و عقل نداده طمع آن را برای تحصیل روزی بر اصناف حیل روباه با نعمها مجبول کرده تا
زیرکی روباه توانائی که سایر درندگان دارند در ربا الفرد و معاونه در باب شکار خود ماند شود
پس بلنک را امثال اینها دانا حکیم علیم بعوض توانائی زیرکی و فطنت و زیرکی با او ارزانی
داشته که معاش خود را تحصیل تواند نمود و دلفین که در دریا است چون خواهد که مرغ را شکار
کند ماهی را می کند و شکسته می اندازد که بروی آب بایستد و در زیر ماهی پنهان میکند
و آب را حرکت می دهد که جثه اش در زیر آب ننماید و چون مرغ از هوا می آید که ماهی مرده را
شکار کند بر مرغ جهد و مرغ را میگیرد پس نظر کن که چگونه این جانور ملهم شده است همچنین
حیله برای مصلحت روزی خود مفضل گفت خبر ده مرا ای مولای من از اژدها و ابر حضرت فرمود
که ابر موکلست بر او که هرجا که او را بیابد بر باید چنانکه مقناطیس آهن را میرباید
پس در روزی که ابر پیداست اژدها از سوراخ بیرون نمی آید و در وقت ابر ...
که ابر فاش است که ابر در آسمان نیست بیرون می آید مفضل گفت که چرا ابر را موکل بر آن
ساخته اند فرمود که برای آنکه دفع مضرتان از مردم بکند مفضل گفت عرض کردم که ای مولای
من وصف کن برای من از عجایب ایات و غرایب خلقت ایشان آنچه کافیست برای
کسیکه عبرت گیرد میخواهم وصف فانی برای من غرایب خلق موران و مرغان را حضرت فرمود
که ای مفضل تامل نما در روی مور و جثه صغیر و حقیر آیا در آن نقصی می یابی از آنچه صلاح او
در آنست پس از کجاست این حسن تقدیر و لطف تصویر در امر این مور حقیر و کوچک از تدبیر
مدبری که مساوی است در تقدیر او صغیر و کبیر و جلیل و حقیر نظر کن بسوی موران
و جمعیتی که می کنند در جمع کردن و مهیا کردن قوت خود که گروهی از ایشان متفق
میشوند برای نقل کردن دانه به خانهای خود چنانچه جمعی از مردم متفق میشوند در نقل طعام
یا غیر آن بلکه جد و اهتمامی که موران در این امر مینمایند زیاده از آنست که در مردم می بینی که

چگونه

چگونه یاری یکدیگر می نمایند در نقل دانه پس چنانچه آدمیان در کارها معاونت یکدیگر
مینمایند پس دانه ها را میبرند و ... میکنند که ... و ضایع نشود و چون رطوبتی در آنها می رسد
بالای سوراخ آنها داخل شده آنها را بیرون می آورند و با آفتاب بر میدارند تا خشک شود
و آشیانهای خود را در زمینهای بلند می سازند که محل عبور سیل نباشد که غرق شوند خود را
اینها همه بی عقل و تفکر است از ایشان بعمل می آید بالهام خالقی که ایشان را آفریده و مصالح
نموده از محض لطف کامل و از رحمت شامل نظر کن بسوی جانوری که آن را لیث مینامند
و عامه مردم آن را اسد الذباب میگویند یعنی شیر مگس و ببین که چه حیله و علاج مقدار
و تدبیر معاش با او داده هرگاه احساس مینماید که مگس نزدیک او نشسته است مدتی مهلت
میدهد و خود را مرده می نماید و حرکت نمی کند تا آنکه دانست که مگس مطمئن شده
از آن غافل گردید به حرکت هموار میکند که مگس خبر نیابد و چون بجائی رسید که به یک چنین
از گرفتن تمام پاهای خود محکم نگاه میدارد که مبادا از آن نجات یابد بپوشد او را چنین
... تا هنگامی که احساس نماید که ضعیف و سست شد آنگاه آن را از هم میدرد
طعمه میکند اما عنکبوت آن خانه که می تند دامیست که برای شکار مگس میسازد و در میان
پنهان میگردد و چون مگس در آن دام بند میشود نزدیک آن میرود و ساعت بساعت
... میکند و همین زندگانی می کند هم چنین حکایت شکار کردن سگ و یوزها
و چون به دام شکار میکنند همچنین تدبیرها که عنکبوت و سایر حیوانات بکار
می برند شکار جانور ضعیف مانند اسد الذباب و عنکبوت چگونه مدبر علیم در طبع
اینها حیله برای شکار کردن و تحصیل روزی خود مقرر قرار داد که آدمی بدون حیلها
و بکار بردن آلتها بآنها نمی تواند رسید و حقیر مشمار چیزی را که از آن عبرت توان گرفت
در امور عظیمه مانند مور و امثال آن زیرا که بسیار است که مثل میزنند بچیزی نفیس را

حقیر بود این تبدیل نقص در ان مرغ نقص هم عیب ساخت چنانچه اگر طلا و نقره را در میزان با سنگ و آهن
بسنجند بسبب نقص قدر افتاده خوار کرده اند مترجم گوید که نزدیک باین معنی در کلام مجید وارد شده
ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها یعنی خدا شرم نمی کند
از آنکه مثل زند در امری از امور ربانیه با خردترین از آن پس حضرت فرمود که تامل کن
ای مفضل در جسم پرندگان و در خلقت ایشان زیرا که چون حق تعالی مقدر فرموده که در هوا
پرواز کنند که جسم را سبک و بدن را خلقت فرمود و درهم کشیده و از چهار پا که در
سایر حیوانات می بینی ولکن بدو پا اکتفا نموده و از پنج انگشت بان چهار داده و بجای دو سوراخ بول
و سرگین هر دو یک سوراخ برای ایشان مقرر فرموده و سینه اش را باریک و تند کرده اند که
هوا را باسانی بشکافد همچنانکه سینه کشتی را میسازند برای شکافتن اب و در بال و دمش
پرهای دراز محکم قرار داده که آلت پرواز ایشان باشد و جمیع بدنش را لباس پر پوشانیده اند که هوا
در میان آنها داخل شود و در هوا بایستد و چون مقرر فرموده که طعمه اش دانه یا گوشت باشد
بدون خاییدن فرو برد دندان برای او بنا نفرموده و بجای آن منقار صلب خشکی بان عطا
فرموده که طعمه خود را بان برگیرد و از برچیدن دانه پاره نشود و از دریدن گوشت نشکند
و چون دندان بان نداده و دانه را درست و گوشت را خام می خورد و از اعانت نمودن
بحرارت زیادی گرداننده قرار داده که طعمه را بیدون خاییدن و هضم در اندک زمانی
می گدازد چنانچه می بینی که دانه انگور و غیر آن از جوف آدمی درست بیرون می آید و در جوف مرغان
مضمحل میگردد که اثری از آن نمی ماند باز چنان مقرر فرموده که تخم گذارند و از تخم جوجه برآورند
و بروش سایر حیوانات فرزند نمی زایند زیرا که اگر فرزند در جوف ایشان بماند تا محکم
مستحکم شود هر اینه ایشان را سنگین کند و مانع گردد از برخواستن و پرواز کردن پس هر چیز
از احوال خلقت ایشان را مناسب و مشابه گردانیده اند که مقدر شده که بر آن حالت باشند

تامل کن

باز تامل کن در آنکه مرغ چون محتاج شد در هوا پرواز و شنا میکند برای مصلحت فرزند هم رسانیدن
بر روی تخم خود یکهفته و بعضی دو هفته و بعضی سه هفته می نشیند و تخمها را در زیر بال خود گرم کرده
تا جوجه بر میآید و چون جوجه از تخم بیرون آمد باد در دهان جوجه می دمد تا چینه دان اش گشاده
گردد برای غذا و غذای او را عقبش میخاید و در گلوی او میریزد که بآن تربیت یابد و زندگانی کند
پس که تکلیف کرده است این جانور را که دانه را برچیند و آن را خود جمع کند و بعد از آن برای غذای
فرزند خود بر گرداند و برای چه متحمل این مشقت گردد و حال آنکه صاحب رویت و تفکر نیست
و در جوجه خود امید نفعی که آدمی در فرزند خود میدارد از اعانت و عزت و باقی ماندن نام او
و در روزگار ندارد پس معلوم میشود که خداوند او را باین امر در طبع آن میل هم رسانیدن و تربیت
کردن جوجه قرار داده و از امور مجهول بر این امر گردانیده بعلتی که خود دانسته و بدون تفکر کردن علت
آن نماید برای آنکه نسلش باقی ماند و او را بی تفکر و رویت برای امری مجهول گردانیده و عبرت
بگیر با مرغ این تخم و آب غلیظ زرد و آب رقیق سفید که در میان آن مرغ بعضی را برای آنکه
جوجه از آن هم رسد و بعضی برای آنکه غذای آن جوجه باشد تا هنگامی که از تخم بیرون آید تامل
کن که چون باید جوجه در میان پوست محکمی تربیت یابد که راهی برای دخول چیزی در آن جای
غذای آن در آن مدت در میان تخم چیزی او بنهد که تا هنگام بیرون آمدن غذای آن باشد مانند
کسیکه او را در قلعه حصینی حبس کرده باشند که از بیرون نتوان چیزی بآن داد و در قلعه فرستاد با او
که از او قدر اتفاق چندان در قلعه ذخیره کنند که تا هنگام بیرون آمدن او را کافی باشد تفکر کن
در چینه دان مرغان و آنچه مقدر شده از حکمت برای ایشان زیرا که مسلک طعام بسوی سنگدان
تنگ و طعام در آن نفوذ نمی نماید مگر کم کم که مرغ حبه دوم را نمی خورد تا حبه اول بسنگدان
برسد هر اینه بطول می انجامید که تا می توانست سیر شدن طعمه خود بکند و حال آنکه مرغ باید شتاب
دانه خود را برای شدت حذری که باید داشت از شکار کنندگان در میان دوندگان هوا

پس چینه‌دان را از برای ایشان مانند توبره‌ای گردانیده که پیش از آنکه به جا دهد در آنجا هر طعمه که شود
که مایه دهد تا آنکه به تدریج آن را بدهد در نهایت سرعت پس به تدریج و تأنی آن دانه‌ها را به سنگدان
که بمنزله معده ایشان است داخل کند تا هضم یابد و جزو بدنش شود و در چینه‌دان منفعت دیگر
هست و آن منفعت آنست که بعضی از مرغان محتاج می‌شوند بآنکه طعام را از دهان خود به بچه‌ها
خود بریزند و از چینه‌دان طعام را برگردانیدن آسان‌تر است از آنکه از سنگدان برگردانند
مفضل گفت عرض کردم که جمعی از ملاحده که عالم را مدبری نمی‌دانند گمان می‌کنند که اختلاف
الوان و اشکال در پر و بال مرغان از جهت امتزاج اخلاط بدنست و اختلاف مقدار
بدن نه مقدر تدبیر صورت پذیر کرده حضرت فرمود که ای مفضل این رنگ آمیزیهای
گوناگون که در بال و پر طاوس و دراج مشاهده می‌نمائی با استواء اشکال و تقابل نظایر که
نقاشان به نظر اکتساب نتوانند بقلم تصویر هر یک را نقد بر یکدیگر و نقیض معرفت چگونه
طبع یا بعضی امتزاج اخلاط بدن بی تدبیر مقدر حکیم مقتدر بظهور می‌آید تعالی الله عما
یقول الملحدون علوا کبیرا تأمل کن پرهای مرغ را که چگونه بر هم تافته و مانند جامه‌ها
رشته‌ها بهم تألیف یافته و باز بعضی در هم نشسته که چون یکی اندک اندک گشوده
میشود از هم جدا نمی‌شوند تا آنکه باد در میان آنها داخل شود و در هنگام پرواز
در میان هوا آنها را نگاه دارد و رشته میان پر را محکم و غلیظ ساخته و اطراف اجزای پرها
بافته تا آنکه بوصلها تنگی که دارد آنها را داشته باشد و پایان عمودها را مجوف کرده است
که بر طائر سنگین نباشد و او را مانع از پرواز نگردد ای مفضل آیا دیده مرغی که پاهای دراز
دارد و میدانی چه منفعت در پاهای دراز آن هست نفعش آنست که اکثر اوقات در میان
آب می‌باشد پس او را بر پاهای دراز مانند دیدبانی که بر بلندی ایستاده باشد
و در کمین جانوران آبست هرگاه جانوری را دید که طعمه او تواند شد آهسته گام بر می

دارد

میدارد تا آنرا بیابد اگر پاهایش کوتاه می‌بود هرگاه بجانب شکار خود روان میشد شکمش
به آب می‌رسید و از حرکت آب جانوران رم می‌کردند پس این دو پای بلند را با
عطا کرده که بحاجت خود رسد و مطلبش فاسد نگردد تأمل کن انواع تدبیر حکیم قدیر را که
در حلق مرغان می‌بینی که هر مرغ که پاهایش بلند است گردنش دراز است برای آنکه طعمه خود را
از زمین تواند برگرفت اگر پاهایش دراز و گردنش کوتاه می‌بود نمی‌توانست چیزی از
بسهولت بردارد و گاه هست که او را با گردن دراز منقار بلند اعانت کرده که برای آن کار
آسان‌تر باشد پس هر جزوی از اجزاء خلقت که در آن تأمل نمائی بر نهایت صواب
حکمت می‌یابی نظر کن بسوی گنجشک و امثال آن چگونه همه روز بطلب روزی خود پرواز
می‌کنند و روزی خود را می‌یابند و چنان نیست که یکجا روزی ایشان مجتمع و مهیا باشد
بلکه می‌باید بحرکت و جستجو بیابند و همچنین حیوانات و آدمیان روزیهای خود را
بسعی و طلب می‌یابند پس تدبیر حکیم خداوند را که روزی جانداران و باید برای
ایشان هر یک مقدر ساخته و چنان نکرده است که بعد از طلب نیابند زیرا اگر خلق با آن
و چنان نکرده که بآسانی بیابند و در یکجا روزی ایشان مجتمع باشد زیرا که هلاک
هیچیک در آن نیست اما حیوانات زیرا که اگر روزی خود را در یک مکان مجتمع بیابند
خود را بر آن می‌اندازند و چندان می‌خورند که هلاک میشوند اما آدمیان اگر مشغول
بتحصیل روزی نباشند موجب بطر و طغیان و فساد ایشان می‌گردد از فراغ خاطر
مرتکب انواع قبایح و معاصی می‌گردند آیا می‌دانی که چیست طعمه این مرغ که بیرون نمی‌آید
مگر شبها مانند بوم و شب پره گفتم نه ای مولای من فرمود که معاش ایشان از جانو
که در هوا می‌باشند مانند پشه و شب پره‌های کوچک و ملخهای ریزه و مگس عسل و
اینها که در هوا منتشرند و هیچ موضع از اینها خالی نمی‌باشد حتی یکی با آنکه هرگا

چراغ برافروزی در بام یا عرصه خانه در ساعت جمع می‌شوند در دوران جانور بسیار تا اکل اینها
در هوا نباشند پس از کجا می‌آیند اگر کسی گوید که از صحراها و بیابانها می‌آیند جواب گوییم
که در این زمان قلیل چگونه این مسافت بعید را طی می‌کنند و چگونه می‌بینند از مواضع
با این دوری چراغی را که در میان خانه افروخته شده و خفاش به دوران احاطه کرده و کوشش هم
ان جمع شوند با آنکه مشاهده محسوس است که از نزدیک آن جمع می‌شوند پس این دلیل است
بر آنکه این قسم جانوران در همه موضع در هوا می‌باشند و اما مرغانی که در شب بیرون می‌آیند
و پرواز می‌کنند دهان می‌گشایند و این جانوران را در میان هوا می‌یابند و قوت خود
کرده‌اند پس نظر کن که چگونه برای مرغانی که در شب پرواز می‌کنند چنانچه روزی از این جا
هوا برای ایشان مهیا کرده‌اند میان پرندگان و چهارپایان بلکه به چهارپایان نزدیکتر
زیرا که دو گوش بلند دارد و دندان و کرک دارد و حامله می‌شود و می‌زاید و بچه
و همه بول می‌کند و بر چهارپا راه می‌رود و اینها همه خلاف خلقت و صفت سایر
طیور است و باز به خلاف سایر مرغان در شب بیرون می‌آید و قوتش از جانوران هوا
می‌باشد و بعضی از نادان گمان کرده‌اند که خفاش را غذایی نیست و غذای آن نسیم است
و این گمان از دو وجه باطل است اول آنکه از آن بول و فضله جدا می‌شود و از نسیم هم
بول و سرگین متولد نمی‌گردد دوم آنکه خدا به جهت آن دندان آفریده اگر غذایی
که محتاج به خاییدن باشد نبودی آفریدن دندان برای آن بیفایده بود و هیچ جزء
از اجزای خلق بیفایده نیست و اما مصالح وجود خفاش پس معروف است حتی آنکه فضله آن
در بعضی از اعمال داروها داخل می‌کنند و از عظم مصالح وجود آن خلقت عجیب و بی
که دلالت می‌کند بر قدرت خالق قدیر بر هر چه خواهد و هر چیز که اراده نماید و مصلحت در
آن داند و اما آن مرغ کوچک که آن را ابن تمره می‌نامند و آن عجب کوچکتر از گنجشک

بعض

در بعضی اوقات بر درخت آشیان ساخته بود ناگاه نظر کرد ماری عظیمی را مشاهده نمود که قصد آشیان
آن دارد و دهان باز کرده که جوجه‌های او را بلع نماید از مشاهده این حالت مضطرب شده و چاره
برای دفع چنین دشمن نمی‌دانست و می‌گردید ناگاه نظرش بر خسک افتاد و آن گیاهی که از هر طرف
خارها نصب شده و در زمین است پس به الهام حق تعالی آن خسک را به منقار خود برداشت و در دهان
مار افکند و در حلقش بند شد و اضطراب کرد و بر زمین غلطید تا مرد اگر من ترا از غرایب
خبر ندادم کجا به خاطر تو یا دیگری می‌رسید که از خسک چنین منفعت عظیمی متصور است تا از
مرغ کوچکی چنین حیله ممکن است که به ظهور رساند و خدا بسیاری از چیزها را منفعتها هست که دانسته
نمی‌شود مگر به حادثه که رخ نماید یا خبری که شنیده شود و تفکر کن در امر نحل یعنی مگس عسل و اجتماع
و اتفاق در ساختن عسل و مهیا کردن خانه‌های شش گوشه و فایق نیکو که در آن بکار برده
بدستی که چون در عمل تامل نمایی در نهایت غرابت و لطافت و منفعت و فایده اش اگر
مگسی در نهایت نادانی و عجز است که خود را اداره نمی‌تواند کرد چه جای آنکه دیگری پس این
دلیل است در نهایت وضوح بر آنکه صواب و حکمت در این صنعت از آن زنبور نیست بلکه
از عالم تدبیر امور و مدبر کل مقدر و ملک است که طبع این حیوان را بر این صنایع غریبه مجبول گردانیده
و برای مصالح بنی آدم آن را مسخر کرده است نظر کن به سوی ملخ که در نهایت ضعف
خداوند دانا چه مقدار استوار کرده است زیرا که چون در خلقتش تامل کنی مانند ضعیف
ترین اسباب است و چون عسکری از آن مجتمع شوند به سوی شهری از شهرها داد و کند هیچ کس
از بشر بر دفع ایشان قادر نیست اگر سلطانی از سلاطین دنیا شوکت سوار و پیاده
جمع کند که بلاد خود را از شر ملخ حمایت نماید نتوانند آیا این اند لابل قدرت خالق
ظاهر است که ضعیف‌ترین خلق خود را فرستد بر دعوی قوی‌ترین خلق خود و ابر
آن قادر نباشد نظر کن به سوی این ماهی که مسمی است به ... چگونه مانند

بروی زمین حرکت می کند کوه و دشت و هامون و شهرها و دریا با او زنده می گردد
و دریا با او افزوده میکند و سبز میکند که از بسیاری نور آفتاب را می پوشاند اگر اینها را بدست میابد
ساخت و ستبر شود و از منفعتها و از جمیع خلق غیر از اینها را از این نمی توانستند بعمل
آورد باین استدلال کن بر قدرت و توانائی که هیچ ممکن از قدرت او بیرون نیست و هیچ
بسیار از توانائی او افزون نیست تامل کن خلقت ماهی را و مناسبت آن برای امری که برای
او آفریده شده بدرستی که او را بیافرید بی آنکه براه رفتن محتاج نیست زیرا که مسکنش
آبست و شش باو نداده برای آنکه نفس نمی تواند کشید در میان آب و بجای پا دو بال
محکم باو داده که در دو پهلوی خود بر آب میزند چنانچه ملاح دو جانب کشتی مجاذیف
داده که بهر حرکت آنها کشتی جاری میشود و جسم او را فلسهای محکم پوشانیده که در میان
یکدیگر داخل شده اند مانند حلقهای زره برای آنکه او را از آفتها محافظت نماید و
بینائی آن ضعیفست و بجای آن دیدن و بینائی شامه قوی باو عطا کرده که بوی طعمه
خود را از مسافت بعید احساس مینماید و طلب میکند و اگر او را چنین شامه نمی بود
بروزی خود نمی توانست رسید و از دهانش بسوی گوشها سوراخها هست و
دهان را از آب پر می کند و از گوشها بیرون می کند و باین راحت می یابد اکنون
تفکر کن در بسیاری نسل ماهی چنانچه در جوف هر ماهی تخمهای بسیار میبینی
که از بسیاری احصا نمی توان کرد و علتش این کثرت است که اکثر اصناف حیوان غذای
ایشان ماهی است حتی درندگان که در بیشه ها میباشند در کنار آب می ایستند
و در کمین ماهی میباشند که چون پیدا شود بر او می جهند و چون آدمیان و درندگان
و مرغان همه ماهی میخورند تدبیر مطلق مقتضی آن بوده که باین کثرت از اینها فرزند
اگر خواهی وسعت حکمت خالق عالمیان را بدانی نظر کن بسوی آنچه در دریاها از انواع ماهیان

و اجزا ان

و حیوانات آبی و صدفها و اصناف مخلوقات آفریده و عدد آنها را کسی احصا نمی تواند کرد و نمی
توان دانست منافع آنها را مگر بتدریج که مردم بر آن از منفعت و حدوث اسباب مختلفه بر آن مطلع
میشوند مانند قرمز که مردم رنگ کردن با آن را از آن یافتند که سگی در کنار دریا می گردید
و این کرم خورد و دهانش رنگین شد بخون آن و چون مردم دهان آن سگ را مشاهده
کردند از آن پسندیدند و باین رنگ بر چیدند و اشباه این بسیار است که مردم گاه گاه
بآن واقف می گردند بمصالح آن پی می بردند مفضل گفت چون سخن باینجا رسید وقت
زوال شد و مولای من بنماز برخاست و فرمود که فردا بامداد بیا ان شاء الله پس برگشتم
گشتم شاد و مسرور و فرحناک و محبور بآنچه مولای من از لطایف علوم و غرایب حکم بمن
افاضه فرموده و خدا را بر این نعمت عظمی حمد و ثنا گفتم و شب بغایت شاد و مسرور خفتم
مجلس سیم مفضل گفت چون روز سیم شد بامداد بخدمت ستوده عباد و شفیع معاد
شتافتم و رخصت طلبیده سعادت ملازمت یافتم و بعد از ادای ادب در خدمت مولای
عجم و عرب نشستم پس فرمود که حمد و سپاس خداوندی را سزاست که ما را برگزید و
بر بسیاری از عباد و دیگر بر ایشان زیادتی و شرف داد و مخصوص گردانید ما را بعلم خود و تقویت
داد ما را بحلم خود هر که از ما دوری کند بجهنم جای اوست و هر که در ظلال دوستی ما قرار گرفت
بهشت منزل اوست ای مفضل شرح کردم برای تو خلقت انسان را و آنچه خدا از تدبیر
در وجود انسان اول علم تا دخول در عرض ایشان هم از احوال مختلفه برای او
ساخته و آنچه در هر عضوی از او پرداخته هم چنین بیان کردم آنچه عجایب حکمتهای خدا
را در خلق طیور و ماهیها و انواع حیوان اکنون ابتدا میکنم بذکر آسمان
و آفتاب و ماه و ستارگان و فلک دوار و لیل و نهار و سرما و گرما و بادها و عناصر
چهارگانه که زمین است و آب و هوا و آتش و باران و سنگها و کوهها و معادن و نبات

ودر نقصان و انچه در افزایش ظاهر گردید از عیبها تفکر نما در رنگ باین کبودی افریده برای انکه موافق
ترین رنگهاست برای دیده و نور بصر را تقویت می نماید حتی انکه اطبا گفته اند که اگر کسی را
ضعف در دیده بهم رسیده باشد باید که نظر کند بکبود مایل بسیاهی و بعضی از طبیبان حاذق حکم
کرده بودند برای کسیکه کند در بینائی او بهم رسیده بود نظر کند در تغار کبودی که مملو از
اب باشد پس تفکر نما که چگونه حق تعالی رنگ اسمان را کبود مایل بسیاهی گردانیده
که مکرر نظر کردن باسمان بدیدها ضرر نرساند پس انچه حکما و دانایان بعد از تجارب
بسیار یافته بودند در خلقت حکیم علیم نظر کن که موافق ان عیب یافته حکمت بالغه
الهی در همه چیز ظاهر است تا ببیند که عیب گیرندگان و تفکر نماید در ان ملحدان تفکر نما ای
مفضل در طلوع و غروب افتاب برای قیام لیل و نهار اگر طلوع افتاب نمیبود جمیع امور
عالم باطل میشد و نمیتوانستند مردم سعی نمایند و تصرف کنند در امور معاش خود و دنیا
همیشه بر ایشان تار بود و عیش ایشان بدون لذت و روح روشنائی و نور گوارا نبود
و مصلحت طلوع خورشید از افتاب روشن تر است و احتیاج به بیان ندارد بلکه تامل کن
در منافع غروب افتاب که اگر ان نمیبود مردم را قرار و سکون میسر نبود با شدت احتیاجی
که مردم راست باستراحت تا انکه بدنهای ایشان از کلال بر اسایند و حواس ایشان قوت
قوتها منبعث گردد برای هضم طعام و رسانیدن غذا بسوی اعضا و اگر همیشه روز
بود مردم را میداشت بانکه پیوسته کار کنند و بدنهای خود را بکاهانند بدرستی
که بسیاری از مردم از شدت حرص بکسب و جمع و ذخیره کردن اموال دارند که اگر تاریکی شب
مانع ایشان نمیشد هر اینه قرار نمیگرفتند و چندان کار می کردند که خود را از کار می
انداختند و اینها اکر پیوسته در زمین حرارت افتاب بر تو تابیده میشد که حیوانات
و نباتات ضایع میشد پس حق تعالی بحکمت و تقدیر خود چنین مقرر کرده که

افتاب

گاه افتاب که می طلوع کند و گاهی غروب نماید مانند چراغی که گاهی برای اهل خانه افروزند که
حوایج خود بان ترتیب دهند و گاهی برگیرند که ایشان استراحت نمایند پس نور و ظلمت
که ضد یکدیگرند هر دو برای نظام عالم و انتظام احوال بنی ادم در کارند و ایضا تفکر نما در بلند
و پست شدن افتاب برای انکه در هر سال چهار فصل مختلف بهم رساند و تدبیر حکیم علیم قدیر
کرد پس در زمستان حرارت در باطن درخت و نبات پنهان میگردد که ماده میوها در
از انها متولد گردد و در هوا کثافتی بهم رسد که از ان ابر و باران در هوا متولد شود و بدن حیوانات
محکم شود و قوت یابد و در بهار هوائی که در زمستان در اشجار و نباتات متولد شده
بحرکت اید و ماده ایشان بسبب شدت حرارت هوا میوها منجمد شوند و رطوبات فضلیه
و اخلاط فاسده ابدان حیوانات تحلیل روند و رطوبت زمین کم شود که عمارات و اعمال
میسر گردد و در پائیز هوا صاف گردد و بیماریها مرتفع گردد و بدنها صحیح شود و شبها
دراز شود که اعمالی که در شب باید عمل اید میسر گردد و مصالح این فصول اگر بتفصیل
بشمریم طول می انجامد اکنون تفکر کن در گردیدن افتاب بحرکت خاصه خود در جمیع دوازده
برج حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت
و تدبیر صانع قدیر در ان ببین که باین دوره تمام میشود و سال و علت انکه فصول چهارگانه
ان بقیه بهار و تابستان و پائیز و زمستان و در این مقدار از حرکت افتاب غلها و میوها
میرسد و کار ایشان تمام میشود و باز در سال دیگر از سر گرفته میشوند باز بینی که سال که
مقدار یک حرکت افتاب است از اول حمل تا اول حمل و باین سال و امثال ان میسنجند زمانها
از زمانی که حق تعالی عالم را افرید تا عصر و زمانی که خواهند و باینها حساب می کنند مردم
عمرهای خود را و وقتهای قرضها را و اجارات و معاملات و سایر امور خود را و بیک دور
افتاب یکسال تمام میشود و اینها باین مضبوط میگردد نظر کن در چگونگی تابیدن افتاب

که هیچ نخوانده‌اند که کرده است حکیم که اگر در یک موضع آسمان ایستاده بود و بجا و از آن نمی‌شد هر آینه

بسیاری از جهات از نور او بهره‌ور نمی‌گردیدند و چون میخواست که نفعش عام و نفعش تمام باشد

چنان مقدر ساخته که در اول روز از مشرق برآید و بر آنکه مقابل آنست از جهت مغرب بتابد

و پیوسته حرکت کند و بگردد و بجاهای مختلف الاوضاع از نور خود بهره رساند تا بمغرب منتهی گردد

و بجانب مشرق که در اول روز نتابیده بتابد پس هیچ موضع از مواضع نماند که بهره خود را از منفعت

نور خورشید نیابد و هیچ منعی که در فرمان اما اثر کرده خورشید را بقدرت بر جمیع ساکنان

معموره امکان از جمادات و نباتات و حیوانات قسمت کرده و هیچیک را بی‌بهره نگذاشته

پس فرمود که اگر آفتاب یکسال یا کمتر تخلف میورزید و بر اهل جهان نمی‌تابید حال ایشان

چه خواهد بود بلکه ایشان را با اختلال نبات و بقا محال می‌شود پس نمی‌بینند مردم که این

قسم امور جلیله که نزد ایشان در تحصیل آنها چاره و حیله نیست چگونه بر مجاری خود ثابت

جاری گردیده‌اند جهت صلاح عالم و بقای نوع آدم از اوقات خود تخلف نمی‌ورزند استدلال

کن با آن کرد و آن دلائلی است نمایان بر وجود خداوند عالمیان که عامه ناس در معرفت

طبها بکار می‌فرمایند و سال قمری را بان نسبتی نیست اما با سال شمسی که مبنی بر حرکت آفتاب

موافق نیست زیرا که سال قمری چهار فصل را فرا نمی‌گیرد و تمام نمی‌شود و ثمار و اشجار در آن مدت

تمام نمی‌شود با این ماهها و سالهای قمری از ماهها و سالهای شمسی تخلف میورزند

و ماهی از ماههای قمری مانند ماه مبارک رمضان در زمستان و گاه در تابستان می‌باشد

تفکر کن در روشنی و تابش ماه در ظلمت و شب سیاه و منفعت آن زیرا که بان مصالح

که گفتیم که در تاریکی شب ماه است برای استراحت حیوانات و سردی هوا برای صلاح نباتات

دنیا ثابت باز مصلحت در آن نبود که همیشه در تاریکی ظلمت باشد که هیچ روشنی در آن نباشد

و هیچ عمل از اعمال در آن متمشی نگردد زیرا که بسیار است که مردم محتاج می‌گردند در شب کار

کند

کند برای تنگی وقت بر ایشان در تمام اعمال روز و برای شدت گرمی هوا در روز پس شب

در نور ماه بسیاری از اعمال را بعمل میاورند مانند شخم در معاش ایشان در هنگامی که بان محتاج

گردند و انسی کرده است برای مسافران که در شبها حرکت کنند باز چنان مقرر کرده که در بعضی

از شبها در تمام شب باشد و در بعضی شب مطلقا نباشد و نورش کمتر از نور آفتاب گردانیده شده

که اگر مانند آفتاب میبود منفعت شب بر طرف میشد و مردم مانند روز در معاش خود

خواسته آمد و سکون و راحت بر ایشان حرام میشد و موجب هلاک ایشان میگردید و در تغییر

احوال ماه که گاه بدر است و گاه هلال و گاه در بیشتر محاق و گاه در بعضی خسوف و زوال

و در بعضی تابید و در زمانی ناقص تنبیهات است که تمامی قدرت خداوندی که خالق همه

مقدرات در بیرون مصالح عباد را بر نحوی که خواهد از امکو داند فکر کن ای مفضل در

ستارگان و اختلاف حرکات ایشان که بعضی از جای خود حرکت نمی‌کنند و با یکدیگر سیر می

نمایند و از هم جدا نمی‌شوند و بعضی مطلق العنانند و از برج به برج دیگر حرکت می‌کنند

و در حرکات از یکدیگر جدا میشوند و هر یک را دو حرکت مختلف میباشد یکی عام که همه

کواکب بان متحرکند و آن حرکت شبانروزیست که از مشرق بمغرب حرکت می‌کنند و دیگر

حرکت خاصیست که هر یک برای خود دارند که آن حرکت از مغرب بسوی مشرق است مثل

موری که بر روی آسیا بجانب چپ حرکت کند و آسیا را بجانب راست حرکت دهند

پس مور دو حرکت مختلف می‌کند یکی باراده که از پیش روی خود حرکت می‌کند یکی

بکراهت و جبر که آسیا آن را بر پس برمی‌گرداند پس سوال کن از آن گروه که دعوی می‌کنند که این

ستارگان بطبایع خود متحرکند بی تدبیر مدبری و بیدون تقدیر صانعی که چنین باشد

که ایشان می‌گویند چرا همه ساکن نمیباشند و چرا همه از برج ببرج منتقل نمیشوند زیرا که

اهمال چگونه از آن دو حرکت مختلف بودن معلوم و اندازه مقرری عمل میاید پس

پس از این ظاهر میشود که بنای این دو حرکت مختلف منوط بحکمت و مصلحت بر خیرات و بر جهت اتفاق
نیست چنانچه ملاحده می گویند اگر کسی گوید که چرا بعضی از ستارگان ثابت اند و بعضی متغیر جواب
میگوییم که اگر همه ثابت میبودند و اختلافی در اوضاع ایشان نیست بیکدیگر چنانچه هر آینه دلالت
که اوضاع نجوم می کنند بر حوادث نیست و یکی از اسباب علوم انبیا و اوصیا علیهم السلام است بر طرف
میشد چنانچه استدلال می کنند منجمان بانتقال آفتاب و ستارگان در بروج و منازل و انتقال
اوضاع ایشان نسبت بیکدیگر از مقابله و مقارنه و تثلیث و تربیع و امثال این بر امور که در عالم
بعد از این حادث شود و اگر همه منتقل میبودند بحرکات سریعه حرکت میکردند برای سبب سازان
منازل و بروج معلوم مردم نمیرسید و نامهای و علامتهای بروج بر طرف میشد زیرا که انتقال
سیارات را بمحاذات صوری که از ثوابت انتزاع کرده اند می توان دانست مانند مساوی
که از منزلی بمنزلی دور و از شهری بشهری منتقل گردد و اگر همه با هم حرکت میکردند با حرکات
همه سریع میبود این معنی بعمل نمیآمد و مصالحی که در این انتقالات منظور است فوت میشد
و دیگر اینکه کسی می تواند گفت که چون حرکات همه بیک نسق است شاید باشد که مستند
بطبیعت عدیم الشعور باشد پس اختلاف این حرکات با اتفاق و انتظام و موافقت حکم
و مصالح دلیل است بر آنکه باهمال و اتفاق نیست بلکه بتقدیر قادر خالق است مترجم
گوید که ظاهر کلام امام علیه السلام آنست که غیر کواکب هفتگانه ستاره که قمر است و عطارد
و زهره و شمس و مریخ و مشتری و زحل حرکت خاصه نداشته باشند چنانچه در اول حکما
و چنین توهم کرده بودند و باین سبب فلک ثوابت نامیده اند بعد از آن بارصاد حرکت
قلیله یافته اند و در رصد آخر که اکنون بنای احکام بر آنست چنان یافته اند که فلک ثوابت
در هر هفتاد سال یک درجه قطع میکنند و در بیست و شش هزار و دویست سال یک دور
تام میکنند و آفتاب در سالی تقریبا یک دور قطع میکند و ماه در ماهی و زحل در سی سال

دور

دوری تام میکند و مشتری در دوازده سال و مریخ در دو سال الا یکماه و نیم و زهره و عطارد
در قریب بیکسال پس محتمل است بنای این کلام بر این باشد که عرب انتقال بروج را بمحاذات کواکبی
میدانستند که صور بروج از ایشان منتزع شده و ظاهر است که امر از بودن قمر در عقرب
که در تزویج و سفر دلالت دارد شاید نیز مراد بمحاذات ستارهای عقرب باشد زیرا که
اصطلاحات منجمان در آن زمانها نشده بوده و آن در این زمان بعد از خروج از برج عقرب
میشود و محتمل است که مراد آن باشد که نسبت این ستارها با یکدیگر مختلف نمیشود و این معنی
نیز نزدیک بمعنی اول است و وجوه دیگر هم در کتاب بحار الانوار مذکور شده که ذکر آنها در اینجا
مناسب نیست و اینکه فرموده اند که از اهمال دو حرکت مختلف حاصل نمیشد ممکن است مراد آن باشد
که طبیعت و دهریه که ایشان میگویند که اشیا با آنها منسوبند و موثر در عالم میدانند شعور
و اراده ندارند و از طبیعت بی شعور بغیر ذلک نقل نماید چنانچه از آتش سوختن و از آب
سرد کردن و یا مراد آن باشد که افعال مختلفه که منطبق بر قوانین حکمت باشد معلوم است
که از طبیعت عدیم الشعور نمی آید چنانچه آتش هر چه را بآن ملاقی شود سوختن کمی ضرر رسانند
نه بر آن طبیعت چنین نمیباشد پس این دو حرکت مختلف که اختلاف موافق حکم عظیمه
و مصالح جلیله باشد از طبیعت یا از زمانی که هیچیک اراده و شعور ندارد و صدورش
محال است برگشتیم بترجمه حدیث مفضل تفکر کن در ستارها که بعضی از سال ظاهر می
شوند و گاهی پنهان میباشند مانند ثریا و جوزا و دو شعرا و سهیل زیرا که اگر همگی
در یکوقت ظاهر میشدند استدلال بظهور هر یک بر فصل و احوال مختلفه نمیتوانستند
کرد چنانچه بطلوع بعضی استدلال میکنند بر نتیجه صبرها و بعضی از فصلها و بخ
بعضی از کواکب ستاکاه ظاهر نمیکردند مانند بنات النعش صغری که هفت ستاره اند
و فرقدان از جمله ایشانست برای آنکه مصلحت در آنست که بعضی چنین باشند تا علامتی

تأمل نمی‌نمایند برای آنکه بلاد و جهات طرق و مسالک در دریا و صحرا زیرا که چون اینها
در اکثر معمورات انتهای نظرشان و غالب از دیده پنهان نمی‌شوند و در استعلام سمت و جهات
و طرق بیابانها هدایت می‌یابند و در دوام مختلفه در هر باب مصلحتی عظیم هست که اگر یکی غایب شاید
بسیار دیده شده و در رفتار کاروان منافع بسیار است زیرا که علامتند بسیاری از اعمال
که ادای آنها بکواکب معلوم میشود مانند زراعت کردن و درخت کشتن و سفر دریا و صحرا
و علامتند برای حدوث حوادث بسیار از وزیدن بادها و باریدن بارانها و ظهور سرما
و گرما و بانها هدایت می‌یابند مسافران در شبها و بنور اینها منتفع میشوند در قطع بیابانهای
تار و دریاهای زخار و قطع نظر از همه این منافع در اصل حرکات اینها در میان آسمان گاهی
بسوی مشرق و گاه بسوی مغرب برای تفکر و عبرت نتایج زیرا که اینها سریعی حرکت می‌نمایند
که فوق آن متصور نتوان کرد و اگر نزدیک ما با این سرعت می‌کردند هر اینه دیده‌ها را
بنور خود می‌ربودند چنانچه در جستن برقهای متوالی که چون حادث میشود خوف
ذهاب ابصار هست و هم چنین اگر جماعتی در میان خیمه باشند که چراغهای بسیار از روزن
باشند و به نهایت سرعت چراغها را بر دور ایشان گردانند هر اینه دیده‌های ایشان
حیران میشود بر چیزی که بر رو می‌افتند پس نظر کن که چگونه مقدر ساخته است حکیم علیم
که این کواکب با این سرعت حرکت کنند و دور باشند که ضرر به دیده‌ها نرسانند و
مصلحتی که در حرکت و سرعت ایشان هست حاصل آید و اندک نوری در ایشان قرار داده
که در وقتی که آفتاب و ماه طالع نباشند و کسی را در شبها حرکتی ضرور شود بنور اینها
منتفع گردد و اگر انوار اینها نبود آدمی در شب تار نمی‌توانست از جای خود حرکت کند
پس تأمل در لطف و حکمت علیم نما در گردانیدن این کواکب برای مصلحت در مقدری از زمان
مقرر ساخته برای آنکه مردم بآن محتاجند و مخلوط گردانیده یعنی از نور کرده اند مگر گاهی باینها

و سیاره نمی‌نماید تفکر نما در این افلاک که با آفتاب و ماه و ستارگان و بروجهای خود چگونه پیوسته در
دور عالم می‌گردد و به حرکت مضبوطی که اختلاف در آن بهم نمی‌رسد و فصول چهارگانه سال منتظم می‌گردد
و امثال حیوانات و نباتات با این تدبیر ترتیب می‌یابند و بغایت کمال خود می‌رسند آیا چنین
تدبیری که جمیع عالم با این وسعت بآن صلاح یابد و نظام پذیرد بی‌تقدیر حکیم میسر تواند بود
منجم گوید که آنچه حضرت بیان فرمودند از سرعت حرکات افلاک آنچه حکما ضبط کرده اند
نه فلک است که مذکور شد و از احادیث هفت فلک و عرش و کرسی و حجب و سرادقات
بسیار ظاهر میشود که حکما اثبات نکرده اند اما نفی هم نکرده اند و حرکت شبانروزی که دور
قطع می‌کنند بفلک نهم منسوب ساخته اند و بعد محدبش را از زمین بغیر از خدا نمی‌داند
و بعد مقعرش که باعتقاد حکما مماس سطح محدب فلک ثوابت است از زمین موازی سی و سه
هزار بار هزار و بیست چهار هزار و سیصد و نه فرسخ تقدیر کرده اند و حرکت این
در شبانروزی دویست هزار بار هزار فرسخ است هر نقطه از آن این مسافت را در روزی
طی میکند و از اینجا قیاس کن که سرعت در چه مرتبه است ذلک تقدیر العزیز العلیم پس حضرت
فرمود که اگر کسی گوید که باشد که باتفاق چنین شده باشد میگوئیم که اگر این شخص دولابی را
ببیند که می‌گردد و باغی را که مشتمل بر اشجار و نباتات است آب دهد و آلات دولاب
همه بر قانون حکمت مطابق مصلحت باغ ساخته شده باشد با اینهمه مشاهده کرد دولاب
بی‌صانعی بی‌دلیل بهم رسیده باشد و اگر جرأت بر چنین قول کند مردم در حق او چه خواهند گفت
هرگاه عقل او در دولابی که از تخته چند ساخته اند و باندک حیله برای مصلحت قطعه
از زمین پرداخته اند باور نکند که بی‌صانعی و مقدر دانائی بعمل آمده باشد چگونه تجویز
اینها تواند نمود در دولاب اعظم که مخلوق شده است بر حکمتی چند که ادراک آن حضرت
از ادراک آن عاجز است از اعتدالات برای مصلحت جمیع زمین و آنچه بر روی آنست که گوید بی صنعت

و تقدیر علیم قدیر بوجود آمده اگر در این افلاک عظیمه رخنه و خللی پیدا شود که محتاج به مرمت
و اصلاح باشد چنانچه بجز آلاتی که مردم برای اعمال خود میسازند که گاهی محتاج بمرمت میشوند
که چاره این میتوان کرد و کدام مانع از ضعف این بر جا است تفکر کن ای مفضل در مقادیر
لیل و نهار که چگونه بر وفق مصلحت عباد مقدر گشته و در اکثر معموره هیچ یک زیاده از پانزده
ساعت نیست اگر مقدار روز صد ساعت یا دویست ساعت میشد هر آینه هر ذی روحی
از حیوانات و نباتات هلاک میشدند اما حیوانات بجهت آنکه در این مدت طویل فراغی
گرفته و ساکن نمیشدند چهارپایان در روز بآن درازی مشغول چرا کردن میبودند و
در تمام این مدت مشغول عمل و حرکت میشدند و معلوم است که اینها باعث هلاک ایشان
میشد و اما نباتات از حرارت آفتاب در این زمان طویل خشک گردیده و میسوخت
و همچنین اگر شب صد ساعت یا دویست میشد حیوانات در این مدت مدید از حرکت
باز میماندند و طلب معاش نمیتوانستند کرد و از گرسنگی هلاک میشدند و حرارت طبیعیه
نباتات کم میشد و فاسد و متعفن میشدند چنانچه بعضی از گیاهها اگر در مکانی بروید
که آفتاب بر آن نتابد فاسد میگردد مترجم گوید که آنحضرت فرموده اند که طول زیاده از
پانزده ساعت نمیشود در عامه معموره است و تحقیق این است که زمین موافق هیئت حکما
کرویست و شواهد بسیار دلالت بر آن دارد و آب بر اکثر سطح آن محیط است و دایرات
بر کمتر از یک ربع است از سطح آن و آن ربع را مسکون خوانند و دایره عظیمه که معدل النهار
بر سطح زمین امتداد یابد آن را خط استوا خوانند و ابتداء معموره از آنجا گیرند در طرف
عرض و کمتر از یک ربع از زمین معموره است زیرا که ربعی از زمین که از خط استوا بطرف شمال
واقع است آن را ربع مسکون مینامند که محل سکنای انسان و حیوانات است اما تمام آن معمور نیست
بلکه بعضی از آن در جانب شمال است و از فرط سرما ممکن نیست که حیوانی در آن تواند بود و

مبدأ

و مبدأ عمارات از جانب مشرق موضعی است که آن را کنگ دژ گویند و از جانب مغرب جزیرههاست
که اکنون خراب شده و آن را جزایر خالدات مینامند و از آنجا تا ساحل دریای مغرب ده درجه است
و معظم معموره را در عرض هفت قسمت کرده اند که هر قسمی در طول از مشرق تا مغرب ممتد و هر قسمی را اقلیم
غایت درازی روز نیم ساعت تفاوت کند و در خط استوا درازی روز دوازده ساعت زیاده
نبود و بعضی مبدأ اقلیم اول را از خط استوا گیرند و بعضی از جائی که درازی روز دوازده ساعت
و نصف ربع ساعت بود و مبدأ اقلیم دوم باتفاق آنجا بود که نهار اطول سیزده ساعت و سه ربع
ساعت باشد و مبدأ سیم آنجا بود که سیزده ساعت و سه ربع ساعت باشد و مبدأ چهارم چهارده
و ربع و مبدأ پنجم چهارده ساعت و سه ربع و مبدأ ششم پانزده ساعت و ربع و مبدأ هفتم
پانزده ساعت و سه ربع و آخر اقلیم هفتم که منتهای معموره است موافق مشهور جائی بود که درازی
روز شانزده ساعت و ربع رسد و چون در آخر معموره چندان عمارتی نیست و مردم قبل از
حیوانات نیست حضرت امام علیه السلام آنجا را داخل نسبت به معموره حساب نکرده اند نهایت بیشتر
پانزده ساعت فرموده اند و بدانکه بلادی که بر خط استوا واقع است شب و روز ایشان
همیشه برابر است و جمیع کواکب را طلوع و غروب میباشد یعنی هیچ یک دائم فوق نیست و در آن بلاد هشت
فصل باشد دو تابستان و دو زمستان و دو پائیز و دو بهار و مواضعی که بر خط استوا است
مانند سودان مغرب تا ساحل بربر و بلاد حبش و جنوب سرانديب هر گرم سیر و خاکش گرم است
و اهل آن بقاع سیاه و جعد موی باشند و از اعتدال مزاج و خلق و خلق بیرون افتاده اند
و بلادی که عرض شمالی دارند هر چند عرض بیشتر میشود قطب شمالی که جدی نزدیک بر آن است بلند
تر میشود و قطب جنوبی از افق پست تر میشود و آنجا عرض شان کمتر از میل کلی است مانند
مکه معظمه سالی دو مرتبه آفتاب در وقت زوال بسمت الرأس ایشان میرسد که در آن وقت
هیچ سایه ندارد و آنجا میل کلی است سالی یک مرتبه چنین باشد و آنجا زیاده از میل کلی است

این بلاد و اکثر معموره مانند اینست راس نزدیک میشود در تابستان و دور میشود در زمستان
اما اینست راس بمرتبه چندانکه دور از خط استوا بیشتر میشود تفاوت میان شب و روز
بیشتر میشود تا بجائی میرسد که روز بیک ساعت رسد تا کمتر و همچنین شب چنانچه نقل کرده
که بنور در دشت بجائی رسیده که نماز شام که کرده صبح طالع شده و فرصت نماز خفتن نیافتند و بآن
جائی میرسد که بیست و چهار ساعت شود و آفتاب در روز نماند تا آنکه غروب شود در چه میرسد
عرض نود میگویند و در آنجا معدل النهار بر افق منطبق بود و قطب شمالی که نزدیک سمت راس
حدت عافیت بر سمت الراس شود و دور فلک در آنجا دوری باشد یعنی بروش آسیا گردش
تمام روز باشد و شش ماه تمام شب و شبانه روز یک سال باشد و مشرق و مغرب معین نباشد اهل
در آنجاها از کثرت سرما و جهات دیگر کسی نمیتواند کرد بر کشتن بلکه حیات …
بکثیر از سرما و گرما که بعضی بلاد این عالم دارد میشوند و … و نقصان و اعتدال در این
جهات نفع و صفها است برای آنکه چهار فصل در هر سال بهم رسد و مصالحی که مذکور شد
افاعیل ابدا ابدا این سرما و گرما باعث … کند … باصلاح … ابدان او
هر دو بر ابدان انسان و حیوان وارد میشد … ضایع میشدند …
در این مصلحت که از سرما بتدریج داخل گرما میشوند و بر عکس زیرا که سرما اندک کم میشود
تا گرما بنهایت میرسد و گرما کم میکاهد تا سرما بنهایت میرسد و اگر بیکباره از سرما
بگرما دفعه داخل میشدند البته ضرر میرسانید … حدوث امراض مزمنی که …
چنانکه اگر کسی از حمام بسیار گرم بهوای سردی داخل شود باو ضرر عظیم میرساند و موجب
بیماری او میشود فسبحان … این تدریج وجود حکیم قدیر اگر کسی گوید که این تأنی
تدریج از جهت ابطاء حرکت خاصه شمس است در پست شدن و بلند شدن میگوئیم که علت
ابطاء حرکت شمس چیست اگر گویند که علتش بزرگی دایره ایست که آفتاب آنرا بحرکت خاصه

قطع می‌کند

قطع میکند باز از علت آن میپرسیم تا آنکه منتهی شود بآنکه از حکمت صانع تا در علیمات که
بقدرت کامله و حکمت شامله این حرکت را بر قانون منطبق کرده است زیرا که ترجیح بلا مرجح
محالست و تسلسل علل ممتنع و احتمال صفت بی حکمت دلیل قاطع است بر علم و حکمت او بدانکه اگر
گرما نمی بود میوه های سخت تلخ و نپخته و سبزی نمیشد نه که مردم از ثمره درختان انتفاع
و اگر سرما نمیبود زراعت در زیر زمین بسیار میماند که جو جو بسیار کند و انقدر حاصل بعمل
نمیآمد که وفا بقوت انسان و حیوان کند و تخم نباتات که باد دیگر زراعت کنند این معنی
یعنی که در هر یک از سرما و گرما چه منفعتها هست و هر یک را نفع عظیم که دارند
میکنند و آدمی را از آن متاثر میشود و آن نیز موجب صلاح دین و دنیای خلق است
تنبیه مکلم ای مفضل بمنافعی که در باد هست بین نمی بینی اگر چندگاه باد نوزد موجب
امراض میشود و نفسها را میگیرد بیمار را زار میگذارد و میوه ها را فاسد میگرداند و …
او و سبزیها متعفن میشوند و احداث مواد طاعون و وبا در بدنها میکنند و آفت در
بدنها بهایم معلوم شد که وزیدن باد از حسن تدبیر خالق عباد است و داخل …
از حکمت اصل هوا اینست که صدا اثریست که از اصطکاک اجسام در هوا احداث میکرد
و هوا آنرا بقوت سامعه میرساند و مردم در تمام روز و بعضی از شب در حوایج و نفعها
خود سخن میگویند اگر اثر این سخن در هوا میماند چنانچه اثر کتابت در کاغذ میماند
هر آینه عالم پر میشد از صداها و بر مردم دشوار میشد و محتاج میشدند که هوا را تازه
کنند مانند کاغذی که نوشته شد باید کاغذ دیگر تحصیل کنند و زیاده از آن احتیاج
میشد زیرا که آنچه از آن میگفتند نوشته دیگر بسیار زیاده است از آنچه مینویسند
بر خلاف حکیم جل قدره سر این هوا را کاغذ لطیف پنهان گردانید که حامل سخن
از آن اثر سخن و صاف و خالی میماند برای سخن دیگر و کهنه و ضایع نمیشود و همین

و تقدیر علیم قدیر بوجود آمده اگر در این افلاک عظیمه رخنه و خللی پیدا شود که محتاج بترمیم
و اصلاح باشد چنانچه بخلاف آلاتی که مردم برای اعمال خود میسازند که گاهی محتاج بمرمت میشوند
که چاره این میتوان کرد و کدام صانع از عهده این بر میآید تفکر کن ای مفضل در مقادیر
لیل و نهار که چگونه بر وفق مصلحت عباد مقدر گشته و در اکثر معموره هیچ شبی زیاده از پانزده
ساعت نیست اگر مقدار روز صد ساعت یا دویست ساعت میشد هر اینه هر ذی روحی
از حیوانات و نباتات هلاک میشدند اما حیوانات بجهت آنکه در این مدت طویل فراغتی
نمیگرفتند و ساکن نمیشدند چهارپایان در روز بآن درازی مشغول چرا میگردیدند و آدمیان
در تمام این مدت مشغول عمل و حرکت میشدند و معلوم است که اینها باعث هلاک ایشان
میشد و اما نباتات از حرارت آفتاب در این زمان طویل خشک گردیده میشدند و سوخت
و همچنین اگر شب صد ساعت یا دویست میشد حیوانات در این مدت مدید از حرکت
باز میماندند و طلب معاش نمیتوانستند کرد و از گرسنگی هلاک میشدند و حرارت طبیعیه
نباتات کم میشد و فاسد و متعفن میشدند چنانچه بعضی از گیاهها اگر در مکانی بروید
که آفتاب بران نتابد فاسد میگردد مترجم گوید که آنحضرت فرموده‌اند که طول زیاده از
پانزده ساعت نمیشود در تمام معموره است و توضیحش آنست که زمین موافق هیئت حکما
کرویست و شواهد هندسیه بسیار دلالت بران دارد و آب بر اکثر سطح آن محیط است و دریاهاست
بر کمتر از یک ربع است از سطح آن و آن ربع را مسکون خوانند و دایره عظیمه که معدل النهار
بر سطح زمین امتداد کشیده آن را خط استوا خوانند و ابتداء معموره از آنجا گیرند در طرف
عرض و کمتر از یک ربع از زمین معموره است زیرا که ربعی از زمین که از خط استوا بطرف شمال
واقع است آن را ربع مسکون مینامند که محل سکنای انسان و حیوانات است اما تمام آن معموره نیست
بلکه بعضی از آن در جانب شمال است و از فرط سرما ممکن نیست که حیوانات در آن توانند بود

و مبداء عمارات از جانب مشرق موضعی است که آن را کنک دز گویند و از جانب مغرب جزیرهاست
که اکنون خراب شده و آن را جزایر خالدات میخوانند و از آنجا تا ساحل دریای مغرب ده درجه است
و معظم معموره را در عرض بهفت قسمت کرده‌اند و هر قسمی در طول از مشرق تا مغرب و در عرض بقدر آنکه
غایت درازی روز نیم ساعت تفاوت کند و در خط استواء درازی روز دوازده ساعت میباشد
شود و بعضی مبداء اقلیم اول را از خط استواء گیرند و بعضی از جائی که درازی روز دوازده ساعت
و نصف ربع ساعتی بود و مبداء اقلیم دوم بالاتفاق آنجا بود که غایة الطول سیزده ساعت و ثمن ربع
ساعت باشد و مبداء سیم آنجا بود که سیزده ساعت و سه ربع ساعت باشد و مبداء چهارم چهارده
و ربع و مبداء پنجم چهارده ساعت و سه ربع و مبداء ششم پانزده ساعت و ربع و مبداء هفتم
پانزده ساعت و سه ربع و آخر اقلیم هفتم که منتهای معموره است موافق مشهور جائی بود که درازی
روز شانزده ساعت و ربع رسد و چون در آخر معموره چندان عمارتی نیست و مردم مثل
حیوانات‌اند حضرت امام علیه السلام انتها طول را ابتدای معموره حساب کرده‌اند و نهایت آنرا
پانزده ساعت فرموده‌اند و بدانکه بلادی که بر خط استواء واقع است شب و روز آنجا
همیشه برابر است و جمیع کواکب با طلوع و غروب میباشد یعنی هیچ دو قطب در آن بلاد
ظاهر باشد و تابستان و زمستان دو دو بار بود و چهار موسم که بر خط استوا است
مانند سودان مغرب و ساحل بربر و بلاد حبش و جنوب سراندیب همه گرم سیر بغایت گرم است
و اهل آن بقاع سیاهان و جعد مو باشند و از اعتدال مزاج و خلق طبیعت دور افتاده‌اند
و بلاد دیگر عرض شمالی دارند هر چند عرض بیشتر میشود قطب شمالی که جدی نزدیک بآنست بلند
تر میشود و قطب جنوبی از افق پست تر میشود و آنچه عرض ایشان کمتر از میل کلی است
مکه معظمه سالی دو مرتبه آفتاب در وقت زوال بسمت الرأس ایشان میرسد که در آن وقت
هیچ سایه ندارد و آنچه میل کلی است سالی یکمرتبه چنین باشد و آنچه زیاده از میل کلی است

این بلاد و اکثر معموره مانند بلخ و راس نزدیک میشود در تابستان و دور میشود در زمستان
اما بلخ را راس نمیرسد چندانکه دور از خط استوا بیشتر میشود تفاوت میان شب و روز
بیشتر میشود تا بجائی میرسد که روز بیک ساعت رسد تا اکثر و همچنین شب چنانچه نقل کرده اند
که بنور در دشت بجائی رسید که نماز شام گذارده صبح طالع شد و وقت نماز خفتن نیافتند و باز
جائی میرسد که بیست و چهار ساعت شود و آب را در زمان شد تا آنکه عرض بود رحد رسد
عرض تعیین کو نبود در آنجا معدل النهار بر افق منطبق بود و قطب شمالی که نزدیک ستاره
جدی است بمحاذی سمت الرأس بود و دور فلک در آنجا دولابی باشد بعضی بروش اسیا گردد و شش ماه
تمام روز باشد و شش ماه تمام شب و دنیا از روی یک سال باشد و مشرق و مغرب معین نباشد اهل
در آنجاها از کثرت سرما و جهات دیگر کسی تعیش نمیتواند کرد پس بنگر بعد حکمت عز شانه
که بعض از سرما و گرما که بیا بی باین عالم وارد میشوند و بر زیاده و نقصان و اعتدال در این
جهات تفرقه نموده اند برای آنکه چهار فصل در هر سال بهم رسد و مصالح که مذکور شده و غیرها
انتظام یابد و اگر اینها این سرما و گرما باغی می‌کند بدنها را و با صلاح می آورند انها را و
هر دو با بدان انسان و حیوان وارد شوند یعنی اینسب ها فاسد و ضایع میشوند و دیگر آنکه
در بین مصلحت گرا از سرما بتدریج داخل گرما میشوند و بعکس زیرا که سرما اندک کم میشود
تا گرما بنهایت میرسد و گرما کم کم میکاهد تا سرما بنهایت میرسد و اگر بنا گاه از سرما
بگرما دفعه داخل میشدند اینها ضرر میرسانید نمیدید بدنها را حدوث امراض مزمنی کرد و نفس
چنانکه اگر کسی از حمام بسیار گرمی بهوای سردی داخل شود باو ضرر عظیم میرساند و موجب
بیماری او میشود و فالبا بس هو تعالی این تدریج وجود حکیم تدبیر اگر کسی گوید که این تأنی و
تدریج از جهت ابطاء حرکت شمس است در پست شدن و بلند شدن میگوییم که علت
ابطاء حرکت شمس چیست اگر گویند که علتش بزرگی مداریست که آفتاب راه حرکت میکند

قطع میکند

قطع میکند باز از علتش میپرسیم تا آنکه منتهی شود بانکه از حکمت صانع قادر علیم است که
بقدرت کامله و حکمت شامله این حرکت را بر قانونی منطبق کرده است زیرا که ترجیح بلا مرجح
محال است و تسلسل علل ممتنع است اشتمال صنعت بر حکمت دلیل قاطع است بر علم و حکمت او بدانکه اگر
گرما نمی بود میوه های سخت تلخ و پخته و شیرین نمیشدند که مردم از تر و خشک آنها منتفع
و اگر سرما نمی بود زراعت در زیر زمین بسیار نمی ماند که جوهر بسیار کند و اقتضا رحاصل بعمل
نیامد که کرد مقوت انسان و حیوان کند و تخم نبات دائما که باد دیگر زراعت کنند آیا نمی
بینی که در هر یک از سرما و گرما چه منفعتها هست و هر یک با نفع عظیم که دارند بعضا
می گزند و آدمی را از آن متأثر میشود دان نیز موجب صلاح دین و دنیای خلق است
تنبیه میکنم ای مفضل بمنافعی که در باد هست میبینی اگر چند گاه باد نوزد موجب
امراض میشود و نفسها را می گیرد بدنها را از امیکذارد و میوه ها را فاسد میگرداند و زرد
او و سبزیها متعفن میشوند و امدادت مواد طاعون و وبا در بدنها می کنند و آفات دیگر
بدیها با این معلوم شد که وزیدن باد از حسن تدبیر خالق عبادات و آن را اخبری
از حکمت اصل هوا بیست که صدا از اثر یک گران اصطکاک اجسام در هوا حادث میگردد
و هوا آن را بگوشت سامعه میرساند و مردم در تمام روز و بعضی از شب در حوائج و معاملات
خود سخن میگویند اگر اثر این سخن در هوا میماند چنانچه اثر کتابت در کاغذ میماند
هر آینه عالم پر میشد از صدا و کار بر مردم دشوار میشد و محتاج میشدند که هوا را تازه
کنند مانند کاغذی که پر نوشته شد باید کاغذ دیگر تحصیل کنند و زیاده از آن هم
میشد زیرا که آنچه ترک میکنند و نمی نویسند بسیار زیاده از آنست که می نویسند
بر خلاف حکیم جل قدره این هوا را کاغذ لطیف پنهان کرده است که حامل سخن می
از آن اثر سخن و صاف و خالی میماند برای سخن دیگر و کهنه و ضایع نمیشود و همیشه

که هوا متاملست برای عبرت تو اگر تفکر کنی در مصلحت آن بدرستی که حیرت بیفزایدت کردند
استنشاق سبب زندگی است و از خارج ساختن بدنها با صلاح میآورد و صداها از راههای
دور حامل میشود و میرساند و بوهای خوش را با شامه میرساند نمی‌بینی که از هر طرف که باد از آن
طرف میآید بوی خوش و صدا از آن طرف بیشتر میرسد و حامل این سرما و گرما که هر یک از ضروریات
صلاح عالمند هواست و بادها که میوزد در هوا حادث میشود و باد بلطافت تزویج میکند
و ابرها را از موضعی بموضعی میبرد و بر یکدیگر میچسباند که همه افق را فرا گیرد و بعد از آن باران
از هم میپاشد و درختها را آبستن میگرداند و کشتیها را جاری میسازد و طعامها و میوه‌ها را
لطیف میگرداند و آبها را سرد میکند و آتش را میافروزد و چیزهای تر را که نشاید خشک
آن خشک میکند و بالجمله حیات همه چیزها با دانست و اگر باد نمی‌بود گیاهها پژمرده می‌شدند
و حیوانات میمردند و چیزها گرم و فاسد میشدند فکر کن ای مفضل در عناصر چهارگانه
که هر یک را حق تعالی بقدر احتیاج مردم آفریده از آن جمله زمین است که او را وسیع گردانیده
تا وفا کند بمساکن و مراعی و مزارع بنی آدم و منابت اخشاب و احطاب ایشان و معادن ایشان
از ادویه عظیمه و معادن جمیع المنفعت و گاه باشد که جاهل گوید که چه منفعت منصورست
در بیابانهای خالی و صحراهای وسیع و حال آنکه اینها ماوای وحشیان و مسکن و مراعی
ایشانست و محل تنزه و تفرج انسانست و موجب زیادتی وسعت ایشانست که اگر خواهند
ترک اوطان خود را بدل توانند کرد بسا بیابانهای خالی که در وقتی معمور و بنا
گردیده و مردم بآنجا نقل کرده‌اند وطن ساخته‌اند و اگر این وسعت زمین نبود مردم از تنگی
حبس بودند که در حصار تنگی باشند و نتوانند بیرون رفت و قدرت بر نقل بجای اماکن
نداشته باشند و بنای در حکیم چون این زمین را محل تعیش انسان و حیوان قرار داد
ساکن گردانید تا ممکن باشد مردم را بر روی آن کرده و رفتن بجای اعمال خود نشستن و

استراحت و خوابیدن بر فراغت و اعمال را بنیکو محکم عمل آورند و اگر زمین پیوسته در زلزله
متحرک و لرزان میبود نمی‌توانستند ابنیه و صناعات و تجارات و اشیاء اینها را بنیکی عمل
آورند بلکه عیش بر ایشان گوارا نبود اگر زمین پیوسته در زیر ایشان حرکت میکرد و برای اینها
عبرت گیر با آنچه بر مردم میرسد در هنگام زلزله با آنکه اندک وقتی میباشد تا آنکه ترک منازل
خود میکنند و میگریزند اگر گویی که چرا گاهی زلزله میشود جواب میگوییم که زلزله و امثال آن
از موعظه و تخویف است که خدا مردم را بآنها میترساند تا منزجر گردند از معاصی و هم چنین
نازل میکرده و بایشان از بلاها در بدنهای ایشان و اموال ایشان برای اصلاح و استقامت
ایشانست در دنیا و اگر صلاح باشد بعوض آنچه از ایشان فوت شده است در آخرت چیزی
میدهد بایشان میدهد و از جمله حکمتها آنست که زمین را بطبع سرد و خشک آفریده و سنگ
نیز سرد و خشک است و فرق میان اینها آنست که سنگ خشک تر است از سایر اجزای زمین
و اگر زمین از بس میبود همه سنگ سخت میبود و گیاهی که حیوانات همه بآن زنده‌اند
و تخم و دانه و هیچیک از اعمال ضروریه متمشی نمیشد پس آن را از سنگ کمتر گردانیده
و نرم و ملایم کرد که اعمال ضروریه در آن باسانی صورت یابد و از جمله تدبیر خطیر جلال قدرت
آنست که در معظم معموره قطب شمالی مرتفع است و چون زمین آنکه در حقیقت بر
رفته است طرف شمال همه جا بلندتر است از طرف جنوب و باین سبب اکثر آبها رفته‌اند و جمله
و آنها از جهت شمال بجانب جنوب جاری شده‌اند و چون آبها که در جوف زمین است
تابع روی زمین است در ارتفاع و انخفاض لهذا چشمه‌ها و قنوات که جاری میکنند
همه از شمال بجنوب میآید تا بر روی زمین میافتند و همه آبها چنین بر روی زمین
جاری میشود و در عمارت زمین بکار میبرد و آنچه زیادتی میآید بدریاها میریزد
بیک جانب بام را بلند دو جانب دیگر پست میسازند که آب بحد شود بر روی آن بام نایستد

هم چنین شمال مهب شمال را بلند تر از مهب جنوب کرد تا آب را این علت واگر چنین نبود
آب بر روی زمین میایستاد و مردم را مانع میشد از اعمال ایشان در آنها را اصعد می کرد
واگر این دوری آب در مجاری زمین و انهار نبود کار تنگ میشد بر مردم زیرا که محتاجند تا
در آشامیدن خود و چهارپایان و حیوانات و آب دادن زراعات و درختان و اصناف
حلات ایشان در آشامیدن و طبخ و در رنگ کان و شستن ها و حیوانات
آب در آن منفعتهای دیگر هست که میدانی و اعظم منفعتش را نمیدانی زیرا که غیر از نفع معلوم
کرده کسی نمیداند که حیات هر چیز که بر روی زمین است از حیوانات و نباتات با آب
و منافع دیگر دارد مثل آنکه ممزوج میشوند با اشربه و گوارا می کرد در تعبیه است
ان و مایه بدنها و جامه ها را از چرک پاک میکند و بان خاک را گل میسازند عمارت
و ضرر آتش را و ضرر را بان دفع میکنند و حیوانات را که مردم را از کلال و ماندگی
میاورد و منافع دیگر در آب هست که در هنگام احتیاج معلوم می کرد در اگر تشنگی دارید
در منفعت آنهای بسیار که در دریاها بر روی یکدیگر نشسته و کاری کنی که چند منفعتی
ندارد پس بدان که مقرر ما را اصناف ماهیان و حیوانات در آب است و معادن
مروارید و مرجان و یاقوت و عنبر است و بسیاری از ادویه و جواهر از دریا بیرون می
و در سواحل بحار عود و بخور و انواع گیاههای خوشبوی و عقاقیر و ادویه و انتفاع
برای تجارت که از بلاد بعید میاورند مثل آنچه از چین و از بصره بکوفه و از بلاد هند
بلاد دیگر میبرند واگر این تجارات را حملی غیر از چهارپایان نبود هر آینه بسیاری از ضرب
و امتعه و عقاقیر و ادویه و غیر آنها در بلاد خود میماند و فاسد میشد و کسی از آنها منتفع
نمیشد زیرا که اجرت حملش زیاده از قیمتش میشد و هیچ کس متعرض حملش نمیشد و در بن دو
مهم و دیگر نایاب بودن بسیاری از چیزها در دیگر بلاد باشد که حاجت مردم بانها

دو دیگر

دو دیگر منقطع شدن معیشت تجاری که این امتعه را نقل میکنند و بابتیاع آنها معیشت میکنند
و اما وسعت هوا حکمتش آنست که اگر این گشادگی نبودی هر آینه نفس مردم می گرفت از کثرت
ادخنه و ابخره که در هوا جمع میشد و هر آینه گنجایش آن نداشت که برو صیح سایر کائنات چو
برمیشد قبل انتشار ده و منافع ایشانند و آتش نیز چنین است که اگر در هوا چنین میبود
نسیم و آب هر آینه عالم میسوخت و چون پوشیده مردم را از آن احتیاج بان هست واگر
ایشان موقوف بران پس اگر کوه را مخزون کرده است در سنگ و آهن و چوب به اعتبار آنکه
استعداد و جود آن را در آنها قرار داده که هر وقت که خواهند تحصیل کنند و بر فتیله
و هیزم آن را نگاه دارند مادام که محتاج به بقای آن باشند پس اگر همیشه آتش را بفتیله و امیابتم
با هیزم روشن نگاه دارند کار بر مردم دشوار میشد اگر ماننده آب و هوا منتشر میبود
عالم را میسوخت پس بجهت تقدیر آن چنین نموده که بمنافع آن منتفع گردند و از مفاسد آن محترز
باشند و باز تحصیل آتش را آسان کرده اند برای شدت احتیاج که بان دارند در معاش
خود و اما بهایم و سایر حیوانات پس ایشان را مستغنی از آتش ساخت و در مصالح خود بکار نمی
فرمایند و چون فواید او چنین مقدر کرده است برای آدمی که نهاد الکتان برای تحصیل
آتش و استعمال آن عطا کرده و سایر حیوانات را بینها را نداده و لکن ایشان را اعانت کرده
بصبر و منفعتها و سرها ها تا بانها نهفته است فتن آتش ابخره باد و میان میرهد دشوار
از منافع آتش یا امر صغیری که منفعتش عظیم است و آن چراغی است که مردم میافروزند و شبها
در حوایج خود بکار میبرند اگر این نبود مردم در شبها از آیات مردگان در قبرها بودند
تا روشنی نتوانستند کتابت و خیاطی و نساجی کردن و چگونه میبود حال کسی که او را درد
شود در روغن از اوقات شب و محتاج شود بضمادی یا بعرق یا دوای دیگر بهیان استشفا نا
و منافع آتش در پختن طعامها و گرم کردن بدنها و خشکانیدن جامه‌ها و تحلیل اشیا زیاده

ازانست که احصا توان نمود وازان ظاهرست که محتاج بییان باشد بلکه ازانش روشن ترست
تفکر کن ای معقل در منفعت ابر وصافی هوا که گاه چنین و گاه چنان دهر و در ضرورت
برای مصلحت انسان واگر یکی ازینها دایم میبود امور معاش ایشان مختل میشد زیرا که اگر
همیشه باران مسدود میگردید و میبارید بقول و سبزها متعفن میشد و خون حیوانات
سست میشد و هوا سرد میگذشت وانواع بیماریها در میان مردم حادث میشد وراه عبور مردم را
مسدود میگردید واگر هوا پیوسته صاف بود و باران نمیبارید زمین خشک میشد و گیاهها
میسوخت و آب چشمهها و رودها برطرف میشد و ضرر بسیار ازینجهت بمردم میرسید و یبس
بهوا غالب میشد وانواع امراض ازین بمردم میرسید و چون گاه چنان و گاه چنین است
هوا معتدل میگذرد و هر یک دفع ضرر دیگر را میکند و همه و صلاح و استقامت میباشد
اگر کسی گوید که چرا چنان نکردند که در هیچ یک ضرری نباشد که بایست یکی بصلاح آید جواب
گوییم که صلاح آدمی است که در دنیا بعضی از مشقتها و المها برسد تا ترک معاصی کند چنانچه
هرگاه بدن آدمی بیماری عارض شود محتاج گردد بدواهای تلخ ناگوار تا طبیعتش را صلاح آید
و فسادی که در مزاجش بهم رسیده آنرا زایل گرداند همچنین هرگاه روح او را اشر
و طغیان عارض شد محتاج میشود بامری چند که گزند و الم رسانند باشند تا او بدرد خود
مشغول گردد و از فتنه و فساد باز ایستد و دوا و درد بامری چند که موجب صلاح دنیا و عقبای
اوست ای معقل اگر پادشاهی از پادشاهان فتنه عطا بدهد اهل مملکت خود خدا هزار
هزار درهم و دینار هر اینه در نظر مردم عظیم مینماید و آوازه کرم او باطراف میرسید
واین بخشش در جنب یک باران سیراب کننده هیچ نماید زیرا که باران شهرها معمور میگردد
و غوریکه ازان در غلها قیمت میرسد در اقالیم زمین اضعاف اضعاف قناطر ذهب و فضه است
آیا نمیبینی که یک باران چگونه قدرش بزرگ و بانفع برمردم عظیم است و ایشان غا
ازان

ازان و باین نعمتهای عظیم اگر کسی را املاک ها جو و زر در گاه هزار باشد با مقصود بدین باشد
و در علی آنکه قسم میباید افتاد تا فراموش میکند و میداند که خبر او در بین است و حصول این لذت
مفقود نعمتهای خطیر او را فوت میشود و این نفع عاجل بسبب خسران آجل او میگردد تامل کن در کیفیت
نزول باران بر زمین و تدبیر حکیم در بند دستی که معقد مقرر نموده که از بلندی برخیزد تا جمع
و بلند [illegible] زمین را کبری و [illegible] را سیراب کرداند زیرا که اگر جهت علو [illegible]
[illegible] کوهها و [illegible] و مواضع [illegible] را احاطه میکرد و زراعتهای زمین کم میشد [illegible] کوه
و سر [illegible] حاصل میباید [illegible] عظیم میکنند را از مردم در [illegible] ازبلاد [illegible] جاری کردن آب
از موضع بموضع دیگر برداشته شده و نزاع در میان مردم در اجرای آن [illegible] میباشند در بنا
ایشان [illegible] که از [illegible] و ضعفا [illegible] محروم
[illegible] گرداند در آن بلاد [illegible] و چون مقرر نموده که باران از بالا بزیر باید [illegible]
که قطره قطره بیاید تا بعمق زمین فرو رود و [illegible] ارض را سیراب کند واگر یکدفعه میریخت بر
روی زمین جاری میشد و باطن ارض فرو نمیرفت و [illegible] زراعتها و درختان ازین کشت
و اکنون تدبیر دانا که قطره قطره میباید بزمین میکرداند زراعات را [illegible] و زمین را
[illegible] میکرداند بر زراعات [illegible] و در نزول [illegible] مصالح دیگر بسیار است
زیرا که بدینها نرم و ملایم میکند و هوا را از کدورت جلا میبخشد و وبا و طاعون و امثال
که از فساد هوا بهم رسید زایل میگرداند وآفتی که در برگ درختان و زراعتها بهم میرسد
برطرف میشود [illegible] و امثال این منافع بسیار است که ذکرش موجب تطویل کلام است
اگر کسی گوید که در بعضی از سنوات از کثرت نزول امطار و ثلوج آفتها در زراعتها بهم میرسد
و برودت یا فسادی و عفونتی در هوا احداث مینماید که موجب حدوث امراض و بیماریها میشود
در زراعات میگردد سبب این چیست جواب گوییم که چنین است اما گاه هست که خلق را اصلاح

ادبار ایشان لازم میشود از دخول اموال و استیلای اعدای ایشان و مردم را باین دردها مبتلا
می کرده اند تا موجب ازدیاد ایشان کرده از معاصی چنانچه در کلام مجید میفرماید و لنبلونکم
بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات نظر کن ای مفضل بسوی
این کوهها که از خاک سنگ بر روی هم نشسته و بلند شده و جاهلان گمان میکنند
که زیادتی در خلقت و احتیاجی بانها نیست و این خطاست بلکه منافع در انها بسیارست
از جمله انکه برفها بر قلل کوهها می نشیند و بعضی میماند برای مردم و در عرض سال بعد رها
بر می گیرند و از ان منتفع میشوند و اکثرش اب میشود و از ان چشمها و نهرهای عظیم جاری
میشود و ایضا در این کوهها اصناف نباتات و عقاقیر و ادویه بعمل میاید که در زمین انها
بهم نمیرسد و ایضا در انها غارها و درها برای تعیش درندگان و وحشیان میباشد و در سر انها
قلاع منیعه و بروج مشیده برای تحصن از اعادی میسازند و دیگر انکه سنگها از انها
میبرند و منزلها میسازند برای عمارتها و اسیا و ایضا معادن انواع جواهر و فلزات میباشد از جبال
و دلایل منفعتی چند هست که غیر از قادر ذی الجلال که خالق انهاست نمیداند تفکر کن ای
مفضل در این معادن و انچه بیرون میاید از انها از جواهر مختلفه مانند گچ و اهک و لو
و زرنیخ و مرداسنگ و سنگ سرمه و زیبق و مس و سرب و قلعی و اهن و فولاد و نقره
و طلا و یاقوت و زبرجد و زمرد و انواع سنگها از انها جاری میشود از قیر و مومیائی و گوگرد
و نفط و غیر اینها از انها که مردم بکار میفرمایند در حوایج خود اما مخفی نیست بر صاحب
عقل که اینها همه ذخیرهاست که خداوند برای ادمیان مهیا کرده است و در زمین جا داده
که در وقت احتیاج بیرون اورده بکار فرمایند و باز چنان نکرده که انچه مطلب ایشانست
از اینها بعمل اید علم کیمیا را از مردم محجوب کرده است زیرا که اگر طلا و نقره از معادن بسیار
بسهولت بعمل میامد یا علم کیمیا همه کس باسانی تحصیل اینها میتوانست کرد همه اینها

درعالم

در عالم بسیار میشد و قدر و منزلت در نزد مردم کم میشد و قیمتی نمیداشتند و خرید و معاملات
با اینها نمیشد و خراج پادشاهان بعمل نمیامد و کسی ذخیره برای اولاد خود نمیتوانست کرد و اینها را
اهلاک کرده است ساختن بسیاری از مس و انکبینه از ریگ و بیرون اوردن نقره از سرب و طلا از نقره
و اشباه این صنعتها که مضرتی برای عموم مردم ندارد انها نیست پس نظر کن که خدای تعالی چگونه
داده است بادمیان مراد ایشان را و منع کرده است ایشان را از امری که ضرری در ان نیست و منع کرده است از
ایشان امری چند را که مضرت برای ایشان داشت و کسیکه معادن را بسیار و زود دست ایشان میشود دیده
عظیمی که بهم رسیده جاریست و عبور از ان نمیتوان داد چاره و عبور از ان نیز نتوان کرد و از
جانب دیگر نظر کن کوههای نقره هست تفکر کن در این تدبیر حکیم قدیر که خواسته است نمایاند بندگان
کمال قدرت و وسعت خزاین خود را تا بدانند که اگر میخواست کوههای نقره برای ایشان بدید وی
و میاورد و لیکن چون صلاح ایشان در ان نبود و این جوهر بیقدر میشد انتفاع بان
ازان برطرف میشد لهذا بایشان نداد و عوض انرا از ایشان منع کرد و عبرتیکه برای ایشان
بانکه آگاه هست که در میان مردم ظرفی یا جامه یا متاعی بهم میرسد که عزیز الوجود است عزیز که
با بنیت بسیار میباشد و مردم طالبان میباشند بنسبتهای بسیار و چون در میان مردم
بسیار شد کم بنیت میشود و طلبکاران کم میشوند و نفاست انها از نایابی انها میباشد
مترجم گوید که مؤید این امام علیه السلام در این مقام فرموده و عقل از ان استبعاد میکند
نقل دیگر ظاهر بود بشنو در زمان خاقان خلد اشیان انارالله برهانه
یکی از وزرای ایشان که تفحص معادن می کرد شخصی از زمره صناع را دید که بدیانت موصوف
بود و بوقوف مشهور و نشان دیکوهی که در حوالی دار العباده یزد واقع است و مشهور است
که یکی از بابکان یزد در انجا نقبی فرو برده و غاری عظیم ظاهر کرده و در میان عوام شهرت
دارد که در انجا کیمیا بعمل میاورده امر کرد او را اگر حقیقتی از ان معلوم کند ان مرد

بنفر نقل کرد که دو شخص با خود برداشتم و بر سر آن نقب رفتیم و در چاه عمیقی داخل شدیم و (بلکه)
رفیق را با خود بردم و دیگری را در بیرون باز داشتم که تا شام انتظار ما ببرد و چون بقعر چاه
رسیدم نقبهای مختلف بجهات مختلفه ظاهر شد و یکی از آنها را هدایت کرده رفتیم در نقبهای
آن جا عمق دیگر بود و از آنجا فرود رفتیم و باز نقبهای وسیع بسیار رسیدیم و بعد از طی نقبهای
بسیار بدره وسیع رسیدیم که آب بسیار از سقف آن میریخت و در یکطرف شده دریاچه عظیمی بود
که از آنجا جمع میشد و در طرف دیگر گودال بسیار عمیقی و این آب بآنجا میریخت و از صدای آب (معلوم)
بود که عمق بسیار دارد و اما تفحص را نتوانستیم دید و در کنار آب راه باریکی بود به نقب بسیار
از آنجا عبور کردیم و بنقب دیگر رسیدیم و هم چنین میرفتیم تا بجائی رسیدیم که استخوان چند
و جامههای پوسیده در کنار آن بود که معلوم بود جمعی آمده بودند و در آنجا هر چند کردیم که
چراغ نتوانستیم افروخت و باز جولان کردیم و دست بمالیدیم و میرفتیم تا بچهار صفه وسیعی (رسیدیم)
و در آنجا روشنائی قلیلی از سقف ظاهر میشد و سوراخ مخفی بود و هر چند دست مالیدیم
رخنه و نقبی ظاهر نشد و در یکطرف سنگ عظیمی از سقف جدا شده بود و بر دور آن گردش (شدیم)
مالیدیم چنان ظاهر شد که چاهی بوده و افتاده بوده و این سنگ روی آن را گرفته تا امید
بآن ساعتی همراه داشتیم دست مالیدیم معلوم شد که اول زوال و پیش از طلوع آفتاب
داخل نقب شده بودیم و از آنجا نماز ظهر و عصر ادا کردیم و بوفا در بینها توکل کرده اراده
معاودت نمودیم و از راهی که گرفته بودیم بگمان و تخمین برگشتیم تا آنکه بمدد لطف قادر ذی
المنن در هنگام نماز خفتن بر سر نقب رسیدیم و آن معهود در انتظار از ما نا امید شده بود
و اراده معاودت داشت و گفت در عرض یکی از نقبهای که میرفتیم دست بر دیوارش
مالیدیم نرم می‌نمود ناخن کندیم و در جیب و دامان پر کردیم و چون در بیرون ملاحظه (کردیم)
لاجورد نفیس بود و در دو فرسنگ آن چهار صفه وسیع رسیدیم فرو باد نیمار کردیم آن فرود کرده (بیرون)

گذاشته

گذاشته بودیم گفت که چون شماره شنیدیم بآن طرف کوه رفتیم در اول زوال صدای صفیر آن زمین می
شنیدیم و چون بقریه نقب برگشتیم مرد بسیار معمر صالحی از اهل آن قریه بار سید و چون بحال (مطلع)
اطلاع یافت گفت من نیز در عنفوان شباب با چند نفر باین خیال افتادیم و بچراغ نقب شدیم و آنچه
دیده بود نقل کرد و همه مطابق بود و گفت چون بآن چهار صفه وسیع رسیدیم جائی یافتیم در آنجا
بسیار زور رفتیم تا بقعر چاه رسیدیم و در قعر چاه نقبی دانکه در آنگاه با هم نوالت رفت تا (هم)
پیدا شد و در آن راه نقب پنج فرسخ رفتیم تا بچهار صفه وسیع دیگر رسیدیم و در آنجا (روشنائی)
از یکجانب می نمود نداده از آن که در رفتار اول دیده بودیم برق و لمعان طلا و نقره بسیار
از برابر می‌نمود چون نزدیک رفتیم آب عمیقی ظاهر شد یکی از رفقا اراده کرد که شنا کرده عبور
کند غرق شد و ما ترسیدیم و معاودت کردیم معلوم شد که این معدن عظیمی بوده و هر که
که پیدا شده کاری کرده و آنچه باقی مانده راه دیگر معبر فهرانده تا بآن آب منتهی شده
چون این نقل غرایبی و با مضمون حدیث هوا فقی داشت بتقریب بر سبیل اجمال مذکور شد
والعهدة علی الراوی برگشتیم بر حسب حدیث تفکر فی آلای مفضل در نباتات و انواع منافع
که واهب حیات و خالق ارضین و سموات در اینها مقرر ساخته پس میوهها را برای غذا (اند)
و گیاهها را برای علف حیوانات و هیزم را برای افروختن آتش و چوب را برای اصناف
نجاریها و پوست درختان و برگ و ریشه و ساق و صمغ ایشان را برای منفعتها اگر میوهها
که ما میخوردیم برای ما باید رفت بر روی زمین بهم میرسید و بر شاخ درختان نمی‌بود هر (اینکه)
خلل بسیار در امور معاش ما بهم میرسید هر چند از فواکه منتفع میشدیم زیرا که منافع چوب
و هیزم و علف و گاه و غیر ذلک از ما فوت میشد و اینها منفعتهای عظیم است قطع نظر
از التذاذی که آدمی را از دیدن گیاههای سبز و درختان خرم و گلهای الوان و شکوفههای
گونا گون حاصل می‌شود که هیچ لذتی را بآن برابر نمی‌توان کرد فکر کن ای مفضل در حب

دیگر که خدا در زراعت مقرر فرموده که از یکدانه صد دانه بیشتر و کمتر بهم میرسد لکن بود که هر گاه
که بکارند یکدانه از ان موجود اید و اگر چنین می بود فایده بر ان مترتب نمیشد زیرا که میباید
که تخم سال دیگر بعمل اید و قوت زراعت کنندگان تا سال دیگر حاصل شود با تخمی چنانچه اگر پادشاهی
خواهد که شهری از شهرها را ابادان کند داهش انست که تخمی با ایشان مساعده بدهد که
ایشان در زمین بپاشند و باید که ادوقه ایشان تا وقت حصول حاصل با ایشان بدهد پس نظر
کن که الحق عقلا بفکر خود یافته اند بیش از تفکر و ادراک ایشان در صنعت مدبر حکیم جل (اعلاه)
پس زراعت مانند اربیع کرامت کرده و در تخم ایشان وقت نا زرعان بکنند و هم چنین
درخت خرما و سایر میوه ها از دور حوالی خود جوانه بر می اورد و بسیار میشود که انجره و قطع
کنند برای انکه در جای دیگر غرس نمایند برای حوایج دیگر بکار برند اصل درخت باقی باشد و
اگر افتی باصل درخت برسد بدل ان اشد و جفش بر طرف نشود تامل کن در روییدن
بعضی از دانها مانند عدس و باقلا و مثل اینها که در ظرفی چند مانند کیسها خلیطها
میروید تا ان خلیطها محافظت نماید اینها را از افتها تا هنگامیکه محکم شوند چنانچه
حق تعالی طفل را در میان مشیمه برای همین جا داده که از افتها در رحم محفوظ ماند و اما گندم
و اشباه ان را خدا در میان پوست صلبی افریده که مرغان نتوانند اینها را در خوشه (دور)
و ضرر به زارعان رسانند اگر کوید که مرغان کاهی اینها را میربایند جواب میکوییم که بلی
حکیم علیم چنین مقدر ساخته زیرا که مرغ نیز خلقی است از مخلوقات الهی در روزی مرغوا
و خدا برای او اجزا از مبر و بیدجیره مقرر ساخته و لیکن این حجابها و نیزه ها را برای
دانها مقرر کرده اند که مرغان ضرر بسیار نرسانند و فساد فاحش از ایشان بوجود
نیاید زیرا که اگر مرغان دانها را بی مانع و مزاحم مییافتند همه را ضایع میکردند و بعلاوه
بسیار خوردن ان می مردند و زارعان بیفایده میکشتند چنانچه ...

مقرر فرموده که دانها را خدا در محافظت نماید و اندکی از انها بعد از عمل اوردن مرغان بخورند
و اکثر بش برای ادمیان بماند زیرا که ایشان لطف اند بان و تعب کشیده اند و رنجها برده اند تا دانها
بعمل اورده اند بنابر احتیاج ایشان زیاده از احتیاج مرغانست تامل کن حکمت خوشها که
درا فریده درختها و اصناف گیاهها زیرا که چون انها احتیاج بجوشید غذا مانند احتیاج
حیوانات و ابخا را دهان نیست دهان حیوانات نیست و حرکت نمی توانند کرد و مثل جانوران
برای تحصیل غذا لهذا ریشها را در زمین مرکوز کرده است که از زمین غذای خود را بکشند (اورند)
و بشاخها و برگها و میوه ها برسانند پس زمین مانند مادر تربیت کننده است و ریشها
مانند دهانهای اطفال ایشان در دهان می گیرند و شیر میمکند نمی بینی که ستون خیمها را چگونه
طنابها از هر جانب می کشند تا راست بایستد و نیفتد و بجانبی میل نکند و هم چنین در
سایر نباتات ریشهها در زمین دارند که از هر جانب در زمین کشیده شده که نگاه دارد
انها را از افتادن و میل کردن اگر این نمی بود چگونه درختهای عظیم طویل مانند نخل خرما
و صنوبر و چنار بر پا می ایستادند انبادهای تند می افتادند پس نظر کن بسوی حکمت
حکیم که چگونه پیش از انکه بشر در صناعات خود نمایش کنند بر طبق ان تقدیر فرموده بلکه
صنعت خیمه و اشباه ان را از روی خلق درخت و امثال ان برداشته اند زیرا که خلقت
بر صنعت مقدم است تامل کن ای مفضل در افریدن برگ را که در هر برگی مانند رگهای
بدن از هر جانب کشیده بعضی غلیظ و بزرگ که در طول و عرض برگ ممتد کردیده و بعضی
باریک که در میان رگهای کنده بافته شده و بیکدیگر متصل کردیده اگر بدست می
ساختند مانند صفحهای ادمیان در عرض یکسال از ساختن یک برگ فارغ نمی
توانستند شد و هر انچه محتاج بودند بالات بسیار و حرکات بسیار و گفتگوها و مشورها
در اندک وقتی از فصل ربیع تمام صحرا ... از کلماتهای بدیع و برگهای ...

وگیاه و درختان و سبزه و ریحان و شکوفه‌های بی‌پایان آفریده هویدا کرده‌اند که از فرش
صحرا و کوه و دشت لیثو امثه بدون حرکت و سخن بلکه محض قدرت کامله حکیم ذی المنن و امر مطلع
خالق زمین و زمن پس بیان علت آن رگهای ریزه و اگر در میان جمیع برگ پهن شده
برای آنکه آب و غذا بتوسط آن رگها در جمیع برگ جاری گردد و در رگهای غزی حکمت دیگر هست
که بصلابت و متانت خود برگ را نگاه دارد که پاره و پژمرده نشود پس هر یک شبیه است به رگها
صنعت مانساز ندارند ما چیزها و دمیان چوبها در طول و عرض تعبیه می کنند که او را نگاه دارد
از هم پاشیده نشود پس صنعت حکمت ما با نظلف می کنند اما کجا با مانی تواند رسید تفکر کن
در هسته و دانه میوه‌ها و یک حکمت در آنها آنست که قایم مقام درخت که اگر آفتی با و رسید
بکارند تا درخت دیگر بروید چنانچه چیزهای نفیس را در دو جا ضبط میکنند و اگر بیکی آفتی
رسد دیگری باقی ماند و حکمت دیگر آنکه باعتبار صلابتی که دارد میوه را با آن لطافت و نرمی
نگاه میدارد و اگر آن نمی بود میوه لطیف از هم می پاشید و فاسد میشد و بعضی دانهای
و از بعضی روغن بیرون می آورند و در مصالح بسیار بکار می برند و چون فایده دانه‌ها
میوه را دانستی اکنون تفکر کن در آنچه در بالای دانهای رطب و انگور و بعضی لطافت
در نهایت لذت و حلاوت آفریده است میوه سرو و چنار می بود آن لذتهای که نعمت داده کم
این میوه ها می یافت پس حکیم علیم این مطاع لذیذ را در میوه ها برای نفع انسان و التذاذ
او مقرر ساخته تفکر کن در انواع تدبیر علیم قدیر و اصناف تجرید بعضی که سالی یکمرتبه
می میرد و حرارت غریزی در جوی آن حبس و پنهان میگردد و متولد میگردد در آن مواد
میوه ها پس در فصل ربیع زنده میشود و بر حرکت می آید و انواع میوه ها را برای تو
میآرد هر میوه را در وقتی چنانچه در ضیافتها هر لحظه حلوای لطیفه و طعام
ترم نو آورند چون نیک تامل کنی درختان باردار انواع لطایف عجایب اند

نزدیک

نزدیک را از کرده اند و در صحن باغ شاخهای گل طبقهای ریاحین و نسترن و یاسمین بدست
داشته که هر یک را که خواهی برگیری اگر عقل داری چرا میزبان خود را نشناسی و اگر بینایی
چرا اصناف این الطاف را نمی بینی و شکر نعمت خود را نمیکنی دارای این همه اطعمه و ثمار و زیبا
و از ثمار و فواکه الوان و اطعمه فراوان در باغ و بستان و کوه و صحرا مان برای تو مهیا کرده اند
و شکر احسان نماسی فرمان او نمی بری و بجای شکر کفران و بجای بندگی عصیان بجا می آوری
عبرت بگیر از خلقت انار و انگور و آنچه در آن هویدا گردیده از آثار قدرت کریم غفار و بدرستی
که در میان آن مانند تلها از پیه نصب کرده و در جمیع اطراف آن تلها دانهای انار را مصفوف
کرده‌اند و بیکدیگر منسوب ساخته و بیکدیگر چسبانیده که گویا بدست چیده اند و آنها را
چنین قسمت کرده اند و هر قسمی را محجوب بلفافه فرو گرفته و آن لفافه را بلطافت یافته اند که
در آن حرارت و جمیع اقسام را در میان پوست محکمی جا داده پس تدبیر شریف در یکجا خلق
لطافت که اگر در میان آن تمام دانه بود راه غذا بسوی آنها نبود پس این پیه را در میان
قرار داده و نیز دانها را در آن منصوب گردانیده که از آن راه غذا بر دانه برسد و آن لفافها را
برای حفظ دانهای لطیف که ضایع نشوند بر روی آنها کشیده اند و آن پوست محکم را بر روی همه
کران اجابت لطافت و طراوت از آفات سرما و گرما و غیر آنها محفوظ بماند آنچه گفتیم اندکیست
از بسیار در حکمتهای خلقت انار و زیاده از این بسیار است برای کسی که اطناب در کلام نماید
و آنچه گفتیم کافیست برای اولی الالباب تفکر کن ای مفضل در درخت کدو و خربزه و هندوانه
و خیار و امثال اینها چون خالق حکیم مقدر فرموده که میوه های بزرگ از اینها بوجود آید
کرده که بر روی زمین پهن شوند و اگر مانند زراعات و درختان دیگر راست می ایستادند
کجا تاب برداشتن این میوه های گران می آوردند پیش از رسیدن میوه بکمال در هم می شکستند
پس نظر کن که چگونه مقدر ساخته که بر روی زمین پهن شوند تا میوه های خود را بر روی زمین

کذارد و زمین حاصل میوه‌ها ان کرده می‌بینی حال انکه دو خربزه بر روی زمین خوابیده و بعضی ها
پرورش کذاشته مانند کسی که خوابیده باشد و فرزندانش پرورش کرده امده باشد و پستانهای
او با دهان کرفته باشد و شیر مکند ایضاً نظر کن که این میوه‌ها در چه وقت میرسند که عین شدت
کرما و حرارت هواست و نفوس را طلب اشتیاقی با امثال انها هست و اکر اینها در زمستان
میرسید هر اینه مردم از ان کراهت داشتند یا دل می‌نمودند با انکه ضرر میدید انها ایشان میرسانید
نمی‌بینی که نوعی از خیار در زمستان هم میرسد و مردم امتناع مینمایند از خوردن ان مکر کسیکه
بسیار حریص باشد و پروا نکند از خوردن چیزی که با و ضرر رساند و رعایت عواقب امور نکند
فکر کن ای مفضل در درخت خرما چون ماده دارد محتاج است که نر را بران بجهانند برای انکه
نر و ماده افریده مانند مردان که برای ابستن کردن زنان خلق شده اند تامل کن خلقت درخت
خرما را که چکونه از تار و پود بافته شده مانند جامه‌ها که بدست میبافند برای انکه صلب
و محکم شود و از برداشتن خوشه‌های کران نشکند و از بادهای تند که برابر او بنا
و برای بنای سقفها و پلها و غیر انها بکار توان برد هم چنین سایر چوبها را اگر ملاحظه
کنی بافته شده و اجزای طول و عرض در میان یکدیگر داخل شده مانند اجزای ماده
و بود و مع ذلک استحکامی دارد بانری که ازان الات و ادوات و درها و بچه‌ها عمل
اورد نتوان اکر اکر مانند سنک محکم و سنکین بود در سقفها بکار نمیتوانست برد و درها
و کرسیها و صندوقها و امثال ان ازان نمیتوانست ساخت و از مصالح عظیم که در چوب
هست انست که بر روی اب میایستد و از کشتیها حمل میابد که مانند کوه از بارهای کران
در ان جا میدهند و از شهری بشهری نقل میکنند با نهایت خفت موونت و اسانی و اکر
این نمی‌بود کار بر مردم دشوار میشد در حمل و نقل بسیاری از امتعه که بدون کشتی نقل انها
متعسر بلکه دشوار است تامل کن در عقاقیر و ادویه که هر یک را حکیم علیم برای امری

افریده و خاصیتی بخشیده که در عروق و اعماق و مفاصل بدن نفوذ میکند و مواد غلیظ سوداویه
و بلغمیه را حل میکند و دفع میکند مانند شاه تره و افتیمون و دیکری بادها را مانند سکبینج
دیکری ورمها و امثال انها را بر تحلیل میبرد که این خاصیتها و قوتها را در انها قرار داده بغیر
ان که انها را افریده است برای مصلحت بندکان منفعتها را میدانست ایا که این منفعتها در انها
بغیر انکه این منافع را در انها قرار داده و کی توانند بود که مردم بعقل و اتفاق اطلاع برانها منافع
طلبیده بهم رسانیده باشند و اکر تسلیم کنیم که انسان بعقل و تجربه باین خواص منتقل توانند شد
چهارپایان و حیوانات چکونه منتقل میشوند بدون الهام خالق انها چنانچه بعضی از درندکان
مداوی میکنند جراحت خود را ببعضی از عقاقیر و صحت مییابند و بعضی از طیور اکر
قبضی در طبیعت انها بهم رسد باب دریا حقنه میکنند و باعث اطلاق شکم ایشان میشود و امثال این
بسیار است و شاید شک کنی در منفعت این کیاه فراوان که در دشتها و هامون
میروید و در مکانها چند که انسی و انسی هم بهم نمیرسد که کمان کنی که زیادتی است و لغو
باشد و نه چنین است بلکه غذای حیوانات و دانه‌اش علف پرندکانست و چوب
و شاخش هیزم مسافران و شهریانست و بسیاری از انها دوای امراض ابدانست و بعضی
پوستها را دباغی میکنند و بعضی متاعها را رنک میکنند و امثال اینها از مصلحتها
بسیار است مکر نمیدانی که جنس نی و بید در انکه ... و مانند ان در
این انواع منفعتها هست مثل انکه کاغذ ازان میسازند و پادشاهان و رعایا بان
محتاجند و حصیر ازان میبافند که هر صنف مردم انرا بکار فرش میبرند و غلاف برای ظروف
میکنند و غیر ان میسازند و پادشاهان ظرفهای نفیس را که در صندوقها میکذارند در میان نی
پر میکنند که نشکنند و امثال این منافع در ان بسیار است پس عبرت بکیر که با انچه
مشاهده انا اصناف منفعتها در صغیر و کبیر خلق و انچه قیمتی دارد و انچه قیمت ندارد ...

ما زعفرانات و سرگین و حیوانات چیزی خسیس تر و حقیرتر نمیباشد که اکثر اطبا و دانا رث
نجاسات را جمع کرده انتفاع ازآنها در زراعات و بقول و خضراوات و غیر آن که بسیار است که هیچ
چیز با آن برابری نمیکند یعنی آنکه هیچ یک از سبزیها بصلاح نمی آید تا نمیکنند مگر بعذره
و سرگین که هر کس آنها را نجس و قذر میشمارند و نزدیک آنها نمیروند و بدانکه منزلت
و منفعت هر چیز در خوبی قیمتش نمیباشد بلکه دو چیز را دو بازار میباشد یکی بازار
کسب و تجارات و دیگری بازار علم و معرفت پس چیزی که قیمتش کم باشد در بازار علم و معرفت
برای
و استدلال و باعتبار آن را حقیر مشمار و اگر طالبان کیمیا بدانند که عذره چه منفعت دارد
ایشان هر آینه بخرند آنرا بگرانترین قیمتها مفضل گفت که چون سخن بایجا انجامید وقت
زوال شد و مولای من بسوی نماز برخاست و گفت فردا بامداد نزد من بیا ان شاء الله تعالی
پس بمنزل خود مراجعت کردم با عالم عالم سرور و ابتهاج بانچه مولایم بمن بخشیده از غرایب علم
و معرفت و منعم حقیقی را شکر کردم برای نعمت و شب را با مسرت و انده صباح بانواع شادی
داشتم بروز آوردم مجلس چهارم مفضل گفت چون روز چهارم شد بانکه بامداد
بخدمت مولای خود شتافتم و چون رخصت دخول و جلوس یافتم بدو زانوی ادب در خدمت
امام رفیع القدر نشستم پس فرمود که از ما ستحمید و تنزیه و تعظیم و تقدیس اسمی که از همه
و اکرام
نامها قدیم تر است و نوری که از سایر انوار عظیم تر است یعنی خداوند علی علام صاحب جلال
دانا کننده انام و فانی کننده عالمها و زمانها و صاحب رازهای پنهان و علم غیبی
که مخفی است از دیگران و نامهای پس نزد دو شانش مخزونست و علوم مستور از اظهار مکنونست
صلوات و برکات بلانهایت بر رسانند وحی و ادا کننده رسالت فرستاده است
او و بشارت دهنده بثواب و ترساننده از عقاب و دعوت کننده بسوی خدا بتوفیق
او و سراج منیر راه هدایت تا هر که گمراه گردد بعد از اتمام حجت هلاک شده باشد و هرکه

بمثالی
با بیان و هدایت زنده گردد از راه دلیل و برهان و بنا بر عرفان رسیده باشد و درود بر
او باد و صلوات طیبات زاکیات و تحیات ناميات و سلام و رحمت و برکات ابد الآبدین
و دهر الداهرین و بر آل او باد که سزاوار هر تحیت و کرامت اند شرح کردم برای تو ای مفضل دلایل
وجود و علم و حکمت خالق اشیا و شواهد بر تدبیر و تقدیر او در خلق انسان و حیوان
و نبات و گیاه و غیر آن آنقدر که عبرت گیرد هر عاقلی و اکنون شرح میکنم برای تو آفتها را که حادث
میشود در بعضی از زمانها و آنها را گروهی از جاهلان وسیله ساخته اند برای انکار خلق
لم
و خالق و تدبیر و تقدیر او و بانچه انکار میکنند مخالف حکمت میدانند و قطع اعتقاد از دین نموده
ملاحده که صانع را قایل نیستند و اتباع مانی نقاش که دو خدا قایل اند از مکاره و آلام و مصائب
و مرگ و فنا و انچه طبیعیان حکما میگویند که اشیا بالطبایع خود میباشند و معروفی سعید
ملحد
و مانوی در این امور سخن میگوییم تا رد قول ایشان نموده باشم که گروهی از جاهلان
ان شاء الله تعالی بتوفیقه اما آنها که در بعضی از زمانها حادث میشود مانند طاعون و وبا
اند
و یرقان و انواع بیماریها و تگرگ و ملخ که زراعتها و میوه ها را ضایع کند وسیله کرده
بسوی انکار خلق و تدبیر و تشبیه کرده اند در وجود خالق قدیر پس در جواب ایشان میگوییم
در
که اگر خالق و مدبری در عالم نمی بود بایست زیاده از این فتنه و فسادها و حوادث
جهان بهم رسد مثل آنکه آسمان بر زمین بیفتد یا زمین باب فرو رود یا آفتاب از طلوع
غفلت کند و هرگز طالع نشود و نهرها و چشمها چنان خشک شود که یک قطره آب در آنها
بهم نرسد و هوا راکد شود که مطلقا باد حرکت نکند تا همه اشیا فاسد گردد یا آب دریا
بر زمین جاری شود که عالم را غرق کند و باز این آفتها که گفتیم که گاهی بهم میرسد از طاعون
و ملخ و امثال اینها چرا دایم و همیشه نمیباشد تا همه در عالم هست مستاصل کرداند بلکه گاهی بهم
میرسد و زود بر طرف میشود تا تنبیهی که عالم از این احداث جلیله که موجب بوار و هلاک

اهل عالم محفوظ ومصون ونگاه ایشان را باید قلیلی می کنند و منبر شانند برای تادیب وتقویم
ایشان وباز سرزده از ایشان قابل می کرد اند تا وقوع اینها بیند ونصیحت باشد برای ایشان د
رحمی وعفوی باید بر ایشان و بجنبش که انکار می کنند علامت دارد اتباع عادت مکاره ومشقت
که مردم می پرسند و می گویند که اگر برای این عالم خالق وهم مهربانی باشد چرا این امور ناخوش
در جهان بظهور می آید و گویند این سخن را کمالات است که میان عیش ادوی و رضوان از
هر کدورتی خالص وصافی باشد و با هیچ الم مشوب و مخلوط نباشد و اگر چنین بود اعتقاد
شرور طغیان وفساد در انسان هم می رسید که نه برای دنیا بکار می آید و نه برای آخرت جمع
می بینی گروهی را که بناز و نعمت بر آمده اند و در امنیت و نه الکری در رفاهیت شود
تا کرده اند بر شیئ از طغیان و کفران می رسند که گویا فراموش کرده اند که از جنس بشر اند
یا مربوب مدبر قضا وقدر ند یا محتمل است که فریاد ایشان برسد یا مکروهی بر ایشان
نازل گردد و بخاطر ایشان نمی رسد که ضعیفی را رحم کنند یا فقیری را دستگیری نمایند
یا اگر مبتلائی را ببینند بر او رقت کنند یا نسبت به بیچاره مهربانی اظهار نمایند یا تفقد
برای فکر و به عمل آورند و چون مکروهی ایشان را گزند رسد و شدتی بایشان باد دردی را یافتند
تنبهی می کردند بسیار از افعال اگر جاهل وغافل بودندی می فهمند و از اکثر معاصی وفسادها
که مرتکب بودند تایب ومنزجر می کردند و گروهی که این مرض باشد را در عالم می بینند
مانند کودکان که مذهب چنانند دواهای تلخ ناگوار را بخشم می آیند از منع کردن آن
از طعامهای لذیذ که مضر بهر سانند بایشان و کتب آداب وعلوم وصنعتها را دشمن می دارند
و دوست می دارند که همه اوقات خود را بلهو و بطالت بگذرانند و هر طعامی وشرابی
که خواهند بخورند و بیاشامند و نمی یابند که بطالت منشود گردن چه ضررها دین و دنیای
ایشان می رسانند و اطعمه واشربه لذیذه ضاره چه دردها و مرضها بر بدن ایشان احداث نمایند

ومی نمند

و می نمیند که در تحصیل آداب حسنه عواقب حمیده منظور است و در دواهای تلخ نفعها
پنهان می بود و بسا المها که راحتها در عقب دارد و بسا لذتها که بسبب رنجها با رعبا ورد اگر
گویند که چرا آدمیان را هم معصوم نیافرید که رغبت در معاصی و بدیها نباشند تا آنکه محتاج به
این الام و اسقام نباشند جواب گوئیم که اگر چنین بود نه برحسب سنخی ثواب و مدح وستایش
نمی بودند اگر گویند که اگر حق او را نعیم و لذت ببخشد بسانند بهره مند بهره رسانند باد که مستحق
نباشد و او بر حسنات ثناء نکند جواب گوئیم که یعنی که بنده بر چه که بلیت وعقلش
صحیح باشد در برابر هیچ بنشینند و دو یکبر اسباب عیش را اماده کنند بدون سعی وعملی
و استحقاقی اما مقبول این سرمکند و طبیعتش باین حالت نخیس را انعم می شود و اگر عقلش سلیم است
البته باید که نعمتی که بسبب سعی وحرکت یابد لذیذ تر خواهد بود از آنکه نعمت بسیار ببرد
بسبب استحقاق بخشش ابد هم چنین نعیم آخرت برای اهلش بآن کامل و تمام است که بسبب دراز
کرده اند و باستحقاق یافته اند پس نعمت در باب برای مضاعف که دهد که او را قوت
سعی در دنیا داده اند در راه تحصیل رحمات اخرت با و نموده اند و ثواب جزیل بر عمل کمی
او مقرر فرموده اند پس سرور و لذت او را اخرت بآن سبب مضاعف اگر گویند
چون که قوم که قصد مجبره انفت با استحقاق دارد ممکن بود که بدون عقب مردم را تکلیف
تا بدیر هر حال ایشان را بجنت برد و هر که خواهد بنعیم جنت را با استحقاق ببا
طاعت کنند و هرکه نخواهد بنعیم جسوراند باشند بدون عمل ثواب جواب گوئیم که اگر این
راه بر مردم گشوده شود که با وجود گناه ثواب و نعیم عقاب نداشته باشند هر آینه در
ارتکاب فواحش و معاصی اکثر خلق چندان مبالغه نمایند که فساد در زمین پیدا شود
و یکدیگر را بکشند و ظلم و بیداد کنند و عدل و حکمت حق تعالی شانه باطل گردد و وند بر
منقطع شود و فساد این امر در غایت ظهور است و کافی است این ملاحظه معطل اند
ابطال

شد پروردگار خالق خیر خلق عبرت اینها که در میان خلق ایم میرسد و نیکوکار و بدکردار را
فرو میگیرد با نیکوکار او وی کیفر بدکار رحمت میباید می گویند در شدیر حکیم روا باشد
که نیک و بد را ابتلا مساوی باشد با آنکه حال بدکار غیر از حال نیکوکار باشد پس جواب
می گوییم که این اینها و بلاها اگرچه مصالح و طالح هردو میرسد اما فواید اصلاح هردو صنف را
در بر دارند اما صالحان پس بسبب بلا مند کر میشوند و نعمتهای خویش را که در حال
صحت بایشان عطا کرده و این باعث شکر و صبر ایشان میگردد و طالحان و بدکرداران
نیز که چون بلاها بایشان رسد طغیان ایشان کم میگردد و منع میشوند بایشان را از معاصی و حتی
واگر ازان بلا سلامت باشند برای هر دو صنف نفع می بخشد زیرا که صلحا در بیرون نیکی و صلاح
میافزایند و صبر ایشان زیاده میگردد و فجار را و ایشان رحمت و رأفت پروردگار
خود را می دانند و از اهانت ملک عنان بد ... ایشان تعجب می کند ایشان را
بر نیک و عفو نسبت بکسی که بدی کند بایشان و ثنا ببدکسی کو بدکه انچه گفتند در تلف
شدن اموال بیچیره میگویند را نجزم مردم در بیداها خود بان مبتلا میشوند و موجب تلف
ایشان میگردد مانند سوختن و غرق شدن و سیل و زلزله مردن جواب میگوییم که در اینها
نیز رعایت مصلحت هردو صنف است اما نیکان و ابرار زیرا که در مفارقت دنیا را
راحت میباشند از تکالیف دنیا و نجات می یابند از مکاره آن و اما اشرار و فجار زیرا که
کفاره بعضی از گناهان ایشان میشود و ایشان را مانع میگردد از زیادتی معاصی و تعجیل
سخن است که خالق حکیم و قادر علیم هر یک از اینها را بوجه مصلحت ازوی چیز و منفعت
عباد تعجیل میاورد و انچه بقا هر ترتیب بحسب جهت جاری می گرداند چنانچه اگر باد
درختهای عظیم را میشکند از و صانع دانا را در منافع عظیمه مانند ... و ستون
وغیر آنها بکار برد و ضرر را سبب کرد ابنیه هم چنین صدر حکیم افنا کرد بابدان و اموال

مردم عارض می کرد هر را چیز و منفعت می کرد اما اگر کسی گوید که این مفاسد را بابدان و اموال عارض
میشود چه میشود و چه مفسده لازم میاید جواب گوییم که اگر اینها نشود مردم بسبب استدامت
در مذهب و نعمت میل می کنند بسوی معاصی و فجار در ارتکاب گناهان مبالغه میکنند و صلحا
در طاعت و عبادت زنگ سستی میشوند و غالب غفلت خلق است که در حال راحت و وفور
این دو حالت ایشان را عارض میگردد این حوادث بر ایشان حادث میشود ایشان را متنبه ساخته
مانع ایشان از معصیت میگردد و متنبه میگرداند ایشان را اگر میل کند بسوی آن یکی موجب
رشد و صلاح ایشان باشد که اگر اینها را بر ایشان وارد نشود هر اینه از حق بدر خواهند رفت
در طغیان و معصیت چنانچه طاغی شدند در زمانهای گذشته و واجب شد بر ایشان هلاک
و بوار بطوفان و لازم شد پاک کردن زمین از ایشان و از جمله چیزها یکه ملحده
در بین عالم انکار می کنند مرگ و فنا و کمان ایشان است که اگر مردم در این دنیا همیشه
می بودند نمی مردند و بلاها مبتلا نمیشدند چون بغایت این امر نظر کنی میدانی که خطا
رفتند اگر هر که داخل عالم شده و خواهد شد بماند و نمیرند هوا تنگ شود برایشان
تنگ شود در مساکن و فراخ با یکدیگر معارضه کنند که جنگها میان ایشان بهم می رسد
و حرص و فجار تمیز نشود اگر مشغول میشدند و نمیرند چگونه میشد حال ایشان البته بر ایشان غالب
میشد شره و حرص و قساوت و سنگینی دل و اگر از ترک مرگ نمی ترسیدند و امید نجات
[?] میداشتند به هیچ چیز در دنیا قانع نمیشدند بر کسی چیزی نمیدادند و امری که بر
ایشان واقع میشد هرگز فراموش نمی کردند و لذت نمی یافتند بنا اگر بیاد ملول میشد
و حق گوار او و از زندگانی دنیا و امور دنیا ملال بهم میرسانیدند چنانچه می بینی که جمعی
که عمر ایشان دراز شد و از زندگانی ملول میشوند و آرزوی مرگ می کنند که از مشقتهای
دنیا راحت یابند اگر گویند ملال از صعوبت مکاره و بعضها و الحاد از ایشان

بردارند از روی حرص نخواهند کرد و جواب آنست که گفتیم که اگر چنین میبود ایشان را تناسل
بهم رسید که ضرر بدین و دنیای ایشان و دیگران داشت اگر گویند که باید الله دنیا
میان ایشان نشود تا بهم زدن مساکن و معایش بر ایشان تنگ نشود جواب گوییم که درین
صورت اکثر خلق از نعمات و منع نعمتهای دنیوی و حرفه و اهب ضرورت و معیشت
محروم میمانند و جمیع نعمتهای مخصوص جماعت قلیلی میبود که اقل از بسیاری عالم بسیاری
وجود داخل نشدند و نعمت خداوند بعضی باید که عام باشد و همه آن مواد قابلیه ممکنات
بقدر قابلیت و استعداد بهره‌مند کردنا اگر گویند که باید در اول جمیع افراد الخ افراد تا
تا آخر از عالم موجود شوند با فرزند و هر یاد در دنیا تا قیامت زنده بمانند جواب گوییم که هرگاه
تنگی مساکن و معایش حادث کرده و باید اگر توالد و تناسل در عالم حقوق پدر و مادر
والی رب و بولیها که بر اینها مترتب میشد مفقود میشد پس آنچه گفتیم دلیل است بر آنکه هر
در خاطرها گذرد در احتمالات غیر آنچه تقدیر کرده است عین ترا رضای در سموات هم
سفاهت رای و محض خطاست و شاید کسی طعن کند بر تدبیر علیم خبیر از جهت دیگر و گوید که
چگونه نظام این عالم بهتر باشد و حال آنکه می‌بینیم درین دنیا مدار بر ظلم و جفا داشت
و قوی بر ضعیف ستم می‌کند و مال الناس را غصب می‌کند و ضعفا با مال اقویا می‌گردند و محتاجان
فقیر و مبتلا باشند و فاسقان بعافیت و نعمت میگذرانند و کسی که مرتکب فواحش
و معاصی شود بر زودی فراوان باشند و نیکان محروم کردند و اقویا بانواع کبر بر زیر دستان
جور و ستم کنند و باید که هر که مرتکب معصیتی شود بر زودی عقوبت او را بیاید تا متنبه
گردد و باعث تنبیه دیگران گردد و جوابش آنست که اگر چنین میبود فضیلتی که انسان را بر
سایر حیوانات هست که کارها از روی اراده و اختیار بجهت طلب رضای کریم غفار بعمل
آورند و اعتقاد بمثوبات اخروی داشته باشند و بان بجهت ایشان بطاعات و ترک آنها

مهمات

مهمات نمانند بر طرف میشد و مردم مانند چهارپایان میبودند که ایشان را ساعت بساعت
بتخویف عصا و تازیانه و تطمیع علف و دانه کار فرمایند و هیچ کس از روی یقین بثواب و عقاب
آخرت کاری نکردند بلکه بسبب ایشان از حد انسانیت بیرون میرفتند و بمنزله بهایم
و چهارپایان میشدند و عمدا عمل ایشان بر نفع و ضررها حاصل میشد و از ثواب اجل غافل می
گردیدند و ایضا صالحان عمل را بانیت نکردند مگر برای فراخی روزی و وسعت دنیا و کسی
ترک ظلم و فواحش و معاصی نمیکرد از ترس عقوبتی که هم الحال عقوبت بر او نازل شود تا آنکه جمیع
اعمال عباد و طاعات عبادت در برابر حاضر جاری میشد و یقین آخرت مطلقا منسوخ شود و مستحق
ثواب عقبا و نعیم دایم روز جزا نمیشدند با آنکه این امور بکلی طی کنند ذکر کرد از فقر و فنا
و عافیت و بلا چنان نیست که همیشه بر خلاف قیاس او جاری باشد بلکه گاهی بر وفق کمال
او جاری میشود چنانچه در بعضی بسیاری از صالحان مال فراوان دارند و بسیاری هستند که
میکنند برای آنکه مردم گمان نکنند که کفار همیشه در نعمت اند و ابرار همیشه در رحمت و این باعث
شود که مردم اختیار دنیا بر صلاح کنند بسیاری از نفاقی چون ضرر ایشان بنهایت رسید
و ضرر ایشان بر مردم و بر خود بسیار شد در دنیا بر ایشان عقوبات عظیمه نازل میشود چنانچه
عزیز جبار فرعون و اصحاب او را بغرق‌شان هلاک کرد و بخت نصر را مسخ کرد و سبب دیگر
و اگر عقوبت بعضی از اشرار و مثوبت جمعی از اخیار برای مصالح بسیار تاخیر کند بنابر القرآن
موجب بطلان تدبیر عزیز جبار نیست زیرا که بعضی از پادشاهان دنیا که هست که انتقام
بعضی از نافرمانان و انعام که در بعضی از مطیعان را برای مصلحتی چند تاخیر میکنند و منافی تدبیر
ایشان نیست بلکه عقلا ایضا از تدبیرات حسن ایشان میشمارند و هر گاه براهین قطعیه
و دلایل یقینیه دلالت کند بر آنکه این امور از حکیمی دری هست باید که آنچه نبیند جهل
بر حسن تدبیر او کنند زیرا که صانع خلق خود را اهمال و ضایع نمیکند و مکر پیکر از سر چیز وجه اول

اگر عاجز باشد دوم آنکه جاهل است بکیفیت تدبیر سیم آنکه شریک داشته مانع باشد از ایصال خیر و نفع بعباد
و جمیع این فساد در خصوص صانع عالم جل و علا متعالست زیرا که چنین خلقی با این عظمت و وسعت و کمال
عاجز نمی‌باشد و نظام چنین که در عالم مشاهده میشود و مصالحی که در هر چیز بعمل آمده از جاهل نمی‌تواند بود
نمی‌آید و چنین صانعی را بجهل نسبت نمیتوان داد و خداوند با این کمال و رفعت و با این لطف
و رحمت و نعم با این جلالت بخل نیست و ضنت منسوب نمیباشد پس معلوم شد که صانع این
خلق در حسن تقدیر و تدبیر خلق و حکیمی نهایت هر چند مصالح بسیاری از آن نرسد زیرا که از تدبیر و
افعال ایشان را عامه رعایا نمی‌فهمند و اسباب افعال ایشان را نمیدانند بجهت آنکه بر خفایای اسرار ایشان
اطلاع ندارند و سببش را دانا نیستند میدانند که بر وجه حکمت واقع شده بوده و از بعضی امور
ملوک استدلال بر افعال و اعمال ملک الملوک میتوان کرد اگر دوائی را دو مرتبه با سر ... مکار
سر بند و از حرارت با سر ودت از آن مشاهده نماید حکم می‌کند که حارات یا باردات دست
بکشند در آن جا این جاهلان اینقدر شواهد حکمت و صواب در هر چیز مشاهده میکنند
که عقل از احصاء عشری از اعشار آن عجز و قصور معترفست حکم بصواب تدبیر و وجود مدبر
قدیر خبیر نمیکنند اگر بعضی از احوال را نفهمند که در عالم موجودست و وجه حکمت در آنها مخفی باشد
هر آینه عاقل نباید حکم با همال و عدم مدبر ذی الجلال کند زیرا که وجوه حکمت و صواب کرده
نصف و بیکه ظاهرست کاملست برای حکم به حسن تدبیر و علم بوجود صانع قدیر پس چگونه
توهم توان کرد بآنکه هر چه را نفهمیم باید بعقل صحیح در آن نظر کند بطلب استعانت و کمال
با بی دهر و ضعی که برای عالم تقدیر کنی چون تامل کنی و صفی که هست بکنه الشیء بکو نزدیکست
بدان ای مفضل که نام این عالم بزبان یونانی که جاری و معروفست نزد ایشان قوسموس است
و تفسیرش در لغت ایشان زینتست و فلاسفه و مدعیان حکمت را چنین نام کرده‌اند عش تقلید
و صولیا انتظامی که در آن مشاهده کردند پس راضی نشدند بآنکه تقدیر و نظام کنند تا آنکه

اورا زینت نامیدند تا خبر دهند که بآن اتقانی و احکامی که دارد در غایت حسن و بهاء و زینتست
تعجب کن ای مفضل از گروهی که حکم میکنند بر صناعت طب بخطا با آنکه می‌بینند که طبیبان خطای
بسیار میکنند و حکم میکنند بر عالم باهمال با آنکه هیچ چیز از آن بعمل نمی‌باشد بلکه تعجب کن از اهمالی
گروهی که دعوای حکمت میکنند و چون وجه صواب در بعضی از امور عالم بر ایشان مخفی ماند ناچار
میکنند بدعت خالق حکیم و عجب است از آن نادان مخذول که دعوای علم اسرار میکند و چون بعضی
از شواهد حکمت در خلق اشیا بر او مخفی ماند نسبت داده است خلق را بخطا و خالق را بجهل
تبارک الحکیم الکریم و سبحان العلی العظیم و از همه عجیب‌تر ملاحده معطله اند که میخواهند بحس
ادراک کنند چیزی را که بعقل درنمیآید و چون خود از جوانب ادراک نمی‌توان کرد انکار
میکنند و میگویند که ما چیزی بحواس ظاهره ادراک نکنیم اقرار بوجودش نمیکنیم و چون گویند بایشان
که ما بعقل مدرک نمیشود میگویند چون مشاهده بود چیزی که بعقل مدرک نگردد و جواب گوئیم
که او بالاتر از مرتبه ادراک عقلست چنانچه دیده مرتبه‌اش از ادراک دارد و بالاتر از مرتبه
خود را ادراک نمیتواند کرد بدون شرایط دو بینی تواند دید و هم چنین عقل ما بالاتر از مرتبه
خود ادراک نمیتواند کرد بدرستی که اگر سنگی ببینی که در هوا بلند شده بدانی که تحقیق انداخته
انداخته علم نه از راه دیده است بلکه عقل حکم کرده است سنگ بخودی خود بالا نمی‌رود نمی‌بینی
که بصر در اینجا عاجزست و عقل حکم میکند هم چنین بعقل نزد معرفت خالق حدی دارد که از آن
نمیتواند گذشت و چنانچه میدانند که جانی دارد و اثرش دیده است و جان را از حواس ادراک
نکرده است حقیقت آن را نمی‌دانند هم چنین بعقل میدانند که صانع دارد که او را ایجاد کرده
اما احاطه بکنه ذات و صفات نکرده اگر گویند که چگونه بنده ضعیف را مکلف ساخته
که بعقل لطیف او را بشناسد حال آنکه عقل قاصر است از احاطه با او گوئیم که از معرفت خود
آنقدر لشیا را تکلیف کرده که در وسع ایشان هست و از عهده آن بر میآیند و آن معرفت

انکه بعضی گفت بوجود او سر فرو نمی اورد او را اطاعت کنند و تکلیف نکرده است ایشان را اگر او را لیکن ذات
و صفات اثبات کنند چنانچه پادشاه تکلیف نمی کند رعیت خود را که بدانند که او در ذات یا کوتاه
یا سفید است یا سیاه بلکه ایشان را مکلف میسازد که اذعان کنند بپادشاهی او و قبول کنند فرمان
او را اما بعضی که اگر مرضی ببرد خانه پادشاه بیاید و بگوید که خود را بمن بنما که خوب ترا بشناسم
و اگر نه اطاعت نمی کنم هر اینه مستحق عقوبت پادشاه خواهد شد همچنین اگر کسی گوید که من اطاعت
خالق نمی کنم تا او را ببینم و بشناسم هر اینه خود را در معرض سخط او در آورده خواهد بود و اگر گویند
که ما او را وصف می کنیم که بخشنده است و حکیم است و جواد است و کریم است جواب میگوئیم که اینها
همه صفات افعال است نه صفات ذات زیرا که اذعان می کنیم که حکیم است و کنه حکمت او را نمیدانیم
بلکه بوجهی تصور کرده ایم و هم چنین غنی بودن و جواد و سایر صفات کمالیه او را اثبات میکنیم اما
این صفات را بکنه ندانسته ایم چنانچه آسمان را می بینیم و حکم بوجودش می کنیم اما حقیقت جوهر آسمان را
نمیدانیم و دریا را می بینیم اما عمقش را نمیدانیم و منتهایش را نمیدانیم و او بالاتر است از این
مثالها و مثلها و مراتب از ما عقل را اما همتا نکند سوی معرفت او و اگر گویند که چرا مردم
اختلاف کرده اند در ذات و صفات او گوئیم برای آنکه اوهام و عقول قاصر اند از رسیدن بساحت
عظمت و جلال او و چون از اندازهٔ خود تجاوز کرده اند و طلب معرفت او نموده اند و می
خواهند احاطه بکنه او کنند با آنکه عاجزند از ادراک امور چند که در جنب او زبون ترند
لهذا حیران شده اند و هر یک بنادانی سخن گفته اند از جمله چیزهاییکه پست تر از ذات اقدس
اوست و عقلها حیرانند از معرفت آن این آفتاب که می بینی که بر عالم طالع میشود و کسی
حقیقتش را نمیدانند و بهمین سبب خلاف کرده اند در حقیقت او سخنهای مختلف اند بعضی گفته اند
فلکی است میان و مملو از آتش و دهانه دارد که حرارت و شعاع از آن ساطع میشود و بعضی گفته اند
ماننده ابر است و بعضی گفته اند آبگینه است و قبول ناریت از عالم می کند و شعاعش را بر عالم

میافکند

و بعضی گفته اند جسم لطیف است که از آب دریا متصاعد میشود و بعضی گفته اند اجزای بسیار است که از آتش
مجتمع شده و بعضی گفته اند جوهر نجمی است غیر عناصر چهارگانه و باز در شکلش اختلاف کرده اند
بعضی گفته اند کمتر از زمین است بعضی گفته اند که از جزیره عظیم تر نیست و اصحاب هندسه
می گویند که صد و هفتاد برابر زمین است پس اختلاف اقوال در آفتاب دلیل است بر آنکه
حقیقتش را درست نیافته اند بلکه اینها سخنها گفته اند هرگاه آفتاب که دیده میشود و حس ادراک
آن می کند عقول حکما از ادراک حقیقت آن عاجزند چگونه توانند یافت حقیقت خداوند ندیده را
که نه حس دریابد و عقل و وهم بساحت عزتش راه نیابد مترجم گوید که آنچه در حقیقت شمس
میان متاخرین حکما که اقوال ایشان متداول است مشهور است که جوهری دیگر است غیر عناصر اربعه
و در شکل کروی بودن نیست در مقدارش آنکه صد و شصت برابر زمین و ربع و ثمن است
و اقوال مذکوره اقوال قدما حکما است که درین زمان متروک است پس حضرت فرمود که
اگر کسی گوید که چرا از خلق پنهان شد جواب گوئیم که مستور و پنهان شدن ذات مقدس
نه بآن معنی است که بار کرده خود را مستور کرده است چنانچه پادشاهان یا دیگران بدها
و پرده ها و دیوارها پنهان میشوند از رعیت خود بلکه معنیش آنست که ذات مقدس او
لطیف و رفیع تر است که عقل ادراک تواند کرد چنانچه نفس ناطقه که از مخلوقات او است
ادراک آن بفکر و نظر متیسر نیست اگر گویند که چرا لطیف و متعالی کرده از ادراک اوهام
گوئیم که خالق هر چیز باید میباید که در صفات مباین همه باشد و بلندتر از هر چیز باشد
اگر گویند که چرا چه معنی دارد لطیف و متعالی بودن او جواب گوئیم که سوال کرده از آنچه کنه
و طلب معرفت نمیباید بچهار وجه میتوان بود اول آنکه بدانند موجود است یا نه دوم
آنکه بدانند حقیقت ذاتش را سیم آنکه بشناسند چگونگی صفات او چهارم آنکه علت و
غایت وجودش را هیچ از این چهار وجه در خالق نمی توان دانست بغیر آنکه موجود است واما گفتن

ذات با صفات پس دانستن الهی التعالی لایات و طلب معرفت در تنبغام ساخطات در ذکر
خالق جل و علا شانه حاجت داورا علت سبب و غایت در چیزی میباشد که معلوم علت با
و علم ادمی بانکه خدا موجود است مستلزم ان نیست که کنه ذات و صفات او بداند چنانچه علم بوجود
نفس ناطقه با مستلزم ان نیست که کنه حقیقت و چگونگی او بداند بلکه در بعضی بوجود بعضی
بوجهی از وجوه مکانست و هم چنین امور روحانیه لطیف را میدانیم که موجود ند و حقیقت
انها را میدانیم اگر گویند که از قصور علم با و چنان وصف می کنند او را که گویا بهیچ وجه معلوم
نیست جواب گوییم از جهت معرفت کنه چنین است و احاطه بکنه ذات و صفات او میسر نیست
اما از جهت دیگر با از هر چیز نزدیکتر است و اثار بر ما از هر چیز واضح تر است و دلایل بر
او اهین وجود او از هر چیز هویداتر است پس از یک جهت پنهان و واضح است که بر هیچ کس مخفی
نیست و بیک جهت چنان غامض است که اهل صواب حتی عقول را ه نیست و عقل نیز چنین است
که بسی اهل ظاهر است و بنهان پوشیده است و اما اصحاب طبایع می گویند که طبیعت کار بیجا
فاسد نمی کند و سعی می کند که هر چیز را بکمال لایقی برساند جواب ایشان انست
که طبیعت را که چنین حکمت عطا کرده و وقوف بر حقایق اشیا و اکمال ایشان داده که تجاوز
نکند از حد خود هیچ چیز نکند و عقول بعد از تفکر بسیار و نظارت بسیار در و بان نمی توا
رسید اگر طبیعت را صاحب چنین شعور و ادراک گردانی عقول کافرخلق است و او را
میبخشند پس اقرار کردند بانچه انکار کرده اند بصانع حکیم علیم قایل شدند در نام خطا
کرده اند و اگر طبیعت و اراده می دانند چنانچه ما میدانیم پس لیست لین اعتنا بغیر فطر
بر قول این حکمت یطبع علیه الشعور امر بین و اضح البطلان و هر ذره از ذرات ممکنات
بزبان حال فریاد می کند که من صانع حکیم علیم قدیمی دارم و طایفه از قدما انکار عمد و
تقدیر را شاکرده اند که باتفاق واقع میشود و عالم را مدبر حکیمی نیست و از جمله چیزها که

حجة

عجب خود فراموش ادلت بود که گاه هست ازانات فرزندان برخلاف مجرای عادت متولد
میشوند مانند ادمی که یک عضوش ناقص است یا یک عضوش زایدت یا با خلق متولد
ببیح منول میشود و برخلاف خلقت انسان بوجود میاید پس اینها را دلیل می کردند
بر ابطال مدبر حکیم و ارسطاطالیس حکیم رد کرد بر ایشان و گفت چیزیکه گاهی بنا بر عارضی
که در رحم عارض شود بعمل اید منافات ندارد با انکه عقل حکم می کند که چون اکثر امور
قانون حکمت واقع میشود البته مدبر حکیمی میباید و گوای مفضل می بینی که اصناف حیوانات
اکثر ایشان بر یک مثال و بر یک نهج میباشد که دو دست و دو پا و پنج انگشت میدارند
نادرا بر خلاف این واقع میشود بسبب علتی است که در رحم حادث میشود یا در ماده
که چنین از ان جمع میشود عارض می گردد چنانچه بلا شبهه صانع خواهد که صنعی را بعمل
اورد و باعتبار نقص و علتی در الات او داوات هست نوع دیگر میشود این منافات با
وجود صانع ندارد اگر گویند که خدای در بود که این علت را از رحم و از ماده زایل
گرداند که فرزند مسوی الخلقه متولد شود جواب گوییم که برای ان نکرد که مردم بدانند
که اشیا محض طبیعت بعمل نمی اید که همیشه بر یک نهج باشند و عمرانی نشوده بود بلکه بتقدیر
و عمد صادر میشود ان تعالی علیم مبین که گاهی چنان می کند و گاه چنین استدلال کنند
بر انکه همه محتاجند بایجاد خالق و قدرت او تا بنهایت کمال خود برسند فتبارک الله
احسن الخالقین ای مفضل بگیر انچه ترا دادم حفظ کن انچه را بتو بخشیدم و شکر کن پروردگار
خود را بحمد و حمد کن نعمتهای او را و مطیع دوستان او باش بحقیقی که شرح کردم برای تو
از ادله بر خلق و شواهد بر صواب تدبیر الله از اشیا و جزوی از کل پس تدبر کن در
عبرت کبیر از ان من گفتم بیا ای مولای من قوت بر فهم و حفظ اینها میابم
بس دست مبارک بر سینه من گذاشت و فرمود که حفظ کن بمشیت خدا و فراموش مکن

انشاء الله تعالی پس غشی بر من طاری شد دانستم چون بهوش آمدم چیزی پیش خود نیافتم مفقود

چگونه مهیا باشی خود را ای مفضل گفتم بپاس نفوس نفوسی و تایید مولای خود را از کتابی که

نوشته بودم بی‌نیاز شدم و همه نزد من چنان حاضر است که گویا از کف خود میخوانم و مولای خود را

و جمع کن بسوی خود ذهن و عقل و اطمینان خود را و بعد از الفاظ خواهم کرد بسوی تو از علم

ملکوت آسمانها و زمین آنچه خدا خلق کرده است در آنها و در ما بین آنها از عجایب مخلوقات

و اصناف ملائکه و صفوف و مقامات و مراتب ایشان تا سدرة المنتهی و سایر خلق از جن

و انس تا زمین هفتم و آنچه در زیر ثری است تا آنکه آنچه اکنون فرا گرفتی جزوی از اجزای

آن باشد هر وقت که خواهی برو و بیا با ما مصاحب و در حفظ خدا و از نزد ما مکان بلند

هست در دلهای مؤمنان زیرا که تشنه‌اند بسوی شراب طلب علم از ما و آنچه وعده دادم از

سؤال مکن تا خود بتو بگویم مفضل گفت پس برگشتم از نزد مولای خود با عطایی که احدی

که هیچکس با چنین برنگشته بود باب در بیان حدیثی که روایت کرده است مفضل بن عمر

در توحید و مشهور است بحدیث اهلیلجه مفضل بن عمر جعفی نامه‌ای نوشت بخدمت حضرت

ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که قومی ظاهر شده‌اند از اهل ملت که انکار ربوبیت

مینمایند و در این مسئله مجادله می‌کنند سؤال میکنم اینکه رد کرده شود بر ایشان قول ایشان

و احتجاج آورده شود بر ایشان در خبری که دعوی می‌کنند مثل حجتهایی که آورده برای ما

ایشان بعد جای آن وادارم که چنانچه حجت و برهان برای الزام دیگران بیان فرموده

همچنان حجج و براهین برای الزام این قوم نیز ارشاد فرمایی پس حضرت ابو عبدالله علیه السلام

جواب نامه او نوشتند بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد توفیق دهد خدای تعالی ما را

و ترا بطاعت خود و واجب گرداند برای ما بانطاعت رضوان و رحمت خود را نامه تو رسید

که ذکر کرده بودی در آن چیزی که ظاهر شده است در ملت ما از قومی است از اهل الحاد

کرمنکر

که منکر ربوبیت‌اند بتحقیق که بسیار شده‌اند علمای ایشان بعضی اهل الحاد بسیار شده‌اند و جحود ایشان

شدید شده است و تو سؤال نموده‌ای که برای رد ایشان و برای نقض حجتهایی که در دست ایشان

نوشتم مکتوبی بر طریقه که رد کرده‌ام بر غیر ایشان که از اهل بدعت و اختلاف بوده‌اند و ما

حمد میکنیم الله تعالی را بر نعمتهای بلیغه شامله و حجتهای بالغه و نعمتهای عامه خاص و عام الذی از آن

نعمتهای عظیم و آلاء جسیم او است که عطا کرده است دلها را اقرار بربوبیت خود و اخذ میثاق کرده است

معرفت خود و فرستاده است کتابی که در آن شفاست مر چیزی را که در سینه‌هاست از امراض

خواطر و شبهات امور و نگذاشته است بر ایشان بلکه همراه شناخت احتیاج بسوی غیر خود و

بی‌نیاز است از ایشان و هست الله تعالی بی‌نیاز و ستوده و سزاوار هر ستایش و قسم بعمر خود که با

جهال از تدبر در کار خود و حال آنکه ایشان می‌بینند دلالت واضحه و علامات بینه

در خلقت خود و چیزهایی که معاینه می‌کنند از ملکوت سموات و ارض و صنعت عجیب با استحکام

دلیل است بر وجود صانع لیکن این جهال قومی‌اند که گشاده‌اند بر روی خود ابواب عصیان

و طغیان و سهل دانسته‌اند سبیل شهوات را پس غالب شد هوای نفسانی بر دلهای ایشان و

غالب شد شیطان بسبب ظلم ایشان بر ایشان و همچنین مهر میکند الله تعالی بر دلهای

ظالمان و عجب است از مخلوقی که گمان مخفی بودن الله تعالی از بندگان او کند و حال آنکه اثر

صنعت را در نفس خود معاینه مینماید بترکیبی که مبهوت گرداند عقل او را و بتألیفی که باطل گرداند

او را و قسم بعمر خود که اگر تفکر کنند در این امور عظیم هر آینه معاینه کنند از امر ترکیب بین و لطف

تدبیر ظاهر و وجود اشیا بعد از آنکه نبود پس بگردیدن او از طبیعتی بسوی طبیعتی و صنعتی

بعد صنعتی چیزی را که راهبری کند ایشان را بصانع زیرا که خالی نیست چیزی از آنکه در

اثر تدبیر و ترکیب هست دلالت میکند بر آنکه برای او خالقی و مدبری هست و تألیف

بتدبیر راهبری میکند بسوی واحد حکیم و بتحقیق که رسید مرا مکتوب تو و نوشتم برای تو مکتوبی

که منفعت چیزیست که منازعت کرده ام با بعضی از اهل دیانت که از اهل انکار بوده اند طبیبی بود از بلاد
هند که حاضر شد پیش من هیچ بر با من منازعت مینمود و مجادله میکرد بر ضلالت خود پس از روز
اهلیلجه ای کوفته با دوا مخلوط نماید بجهت دوائی که اراده میکرد پس هرگاه که چیزی منازعت میکرد
و ادعا مینمود که دنیا همیشه است و همیشه خواهد بود چنانکه درختی میرود و درختی میرسد
همچنین احوال نفوس است که یکی متولد میشود و دیگری تلف میگردد و زعم او این بود که اد
معرفت الهی میکنیم دعوی باطلیست که ثابت و حجتی بر آن نداریم و این را نقل سابقه الاولین
میشنوند که یکی از دیگری این حرف را یاد گرفته و اصغر از اکبر اخذ نموده و الا نه اصلی ندارد و محض
اعتبارات و بدرستی که اشیای مختلفه و مؤتلفه و ظاهره و باطنه غیر از حواس خمسه شناخته
نمیشود و حواس خمسه دیدن چشم و شنیدن گوش و شمیدن بینی و چشیدن دهان و لمس جوارح اشیا را
نتوان شناخت مگر آنکه کلام خود را برگرداند بر اصلی که ابتدای کلام بر آن بود و گفت
همچنان از حواس من خالقی را درنیابد با من گفت که خبر ده مرا که بچه چیز حجت میگیری در معرفت
پروردگار خود که وصف قدرت و ربوبیت او میکنی زیرا که قلب را معرفت اشیا نیست الا
حواس خمسه مثبت است گفتم خدا را بعقلی که در قلب ست و دلیلی که حجت میآرم بر او عاجل
میشناسم گفت این کجا که اگر چیزی که مطابق واقع باشد و حال آنکه مبدا اینکه قلب اشیا را نمیداند الا
حواس خمسه شناسد آیا نمی بینی پروردگار خود را به چشم یا نمیشنوی آواز او را بگوش یا نمیبویی
بوی او را با بینی یا نمیچشی مزه او را با دهان یا او را با لمس دست یافتی که موجب علم قلب شده باشد
گفتم آیا میبینی وقتیکه انکار و نفی خدای تعالی کردی زیرا که الله تعالی را بحواس خود که
اینها را بیان میکنی نمیشناسی و من اقرار بربوبیت میکنم و تو انکار پس باید که یکی
از من و تو کاذب باشد و دیگری صادق گفت بلی گفتم آیا میبینی اگر قول تو راست باشد
پس هیچ خوفی از چیزهای که از عذاب الهی بیان کنم هست با تو گفت نه گفتم آیا میبینی

که اگر بقول من

که اگر بقول من باشد و حال آنکه حق در دست منست آیا نیست که ما خود خواهیم بچیزی که
میترسانم ترا از عذاب خالق و خواهی افتاد در هلاکت بسبب انکار خود گفتم پس کدام یکی از من
و تو قریبتر بنجات داری با حتیاط است گفت که تو مگر آنکه تو ادعای امری میکنی که شبهه دارد
و من بر تو یقین نیست زیرا که حواس من درنیابند و هرچه اگر حواس من درنیابند با اعتقاد من وجود
ندارد گفتم هرگاه که حواس تو عاجز از ادراک الله تعالی گردید تو اقرار و تصدیق بوجود صانع نمی
کنی چگونه گفتم برای اینکه هر چیزی که ترکیب در آن یافت شود یا مصور شود بلسان همهٔ
جسم است پس هر چه که مدرک با بصار شود و حواس آن را دریابند غیر الله تعالی خواهد بود
زیرا که او جل شانه مشابه خلق نیست و خلق با او مشابه نی و بدرستی که این خلق منتقل بتغییر
و زوال میشود و هرچیزی که مشابه به تغییر خواهد بود پس او متغیر خواهد بود و حال آنکه
مانند خالق نیست و محدث مانند محدث نی گفت این قول درست است لیکن منکرم هر چیز را که
حواس من درنیابند و بسوی قلب من نرساند پس هرگاه که اقرار قول تو نمود و تصدیق این
حجت کرد گفتم و قتیکه اباء و امتناع مینمودی آگاه باش که اعتصام بجهل میکنی پس تحقیق که
میشوی در چیزیکه عیب میگیری بر من و تعجب میکنی چیزیرا که مکروه میداری هرگاه که
گفتی که ادعا کردم دعوی را بجهت تو دعوی مدعی شده ام این را که هر چیزیکه آن را حواس من
درنیابند پیش من وجود ندارد و لاشی است که چگونه گفتم برای آنکه تو عیب میکنی بر من
ادعای ربوبیت را و حال آنکه تو نیز داخل این عیب شدی یعنی تو نیز ادعای علم
چیزیکه حواس آن را درنیابند نمیتوانی بر دعوی نمودن امری را که احاطه نکرده آن را از روی
خبر چه کسی ترا خبردار کرده و نه از علمی مستفاد میشود پس چگونه نفس خود را اجازت
دادی در انکار الله تعالی و در دفع اعلام نبوت و حجج واضح و عیب گیری بر من پس خبر
ده مرا با احاطه نمودی بتمام جهات و به منتهای اقطار رسیدی گفت نه گفتم پس آیا

براسمانها آنگاه که می بینی بالا رفتی و در زیر زمین سفلی غوص کردی و در تمام اقطار و اطراف هوا
بودی و تمام دریاها را غواصی کردی و همه نواحی هوا را که فوق آسمان یا تحت ارض است طی
نمودی و انتهای آنها خالی یافتی از مدبر حکیم گفت نه گفتم پس چه چیز دانا کرد ترا که مدبری نیست
شاید در چیزهائی که انکار میکنی قلب تو مدبر دراکها باشد و حواس تو انتهای آنها را دریافت
و بیان احاطه نکرده گفت نمیدانم شاید که در بعض آنها که مذکور نمودی مدبری باشد و شاید
که نباشد گفتم و حقیقی که از انکار برآمدی و در شک افتادی و رجا که معرفت حاصل کنی و برنگیرد
چنین رسیدی گفت در شک افتادن من بسبب سوال تست از چیزهائی که علم من احاطه بآن نکرده
اما حاصل شدن یقین بچیزیکه حواس من ادراک آن نکند از کجا صورت خواهد گرفت گفتم از
اهلیلجه که پیش تست آن سزاوار حجت نیست زیرا که از طریق طبابت است که اذعان بمعرفت
او دارم گفتم که اراده من بحجت آوردن با هلیلجه برای آنست که او نزدیکترین اشیاست
بسوی تو و اگر چیزی دیگر نزد تو قریب تر می بود حجت بآن می آوردم زیرا که در هر چیزی
ترکیب و حکمت یافت میشود و دلالت بر صنعت صانع میکند و معلوم است که نبود و موجود
شده بعد از آن معدوم خواهد شد و میپرسیم که خبر ده مرا که آیا می بینی این اهلیلجه را
گفت آری گفتم آیا می بینی چیزی را که در جوف اوست گفت نه گفتم آیا می بینی که آن مشتمل بر
و نوان هسته را نمی بینی گفت از کجا که در درون هسته باشد شاید که در و چیزی نباشد گفتم
آیا اقرار میکنی که این اهلیلجه در هسته موجود هست زیرا که اشتهای مختلف بر ذکر آن اتفاق
دارند گفت نمیدانم شاید که اجتماع بر چیزیکه کرده اند باطل باشد گفتم آیا اقرار میکنی
که اهلیلجه در زمینی هست گفت که از زمین و این زمین یکی است و آن زمین را دیده ام
گفتم آیا شناس میکنی بر این اهلیلجه موجود اهلیلجه دیگر را که غایب است گفت نمیدانم شاید
که بوده باشد اهلیلجه دیگر سوای این موجود نباشد پس هرگاه که پناه گرفتی بجهل گفتم

جزو ده

خبر ده مرا از این اهلیلجه که حاضر است آیا اقرار میکنی که این برآمده است از درختی یا هم چنین یافت شده
گفت نه بلکه از درختی بیرون آمده گفتم پس آیا حواس خبر تو ادراک آن درخت غایب کرده اند
گفت نه گفتم پس چه چیز دانا کرد ترا که اقرار نمودی بوجود درختی که حواس تو ادراک
نکرده گفت نمی دانم لیکن میگویم که اهلیلجه و اشیای مختلف و موتلفه همه مدرک میشوند
پس آیا نمی‌توان چیزها دلیل هست که بآن رو قول من مناسب گفتم آری خبر ده مرا این
اهلیلجه که آیا معاینه کردی درخت این را و شناختی پیش از آنکه این اهلیلجه در آن درخت
باشد گفت آری گفتم آیا بودی که معاینه می کردی این اهلیلجه را گفت نه گفتم آیا ابتدا
بدرستی که تو معاینه کردی درخت را و اهلیلجه در آن نبود و وقتیکه عود کردی یافتی پس
این اهلیلجه را در آن پس ندانستی که آن حادث شده است بعد از آنکه نبود گفت که استطاعت
انکار این ندارم لیکن میگویم که آن اهلیلجه در آن درخت متفرق بود گفتم پس خبر ده مرا
آیا دیدی پیش از آن اهلیلجه که در درخت این اهلیلجه از آن رو بیده است گفت
آری گفتم پس عقل تو تجویز میکند این را که در درختی که اصل و عروق و فروع او ثابت
باین کلانی باشند و چنین هزار اهلیلجه از وجود باشد و هر از هزار رطل بر آنها
از و افتاده باشد این همه در میان آن اهلیلجه مختفی بود گفت عقل تجویز نمیکند و قلب
قبول نمینماید گفتم اقرار نمودی بآنکه این همه حادث شده است گفت آری لیکن نمی
شناسم که آن مصنوع است پس آیا قدرت داری که تفسیر کنی آن را برای من گفتم آری آیا
دیدی که تو دم تراندیده آیا اقرار میکنی که برای آن تدبیر مدبری هست و برای تصویر مصوری
گفت لابد است گفتم آیا میدانی که این اهلیلجه لحمی است مرکب بر عظم و جرم او بعضی متصل
ببعض است گفت بلی گفتم آیا میدانی که این اهلیلجه مصورات بتقدیر و تخطیط و تالیف
و ترکیب و طبق بعد طبق و جسم بر جسم و رنگ بر رنگ سفیدی در زردی و اجزای مختلفه

و مولفه ز عرق و محکم آب در آن جاریست و به کجهائی که می بینی آن را و نگاه می دارد و از حرارت
آفتاب که نسوزد و از سرما که ضایع نکند و از باد که نریزاند گفت آیا نبینی که اگر درخت بنا شد
برای او هیچ نباشد گفتم الله تعالی نیکو صیاد است این چیز مصلحت است اگرچه این چیز کوچک همچنان
باشد باد و باران نرسد و تغییر نگردد و سرما نرسد و سخت نشود پس ضعیف گردد و اگر حرارت
آفتاب نرسد تغییر نگردد و لیکن آفتاب به تدریج می تابد و باد به تدریج می وزد و سرما به تدریج
می رسد و این را تقدیر کرده است الله تعالی به قوت لطیف و تدبیر کرده است به حکمت
بلیغ گفت بس است مرا از امر صنوبر بیان کن برای من تدبیری که کانداری که مرا بنمائی
گفتم آیا دیدی اهلیلجه پیش از آنکه منعقد شود و دانه بود در محل خود بی هسته و بی تخم و بی قشر
و بی لون و بی طعم و بی حدت گفت آری گفتم آیا می بینی که اگر الله تعالی تو منع نمی کرد آن دانه
ضعیف را که در مقدار مثل خود است و قوت نمی بخشید به قوت خود و صورت نمی کرد
به حکمت خود و تقدیر نمی کرد به قدرت خود آن زیاده نمی شد در فرع خود یعنی در محل اصلیه
میوه و علاوه اینکه در فرع خود مجموع می ماند و اگر زیاده می شد همان این غیر منعقد
زیاده می شد نه مصور می بود و نه مخطط و نه زیادتی اجزا و نه تالیف اطباق و هیچ یکی از این
چیزها صورت نمی گرفت گفت تحقیق که نمودی مرا از صنوبر درخت و تالیف خلقت
آن و حمل نمودن و زیادتی اجزا و تفصیل ترکیبات به واضح ترین دلالات و اظهر بینات
بر معرفت صانع و تحقیق که تصدیق کردم به اینکه اشیا مصنوع اند لیکن نمی دانم که شاید
اهلیلجه و اشیای دیگر صانع ایشان نفس ایشان باشد یعنی مثل طبیعت باشد گفتم آیا نمی
دانی بدرستی که خالق اینها و اهلیلجه حکیم عالم است بچیزیکه معاینه کردی از قوت تدبیر
او گفت بلی گفتم پس آیا جائز است چیزی را که این چنین باشد حادث باشد گفت نه
گفتم آیا نمی بینی که دیدی اهلیلجه وقتی که حادث می شد بعد از آنکه نبود پس بعد از

پس بعد از آن معدوم شد گویا که نبود گفت بلی و قبول نکردم مگر اینکه اهلیلجه حادث است و از کسی
کند این را که صانع حادث نباشد خلق نفس خود نتواند گفتم آیا اقرار می کنی حکیم خالق حادث نباشد
و یقین کردی که اهلیلجه حادث است پس تحقیق که اقرار کردی که اهلیلجه مصنوع است پس الله
عزوجل صانع اهلیلجه است و اگر گوئی که اهلیلجه صانع نفس خود است و تدبیر خالق خود می کند
پس نیست جز اینکه اقرار می کنی چیزی که انکار می کردی و بیان کردم صانع مدبر را و در وصف صفت
او را یعنی حق باقی وصف او را لیکن نشناختی او را پس لازم شد دعوی او را بغیر اسم او یعنی الله تعالی
طبیعت نام کردی گفت چگونه گفتم برای اینکه اقرار کردی به وجود صانع حکیم لطیف مدبر
پس هرگاه که سوال کردم تو را کرد آن حکیم کیست گفتی اهلیلجه تحقیق که اقرار کردی به الله تعالی
لیکن نام نهادی او را بغیر نام او و اگر تعقل کنی و فکر نمائی هرآینه بدانی اینکه اهلیلجه ناقص الخلقت است
از روی قوت از اینکه خلق نفس خود نماید و ضعیف تر است از روی حیله از اینکه مدبر امر
خود چگونه صنعت نفس خود کرده او خود صغیر الخلقت و صغیر القدرت و ناقص القوت است
و مانع کسر و عصر و اکل خود نیست و چگونه صنعت نفس خود مفضول کرده است بعضی از
چیزها از او افضل اند و او مفضول و بسیار چیزها آکل او و او ماکول و بسیار چیزها بزرگ تر
و نیکو منظر اند از او تلخ و بدبو منظر هیچ زینت ندارد گفت چیزی که صنعت کرده ها تنها
نقوب کرده و چیزی که خواسته صفت نموده گفتم که تو ادعا در باطل کردی پس بگو که کدام
وقت خلقت نفس خود کرده و تدبیر خلقت خود نموده آیا پیش از وجود خود یا بعد از وجود
خود اگر گمان کنی که اهلیلجه خلق نفس خود بعد از وجود خود کرده پس از جمله محالات ظاهر است
و چگونه خواهد بود که موجود مصنوع صانع نفس خود مرتبه دوم شود پس بازگشت
کلام تو بسوی اینکه گردد باره مصنوع شده باشد و اگر گمان کنی خلقت نفس خود و
تدبیر خلقت خود پیش از وجود خود کرده باید دانست که این هم از جمله محالات بزرگ است

زیرا که چیز از وجود معدوم محض بود و معدوم چگونه خلق موجود نماید و چه عیب میکنی قول آنها
که موجود اشیا معدوم مینماید و عیب میکنی قول خود را که معدوم ایجاد موجودی کند پس
کدام یکی ازین دو قول غریب بحق و صدق گفت قول تو گفتم پس چه چیز مانع است ترا از انصاف
ان گفت قبول کردم و ظاهر شد مرا حقیقت و صدق قول تو که اشیای مختلفه و اهلیلجه صنعت نفس خود
و نه بر خلقت خود نکرده اند لیکن ظاهر میشود مرا اینکه شجر صنعت اهلیلجه کرده باشد
از درختان است گفتم که صنعت شجر کرده گفت اهلیلجه دیگر گفتم کدام خود بانتهایی برسا
و با خر با قایل میشوی که صانع آن الله تعالی است پس قبول میکنیم یا میگوئی که اهلیلجه صانع آ
سوال میکنیم از تو گفت سوال کن گفتم خبر ده مرا از اهلیلجه که درختی که از آن میروید بعد
شدن اوست یا باقی میماند گفت نه گفتم بدرستی که شجر باقی میماند بعد فانی شدن اهلیلجه
با صد سال پس که شود و تا مدت هفتاد سال تدبیر خلقت او که مینماید و تربیت او که میکند
در کجای او که میرویاند لا بد است که کوی خلقت او الله تعالی کرده است و اگر کوئی که ا
ین کار را میکند پس آن حیوان است که فانی شده خاک گردید و درخت تربیت بکمال یا
گفت نمیتوانم نفی اقرار تربیت اهلیلجه گفتم آیا اقرار میکنی که الله تعالی خلقت
مخلوقات کرده است یا خبری شبهه در خاطر تو باقیست گفت بر حق و فهم نفی بتمام اقرار میکنم
و نه انکار و هیچ جز اختیار نمیتوانم کرد گفتم که گمان میکنی که ادراک اشیا به حواس پنج
پس من ترا خبر دهم که حواس را دلالت بر اشیا نیست و در آنها معرفت نیست دلالت قلب است
و قلب معرفت اشیا به حواس را و تو ادعا میکنی که قلب هیچ چیز را نشناسد دلالت حواس بغیر اشیا
و حال آنکه حواس به دلالت قلب هیچ چیز را ادراک نتوانند نمود پس گفت هر گاه که گفتی
بر عجز او اهم از تو مکر بیان کافی با ایضاح و بیان حجت و برهان گفتم پس اول چیزی که
ابتدا بان میکنم اینست که بیان کرد اکثر اوقات همه حواس با بعضی عاقل و ذا اهل میباشند

و قلب تدبیر اشیا و صنایع و تا فعل امور ظاهر و باطن مینماید و امر و نهی از ارکان افعال
میکند پس حکم او در حواس جاری میگردد که حواس موافق آن عمل میکنند گفت امام ع
که تو دیدی بابت قول میگوئی که مشاهده حجت است و من میخواهم که راه این توضیح مدعا
این طریق میکنی گفتم آیا میدانی که قلب باقی میماند بعد از فقدان حواس گفت آری لیکن
بمعرفت اشیای که حواس برای او دلالت میکنند گفتم آیا میدانی که طفل میمکد پستان مادر
و هیچ حواس بر آن دلالت نمیکنند نه سمع و نه بصر و نه ذایقه و نه لمس و نه شامه گفت آری گفتم
پس کدام حواس دلالت کرده است او را بطلب شیر وقتیکه گرسنه میشود و کدام حواس
کرده است او را به خنده بعد از گریه وقتی که سیر میشود از شیر و کدام حواس سباع طیر و دانه خوار
دلالت میکند بر اینکه اگر در استخوان آنان گوشت یا دانه میافکنند پس سباع میل بگوشت
کنند و دانه خوار رغبت بدانه نمایند خبر ده مرا از مرغ طیور آبی آیا میدانی که مرغ طیور آبی و
که در آب افکنند آشنا وری میکنند و اگر مرغ طیور خشکی را در آب افکنند غرق میشود حال آنکه
حواس هر دو یکی است پس حواس طیور آبی چه اعانت بر آشنا وری کردند و حواس طیور خشکی
چرا اعانت بر آشنا وری نکردند و طیور خشکی که در آب ساعتی غوطه دهند بمیرند و طیور آبی را
اگر از آب بر آرند نیز بمیرند با وجودیکه در حواس مشترکند و این همه امور نقض قول تو اند
و ظهور آمدن این همه آثار مختالف با وجود اشتراک حواس عیان اند بر حکیم علیم است که
آب خلق طیور آبی و درخشکی علیحده امر یست و هر یک را خواص جدا کانه بخشیده و خبر ده مرا
از احوال مورچه خوردی که هرگز آب را نمی بیند اگر در آب افکنند شنا وری نماید
سالی که میشود دانا تر باشد علم شنا وری نیاموخته باشد اگر در آب عمیق افکنند البته
غرق شود پس چه عقل او را دلالت بر آن نمینماید تجربه و حواس او با وجود صحت او ادراک
شنا وری میکند چنانچه مورچه ادراک میکند و مورچه هم ادراک بحواس کرده است و انسان

دیگر

نیز الله حواس دارد ادراک نمی کند و اینجوانی بدرستی که قلب معدن عقل است در طفل نیز هیچ
سخن و مناع می کند و در ظهور حسن لیری دا نمینماید و قد سبله با ابتداع حکم رهبری می فرماید طبیب
هنگامی که گفت نمی یابم که قلب استبداد بدون حواس ادراک نماید حضرت امام علیه السلام فرمودند که ما
موافقت حکیم با تو و استدلال هر یابیم برای تو بچیزیکه حواس دلالت بران نمایند اگرچه سابق
ادراک
بزول سابق حواس از بعض اشیاء قابل بود و جواب نصیحت هیم برانا مقرر شود نزد تو که حواس
نمی کنند از ظاهر اشیاء مگر ظاهران را که سوای ابد و نشانات فی ما چیزیکه مخفی است و ظاهر نمیشود
پس بشناس این را خالق حواس برای حواس قلبی امر فرمود پس هر گاه که عجب اورد الله تعالی بر
نظر
بندگان خود بقلب و حواس را دلالت بر ظاهر کرد که استدلال از ظاهر بر خالق نمایند پس
کرد چشم بسوی خلق که بعضی متصل با بعضی اند پس دلالت کرد قلب را بر چیزیکه معاینه کرد و قلب
ع
تفکر نمود وقتی که چشم او را دلالت کرد بر چیزیکه خود معاینه کرد از ملکوت آسمان و ارتفاع
ان بود در هوای بی ستون و بی علاوه که نگاه دارد او را از افتادن و آن آسمان نهاده و میشوند
بعضی گاهی بر طرفی می گردند بجز ما ورای ایشان دیده شود حرکت ایشان نمی کنند که ما از
انعاط الجبا برایم و هبوط نمی کنند که قریب گردند و بلند نمی گردند که دور شوند و در اینها
منعدم
متغیری بسبب امتداد مدت راه نیافته و مخلوق نشده اند برای اختلاف لیالی و ایام و
نمیشود از اینها طرفی و نمی افتند از اینها کوکبی و معاینه کن کواکب سبعه مختلفة السیر را که اختلاف
سبب دوران فلک را ایشان دائم میشود و انتقال اینها از برجی ببرجی در هر روزی و هر ماهی
سفلات
و هر سالی می گردد بعضی از اینها سریع السیر اند و بعضی معتدل السیر و رجعت و انی مثبت و
تغیر
و طول و عروج ارتفاع و تنزل اند و ترد یا افتاب بحرکتی می کردند و شمس و قمر در برج سیری دارند که
دراز میشود او قات اینها میشود و میشناسد این را هر که میداند علم حساب و حکمت را وضع
عقل هیبا اند که این امور از حکمتهای انسان نیست و اختراع اند و هم چنین وقتی که چشم دلالت
کرد

کرد قلب را بر چیزیکه معاینه کرد دانست که این خلقت و تدبیر و این امر عجیب را صانعی هست که
نگاه میدارد آسمانها را از افتادن بر زمین و بدرستی که هر که آفتاب و ماهتاب و کواکب را
در آسمانها گردانیده است خالق آسمانهاست بعد از آن نظر کرد چشم بسوی مستقل بودن زمین
دلالت کرد قلب را بر بنیاد قلب به محل خود ممسک زمین هیچکه نگاهدارنده آن از هبوط
بود
از ها نگاه دارنده آسمانها است که بالای زمین است و بدرستی که شان است که اگر این هیچ نمی
هر آینه زمین و هر چه بر روی زمین است بسبب ثقل جبال و انام خلایق و اشجار و بحور
و ریگ منخسف میشد پس قلب بدلالت چشم دانست که مدبر زمین همان مدبر آسمانهاست
کرد
پس شنید گوش آوازهای باد شدید و تند را و آوازهای نرم خوش آینده را و معاینه
را
چشم چیزهایی را که انجذاب کرد و بنیان مستحکم را منهدم میسازد و ستایر می کند دین ها
چشم می بیند و گوش میشنود و جمیع حواس ادراک می کرد و مدرکات گوش محسوس نیستند
که طلب دریافت توان نمود محدود و نیستند که به چشم توان دید پس چشم و گوش و جمیع حواس
دلالت کردند قلب را بر اینکه این چیزها را صانعی هست بدین طریق که قلب فکر می کند
بعقل که دانست پس میداند که باد متحرک از خود نمیشود و اگر خود متحرک می بود از تحرک باز
نمیماند پس هر گاه که تفکر کرد قلب در امر باد و در رواج دانست که او را محرکی هست که تحریک
میکند وقتی که میخواهد و ساکن می گرداند وقتی که میداند و مصرف میماند آن باد را بطوری
که میخواهد و باز میدارد آن را از هر که میخواهد پس هر گاه نظر کرد قلب بسوی باد متصل
بافت ابتدا با آسمان پس دانست که مدبری که در برنگاه داشتن آسمان و زمین است
همان خالق باد است و محرک آن وقتی که میخواهد بسبب آنکه بطریقی که میداند مسلط
شناخت
می کند آن را بر هر که میخواهد و همچنین دلالت می کند چشم و گوش قلب را بر زلزله و
میشود تغیر اینها نیز بحواس دیگر و وقتی که محرکت اینها پس هر گاه که دلالت کردند حواس بر

بتجربت این مخلوق عظیم که زمین است و حرکت می کند مگر بطرزی و حال آنکه زمین جسدیست
واحد متصل بلا فصل و بعض نواحی از آن خسف و غارت میشود و بعض نواحی سلامت میماند پس (نزد)
این حالت قلب می اند که بعضی از آن نواحی همان سلامت دارند و نواحی دیگر است و همان زلزل
ریاح است و سلسله و همان مدبر آسمان و زمین و ما بینهما است و بدرستی که زمین اگر متغیر (لرزل)
فی نفسه می بود هرآینه تمام آن متزلزل میشد لیکن کسیکه مدبر و خالق اوست حرکت می (دهد)
از آن هر ناحیه را که می خواهد بعد از آن نظر کن بچشم بسوی آیات عظیم که سحاب در میان (آسمان)
و زمین منزله دخان که هیچ ندارد و ملموس نیست مانند اشیای دیگر مثل یقین و کوه
متحمل میشود و آنچه در میان درختان حرکت می دهد هیچ یکی از شاخها را در هوا و بر (می)
سیلابها و از آب افکند که وصف آن نتوان نمود با آنکه در وقت از صاعقه ظاهر و بیرون
لامعه و رعد و ثلج و برد و چیزهای دیگر که اوهام آن را در نمی یابند و دلها نکنند عجایب (ان)
راه باو نمی برند پس خارج میشود مشتعل در هوا و مجتمع میشود بعد از تفرق و ملتئم می گردد بعد از
زایل شدن و متفرق می کند باد او را در هر طرفی باذن الله تعالی و گاهی سبب میشود که گاهی (بلند)
و نگاه می دارد آب سیلاب را اگر آنچه که از آن بباره و در دریاها جمع شوند و در اراضی و (بلاد)
سیلابها جاری گردد و هرگاه از آن کم شود تا بمرتبه رسد که بعضی جاهای لا یعید و لا
رسد و برکه ها و غارها پر شوند و در وادیها سیلابها بلند شوند بمرتبه که کوههای (بلند)
غرق کردند پس زنده گردد زمین مرده و سبز و خرم میشود بعد از آنکه متغیره بود و حقیقت
که کسب الوان می کند از نباتات ناضره و برای معاش انسان و حیوانات دیگر پس وقتی
که از بارش فارغ شد متفرق میشود و میرود جائی که بنظر نمی آید و متواری میشود تا
که معلوم نمی گردد پس چشم این همه چیزها را می بیند و عقل مبهوت میماند پس قلب میشناسد
که آن سحاب اگر بهیمه بی بود و این چیزها که مذکور شد از منقبضات آن بنظر مردم می آمد نقل

نقصان ابر احتمال نتوانستی و اگر همان ابر از خود میبارید بی تدبیر مدبر هرآینه بریزند آب آن
ابر تا دو هزار فرسخ بلکه میبارید بزند یکبار از آن و نیز قطره (قطره) بارش نمی بود بلکه دفعة آب میبارید
و این سبب انهدام بنیان و باعث فساد نباتات و موجب رسیدن آسیب بهمه دون شجر (شی)
پس ظاهر شناخت باین علامتها واضح و روشن که مدبر این همه امور و احداث چه اگر دو یا
باشند هرآینه در بین طول مدت اختلاف در تدبیر و تناقض در امور واقع میشد پس ما خر مقدم
شدی و مقدم متاخر از متاخر گردد و اسفل عالی از عالی و عالی اسفل از اسفل باشند و نیز
اشیا طلوع و غروب بر وقت خود تمام باشند پس قلب از نهاد آنکه مدبر اشیای غایب و حا (هم)
ها خدای است که خالق آسمان نگاه دارنده آن و فرش کننده زمین و هموار سازنده آن و صانع
ما بین السماء والارض است و هم چنین معاینه کن بچشم اختلاف لیل و نهار اینک طریقه که
تغییر دادن طریقه میشود در حالت اطفال نقصان راه نمی یابد بعضه نهار در نور و ضیاء لیل
در سواد و ظلمت ضعیف نمی کردند و از یکی در دیگری ما فزاید و از بین میکاهد تا که هر واحد
منتقل می گردد بمرتبه محدود که معروف در طول و قصر تا مصلحت مخلوق شود مانند تحول
در لیل و انتشار در نهار پس حر و برد و حلول احدهما تا افزونا که حر و برد میشود در آن (فات)
خود پس همه این چیزها را قلب دلیل می گیرد بر وجود ایزد سبحانه و تعالی بعد از آن منشا (سبب)
قلب معقول خود این را که مدبر این اشیا خدای واحد حکیم است که همیشه بوده است و همیشه (خواهد)
بود و بدرستی که اگر در آسمان و زمین اگر متعدد باشد هرآینه هر خدای بمخلوق خود دیگر (نزد)
و یکی بر دیگری غالب گردد و افعال یکدیگر فاسد سازند و هم چنین شنیده است گوش
چیزی که مخبر فرستاده مدبر حکیم از کتب برای تصدیق چیزی که اداء آن کرده اند قلب
معقول خود بتوفیق الهی پس رسانید گوش بسوی قلب چیزها که از زبان شنیده است مقالات
انبیا هستند که گفت بحقیقت که آوردی از ابواب لطیفه که دیگری غیر از تو از این قبیل

سخنان دل پذیر بیان نموده مگر اینکه باز تنبیه فرمایند و مرا از ترک خیری که در دست است تا که انتباه
و تجنب نمودی بر خیری که بیان کردی بنمائی گفتم هرگاه که از جواب عاجز ماندی و اختلاف در
تو ظاهر شد پس بیاورم برای تو دلیلی که ظاهر شود زیرا که حواس هیچ چیز را نمی شناسند مگر
قلب آیا در خواب دیده که اکل و شرب می کنی تا آنکه لذت آن را می یابی گفت بلی گفتم پس آیا
دیده در خواب کسی را از اقارب خود مثل پدر یا برادر یا دیگر که مرده باشند
در خواب و شناسی او را مثل شناختن او پیش از موت او گفت بسیار این چنین میشود گفتم
پس خبر ده مرا که کدام حواس تو ادراک این چیزها در خواب کرده است و قلب تو دلالت داده
موتی و کلام ایشان و اکل و طعام و چیزهای ملاذ در بخنده و دیگر بنموده گفت قادر نیستم
برآنکه بگویم که کدام حواس من ادراک این اشیا نموده چگونه دریافت کرده حال آنکه این کس
وقت خواب بمنزله میت است که نمی شنود و نمی بیند گفتم پس خبر ده مرا وقتی که بیدار میشوی
آیا نیست که ذکر میکنی چیزها که در خواب دیده و یاد می داری آن را و بیان میکنی بعد از بی
داری بر یاد داران خود که حرفی از آن فراموش نمیکنی گفت راست است گاهی که گویی و بیا
کرده در خواب دیدم چیزی را یک روز که گذشته گران را در بیداری می بینیم چنانچه در خواب
دیده ام گفتم پس خبر ده مرا که کدام حواس تو علم آنها را در قلب تو مقرر و ثابت نموده
که بعد از بیداری آن را بیان می کنی گفت بدرستی که درین امر حواس را مدخلیت نیست گفتم آیا
نیست سزاوار که بدانی که در اتوقف حواس باطل و عاطل می باشند پس چیزی که معاینه
از آن اشیا و حفظ آن نموده است در خواب قلب است که عقل دارد و بآن حجت گفت ثابت
الله تعالی بر بندگان خود گفت بدرستی که آنچه در خواب می بینیم بی اصل است
سراب که آب تشنه بپندارد چون بدان رسد چیزی نیست پس آنچه در خواب می بینیم نیز سراب است
گفتم چه گونه تشبیه میدهی بسراب چیزها که در خواب دیده از اکل طعام حلو و حامض و فرح و

گفت

گفت بلی آنگاه وقتی که موضع سراب دیدی چیزی نیست تحصیل است هم چنین آنچه در خواب نظر می کنی بی اصل
گفتم پس خبر ده مرا که اگر بیان کنم برای تو امری که در آن لذت یافته باشی و امری که از آن قلب
تو متنفر شده باشد پس نیست که بدانی که امر بر آن طریق است که بیان می کنم گفت آری گفتم
خبر ده مرا که آیا تو را احتلام شده است که در خواب نزدیکی با زنی کرده باشی که خواه شناخته باشی یا نه
آن زن را خواه نشناخته باشی گفت بلی بسیار این چنین شده است گفتم آیا در یافته در آن لذت
مانند لذت بیداری تا آنکه خارج میشود از تو در خواب چیزی که خارج میشود در بیداری بعد از آن
نفقه است برای غسل تو که تشبیه بسراب میکنی گفت محتلم در خواب نمی بیند مگر چیزی که حواس
برآن دلالت کرده است در بیداری گفتم این قول تو بغیرت قول من میکند چه گمان می کنی که
تعقل اشیا بعد از عطل حواس می کند و اگر قلب نمی شناسد اشیا را وقت بیداری در حالت
اجتماع حواس پس حیثیت آنکه میشناسد وقت قلب در حالت زوال حواس و حال آنکه
حس در اوقف نمی شنود و نمی بیند و هر آینه سزاوار است که انکار معرفت او
حواس در حالت اجتماع حواس نکنی وقتی که اقرار کردی که قلب نظر می کند بسوی
و طعم می کند و لذت می یابد در پس حاصل آن سزاوار است که هرگاه قلب موصوف بمعرفت
اشیا در حالت ذهاب حواس می باشد بشناسد که قلب مدبر حواس و سلطان قاضی
بر آنهاست پس بدرستی که دست قادر بر قطع هیچ یا قدمان نیست و هیچ یکی از حواس قادر
بر فعلی در جسد باذن قلب نیستند زیرا که الله تعالی مدبر قلب را شناخته است که
می شنود و می بیند و عادت قاضی امیر بجسد و جسد تعلیم در امور نمی نماید اگر قلب
تاخیر کند و تاخیر در امری می کند اگر قلب تعلیم نماید و بقلب میشنود حواس و
بینند اگر امر کند بجا آرند و اگر نهی نماید باز مانند و بقلب تعقل فرح و حزن و الم
و اگر فاسد شود چیزی از حواس قلب بحال خود می ماند و اگر قلب فاسد گردد همه

زایل میکرد وبند هم کرمی شود ومی بیند گفت تحقیق کان آن میبود که تلخیص این مسئله باین

نتواند بود و تحقیق که بیان کردی خبریکه من فائده بردی آن شنیدم گفتم که برای صدق خبر نکرده

بیان کردم و برای تحقیق انچه در خواب خود دیدی بیان تمام امری در همین مجلس تو گفت بیان

کن بدرستیکه متحیر شده ام درین مسئله گفتم اما حدیث نفس یکی از جنس تجارب است اما

پاپا کردن با امری دیگر و امرهای بفعل آن وقتی که در ظن تو انداخته آن گاه صورت میگیرد

گفت اری گفتم پس اما سزاوار میشود با قلب تو هیچ هواسی در آن فکر گفت نه گفتم اما صاحب

اختر که طالع ساخته است تا قلب تو خواست گفت نه این همان است پس زیاده کن بیان

کن خبریکه شک را از من ببرد و شبهه از قلب من زایل کرداند گفتم خبرده مرا که ایا اهل

بلاد تو علم نجوم می دانند گفت بدرستیکه تو واقفی از علم نجوم اهل بلاد من که هیچ کس

دانا تر بعلم نجوم از ایشان نخواهد بود گفتم خبرده مرا که چگونه حاصل شده است ایشانرا

نجوم حال انکه مدرک بحواس و فکر نمیشود گفت حسابیست که حکما وضع کرده اند و مردم

متوارث یاد گرفته و یکی از دیگری اخذ نموده پس اگر سوال کند از چیزی حساب میکنند

که افتاب در کدام منزل و طالع سعادت یا نحوس پس حساب میکند و حظ اهل نماید مولود

حل بر آن میکند و خبر میدهد بهر علامتی که در مولود است و خبریکه باو خواهد رسید

تا روز انقضای حیات او گفتم چگونه حساب داخل در سوال مردم شد گفت برای

تولد تمام افراد مردم بر همین نجوم است و اگر این چنین نباشد حساب درست نباشد

پس از همین جهت خطا نمیشود دیدنکه ساعت در روز و ماه و سال مولود را که در آن

متولد شده است بدانند گفتم تحقیق که توصیف نمودی علم بسیار عجیبی را که در دنیا

هیچ علمی و چیزی بزرگتر از آن اگر راست باشد نخواهد بود چنانچه ذکر کردی که شناخته

میشود بآن مولود صبی و خبریکه دراو از علامات و منتهای اجل او و اینچه میرسد او را

در حالت جهات

در حالت جهالت اما نیست این حساب که تولد جمیع افراد اهل دنیا بر همان است گفت درین شکی نیست

گفتم پس بیا که بنگریم بعقل خود که مردم این را چگونه دانستند و اما این قول مستقیم است که

از مردم مراین علم حاصل شده حال انکه تولد همه افراد بشر بر همین نجوم است و چگونه شناختند

و نحوست و ساعات را و وقت و دقایق و درجات و سطور و سرعت انها را و مواضع ان

از بالای اسمان و زیر زمین چگونه دریافتند و دلالت انها را بر خفا مثل این اشیا که بیان

کردم بالای اسمان و زیر زمین است پس چگونه دانستند تحقیق که شناختی بعضی از این بروج بالای

اسمان و بعضی زیر زمین اند و همچنین سبعه سیاره نیز بعضی از آن زیر زمین اند و بعضی

بالای اسمان پس عقل من قبول نمیکند که مخلوقی از اهل زمین قادر برین باشد گفت چرا انکار

میکنی ازین امر گفتم بدرستیکه تو گمان کردی که جمیع اهل ارض متولد بر همین نجوم اند پس حکیمی

که بزعم تو واضع این حسابست و نیز از بعض اهل دنیاست و شک نیست که اگر تو صادق در

قول که تولد اهل زمین بر همین نجوم و ساعات و حسابست که پیش از تولد آن حکیم نیز

پس بزعم تو تولد آن حکیم با این نجوم شده باشد چنانچه تولد سایر اهل زمین شده است

گفت که نیست این حکیم مگر مانند سایر مردم گفتم اما عقل تو را دلالت نمیکند که این نجوم و

ساعات و حسابیست از آن حکیم که او را واضع این حساب میدانی و تولد او در زعم تو بهمین

نجوم شده است مخلوق شده اند گفت بلی گفتم پس چگونه رامیافتند برای وضع این نجوم و حساب

نیست این علم مگر از جهتی که بیش از ینها بوده اساس این حساب که گمان اساس مولود بر آن

میکنی او کرده است و اساس مقدم بر مولود است و آن حکیم که گمان تو واضع حساب است

و متتبع امر معلوم است که اقدم از آن حکیم است که آن مولود را مخلوق کرده است و آن

بعض این نجوم و بنیاد بروج کرده است که بر آن تولد همه مردم شده است پس واضع

باید که مقدم بر اساس باشد و اگر هر آن حکیم که او را واضع میدانی دو برابر دنیا باشد

نظر کردن او در نجوم و کواکب ساعات نظر کردن تو خواهد بود که کواکب نجوم را تعلق در آسمان می
دید و باشد ایا کمان داری که ان حکیم قادر بر رفتن بالای آسمان بود که منازل و مجاری و نحوس
و سعود و دقایق کواکب و نجوم را معلوم کرده باشد و نعت کسوف و خسوف دانسته و تولد
هر مولود را کما ینبغی مطلع کردیده و سعادت و نحوست و بطوء و سرعت ایشان را دانسته که ان
ان سعادت و نحوست ساعات روز را مکث هر کوکبی داخل الارض و فوق الارض طلوع
و غروب از انکه در کدام ساعت طلوع و غروب و مکث مینمایند نیز دانسته باشد و تا
مدت استقامت ان حکیم در دنیا بوده باشد که علم اسما ها را اگر هرگز مدرک به حواس
و فکر انجا کار نمی کند و وهم راه نمی برد معلوم کرده باشد و چگونه قیاس کرده است که
شمس و قمر در کدام برج اند و مشتری در کدام برج طالع و طالع کدام است و باطن کدام انکه
ان حکیم از اهل زمین است و کواکب وقتی که در زیر روشنی افتاب مستور می گردند
نمی بیند مگر اینکه کمان نمائی که این حکیم وضع حساب کرده بالای اسمان رفته باشد
و ما گواهی می دهیم که ان حکیم قادر بر این علم نیست مگر بعضی اکسی که بالای اسمان است
دیگر انکه این علم از علوم اهل زمین نیست گفت که هرگز نشنیده ام که کسی از اهل زمین
بالای اسمان رفته باشد گفتم که شاید این حکیم این کار کرده باشد و تو ان نرسیده باشد
گفت اهل زمین نیست گفت اگر این خبر بمن میرسید هرگز تصدیق ان نمی کردم گفتم من
منصب ترا اختیار می کنم و میگویم که ارتقای ان حکیم بر اسمان رفته باشد پس لابد است او را که
هر برجی از بروج و با هر کوکبی از کواکب از مقامیکه طلوع می کنند تا جائی که غروب
مینمایند سیر کرده باشد زیرا که بعضی از ان کواکب قطع مسافت دوره فلک در
سی سال می کنند و بعضی در کمتر از ان پس لابد است ان حکیم را که جولان نماید در اقطار
سموات تا معرفت طالع سعود و نحوس و سرعت و بطوء معلوم او کرده باشد قادر بر ان

میتوانند

نتوانند شد که از حساب خبری که بر اسمان فارغ شد و محتاج خبری که بر زمین است و انچه زیر زمین است
حکم نماید پس قادر بر احکام و دقایق و ساعات نتوانند شد مگر بمعرفت خبریکه زیر زمین است
زیرا که لازم است که بداند که کدام ساعت از زیر طلوع می کند طالع ان و چه مدت مکث مینماید
زیر زمین و کدام ساعت از و غایب میشود و غایب ان چه [illegible] اما پنهانی کند و زیر طلوع
و غروب الفاظی میبیند و لابد است اینکه عالم این همه اینها باید که بسیار باشد و اگر نه منتفع باشد
نتوان شد و شاید که تو گمان ان داشته باشی که ان حکیم در ظلمات زمین و دریاها گذشته
باشد و با نجوم و شمس و قمر در مجاری ایشان مقدار سیر ایشان که در اسمان میشود سیر کرده باشد
تا بر شبه که اسبابی غایب را نیابد و انچه کرد ما تحت الارض است بفقد خبریکه اسمان داشته
باشد گفت که ابا دیدی سر اهل قبول کرده ام رفتن شخصی از اهل زمین بر اسمان و فقادن
او بر خبرها که بیان فرمودی تا لازم اید مرا اقرار به قول و سیر او در ظلمات زمین و دید
گفتم پس چگونه بوقوع امده است این علم که گمان واقع بودن حکیمی از مردم بان داری و حال
انکه همه مردم متولد بر همین نجوم اند پس چگونه شناختند حساب احوال انکه نجوم بر وی مقدم
گفت مناسب نبدانم که واضع این علم نجوم که معلق در اسمان اند کسی از اهل زمین باشد گفتم
پس لابد است ترا که قایل شوی باینکه تعلیم این علم کرده است کسی حکیم که عالم و مدبر اسمان
و زمین است گفت اگر این را بگویم پس بتحقیق که اقرار به وجود صانع که گمان داری که بر اسمان است
کرده باشم گفتم که تو قایل شده که حساب نجوم حق است و تولد جمیع افراد مردم بران گفت حق است
و در این شبهه نیست که در عقر این است گفتم هم چنین قایل شده که هیچ یکی از اهل زمین قدرت
بر قیاس ندارد با این نجوم و شمس و قمر در معرفت ندارد تا بر مجاری ان مطلع کردد با افنا
شمس و طلوع نماید گفت رفتن بر اسمان ممکن نیست گفتم پس ترا چاره نیست که یقین نمائی که
معلم از اسمان است نه از اهل زمین نیست گفت اگر گویم که این حساب را معلمی نیست پس دور

از صواب و اگر گمان کنم که یکی از اهل زمین دانسته است این را اگر در آسمان و زمین است هر آینه باطل است
زیرا که اهل زمین قادر نیستند بر دانستن جز یکی معین شد از احوال نجوم و بروج و علم اهل زمین
جز بحواس حاصل نشود و ادراک علم این نجوم بحواس و رجوع میسر نیست زیرا که ابعاد اجرام آسمانها
معلق اند و حواس را جز نظر کردن سبیلی ایشان دست رسی نیست تا حساب دقایق و سعادت
و نحوست و سیر و هبوط و اقامت و رجوع اینها مدرک بحواس نمی گردد گفتم پس هرزه است
که این علم را اگر بیاموزیم معلم آن از اهل زمین نیست و باید از اهل آسمان باشد گفت
از اهل آسمان زیرا که نجوم معلق در آسمان اند و اهل زمین حقیقت اینها را مثل اهل آسمان
ممیز نیستند گفتم پس در این باب امعان نظر نمای و نفس خود را تضجیر مکن ای استاد که بدان
که جمیع اهل این اصول تعیین نجوم شده اند و اینها پیش از مردم موجود بودند گفت ای شاگرد
ازین قول عاجزم گفتم ای استاد این است زیرا که بداند که قول تو قدیم و حدوث مردم منتقض شد
یعنی قایل بودی که انسان همیشه بوده است و همیشه خواهد بود و وجه انتقاض آنکه غلبت
نجوم و آسمانها و عینیت انسان ثابت شد و محقق گشت و وقتی که پیش از انسان مخلوق شد
پس از اینکه اعتقاد به خلقت زمین پیش از نجوم و آسمان نمائی گفت برای چه اعتقاد به قبلیت
خلقت زمین لازم می آید گفتم ای استاد زیرا که الله تعالی اگر زمین را فراش و مهیا برای مخلوقات
بنا نساخت انسان و حیوانات دیگر را استقامت نمی توانست شد و قادر نبودند بر اینکه در
هوا باشند مگر اینکه ایشان را بال و پر میبود گفت اگر بال و پر نیز میداشتند جای آرام و
قرار میخواست گفتم پس هنوز در شک هستی از حدوث انسان بعد از زمین و آسمان گفت
نه بلکه یقین شد گفتم بیارم دلیلی برای که ترا اعتقاد یقین بخشد گفت هر آینه بهتر و باعث
زوال شک و شبهه از من خواهد بود گفتم ای استاد آیا که این نجوم و شمس و قمر بر دور فلک
می گردند گفت بلی گفتم ای استاد که فلک اساس این نجوم است گفت بلی گفتم پس بی حیثیتم این نجوم

که بکان

که بکان تو اول انسان اند مگر اینکه بعد از فلک موضوع شده اند زیرا که بسبب فلک بروج دوره
میکنند و گاهی صعود و گاهی هبوط مینمایند گفت بتحقیق که بیان کردی امری واضح که بر هیچ
ذی عقلی مشکل نماید که فلکی که نجوم بان دوره می کنند آن فلک اساس نجوم است زیرا که بسبب
فلک در حرکت اند گفتم اقرار کردی اینکه خالق نجوم که تو آنرا مردم بالطبع و سعد و نحس ایشان
هم او خالق زمینهاست زیرا که اگر او را مخلوق بنا ساخت نمی بود هیچ مخلوق گفت غیر از قبول
کردن کلام تو چاره نمی یابم گفتم ای استاد نیست سزاوار زیرا که عقلت دلالت کند بر اینکه قادر
نیست بر خلق آسمان مگر کسی که خلق زمین و مخلوقات و شمس و قمر و نجوم کرده است و بدانکه
که اگر آسمان و نجوم نمی بودند هر آینه مخلوقات زمین هلاک میشدند گفت گواهی میدهم
اینکه خالق یکیست و احدیست زیرا که بتحقیق آوردی حجتی که بر هیچ عاقلی ظاهر شد و حجت
من منقطع گردید و نمی یابم که واضع این حساب و معلم این نجوم یکی از اهل زمین باشد
زیرا که اینها در آسمان اند و هرگز نمی فهمم که این علم چگونه باهل زمین رسیده که هیچ وجه تفاوتی
ندارد زیرا که اگر نمی شناختم این علم را هر آینه انکار می کردم آن را و قایل بطلان آن میشدم
پس امر بر من آسان نمیشد گفتم بگو یقین که اگر بیان کنم در نفع اهلیلجه و علم طب نیز وجهی
که بیان کردم در علم نجوم پس انصاف خواهی کرد و اقرار بحق خواهی نمود یا نه گفت البته گفتم
ایا مردم در ابتدای حال از علم طب و منافع اهلیلجه و ادویه های دیگر غافل بودند یا نه
گفت بلی غافل بودند گفتم پس از کجا اطلاع و منافع اهلیلجه بهم رسانیدند گفت بتجربه گفتم
چگونه بخاطر ایشان خطور نمود که حضرت بتجربه آن کردند و چگونه گمان کردند که اهلیلجه
مصلح اجساد است حال آنکه در آن غیر از مضرت نمی بینند در بادی حال و چگونه عزم کردند
بطلب چیزیکه نمیدانستند و حواس دلالت نکرد ایشان را بر آن گفت بتجربه ها گفتم
خبر ده مرا از واضع طب و دانندگان عقاقیر که متفرق اند در مشرق و مغرب ولایات

که دا اضع طب و دلالت کنند بر عقاقیر مرده حکیمی از بعضی از این بلاد باشد که کشف بلی لابد است که

هم چنین باشد که مرد حکیم این کارها کرده باشد و حکما بران اجماع کردند و بعقل خود در ان کار

فکر و نظر نمودند گفتم گویا که اراده انصاف داری و وفا داری بعهد خود خواهی نمود پس اطلاع

ده مرا که چگونه شناختن آن حکیم ادویه ها را الی ممکن است که ادویه های بلاد خود دانسته باشد

لیکن دواهائی که در تمام اقطار زمین متفرق اند چگونه معلوم کرده باشد آیا می تواند بود

که جمیع نباتات زمین را تفحص نموده و یکان یکان ادویه عالم را چشیده باشد تا اطلاع بر همه

انها بهم رسانیده باشد آیا عقل تو تو را دلالت می کند برین که حکما فی الحقیقه مقدور بودند بر تفحص جمیع

بلاد فارس و نباتات آن هر درختی را تا اگر بحواس شناختند بلند داخلها و هر ادویه را

که مدرک بر حواس می شوند دریافته باشند و فرض کردیم که همه اشجار را دریافته باشند و

تفحص جمیع نباتات فارس نموده باشد اما چگونه معلوم کرده که این دوا کامل نمی شود تا که

اهلیلج از هند و مصطکی از روم و مشک از تبت و دارچینی از چین و خصیه سگ بیدستر از ترک

وافیون از مصر و صبر از یمن و بوره ارمنی از ارمنیه و دواهای دیگر که در اطراف زمین اند

با همدیگر معجون نمایند و چگونه شناخته که در حالت اجتماع ادویه فایده مترتب خواهد

شد که در وقت عدم اجتماع مترتب نیست و چگونه راه برده بمکانهای که این ادویه در آنها

می روید حال آنکه الوان مختلفه دارند و عقاقیر هیبا شبهه در بلدان متفرق اند بعضی

از آن عروق اند و بعضی لحا و بعضی ورق و بعضی ثمر و بعضی عصیر و بعضی مایع و بعضی صمغ

و بعضی دهن و بعضی که عصاره آنها را طبخ می نمایند و بعضی عصاره هارا طبخ نمی کنند

که بلغات شتی نامیده شده اند و بدون امتزاج با صلاح نمی آیند و بی اجتماع دوا

کامل نمی شود و بعضی از آن ادویه مرارات سباع و دواب بری و بحری اند و اهل این بلاد

مختلف و متفرق اند بلغات و با همدیگر قتال و حروب دارند آیا می بینی ان حکیم را

که تتبع

که تتبع ان همه بلاد نموده باشد حتی که همه لغات را دانسته باشد و تمام روی زمین را گردیده و

تفحص عقاقیر از مشرق تا مغرب نموده در حالی که شناخته باشد اوقات و زمان رویدن

مکان آنها با وجود اختلاط آنها و اختلاف صفات و تباین الوان و تفرق اسمای آنها اگر گوئی

که آن حکیم حل سؤال می کند بعضی از مردم میرسد پس گوئیم که چگونه سؤال می کند از چیزی که نه شناخته

نکرده است و مدرک به حواس نشده و چگونه بخاطرش رسید که باکی از فلان تجویز بود

و حال آنکه آن حکیم تکلم بلغتی می کند و سؤال بلغتی دیگر و اینها بسیار اند که در بلاد متفرق

اند و لغات مختلفه و اگر فرض کنیم هم چنین کرده باشد پس چگونه شناخت منافع و مضار

و تسکین و تهیج و برودت و حرارت و مرارت و خواص و لینت و شدت و یبوست آنها را

پس اگر گوئی که بظن دریافته زیرا که آن چیزها مدرک به حواس و طبیعت نمی شوند پس دور از

عقل است و اگر گوئی که بتجربه و شرب دانسته پس هر آینه سزاوار بود او را که در اول مرتبه بمیرد

دوا می مرده زیرا که اکثری از آنها سم قاتل اند و اگر گوئی که همه بلاد را گردیده و در هر قومی

اقامت نموده و لغات ایشان را یاد گرفته و ادویه بلاد ایشان را در میان ایشان تجربه کرده

باشد هر آینه در اول مرتبه شرب دوا مرده باشد بسبب شدت دوا و اگر نمرده باشد پس

چگونه متقال و قیراطان را و عقل کردیم که این همه اشیا را تتبع نموده باشد لیکن اکثری از

آنها سم قاتل اند که اگر اندکی از مقدار خود زیاده شود هر آینه بهلاکت خواهد بود و اگر از

مقدار خود ناقص باشد فایده نبخشد و فرض کردیم که اگر همه این چیزها را دریافته و در

مغارب و جولان نموده و عمر طویل یافته و تتبع اشجار نموده و تفحص همه بقعها کرده باشد

لیکن چگونه تتبع نموده چیزیکه در ظاهر نیست مانند مرارات طیور و سباع و دواب بحر

دیگر آیا گمان داری که آن حکیم تفحص و امتحان تمام عقاقیر نموده بنا از اشجار و امثال نموده در

یافته که بعضی از آنها اصل اجب دوا اند در آنکه مرارات حیوانات بان تتمیم نکنند و مراره

نام حیوانات عالم از طیور و سباع و دواب تربیت داده بجهت امتحان نموده و هر این حیوانات را کشته
و مرارهٔ ایشان را تجربه نموده باشد چنانچه عقاقیر را امتحان نموده هم چنان مرارهٔ ها را نیز
بتجربه آورده باشد اگر همه طیور و دواب بری را جمع نموده باشد چگونه بر دواب بحری دست
بدریاها شناخته و همه انها را جمع نموده و تجربه و امتحان کرده گفت هر اینه مرا بحال جواب نیست
گفتم بدرستیکه بیاورم برای تو بیانی واضح تر از این که گفتم و بیان نمودم اما بینی که این عقاقیر
و مرارهٔ ها چه از طیور و چه از وحوش و دواب کامل نمی شود مگر بعد از اجتماع گفت بلی گفتم خبر ده
مرا که حواس این حکیم چگونه وضع این ادویه نموده که از یکی مثقالی و از دیگری قیراطی که قیمت بیشتر
نبود انا ترتیب سر دو هفتی در علم طب و صناعت تو طبابت و در دوا دخل داری و دوائی
که ترکیب میشمائی از یکی یک مثقال و از دیگری چند مثقال و از دیگری چند قیراط و هم چنین
از یکی زیاده و از یکی کم میگیری تا که بیک قدر معلوم میگردد و صاحب بیماری ها عقلا
هستند که او مجود و صاحب قولنج را زیاده از ان می دهی که اطلاق بطن او مبادا این
خبرها را حواس او چگونه ادراک نموده و چگونه دریافت کرده حواس خود که دوائی که برای
وجع راس است منحدر بسوی رجلین نخواهد شد حال انکه انحدار سهل تر از صعود است
و دوائی که برای وجع قدمین است صعود بسوی سر نمیکند حال انکه بسوی سر نزدیک تر است
و هم چنین هر دوائی که برای وجع هر عضوی بخود است متوجه همان عضو میشود و حال انکه
همه وارد معده میشوند پس چرا نزول میکند دوائی که صعود کرده و صعود نمی کند دوائی
که نزول کرده و حواس چگونه دریافتند که دوائی که برای گوش است نفع برای چشم نمی کند
و دوائی که چشم بدان منتفع میشود برای گوش نفعی نمی بخشد و هم چنین در همه اعضا
که دوائی مخصوص هر عضوی است که برای عضو دیگر فایده نمیکند پس این را عقول و حواس چگونه
دریافتند حال انکه عروقی که مجاری ان ادویه اند در لحم اند و بالای ان جلد است

وان عروق

وان عروق مدرک نمی شود بسمع و بصر و بشامه و لامسه و ذائقه نمیشوند گفت هر اینه تحقیق بیان
کردی مطلبی که ما بان طریق دانا ایم مگر اینکه بگوییم که حکیم این ادویه کرده و قرعه را
بخورد کسی میداد و ان هم بمیرد پس شکم او را شق می نمود و تتبع عروق و نظر در مجاری آن
و مواضع استقرار دوا میکرد گفتم پس خبر ده مرا آیا نمیدانی که دوا هرگاه به عروق میرسد
مخلوط با خون میشود پس خون و دوا با هم مخلوط شده و یک شی میشوند گفت بلی که انسان
گفتم آیا نمیدانی که انسان وقتی که میمیرد خون او سرد میگردد و منجمد میشود گفت بلی گفتم
پس چگونه شناخت آن حکیم دوا را بعد از انکه خون شد و هیچ اثری نماند گفت تحقیق
که او را در خبری که قدرت بر دفع ان ندارم گفتم پس خبر ده مرا که از کجا دانستند مردمان
که در این ادویه مذکوره برای ایشان نفعی است تا که بتجربه ان مشغول شدند و در بلاد
متفرقه تفحص نمودند و مواضع و معادن انها در اماکن متباینه بهم رسانیدند و اوزان
هر یکی را از مثقال و قیراط دریافتند گفت تحقیق که در ماندم از جواب تو برای
عقول و حواس سائل تو و ملتجی ساختی مرا بسوی امری که مدرک به حواس نمیشود و معلوم
نمیگردد و لابد است که وضع این ادویه را واضعی کرده باشد زیرا که ادویه وضع نفس خود
نکرده و خود مجتمع نشده اند تا که دیگری جمع نکرده است پس اطلاع ده مرا که چگونه مردم
دریافتند که در این ادویه منافعی است تا که مشغول مطلب ان ادویه در بلدان متفرقه شدند
گفتم بدرستیکه من می اورم برای تو مثلی و بیان میکنم دلیلی که بان واضع این ادویه را بشناسی
شود و دلالات بر این مفاهیم مختلفه و با زحمت واضح عروق کرده گفت اگر این را بیان
کنی پس مرا چاره نیست از اقرار به ان خواهد بود گفتم پس خبر ده مرا از شخصی که باغی عظیم آبادان
و دیوار محکمی بگرد آن برآورده بعد از ان غرس اشجار و اثمار و ریاحین و بقول نمود
و تعهد سقایه و تربیت و نگاه داشتن ان از مضرت کرده تا بحدی که هیچ ضعفی او را نرسید

پوشیده نماند پس وقتی که اشجار بکمال رسند و آنها را هیزم کنند و بقول سبز شوند و تر و تش
ادویه و سوال نزد آن با بقیه از بقول نمائی اما دادار دری میباید بلکه بر و درو انگ
و بقول مسئول را هر جا که در باغ باشند او درده نتوانند داد گفت آری گفتم اگر صاحب حدیقه
ترا بگوید که تر و بقل مسئول را از این باغ بگیر که من فادرم بیاوردن آن شیتم اما تو قدرت
داری که بروی در آن وجب نکردی و بدرخت مطلوب رسی و میوه از وی بچینی گفت
از کجا قدرت دارم زیرا که سرگردانم که در کدام موضع باغست گفتم اما نیست قدرت ترا
که جولان در تمام باغ نمائی و تفحص و تفحص هر شجر کنی و حواس تو بان دلالت کنند
تا که بشجر مطلوب رسی و میوه از وی بچینی اگر بیابی یا اگر نیابی بر گردی گفت چگونه
قدرت بر آن داشته باشم که من هنوز آن را معاینه نکرده ام و مشتبهات را نمی توانم گفتم پس
بدرستی که سزاوارست تا که دلالت عقل تو در مقامی که عاجز شوند حواس تو از ادراک
چیزی بدرستی که کسیکه عرش این بوستان عظیم در ما بین مشرق و مغرب نموده و عرش این
اشجار و بقول در آن بوستان کرده همان کسی حکیم را دلالت بر عقاقیر و مواضع آن
در مشرق و مغرب نموده و کمان توانست که آن حکیم واضع طبابت و هم چنین سزاوار است
که استدلال بعقل خود کنی بر اینکه همان کسی نام نهاده آن عقاقیر را و شناسانیده مواضع
آنها را چنانکه صاحب حدیقه مواضع اشجار و بقول باغ خود را میداند و سزاوار است
اینکه غارس اشجار و بقول و دلالت کننده برانها دلالت کند بر منافع و مضار و فواید
و مثقال آنها باشد گفت بدرستیکه همچنین است که میگوئی گفتم اما می بینی که اگر خالق جسد
و چیزیکه در جسد است از عصب و لحم و امعاء و عروق و غیره خالق حدیقه و غارس اشجار باشد
اما نمی توانند که از آن مثقال و فواید و صلاحیت داری هر یک بیان کند گفت چه
گونه خواهد دانست که اینها مدرک بحواس نیست و این را نخواهد شناخت مگر کسیکه

عرش

عرش آن حدیقه نموده و منافع و مضار اشجار و بقول آن است باشد گفتم اما همچنین سزاوار است که خالق
و اهل باشد اما که اگر خالق دو باشند یکی خالق دوا و دیگر خالق جسد مریض و العیاذ
دوا بجسد مریض نمی تواند نمود چه علم بجسد مریض آن ندارد و هم چنین خالق جسد
بدوا نمی خواهد رسید چه علم بدوا و منافع و مضار آن ندارد پس خالق دوا و مرض یکی باشد که اعمال
دوا در عروق نماید که موجب شفای مریض کرده گفت شک ندارم در اینکه اگر خالق جسد
غیر خالق عقاقیر باشد احتیاج بیان نمودی لازم میاید گفتم بدرستیکه کسیکه دلالت کرد حکیم را
بعقاقیر مختلفه و متفرقه همان صاحب حدیقه است و هم او باقی جسد است و هم او دلالت کرده
بوحی بر اوصاف هر شجره و بلادیکه در آن میباشند و هم چنین آن حکیم را بر اوزان آن از
مثقال و فواید هر یک نموده و همچنین بر مرارت سباع و طیور و دواب کاهی بخشند
بر هر گاه که خالق عالم یکی شد بر منافع هر چیزی از مخلوقات دلالت نموده گفت البته یکی
هم چنانست و تحقیقی که حواس و تجربه باطل شد گفتم الحال که دریافتی پس بیا که نظر کنیم بعقل خود
و استدلال کنیم بحواس خود که اما می توانند بود که خالق این حدیقه و غارس اینها اشجار و اوفی بستان
این دواب و طیور و صید کننده انسان که این همه اشیا برای انتفاع او است بجز این عرش این
حدیقه در زمین دیگری کرده باشد که از آن غیر خواسته باشد همانست نمایا گفت سزاوار است
که زمینی که در آن عرش این حدیقه عظیم و اشجار شده باشد ملک دیگری باشد بلکه ملک خالق
این مخلوقات گفتم پس زمین نیز باید که بسبب اتصال بعضی اتصال اشیا بعضی در ملک
صاحب حدیقه باشد گفت در این شکی نیست گفتم پس چیزی دیگر را و تفحص کن بنفس خود را
که اما نمی دانی که این حدیقه و چیزیکه در این حدیقه است از انسان و دواب و طیور و اشجار
و عقاقیر و نبات و غیر آن از اصلاح اینها و زندگی و تازگی چیزی نمی تواند بود گفت بلی گفتم
اما مناسب میدانی که خالق این حدیقه و چیزیکه در او است یکی باشد و خالق آب دیگری که اگر فراغ

باشد اجابت کند و اگر خواهد بگذارد پس باعث فساد حدیقه گردد گفت سزاوار نیست که خالق
این حدیقه و فارس این اشجار دیگری باشد و مالک آب دیگری بلکه یقین میدانست که اجزای کره
از زمین و جبال و جانب در ملک فارس حدیقه است زیرا که اگر آب در ملک دیگری باشد پس
حدیقه و هر چه در حدیقه است هلاک گردد بلکه او خلق آب پیش از غرس کرده که بسبب آن لطف است
و اصلاح ایشان گفتم اما می بینی که اگر بگذارد این آب جاری باشد که بیابان غالب گردد و باجمع شود نیز
باعث هلاک حدیقه گردد چنانکه این موجب خرابی او میشود گفت بلی ولیکن شاید که آب
بحر را خالق بگذارد که بجای و همیشه بر سبیل عادت جاری باشد گفتم توقف بلی شدی که اگر دریاها
دائماً جاری باشد هر آینه حدیقه خراب گردد گفت آری گفتم پس باید شد که من ترا آگاه سازم که
یقین نمای که خالق بحر همان خالق حدیقه است و هم او اجرای حدیقه را جاری کرده است برای انتفاع
مردم گفت بیان نمای و مرا بر یقین آر چنانچه ظاهر از بیان کردی گفتم اما میدانی که اجزای زیادتی
دنیا باید با مبرد گفت بلی گفتم در دریاها هیچ سبب کثرت آب باران یا سبب قلت آن زیاده
و کمی ملاحظه نموده گفت نه گفتم اما عقل تو را دلالت نمی کند بر اینکه خالق دریا و خالق حدیقه
و ما بینهما یکی است و هم او مقرر کرده است برای دریا حدی که در وقت کثرت و قلت آب تجاوز
از آن نمی کند و زیاده و کم نمیشود و بر قول من چیزی که است دلایل توان نمود با اینکه از دریا موج
مانند کوه بر منحجر و مشرف کوههای بلند و زمینها است و هر را افرا می گیرد پس اگر
امواج خود را فتق نماید و آب در مکانی که مأمور با حبس آن من جانب الله است حبس نکند
هر آینه مشرف بر تمام دنیا گردد و همه عالم غرق شود گفت باید رسید که هم چنین است که گفتی
و بتحقیق که دلایل و برهان بیان نمودی که قدرت بر انکار آن ندارم گفتم بیا دلیل دیگر برای تو
دلایلی که بشناسی اتصال بعضی از خلایق با بعضی و آن همه از مدبر حکیم و عالم قدیر است اما
نمی دانی که اکثری از عقاقیر و بقول که در حدیقه اند و موجب معاش دواب در حشر و طراوت

ایشان را

ایشان را آب از چشمه و از نهر نمی رسد بلکه از سقا پایان انتها می نماید گفت بلی گفتم اما سزاوار نیست
که عقل تو را دلالت بر اینکه اگر باشد سحاب که برد از دریاها آب بسوی بلدان و مواضعی که آب چشمه
و نهر بدانجا نمی رسد و در آنجا عقاقیر و بقول و شجر و انام و غیره صاحب حدیقه را باشد که هرگز است آن
آن غیر سحاب را از حدیقه باز دارد و صاحب حدیقه بر خلیقه خود خائف باشد که مبادا آن صاحب
مطر را حبس نماید که موجب هلاک خلیقه یعنی مخلوقات گردد گفت باید رسید که ایجاد کرده
نمود اتصال بعضی را با بعضی واضح ساخت کلام تو کسیکه خلقت این حدیقه و این زمین
کرده است و خلایق را در آن آفریده و برای خلایق چشمه ها و نهرها جاری کرده و انواع نبات
و بقول رویانیده همان خالق سما و سحاب است که ارسال آب می کند وقتی که سقایه حدیقه
خواهد و اجرای هر چه در حدیقه است از خلیقه و اشجار و دواب و بقول و غیر آن میخواهد که
اینکه من میخواهم که برای من بیان نمایی که سبب از دریا و یقین من گردد و مرا از شک
بیرون آری گفتم باید شد که من بیارم دلیلی برای تو ان شاء الله تعالی از اهلیلجه تو و اتصال آن
بحدیقه و ما بینهما بیان کنم تا بدانی که این همه شد بر صانع علیم حکیم است گفت چگونه بیاری
از اهلیلجه دلیلی که شک را از من ببرد گفتم بجهت آنکه نمودم ترا از اتقان صنع و اثر ترکیب مؤلف
و اتصال در میان عروق و فروع اهلیلجه و احتیاج بعضی از آن بسوی بعضی تا که متصل با تمام
شود گفت اگر بیان کنی آن را پس شک نکنم گفتم اما مشاهده کرده اهلیلجه در زمین رویانیده است
و دیده که عروق آن مؤلف با اصل اند و اصل معلق به ساق است که متصل بعضی از آن و
متصل بفرع است و فرع منظوم با کام و ورق است و ورق متصل موضع ایشان از حرور و برد
نگاه میدارد گفت بتحقیق که اتصال عروق و ورق و غیر آن از اهلیلجه که بیان نمودی هم ظاهر
شد پس گواهی میدهم که خالق آن یکی است که دیگری در خلقت آن شریک نیست گفتم اگر بیا
ترا خبر کنم منزلت آن بجهت و تخصص جو حدا ث عناصر بسوی یعنی در همه حالات

پس از آن بجا آوردن خواهش کرد گفت از وقت ساعت در و مهلت بخواهم کرد گفتم پس ختم چیزهای که بیان
می کنم برای تو بدرستی که زمین متصل است با هلیجه و اهلیجه متصل است به تراب و تراب متصل است
بنفس و نفس متصل اند بدوران فلك و فلك متصل است بچیزیکه در میان آسمان و زمین است بطبیعت
ظاهر و حکمت بالغه و بتالیف متفق و تدبیر حکیم که متصل است هر چه در میان آسمان و زمین است
بیکدیگر قیام معنی بدون یعنی ممکن نیست و هیچ چیزی از وقت خود دنی کند چه اگر تا خیر بجا
از وقت خود نمایند میکند هر آینه چیزیکه بر زمین است از خلایق و نباتات هلاك گردد گفت
بدرستی که اینها علامات بیتسیر و دلالات واضحه اند بر اتفاق صنع و آثار تدبیر لیکن در
با هم اتصال چیزیکه ترك نمودی بچیزیکه ذکر کردی گفتم چه چیز ترك کردم گفت انسان که از آن بیان
بیان ننمودی گفتم اما میدانی که اغذیه متصل بانسان اند که مدبر حقیقی همه اینها انسان است
نموده گفت آیا مدرك داری که تفسیر این باب نیز چنانچه تفصیل اشیای دیگر نمودی نمائی گفتم آری
و اتضح از آن سر بشر که گواهی دهی و اقرار نمائی که همه اینها از اشیا مخصوص بنی آدم اند گفت چه
گونه انسان گفتم پیدا کرده ما شاء الله تعالی آسمان را سقفی مرفوع چه اگر مرفوع نبود آفتاب
و طلعات بر بیان انسان را هلاك میساخت و پیدا کرده است برای انسان نجوم و شهب را که بان در
بر و بحر راه یابند و منافع بدارند و پیدا کرده است در آسمان برای انسان شمس و قمر را
که ساعات در فلك مینماید و کاهی طلوع و کاهی افول میکنند که بنای ایام و شهور
و سنین و سبب صیف و شتا و ربیع و خریف و اختلاف لیل و نهار را باعث معاش
انسان کرده اند و حرارت و برودت مناسبتی او بخشیده اگر هوا یك طریق بود و هیچ
تغییر نمی یافت و باریدن بارها و گرد و موجب هلاك خلایق میشد زیرا که هوای بارد سردی می کند
انفاس ایشان را و هوای حار دفع اذیت از اجسام ایشان مینماید و هوای مرطوب تر
طبایع ایشان میکند و هوای یابس نشف رطوبات از ایشان مینماید و بسبب هوا

متفرق می گردد

متفرق می گردد و انتشار ابر مطبوق میشود تا که منبسط در آسمان میگردد اگر ابر در یا وقت باد [illegible]
خود باز ماند هر آینه خلایق هلاك گردند و منفعت ها فسخ شود پس باز فرستاد الله تعالی
باران در وقت خود و بسبب زمینی که از آن فرش و منها ساخته و جبال او را اوتاد گردانید و
در و جا [illegible] کرده که باعث نضارت حدائق و بقای خلایق است پس معلوم شد که تدبیر در آسمان
و زمین و آنچه در میان اینهاست مخلوق یك امر بود کاریگر اگر دیگری نیز غیر یك [illegible] بود در آ[illegible]
اختلاف [illegible] پیدا میشد و هم چنین آسمان [illegible] زمین لشکر از آن زمین حبوب و عنب و زر[illegible]
و نخل و فواکه و غیرها رویانید تا موجب معاش انسان و چارپایان ایشان باشد و از آن
چارپایان شیر و روغن و پشم و صوف [illegible] باشند و انتفاع دیگر نیز بردارند
و هم چنین بسیار چیزهای دیگر را که بیان نکرده ام یعنی همه برای انتفاع انسان است و غافل
مباش که هر چه در زمین است بر دو قسم است یکی آنکه سبز میشود و دیگری آنکه متولد می گردد
دیگر اکول است و دیگری ماکول گفت تحقیق که وصف کردی بطریقی که دانستم که اینها همه از
مدبر حکیم علیم است و تحقیق که ایمان آوردم و تصدیق نمودم که خالق یکی است لیکن شکی
دارم در اینکه این زهرهای قاتل را نیز خالق الله تعالی است یا دیگری زیرا که در [illegible] از
مضرت است و هیچ گونه نفعی ندارد گفتم آیا نزد تو زهرها غیر مخلوق الله اند گفت آری
زیرا که مخلوقات الهی همه چنان که باید باشند چیزیکه برای ایشان مضرت داشته باشد
نیافریند گفتم زود است که بنمایم ترا از این نیز چیزیکه شناسی و بخواهم نمود ترا از نزد
اهلیجه تو و از علم طب تو گفت بگوی آیا میدانی چیزها از این نباتات که در آن مضرت
برای خلق نباشد گفت آری گفتم آن نباتات کدام است گفت این اطعمه گفتم آیا نیست این
طعامها که بیان نمودی تغییر الوان مخلوقات و رنج او و [illegible] ایشان مینماید تا بمرتبه که [illegible]
و [illegible] و سلال و غیرها از او جای پیدا میکند گفت بلی هم چنین است گفتم آیا [illegible]

هر یک از نباتات که در آن منفعت باشد گفت اینها گفتم آیا داخل نمیشود در او و هر که دفع رنج
و جذام و رفع الام و اسقام مجاهد چنانکه توسبب نزول معالجه بنیک سبیل گفت را
سکوی هم چنین است گفتم خبر ده مرا که کدام یکی از دواها خبر رسانی و رای دفع سمیات نافع
تر و سود تراست گفت این تریاق رئیس دواهاست در حق دفع سمیات و نیش حیات
لسع هوام و شرب زهرهای قاتل گفتم آیا نشنیده که تریاق طبخ با افعی قاتله مینماید گفت
این هم چنین است تریاق نافع و دافع زهرهای قاتل نمیشود مگر بسبب افعی قاتله تحقیق
که باب گفتگو بر من بسته و دست لیس گواهی میدهم که لا اله الا الله وحده لا شریک له
بدرستی که اوست خالق زهرهای قاتل و هوام عادی و جمیع نباتات و اشجار و سبلا
کننده اسباب دوراننده باد ها و مسخر سحاب و خالق دواها و اوست شناسنده بچیز یکه
اصلاح حال انسان از مرو بدینماید و اوست که وضع نجوم و حساب افلاک کرده بعلمی که
اظهار آن نموده پس بیان کن و ابمن که چگونه گفتی هو الاول و الآخر و هو اللطیف الخبیر
و امثال آن گفتم و اول بلا کیفیت و آخر بلا نهایت و دارا مثل نیست و خلق
مخلوق کرده نه از چیزی و نه از امداد کسی و نه رفیکر و حیله و ند ندارد و مدرک حس
و محسوس بلمس نمیشود و اورا جل شانه نتوان شناخت مگر بخلق او گفت بیان کن مرا
قوت او گفتم پروردگار خود را قوی بر این می گوییم که خلق عظیم مخلوق کرده مثل
زمین و چیز یکه بر زمین است از جبال و بحار و چیز یکه بر او است از مخلوقات مثل
انسان و حیوان و گردیدن بادها و ابرها مملو از آب کبیر و شمس و قمر و کلانی آن
و عظمت نور ایشان که ابصار نهایت ایشان را ادراک نمی توانسته نمود و نجوم جاری و
دوران و غلظت سماها و چیز یکه بر زمین است از خلق ثقیل که متحرک نمیشوند
مگر اینکه او خواهد که یک نا چیز حرکت آید و تا چیز دیگر ثابت ماند و یک نا چیز مختلف

سبک و یک نا چیز قایم بماند این همه چیزها دلیل بر قوت او میشود نه سر از قوت قوت که قائل
چنانچه در مخلوقات است چه اگر قوت او مشابه بقوت مخلوقات باشد هر آینه بر او جایز است شبیه
واقع شود و احتمال زیادتی و نقصان داشته باشد و هر چیز که احتمال نقصان و زیادتی دارد
تام و کامل نیست و هر چیز که تام و کامل نباشد البته عاجز و ضعیف است والله تعالی منزه
بهیچ چیز نیست گفت اما میدانم که معنی سمیع و بصیر و عالم چیست گفتم بصیر برای آن میگویند که هیچ
چیز برا و مخفی نیست و از صغیر و کبیر و دقیق و جلیل والله تعالی را بصیر به چشم نمیگوییم چنانکه
مخلوقات بصیر به چشم اند و سمیع برای آن میگویند که هر جا که مثل سه مصلحت میکنند چهارم
ایشان اوست جل شانه که مصلحت ایشان را میشنود و هر جا که چهار کس مصلحت میکنند پنجم
ایشان اوست جل جلاله و آواز پای مورچه و صدای پرهای طیور در هوا میشنود و هر چیز
که سمع و بصر او را ادراک غایب یا ادراک متعلق بر او پوشیده نیست نه اینکه سمع و بصر او مثل
سمع و بصر مخلوقات و هم چنین علیم برای آن میگویند که هیچ چیز برا و مخفی و مستور نیست
چه در آسمان و چه در زمین همه اشیا مانند علم او و مانند علم مخلوقات گفت بدرستی که هم
چنین است که میگویی و بتحقیق که مسیان هر غرض من از سؤال رد جواب مرتاب است پس خبر ده مرا
از معنی لطیف گفتم لطیف برای آن میگویند که خلقت خلق لطیف کرده و علم باشیای لطیف و
نماید بخطا بو است گفت بدرستی که بسیار و انع گفتی پس بگوی که چگونه جایز است خلق را
که خود را موسوم با سماء الهی نمایند گفتم بدرستی که الله تعالی مباح کرده است مردم را اسماء
بخشیده اشیا انسان را پس انسان را واحد و قوی و صانع و رازق و سمیع و بصیر گویند و نیز
این اسما را بر الله تعالی گویند لیکن معنی متفاوت است نیز اکه انسان را واحد میگویند
آنکه واحد فی نفسه نیست چه اعضای او مختلف است و اجزای او از یکدیگر ممتاز و متباین اند
گوشت او غیر خون اوست و استخوان او غیر عصب اوست و موی او غیر ناخن اوست و

غیر یا محبت اوست وهم چنین همه مخلوقات دو فهمی که واحد الله تعالی ادا کو نبذ لیس او واحد لیست که واحد

من جمیع الجهات است زیرا که در اختلاف بهیچ وجه نیست کفت خبر وهر از معنی رؤف ورحیم از رضای

او ومحبت او وسخط او کفتم بدرستی که رحمت الهی از برای ما لازم جل شانه حادث میشود یعنی

ورحمت از بندکان بلا ووجرات یکی حدوث رافت در قلب ورقت بر حال مرحوم دیکر چیزی

که بعد از رافت ولطف بر مرحوم از ما حادث میشود واضافت رافت بسوی الله تعالی یعنی دیکر است

که بعد از رقت ولطف بر حال مرحوم انعام صادر میشود حاصل کلام آنکه رقت رافت الهی

ذات بنده است که بنده را اول در دل رقتی ومهربانی پیدا میشود بعد از ان مترتب می

شود اما در ذات واجب وهم چنین غضب وقتی که بنده خشم کیرد وتغییری در طبیعت او

تحویلی در رنک او ظاهر میکردد بعد از ان اثران مترتب میشود اما در ذات واجب تعالی

وتقدس اینچنین نیست وهم چنین در رضا وسخط ورحمت قیاس کن کفت خبر ده مرا از معنی

اراده الله تعالی کفتم اراده بنده عبارتست از انکه اول قصد فعلی میکند بعد از ان ظهور

میابد واراده الواثقست که هرکاه اراده چیزی کردان چیز با اراده معا متحقق میشود یعنی

تعقیب وتعلیق در اراده وفعل او نیست انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون کفت تحقیق که

انفقه لسبذات وکافی است برای کسیکه عقل وفهم دارد الحمد لله رب العالمین الذی هدانا

من الضلال **باب** در بیان معنی توحید وتعقیق مراتب ومعنی واحد واحد وصمد وتفسیر سوره

توحید **الایات البقره** والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم وخدای شما معبودیست

یکتا نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مکر او که احدیت در ذات ووحدانیت در صفات

بخشاینده است در ترتیب اشباح مهربانست بتقویه ارواح **وقال الله تعالی** ومن الناس من

یتخذ من دون الله اندادا یحبونهم کحب الله والذین آمنوا اشد حبا لله واز مردمان

کسی هست که فرا میکیرد فرود از خدای همتایان وشریکان یعنی بتان دوست میدارند

چنانچه خدای را دوست میدارند ودانانکه ایمان آورده اند ایشان قوی‌ترند تا بت پرستان در محبت

مر خدای را چه آنکه مشرک میبیند دوست میدارد ومؤمن نادیده دوست کرفته و باصنعت

عن یکتا دارد **وقال الله تعالی** الله لا اله الا هو الحی القیوم یعنی خدای سزاوار پرستش نیست هیچ

معبودی بحق در وجود مر خلق را مکر او که استحقاق عبادت او راست زنده ومیرانده

زندکان وزنده سبب از فنای ایشان باشند در ذات وصفات با قائم بتدبیر وحفظ مخلوقات

وقال الله تعالی لله ما فی السموات وما فی الارض یعنی مر خدای راست آنچه در آسمانها است از

وفرشته وارواح عالم علوی که آسمان رضی وبواطن صفات اند آنچه در زمینها است از کان

ومعادن یا مراد از عالم جسمانیست که مظاهر اسماء ومظاهر افعال اند **آل عمران** وما من اله

الا الله یعنی نیست هیچ معبودی سزاوار پرستش مکر الله تعالی که استحقاق عبودیت او راست

وقال الله تعالی قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا وبینکم ان لا نعبد

الا الله ولا نشرک به شیئا ولا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان

تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون یعنی بکو ای اهل کتاب خطاب با ترسایانست

فتاده صفهاید که یهود هم نیز درین خطاب داخل اند ومضمون خطاب اینست که بیایید

بسوی سخنی راست میان ما وشما یعنی کلمه که مردم با بد کردن یکسان باشند وآنجا کلمه

سه چیز است یکی آنکه نپرستیم مکر خدا را غیر یهود ونصاری است وعبادت عزیر وعیسی

دوم آنکه شریک نسازیم بخدای چیزی را وشرکان هر دو کروه ظاهر است سیم آنکه فرا نکیرد بعضی

بعضی از دیکر را خدایان فرو خدای تعالی اتخاذ ارباب نصاری آن بود که احبار خود را سجده

میکردند ومی کفتند از کامل در ایشان حلول لاهوت در ذات ایشان ظاهر است

واتخاذ ارباب یهود اطاعت احبار ایشان بود در تحلیل وتحریم پس اکر بر کردند اهل کتاب

از ین کلمه عدل پس بکوئید شما ای پیغمبر واصحاب مر ایشان را که کواه باشید بانکه ما مسلمانیم

النساء ان الله لا يغفر ما دون ذلك لمن يشاء ومن يشرك بالله فقد افترى
اثما عظيما يعني بدرستي كه خداي تعالى نيامرزد آن گناهي را كه غير از شرك بود مر كسي را كه خواهد [ان]
روي تفضل و احسان نه بوسيله عبادت طاعات و هر كه شرك آرد بخداي دانا بگير [او]
پس بدرستي كه افترا كرده باشد يعني بافترا و دروغ بزرگ را كه بدان مستوجب عذاب بزرگ
گردد وقال الله تعالى ومن يشرك بالله فقد ضل ضلالا بعيدا ان يدعون من دونه
الا اناثا وان يدعون الا شيطانا مريدا لعنه الله و هر كه شرك آرد بخداي پس هر آينه گمراه
شد از حق گمراهي دور يعني در اثبات ضلالت پس از حال مشركان خبر ميدهد كه نمي [پرستند]
بدون حق تعالى مگر ماده كه از ايشان اراده ميكويد بواسطه تانيث اسماء ايشان چون لات
وعزى ومنات وهم چنين هر قبيله را بتي بود كه انثى بني فلان ميگفتند ونمي پرستند مگر
ديو سركش بيرون رفته از فرمان برداري يعني ابليس را چه او امر ميكند مشركان را بعبادت
اصنام لعنه الله راندهٔ خداي او را دور كرده است از رحمت وقال الله تعالى ولله ما في السموات
وما في الارض وكفى بالله وكيلا يعني ومر خدايراست آنچه در آسمانها باشد از ملك و گردون
ستاره و غير آن و آنچه در زمينها بود از اركان و مواليد و غير آن و بسنده است خداي كافي
مهمات بندگان الانعام قل ارايتكم ان اتاكم عذاب الله او اتتكم الساعة ا
غير الله تدعون ان كنتم صادقين بل اياه تدعون فيكشف ما تدعون اليه ان شاء وتنسون ما تشركون
يعني بگو ايشان را كه چه ميبينيد اگر بيايد شما را عذاب خداي چنانچه بكافران گذشته آمد
در دنيا يا بيايد بشما قيامت و هول و عذاب آخرت آيا غير خدا را ميخوانيد كه اين عذاب
از شما بردارد يعني نخوانيد او را اگر هستيد راست گويان كه بتان خدا باشند چنانست
كه بتان خدا باشند بلكه او را ميخوانيد و تضرع ميكنيد كه او مي برد و دفع كند از شما
[دست]
و ما دون آنچه او را ميخوانيد اگر خواهد و فراموش ميكنيد در وقت دعا يعني

باز داريد

باز داريد بجز شريك ساختن ايشان با او يعني اله خود را قال الله تعالى قل اني نهيت ان اعبد
الذين تدعون من دون الله يعني بگو بدرستي كه مرا نهي كرده اند از آنكه بپرستم آنها را كه شما
مي پرستيد بدون خدا يعني بتان را كه از دوري شما است كه پرستش ايشان نمايم الاعراف
[بكريد]
ما لكم من اله غيره يعني نيست شما را هيچ معبودي بجز او پس فرمان وي بريد و در عبادت او
شريك مسازيد يونس وما يتبع الذين يدعون من دون الله شركاء ان يتبعون الا
الظن وان هم الا يخرصون يعني و چه چيز را متابعت ميكنند آنانكه ميخوانند و مي [پرستند]
[حقيقت]
بجز خداي شريكان را تا متابعت ميكنند آنانكه غير خدا را مي پرستند آنان كه شريك گويند بر
ديگر كه شريك در ربوبيت محال است بلكه پيروي نميكنند در عبادت شركا مگر گمان [را]
بر آنان كه آن شريك حق برده اند و نيستند ايشان مگر كه دروغ ميگويند در نسبت [آن]
شريك نسبت ميكنند بكسان قدرت و حكمت تا بدان استدلال بر فردانيت و وحدانيت
او نموده دانند كه استحقاق عبادت او راست دليل چنانچه ميگويند قال الله تعالى قل يا
ايها الناس ان كنتم في شك من ديني فلا اعبد الذين تعبدون من دون الله
ولكن اعبد الله الذي يتوفاكم وامرت ان اكون من المؤمنين وان اقم وجهك
للدين حنيفا ولا تكونن من المشركين ولا تدع من دون الله ما لا ينفعك ولا
يضرك فان فعلت فانك اذا من الظالمين يعني بگو اي محمد صلعم اي مردمان خطاب
با اهل مكه است اگر هستيد شما در گمان از صحت دين من بيان كنم دين خود را براي شما يعني
من نمي پرستم آنان را كه شما مي پرستيد بجز خداي از اصنام و ملائكه و ليكن مي پرستم
خداي را تعالى كه ميميراند شما را مخصص بود في صحت تهديدات چه وقت اهل شرك [ايام]
عذاب ايشان است و مامور شده ام بآنكه باشم از گروه ايمانيان با احكام الهي و اخبار انبيا
و ديگر امر كرده اند مرا بآن و فرستاده اند بآنكه بيا باني عمل خود را از براي دين يعني

غالب باز آزاد در حالیکه عاجز باشی از همه ادیان یعنی اسلام و مباش از شرک اوردگان این
خطاب متوجه بغیر الحضرت و مخوان بغیر خدای الخبیر اگر سوء مکند از احوالت و زیان
برساند بچیزی و نکنات من او پس اگر بکنی یعنی بخوانی بر جنین چیزی باید پس کرفتان هستی
از ظالمان باشی که وضع دعا در غیر موضع او کنی هود الا تعبدوا الا الله انی لکم نذیر
نذیر و بشیر یعنی برای ان تا نه پرستید مگر خدا را باید بشنوید که من مرشما را از وی یعنی با وی ترس
هم کنند ام بعقوبت بر شرک و طغیان و مژده دهنده بمثوبت بر توحید و ایمان یوسف
ما کان لنا ان نشرک بالله من شیء یعنی روا نیست و نشاید ما را که بغیر انهم اکرامانا زکوم
خدای چیزی را بلکه پرستیم یگانگی قال الله تعالی یا صاحبی السجن ءارباب متفرقون
خیر ام الواحد القهار ما تعبدون من دونه الا اسماء سمیتموها انتم واباؤکم
ما انزل الله بها من سلطان ان الحکم الا لله امر الا تعبدوا الا ایاه ذلک الدین القیم
ولکن اکثر الناس لا یعلمون یعنی ای یاران زندان ایا خدایان پراکنده که شما
دارید از زر و نقره و اهن و چوب و سنگ با اعلا و اوسط و ادنی بهتر است یا خدای
یگانه و یکتا در ذات و صفات غالب بر همه نمی پرستید شما بدون خدای مگر نامها
یعنی چیزی چند را باعتبار نامها که بی حجت و برهان نام نهاده اید از پیش و
پدران شما و نفرستاده است خدای پرستش انها هیچ حجتی که دلالت کند بر حقیقت
معبودات ایشان پس نمی پرستید الا اسمی چند بی مسمایت حکم بعبادت مگر خدا را
که مستحق پرستش است فرمان داده بزبان پیغمبران بر خلق را انکه نمی پرستید مگر او را
است دین حق و روشن درست و راست ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند با حق
و در بادیه جهالت سرگردان میشوند قال الله تعالی وما یؤمن اکثرهم بالله وهم
مشرکون یعنی و نگرویدند بیشترین ایشان بخدای مگر ایشان از شرک اوردگان باشند الرعد
دعوة الحق والذین یدعون من دونه لا یستجیبون لهم بشیء الا کباسط کفیه الی الماء
لیبلغ فاه وما هو ببالغه وما دعاء الکافرین الا فی ضلال ولله یسجد من فی
السموات والارض طوعا وکرها وظلالهم بالغدو والاصال قل من رب السموات
والارض قل الله قل افاتخذتم من دونه اولیاء لا یملکون لانفسهم نفعا ولا ضرا
قل هل یستوی الاعمی والبصیر ام هل تستوی الظلمات والنور ام جعلوا لله شرکاء
خلقوا کخلقه فتشابه الخلق علیهم قل الله خالق کل شیء وهو الواحد القهار یعنی مر اوراست
دعوت حق که کلمه لا اله الا الله است یا مر او راست سزاواری انکه بعبادت او خوانند یا ادرات دعوت
مجاب یعنی بخوانندش اجابت کند و انان را که می خوانند بجزی تبا خاکه مشرکان می خوانند
اجابت نمیکنند مرایشان را بچیزی از مرادات مگر همچون اجابت کسی که بکشاده هر دو کف
خود را بسوی اب یعنی تشنه که بسر چاهی رسد دبا او دلو و رسن نبود هر دو دست خود را بسوی
چاه میکشاید و بغریاد و زاری و دعا اب را طلبد تا بدهن او برسد و نیست اب رسنده بدهن
او زیرا که اب جمادات دانا نیست بخوانندهٔ و قدرت ندارد بر جابتاد و نعلیا فلطع نبنل
کر از مرکز به جهتها حرکت کند واصنام نیز بمنزلت اب اند در همین حال دارند و
خوانندن کافران مربتان را مگر در گمراهی و بطلان و نا استوی و ضایع بودن و بی حاصلی
کنند هر که در اسمانهاست و هر که در زمینهاست از روی فرمان برداری مراد مؤمنان اند
کرد راسان و دستواری فرمان برند و سجده کنند و از روی کراهت و ناخواهندگی
مراد کافرانند که در وقت شدت و محنت بضرورت سجده میکنند سایهای اهل اسمان
و زمین مرخدای را بتبعیت اشخاص بامداد و بین مغرب و شبانگاه و سجود مصرف مراد از اول
و تخصیص و تیز حیث انکه امتداد ظل در اینها ظاهر باشد این سجدهٔ دوم است از
سجدات قران بگوی محمد صلعم کیست افریدگار اسمانها و زمینها یعنی از کافران بپرس

كه خالق آسمان و زمين كيست پس جواب ده از قبل ايشان بگو خداى است چه ايشان اقرار بان ميكنند

پس چون جواب ايشان اين خواهد بود الزام كن ايشان را بگو آيا فرا ميگيريد بجز او

معبودان كه ايشان را دوست داريد يعنى چون ميدانيد كه آفريننده آسمان و زمين اوست

چرا غير او را مى پرستيد و ميگيريد دوستان كه ايشان نمى توانند و مالك نيستند براى

خود سودى و نه زيانى يعنى براى خود هيچ نفعى نمى توانند و نه دفع ضررى از خود در مى مانند

پس چه قدر بيكبرى چگونه توانند رسيد بغير نوع زيان از و باز توانند داشت بگو آيا برابر

ميباشند نابينا كه عابد صنم است و بينا كه پرستنده خداست يا برابرى كند تاريكيهاى شرك

و انكار و روشنى توحيد و معرفت يا آيا كافران ساختند براى خدا انبازانى كه بيافريدند

مانند آفريدن خدا پس مشتبه شد آفريده بر ايشان مستعد شود و گويند ايشان نيز

مى آفرينند چنانچه خدا ميافريند پس مستحق عبادت باشند چنانچه او هست بگو خداى

آفريننده همه چيزهاست و شريك ندارد در آفرينش تا شريك او باشد در پرستيدن و اوست

يكانه در الوهيت غالب بر همه چيزها قال الله تعالى قل هو ربى لا اله الا هو عليه

توكلت و اليه متاب يعنى بگو رحمن او نيز كار ربست هيچ معبودى سزاى پرستش

نيست مگر او بر او نه بر غير او توكل كردم در يارى دادن و مرا بر شما غالب ساختن و بسوى

اوست بازگشت من قال الله تعالى افمن هو قائم على كل نفس بما كسبت وجعلوا

لله شركاء قل سموهم ام تنبئونه بما لا يعلم فى الارض ام بظاهر من القول بل

زين للذين كفروا مكرهم وصدوا عن السبيل يعنى آيا هر كس كه او باشد نگاه بان

بر هر نفسى با پاداش هر چه با مكتسب از نيك و بدى و ايرات باكسى كه چنين

نباشد يعنى خداى كه نگاه دارنده و سازنده كار ربست كائنات با بتان با انكه عاجز

و ضعيف و نادانند يعنى بتان و صيانت كافران هر خداى را انبازان يعنى اصنام كه

كه مى پرستند بگو نام نهيد و وصف كنيد اين شركا را با سما و اوصاف كه ثبوت ايشان و بنگريد كه

استحقاق شركت و اهليت عبادت دارند يا نى مراد انست كه حق را حق و قادر و خالق و رازق

و سميع و بصير و عليم و حكيم ميگوييد و اطلاق هيچ يك از اين اسما بر اصنام نتوان كرد يا خبر

ميدهيد خدا را بانچه نميداند در زمين يعنى شريك خود در الوهيت نفى علم از براى انتفاى

انتفاء معلومات يا نام مى نهيد انها را شركا بظاهر سخن يعنى بمجرد تسميه بى اعتبار معنى

نه بلكه زينت كرده شد بكافران مكر ايشان است بلكه انكه مكر و بند كيد و كذب ايشان را و باز داشته شدند

از راه راست و دين درست قال الله تعالى قل انما امرت ان اعبد الله ولا اشرك

به اليه ادعوا واليه مآب يعنى بگو مر ايشان را كه جز اين نيست كه من مامور شده ام

پرستم خدا را يكانه و شريك نيارم بوى چنانكه شما آورديد و عزير و مسيح را خداى گفتيد

بخداى نه بغير او ميخوانم خلق را و بسوى اوست بازگشت من ابراهيم وليعلموا انما هو

اله واحد يعنى و تا بدانند بتامل در دلايل قدرتيكه در مذكورات انكه او خدا

يكتا النحل ينزل الملائكة بالروح من امره على من يشاء من عباده ان انذروا

انه لا اله الا انا فاتقون خلق السموات والارض بالحق تعالى عما يشركون

يعنى فرو ميفرستد فرشتگان را بوحى يا بقرآن كه سبب حيات قلوب باطله تا آنكه را

مى فرستد از فرستادگان خداى بر هر كه ميخواهد از بندگان كه اخفشا نبوت در ان تا بترسانيد

و بيان صدا انكه منزل با انبيا كريم انكه اعلام كنيد و بترسانيد خلق را و آگاه سازيد

انكه نيست خداى مستحق عبادت مگر من آفريننده در روزى دهنده همه پس بترسيد

از من و جز مرا پرستش مكنيد بيافريد آسمان و زمين را بحكم درست يا به حكمت

يا بجهت بيان حق بر ذات خداى و بزرگ است از انچه انباز مى گيرند براى وى قال الله

تعالى وقال الله لا تتخذوا الهين اثنين انما هو اله واحد فاياى فارهبون

وله ما في السموات والارض وله الدين واصبا افغير الله تتقون وما بكم من نعمة فمن الله
ثم اذا مسكم الضر فاليه تجارون ثم اذا كشف الضر عنكم اذا فريق منكم بربهم
يشركون ليكفروا بما آتيناهم فتمتعوا فسوف تعلمون ويجعلون لما لا يعلمون
نصيبا مما رزقناهم تالله لتسئلن عما كنتم تفترون ويجعلون لله البنات سبحانه
ولهم ما يشتهون یعنی وگفت خدای فرا مگیرید دو خدای را اثنین برای تاکید است
جز این نیست که خدای معبود یکتا یعنی وحدت لازم الوهیت است زیرا که اگر غیر الوهیت
شرکت بودی بایستی چنانچه بادله واضحه ثابت شد پس باید که خدای واحد باشد من کل الوجوه
و متعلق نبود هیچ چیزی بلکه اینها از و ظاهر بوده و او بیا شما فهم باشد پس از من بترسید
التفات از غیبت بتکلم المبالغه در ترهیب و تخویف و مر خدای راست آنچه در آسمانها و
زمین است یعنی مخلوق و مملوک اوست و مر او راست طاعت لازم و واجب یا دین یعنی
مر او راست باقی ثابت یا او راست جزای دایم و غیر منقطع یعنی ثواب مطیع و عقاب عاصی آیا بغیر
خدای از کسی دیگر می ترسید و حال آنکه ضار و نافع غیر او نیست و آنچه بشما رسیده است
از نعمتهای چون صحت و غنا و خصب پس از خدایست پس چون برسد بشما سختی چون مرض
و فقر و قحط پس بدو مینالید بتضرع و زاری بدرگاه او می کنید پس چون بردارد سختی
که از شما ناگاه گروهی از شما یعنی کفار بخداوند خود شرک آرند کفران ورزند با آنچه
ایشان را داده ایم از نعمت و کشف محنت پس برخوردار شوید تهدیدات یعنی ای کافران مدت
روزی کام خود بر آرید از دنیا بهره بردارید پس زود باشد که بدانید عاقبت امر خود را
این خبر یعنی وعید است اهل کفران را و می کنند کافران یعنی مقرر میسازند برای الهها
که نمی دانند یعنی بتان که ایشان از علم نیست با بل آنچه خود میدانند از شفاعت اصنام
نصیبی مرکشت و بهیمه ایشان جزو از آنچه بدیشان داده ایم از کشتها و چهارپایان چنانچه

فرموده

فرموده وجعلوا لله مما ذرا من الحرث والانعام نصيبا الآیه و بیان این کلام در سوره انعام
گذشته سوگند بخدای که پرسیده خواهید شد روز قیامت از آن خبر که هستید که افترای کنید دروغ
می بستید که بتان خدایانند و ما نصیب زروع و انعام بدیشان تقرب میکنیم و می گویند
سازند مر خدای را دختران فرا همی گفتند که ملائکه دختران خدایند سبحانه تنزیه ملکوت او بود
که حق تعالی را حاجت مصاهرت کرد و ملائکه مثل ... پاک خدای از قول ایشان می کنند
خدا دختران دارد و مر ایشانراست آنچه آرزو دارند و بیان تا زینه خواهی پسران الآیه لا تجعل
مع الله الها آخر فتقعد مذموما مخذولا وقضى ربك الا تعبدوا الا اياه یعنی
مگردان ای آدمی با خدای خدای دیگر پس بنشینی در دوزخ جاویدان نکوهیده یعنی موصوف بمذمت
نزد کذا شریعت محروم از همه نیکوئیها و حکم کرد پروردگار تو ای محمد بر مکلفان بانکه مپرستید
مگر او را که خدا او نیکو است چه عبادت غایت تعظیم است و تعظیم شایسته الا کسی را که در غایت
عظمت باشد قال الله تعالی ولا تجعل مع الله الها آخر فتلقى في جهنم ملوما مدحورا
یعنی و فرا مگیر با خدای خدای دیگر تکرار این حکم تنبیه است برآنکه توحید اصل همه احکام است
و ابتدا در صفت و ختم این امور بنهی فرموده از شرک و در اول نتیجه کرده دو نیز مرتب
باشد ذکر کرده که فتقعد مذموما مخذولا و در آخر عقوبتی که بر آن متفرع خواهد شد در آخرت
مراد نمود که اگر شرک آری پس انداخته شوی در دوزخ در حالتی که ملامت کرده باشند
یعنی ملائکه و اهل ایمان ترا ملامت کنند و در حالتی که رانده باشی و دور مانده از رحمت خدای
و بعد از انکه شرک عبادت می کنند با جهود که گفتند الملائکه بنات الله و می گویند قال تعالی
قل لو كان معه آلهة كما يقولون اذا لابتغوا الى ذي العرش سبيلا سبحانه و
تعالى عما يقولون علوا كبيرا بگوی ای محمد مر کافر بودند با خدای یعنی خدایان دیگر
هم چنانکه شما ای مشرکان می گوئید و حضرت یعنی ... چنانچه کافران می گویند

انکاه ان عذابان طلب کردند بسوی خدا و تقرب با لله ملک رایعنی که بدفع ان مشغول شدند

چنانچه ملوک می کنند یعنی هو فعل اعجانه ابتها عجیب و نکوهش ایشان میفرماید که ایشان خدای

باشریک خدای بودند با انچه کرد اصنام را جستندی و عیب و عجز را از خود نفی کردند

پاک خدای و برتر است از انچه ایشان می گویند بمرتبه بزرگ قال الله تعالی قل ادعوا الذین

زعمتم من دونه فلا یملکون کشف الضر عنکم ولا تحویلا اولئک الذین یدعون

یبتغون الی ربهم الوسیلة ایهم اقرب ویرجون رحمته ویخافون عذابه ان

عذاب ربک کان محذورا یعنی بگو ای محمد صلعم با کافران که بخوانید انانرا که گمان بردید

که ایشان خدایانند بجز خدای تا ایشان بلا از شما بگردانند پس ایشان نمی توانند برداشتن

سختی یعنی قحط از شما و نمی توانند تغییر دادن ان را با جهت ان دیگر بشما یعنی با دیگران کرده

از ملائکه و جن انانکه می خوانند کافران ایشان را و می پرستند ایشان می جویند به پروردگار

خود دست اویز یعنی تقرب می کنند بطاعت و عبادت بحضرت او هر کدام نزدیکتر باشند

و مکانت یعنی الیه اقرب مقربان درگاه اند از ملائکه و جن توسل می کنند بحق سبحانه و تعالی

پس غیر مقرب بخود بطریق اولی اگر وجه توجه بحضرت ارد ملحوظ یعنی انکه معبودان شما محتاج

معبود حقیقی اند و امید می دارند بخشش او را و میترسند از عذاب او بدرستی که عذاب پروردگار

تو هست سزاوار انکه از و حذر کنند و چون معلوم شد که ایشان در بیم و امیدند همچون

سایر بندگان پس چگونه ایشان را پرستش توان کرد الکهف فقالوا ربنا رب السموات

والارض لن ندعوا من دونه الها لقد قلنا اذا شططا هؤلاء قومنا اتخذوا من

دونه الهة لولا یاتون علیهم بسلطان بین فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا

یعنی پس گفتند پروردگار ما افریدگار اسمانها و زمینهاست نخواهیم پرستید بجز وی

معبودی بخدایی که گفتیم باشیم ان هنگام که دیگری را پرستیم سخن خطا و دروغ این گروه

دربت

دربت حبوا از اهل افسوس فرار کردند پس طلب بید دقیانوس و بیم قتل بجز خدای یعنی خدایان دیگر

که برباطل اند چرا نمی ارند کافران بر پرستش ایشان و استحقاق ایشان مرعبادت را حجتی روشن

و برهان ظاهر یعنی دقیانوس بر عید قتل مردمان را تکلیف بت پرستی می کند نه بحجت

و برهان کیست ستمکارتر از کسی که افترا کند و ببندد دروغ بر خدای دروغی که نسبت شرکا کند بوی

و قبل از ین گذشت که دقیانوس معبدان معار ضرایشان را مهلت داد و ایشان فرار کردند بلیحا

که معصر ایشان بود در اثنای طریق با ایشان گفت قال الله تعالی لکنا هو الله ربی ولا

اشرک بربی احدا یعنی لیکن من می گویم اوست خداوند یعنی پروردگار من

و انبازی نمی کردانم بخداوند خود هیچکس قال الله تعالی ویقول یا لیتنی لم اشرک بربی

احدا یعنی و میگفت کاشکی من انبازی نگرفتمی و شریک نساختمی به پروردگار خود دیگری را

تا بوستان من بسبب شرک من خراب نشدی قال الله تعالی افحسب الذین کفروا ان یتخذوا

عبادی من دونی اولیاء یعنی ایا می پندارند انانکه کافر شدند که فرا گیرند بندگان مرا که [عیسی]

و عزیز و ملائکه اند علیهم السلام بجز من دوستان یعنی معبودان قال الله تعالی قل انما انا

بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل

عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه احدا یعنی بگو ای محمد صلعم بجز این نیست که من ادمی

ام مانند شما و دعوی احاطه بکلمات الهی نکنم این مقدار هست که بوسیلت جبرئیل وحی

کرده میشود بمن جز این نیست که معبود شما معبود یگانه است بی شریک پس هر که امید دارد

دیدار پروردگار خود را در اخرت یا هر که میترسد از رسیدن بجوی یعنی بازگشتن بدو در روز

رستخیز پس باید که بکند کردار شایسته یعنی پسندیده خدای و باید که شریک نکند که عمل صالح

دارد شرک نیارد و انباز نسازد در پرستش پروردگار خود یکی را یعنی ریا و نفیع عمل

نکند که ریا شرک اصغر است و تباه کننده عمل نعوذ بالله من الریا بعظم و [الزلل]

مریم واتخذوا من دون الله آلهة لیکونوا لهم عزا کلا سیکفرون بعبادتهم ویکونون
علیهم ضدا یعنی و فرا گرفتند مشرکان قریش بجز خدای خدایان چون اصنام و ملائکه تا باشند
این معبودان ایشان را سبب عزت و ارجمندی یعنی بشفاعت ایشان متعزز گردند نه چنین است که
نه چنانست که عزیز گردند زود باشد که منکر شوند یعنی انکار کنند آلهه ایشان و منکر باشند به پرستش
ایشان یا کافران چون باهوال قیامت دانا گردند منکر شوند پرستش ایشان را و باشند بر ایشان ضدا
دشمن یا آلهه ایشان دشمن ایشان الانبیاء وله من فی السموات والارض ومن عنده
لا یستکبرون عن عبادته ولا یستحسرون یسبحون اللیل والنهار لا یفترون
ام اتخذوا آلهة من الارض هم ینشرون لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا ف
سبحان الله رب العرش عما یصفون لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون ام اتخذوا من
دونه آلهة قل هاتوا برهانکم هذا ذکر من معی وذکر من قبلی بل اکثرهم لا یعلمون
الحق فهم معرضون وما ارسلنا من قبلک من رسول الا نوحی الیه انه لا اله الا انا
فاعبدون یعنی و مر او راست هر که در آسمانهاست از روحانیات و هر که در زمین است
از جسمانیات یعنی همه اهل آسمان بجهت تعظیم است یعنی فرشتگان که مقربان درگاه اویند
و شما ایشان را می پرستید سرکشی نمی کنند از پرستش او و هیچ مانده نمیشوند و از عبادت
انقطاع نمی ورزند تنزیه می کنند حق را با نمازی که گذارند یا تسبیح میخوانند شب و روز
یعنی پیوسته تعظیم امر حق می گذارند سست و ضعیف نمیشوند آیا فرا گرفته اند کافران
خدای باطل را از زمین یعنی خدایان که از اجزای زمینی مصنوع اند چون زر و نقره و چوب
و سنگ یعنی آیا خدایان فرا گرفته اند که از قدرت ایشان زنده کنند مردگان [illegible]
مشرکان می کنند یعنی شما ایشان را اله می گوئید و از لوازم الوهیت اقتدارست بر
وی دانید که ایشان را قدرت نیست بلا شبهه و این عجز از عبادت ایشان دست باز میدارد

اگر بودی

اگر باشند در آسمان و زمین خدایان که مدبر امر آن کنند بجز خدای هر آینه تباه شود آسمان و زمین
و کارها در هم شکند چه اگر اتفاق در مراد موافق باشند چند تن قدرت بر یک مقدور کاری
کرده و اگر در کار مخالفت نمایند در نظم خلل افتاده نا ساخته باشد پس مدبر عالم یکی باشد
و فرحضرت الله تنزیه کنید تنزیه کردنی خدا یا کارفرمای که اوست از آنچه وصف میکنند
از اتخاذ صاحبه و ولد پرسید [illegible] جهت آنکه مملوک اند و مملوک را نشود خدای از آنچه می کند بجهت
عظمت و تفرد مالوهیت یا ببینا نکه هر چه کند عین حکمت و صواب و ایشان یعنی همه
بندگان پرسیده شوند از آنچه می کنند جهت آنکه مملوک اند و مملوک را ناچار است که حساب
اقوال و اعمال خود با مالک باز دهد آیا فرا گرفته اند بجز خدای خدایان [illegible]
ای محمد بگو بیارید دلیل اتخاذ آلهه بدون خدای عقلا و نقلا اینکه یاد کرده اینکه با من اند
امت یعنی قرآن و آنکه یاد کرد آنانکه پیش از من بودند یعنی تورات و انجیل و سایر کتب سماوی
در آنجا نگرید و از اتخاذ آلهه [illegible] الا توحید و نفی
از شرک بلکه بیشتر کفار یعنی همه ایشان نمیدانند حق را [illegible] پس
ایشان اعراض کنند که نشد از ایمان بخدای و متابعت رسول و نفرستادیم پیش از تو هیچ رسولی
مگر وحی کرده شد به وی [illegible] بگو خدای [illegible]
پس مرا پرستید قال الله تعالی واذا رآک الذین کفروا ان یتخذونک الا هزوا
اهذا الذی یذکر آلهتکم وهم بذکر الرحمن هم کافرون یعنی و چون ببینند ترا
آنانکه کافر شدند نگیرند ترا مگر مسخره یعنی که مگر با او استهزا کنند مرا ایشان که ایشان
با استهزاء ترا یعنی گویند و با یکدیگر گویند آیا این کس است که به بدی یاد می کند خدایان
شما را [illegible] کافران بیاد کردن خدای [illegible]
بنام رحمن ایشان ناگرویده کانند پس مستحق استهزا و لایق سرزنش ایشانند قال الله تعالی

قل من يكلؤكم بالليل والنهار من الرحمن بل هم عن ذكر ربهم معرضون ام لهم آلهة
تمنعهم من دوننا لا يستطيعون نصر انفسهم ولا هم منا يصحبون يعنى بگوى اى محمد
با مشركان كه نگاه مى دارد شما را در شب و روز از عذاب خداى و انتقام او اگر خواهد ليكن
بلكه ايشان از ياد پروردگار خود يا از قرآن يا از مواعظان روى برگردانندگان اند كه
هرگز بخاطر ايشان خطور نكند از عقوبت الهى كجا ترسند و نگاه دارند و را چه شناسند
ايا مر ايشان را خدايان باشند كه از راه توانائى باز دارند از ايشان بجز ما عذابى را اگر باشد از [illegible]
مانع توانند شان كه بزعم ايشان الهه اند يارى دادن مرتبهاى خود را نيز اگر كسى با ايشان
مكروهى خواهد از كسر و قلع و تلويث و امثال آن از خود دفع نتوانند كرد پس چه گونه
خود را نگاه توانند داشت و نه بتانند اصنام را پرستندگان ايشان كه بعد ديگرى از علت
ما نگاه داشته و زينهار داده شوند قال الله تعالى انكم وما تعبدون من دون الله
حصب جهنم انتم لها واردون لو كان هؤلاء آلهة ما وردوها وكل فيها
خالدون لهم فيها زفير وهم فيها لا يسمعون ان الذين سبقت
لهم منا الحسنى اولئك عنها مبعدون يعنى بدرستى كه شما اى مشركان و آنچه
مى پرستيد بجز خداى از بتان و از ديوان آتش انگيز دوزخيد شما با بتان بر دوزخ
كه درآئيد و در دوزخ در آييد كان اگر بودندى آن بتان خدايان چنانچه گمان مى بريد
در نيامدندى بدوزخ چه خداى معذب باشد نه معذب و همه بتان و بت پرستان در دوزخ
جاويد مانند كافران كه ايشان را روى خلد [illegible] مر ايشان راست در دوزخ ناله زار
در آتش نشنوند سخنى كه بدان شاد شوند بدرستى كه آنانكه پيشى گرفت از براى ايشان از
ما سابقه نكو گر سعادت و توفيق طاعت يا بشارت بجنت و آنچه [illegible] و ملائكه
عليهم السلام آن گروه دور باشند عنايت مخصوص انند از دوزخ دور كرده شدگان اند قال الله تعالى

قل انما

قل انما يوحى الى انما الهكم اله واحد فهل انتم مسلمون يعنى بگوى اى محمد مر كافران را
جز اين نيست كه وحى فرستاده مى شود بسوى من كه خداى شما خداى يگانه است
پس آيا هستيد شما گردن نهادگان [illegible] قال الحج حنفاء لله غير مشركين به ومن يشرك بالله
فكانما خر من السماء فتخطفه الطير او تهوى به الريح فى مكان سحيق يعنى در حالتى
كه مخلص باشيد مر خدا را و مايل بدين او كه اسلام است و شرك نيارندگان بوى و هر كه شرك
آرد بخداى پس همچنانست كه گويا در افتاد از آسمان بر روى زمين و هلاك شد ليكن در
مى ربايند او را مرغان و او را خوار [illegible] از روى زمين و اجزا و اعضا او را متفرق و متمزق
مى سازند يا زير افكند او را باد از موضع مرتفع در جاى دور از [illegible] و دستگير اين
كلمات از تشبيهات مركبات يعنى هر كه از اوج ايمان بحضيض كفر افتد هواها نفس او را
پريشان و پايمال سازند يا باد وسوسه شيطان او را در وادى ضلالت افكند و نابود
شود وقال الله تعالى ويعبدون من دون الله ما لم ينزل به سلطانا وما ليس لهم
به علم وما للظالمين من نصير يعنى و مى پرستند كفار مكه بجز خدائى آن چيزها كه فرستاده
خداى بر پرستش او حجتى و برهانى و عبادت مى كنند چيزى را كه نيست مر ايشان را بان چيز
دانشى يعنى علم استدلالى ندارند بر پرستش ايشان بلكه از محض جهل و تقليد مى پرستند
و نيست مر ستمكاران را هيچ يارى كه دفع عذاب كند از ايشان المؤمنين ما اتخذ الله من
ولد وما كان معه من اله اذا لذهب كل اله بما خلق ولعلا بعضهم على بعض
سبحان الله عما يصفون عالم الغيب والشهادة فتعالى عما يشركون يعنى
نگرفت خداى هيچ فرزندى و نيست با او هيچ خدائى كه در الوهيت شريك او بوده
اگر او را شريكى باشد در خدائى و خدائى بايد كه فرزندى بود پس هر آينه شريك
او را مخلوق چند باشد آن هنگام ببردى هر خدائى آن را كه آفريده بود و در آن مستقل

و متبدل باشد پس مخلوق ترا اعلامی باید که بیان منیر باشد مخلوقی جز خدای از مخلوق هست مانند
آن دیگر و متناهی هست مر و دیگر میان جمیع خلق فات طلاتی منیر هست پس ثابت گردد که هیچ خدای
نیست وحده لا شریک له هر اینه بر خیر هستند و غلبه خواستی بعضی از الهه بر بعضی و [illegible]
و استقرار معلوم که این مخالفت و تنازع واقع نیست پس او را شریک نبود پاک است خدای از
آنچه وصف می کنند او را بدان یعنی اتخاذ فرزند و انباز او و دانای پوشیدها و آشکارا
پس برتر است و برتر است از آنچه شریک می کنند با او و پس بخوشی حضرت رسالت
صلعم از انزال عذاب بر ایشان خبری دهد قال الله تعالی فتعالى الله الملك الحق لا اله
الا هو رب العرش الكريم ومن يدع مع الله الها آخر لا برهان له به فانما حسابه عند
ربه انه لا يفلح الكافرون یعنی برتر است خدای و برتر از آنکه بعیب فرزند
پادشاه سزاست هیچ معبودی مستحق پرستش مگر او آفریدگار عرش بزرگ با عرش [illegible]
و خیرات و برکات از و نازل است و هر که بخواند یعنی بپرستد با خدای یعنی خدای دیگر که
هیچ حجتی نیست مر پرستنده را بر پرستش آن آلهه پس جز نیست که حساب عمل آنکس و مکافات
کردار او نزد پروردگار اوست و جز او استحقاق او را پاداش خواهد داد بدرستی
که فلاح نیابند و رستگار نشوند ناگرویدگان الفرقان واتخذوا من دونه آلهة
لا يخلقون شيئا وهم يخلقون ولا يملكون لانفسهم ضرا ولا نفعا ولا يملكون
موتا ولا حيوة ولا نشورا یعنی و گرفتند کفار بجز خدای آفریدگار خدایان که نیافرینند
چیزی را و قادر نباشند بخلق هیچ چیز و حال آنکه ایشان آفریده شده اند و هر مخلوقی
محتاج است در وجود بخالقی و محتاج خدائی را نشاید و با وجود مخلوقیت نمیتوانند و استطاعت
ندارند نفسهای خود باز داشتن ضرری و نه جذب نفعی بخود [illegible] نمیتوانند
و [illegible] از خود باز میتوانند داشت و حال آنکه خدای را ضرر و نفع باید و نمیتوانند آنکه

باطله و فنا در نمیتوانند بر صبر ایشان کسی را نه بر زنده گردانند کسی را و لا باعادت جان او و نه بر بعث و
و حشر و نشا آنها و خدای محیی و ممیت و باعث باید الشعراء فلا تدع مع الله الها آخر فتكون من المعذبين
یعنی پس مخوان مخاطب حضرت و مراد غیر او یعنی امت از امتان رسالت پناه و مخوان و مپرست با خدای
بحق خدائی دیگر پس باشی از عذاب کرده شدگان النمل الله لا اله الا هو رب العرش العظيم
یعنی خدای بحق هیچ معبودی سزاوار نیست مگر او آفریدگار عرش عظیم است آن عرش که محیط است بکرسی
و کرسی احاطه کرده مر آسمانها و زمینها را پس عظمت عرش بعظمت نسبت با عظمت این عرش
چه توان نمود و قال الله تعالى قل الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى آلله خير اما
يشركون امن خلق السموات والارض وانزل لكم من السماء ماء فانبتنا به حدائق
ذات بهجة ما كان لكم ان تنبتوا شجرها ءاله مع الله بل هم قوم يعدلون امن جعل
الارض قرارا وجعل خلالها انهارا وجعل لها رواسي وجعل بين البحرين حاجزا
ءاله مع الله بل اكثرهم لا يعلمون امن يجيب المضطر اذا دعاه ويكشف السوء
ويجعلكم خلفاء الارض ءاله مع الله قليلا ما تذكرون امن يهديكم في ظلمات
البر والبحر ومن يرسل الرياح بشرا بين يدي رحمته ءاله مع الله تعالى الله عما يشركون
امن يبدؤا الخلق ثم يعيده ومن يرزقكم من السماء والارض ءاله مع الله قل هاتوا
برهانكم ان كنتم صادقين یعنی بگفتیم لوط را مر بگو ستایش مر خدایراست بر هلاک کفره
و سلام بر بندگان او آنانکه برگزیده است ایشان بعصمت و نگاه داشت از فواحش و قبایح
داد از عقوبت آیا خدای بحق بهتر است یا آنکه ایشان میگیرند مشرکان یا آنکس که پدید کرد
آسمان و زمین را که اصول عالم کون و فساد ند و فرو فرستاد برای شما از آسمان آب را
پس بیرون آوردیم بدان آب [illegible]
ما توانیم [illegible] خداوند خوبی و خرمی یعنی

وزیبایی و ترسید شما را اگر ببرید درختان آن بوستانها را آیا هست یعنی نیست معبودی
با خدای حق که یاری دهد او را در این افعال بلکه او منفردست بخلق و تکوین بلکه مشرکان
کنند
گروهی اند که میل می کنند از راه توحید با شرک میآرند بخدای واو را عدیل ایشان می
آیا معبودان ایشان بهترست یا کسی که گردانید زمین را قرارگاه آدمیان و دواب و پیدا کرد
وسط در میانهای زمین جویهای آب و بیافرید برای استحکام زمین کوههای بلند در وی تا
ساکن گردد و از حصیض وی بیرون آید و گرد میان دو دریای عذب و ملح یا دو
بیش
خلیج فارس و روم مانعی که با یکدیگر مختلط نشوند آیا هست خدائی یعنی نیست باالله که در آفرینش
اشیا ممد او باشد بلکه بیشتر اهل شرک نمیدانند قدر حق را در خلق اشیا لاجرم شریک
قایل اند و آیا شریکان ناتوان ایشان بهترست یا کسی که اجابت کند درمانده را چون بخواند
رد
او را مضطر کسی را گویند که او را هیچ حیله و وسیله نباشد مگر حق سبحانه و تعالی و دیدا
بدیر یعنی دفع کند از وی [illegible] آیا [illegible] بهترست یا آن خدائی که گرداند شما را خلیفه ها
در زمین یعنی شما را جانشین پیشینیان سازد در زمین را از پدران ایشان متصرف شما گرد
آیا خدائی دیگرست با خدائی که در این کارها اعانت او کند یعنی نیست و نیز اندکی پند
می پذیرند یا خدای بحق بهترست یا آنکه راه نماید شما را در تاریکیهای بیابان
دریا و کسی که می فرستد بادها را مژده دهندگان پیش از رحمت او که بارانست آیا هست
خدای دیگر با خدای بحق نی برتر است خدای تو از آنچه انباز می گیرند کافران هم
فرزند
تا در خالق معتقد باشند از شرک عاجز مخلوق را با چنان شریکی بهتر باشند یا آنکه ابتدا
خلق را از عدم بوجود آرد پس باز آرد او را بعد از آنکه معدوم رفته باشد یعنی بآنکه بعد
در قیامت و آنکه روزی دهد شما را از آسمان بباران و از زمین بنبات یا باسباب
سماوی و ارضی شما را روزی دهد آیا خدائی هست شریک با خدای که این کارها تواند کرد

بگو بیارید

باید بحجت خود را بآنکه کسی [illegible] داند اگر هست شما راست گویان در آنکه
الهی دیگر هست بر کمال قدرت از لوازم الوهیت است و از غیر حق را ثابت نیست القصص
ویوم ینادیهم فیقول این شرکائی الذین کنتم تزعمون قال الذین حق علیهم القول
ربنا هؤلاء الذین اغوینا اغویناهم کما غوینا تبرأنا الیک ما کانوا ایانا یعبدون وقیل
ادعوا شرکاءکم فدعوهم فلم یستجیبوا لهم ورأوا العذاب لو انهم کانوا یهتدون
گمان
یعنی و یاد کن روزی که بخواند خدای کافران پس گوید کجااند شریکان من آنانکه بودید که
لا
می بردید که شریکان منند گویند آنانکه واجب شد بر ایشان سخن خدای یعنی آیات وعید یا کلمه
املأن جهنم و آنان رؤسای ضلالت باشند یا دیوان که گویند ای آفریدگار ما این گروه یعنی
را
متعفا و اتباع آنانند که ما گمراه کردیم ایشان را دلالت بشرک خواندیم اجابت کردند گمراه کردیم ایشان
اند
هم چنانچه خود گمراه بودیم اکنون بیزاری کردیم بسوی تو از ایشان و از آنچه ایشان اختیار کرده
از کفر نبودند ایشان که در واقع ما را پرستند بلکه ایشان پرستش هوای نفس خود می کردند
گفته شد کافران را که بخوانید انباز آن خود را یعنی آنان را که شریک ما ساختید از بتان
را
تا عذاب از شما دفع کنند پس بخوانند ایشان را بامید نصرت پس اجابت نکنند مر ایشان
بجهت عجز از اجابت و نصرت و ببینند عذاب را تابعان و متبوعان و تمنا برند که کاشکی
ندی
ایشان بودندی که راه یافتندی بحیله که عذاب را از خود دفع کردندی یا راه یافتندی
بحق تا از عذاب ایمن شدندی قال الله تعالی ولا تکونن من المشرکین ولا تدع
مع الله الها آخر لا اله الا هو کل شیء هالک الا وجهه له الحکم والیه ترجعون
یعنی و مباش از شریک آرندگان و مخوان با خدای بحق خدای دیگر را که نیست هیچ خدای
سزاوار خواندن مگر او و مخاطب در این آیات حضرت پیغمبرست صلعم و مراد امتند و فایده
خطاب با آنحضرت قطع طمع مشرکانست از موافقت وی با ایشان همه چیز فانیست

مکر ذات خود چنانچه با همه علما باطلست مگر آنکه بآن دو چیز طلبند مراد ذات هرچه آن دنیوی و باز
کشند خواهد بند پس ذات ذات نزد بعضی محققان آنست که چون موجود حقیقی نیست الا حق تعالی
پس از روی حقیقت ماسوای او فانی باشند العنکبوت وان جاهداک لتشرک بی
ما لیس لک به علم فلا تطعهما الی مرجعکم فانبئکم بما کنتم تعملون یعنی اگر کوشش
نمایند والدین و جنگ و جدال کنند با تو تا شریک آری بمن و از آنکه بر من الحمد برگرفت
تو لا الوهیت او دانسته که بغیر کردن نفی الوهیت یعنی علم بآن یعنی اگر مادر و پدر تو تکلیف کنند
بآنکه انباز گیری برای من چیزی را که الوهیت آن ندانی وفق الواقع الوهیت ثابت نیست چیزی را
پس فرمان ایشان مبر که اطاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست سوی مجازات سما او فت
جزا دادن باتجهه هست که می کنید وقال الله تعالی مثل الذین اتخذوا من دون الله
اولیاء کمثل العنکبوت اتخذت بیتا وان اوهن البیوت لبیت العنکبوت لو کانوا یعلمون
ان الله یعلم ما یدعون من دونه من شیء وهو العزیز الحکیم وتلک الامثال نضربها
للناس وما یعقلها الا العالمون یعنی مثل آنانکه فرا گرفتند بجز خدای دوستان یعنی
خدایان مانند عنکبوت که برای خود فرا گیرد خانه و بدرستی که سست‌ترین خانها خانه عنکبوت
که نه سقف دارد و نه دیوار و نه گرما باز دارد و نه سرما اگر باشند که دانند چیزی را
هر آینه بدانند که این مثل شایسته دین ایشان یعنی چنانچه خانه عنکبوت سست و بی
اعتبارست و هیچ چیز نیست بنیاد دین ایشان نیز خوار و بی‌مقدار است و از آن هیچ نگشاید
بدرستی که خدای می‌داند آنچه می‌خوانند یعنی می‌پرستند بجز وی از چیزها چون بت و ملک
و آدمی و کوکب و او غالب است در ملک خود شریک ندارد محکم کارست بحکمت عقوبت
مشرکان را تاخیر می‌کند و این مثلها میاریم و بیان می‌کنیم برای مردمان و درنمی‌یابند
معنی و فایده آنرا مگر دانایان که تدبر می‌کنند در حقایق چیزها الروم ولا تکونوا من

المشرکین

المشرکین من الذین فرقوا دینهم وکانوا شیعا کل حزب بما لدیهم فرحون واذا مس
الناس ضر دعوا ربهم منیبین الیه ثم اذا اذاقهم منه رحمة اذا فریق منهم بربهم
یشرکون لیکفروا بما آتیناهم فتمتعوا فسوف تعلمون ام انزلنا علیهم سلطانا
فهو یتکلم بما کانوا به یشرکون یعنی مباشید از شرک آرندگان بترک نماز و منتها خطاب
امتست و مباشید از آنانکه جدا کردند دین خود را و گشتند گروه
گروه مراد مشرکانند که دین اسلام را گذاشتند یکی بت پرستید یکی ملک و یکی ستاره
یا یهود و نصاری که هر یک چندین و فرقه شدند یا خوارج هر گروهی بآنچه نزد ایشانست
از دین شادمانند و گمان ایشان آنکه حق با ایشانست و چون برسد مردمان یعنی مشرکانرا
سختی یا بیماری یا فقر و ... مر مردمان را که چون ... مانند بخوانند
بزاری پروردگار خود را بازگشتگان بسوی وی پس چون بچشاند و بدهد ایشانرا لذتی
از نزد خود و آسانی یا صحت یا توانگری و ازان شدت باز رهند ناگهان گروهی از ایشان
بپروردگار خود شرک آورند یعنی در معاملات از برای چیزی ... کنند تا کافر شوند
بانچه عطا کردیم ایشانرا از نعمت عاقبت امر ... یعنی ای کافران برخورید دو سه
روزه از نعمتهای دنیوی پس زود باشد که بدانید سرانجام کار خود که عقوبت اخروی باشد
آیا فرستاده ایم ما بر کافران کتابی و حجتی یا رسولی و سلطانی یا فرشته که با او برهانی باشد
پس آن رسول یا ملک سخن گوید یا آن کتاب تکلم کند یعنی دلالت داشته باشد بانچه ایشان هستند
گردان شرک میارند یعنی دلیل بود بر شرک ایشان وقال الله تعالی الله الذی خلقکم ثم الآیة
رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم هل من شرکائکم من یفعل من ذلکم من شیء
سبحانه وتعالی عما یشرکون یعنی خدا آنست که بیافرید شمارا و شما نبودید پس روزی
داد و می‌دهد شمارا ما دام که زنده اید پس بمیراند شمارا بوقت انقضای اجال

شما زنی کرد اند شما را و بر انگیزد در قیامت با هشما زلبا زان شما یعنی از ایشان که زعم شما
شریک خدای اند هست کسی که بکند از این خلق و رزق و اماتت و احیا هیچ خبر با بدان سبب او را
پرستش توان کرد و چون از هیچ کدام این کارها بیایس ایشان از شریک کرفتن ایشان با
خدای تعالی و برتر است از آنچه شریک می آرند بدو و قال لقمن یا بنی لا تشرك بالله ان
الشرك لظلم عظیم یعنی ای پسرک من شفقت شفقت دم شرک میار که خدای
بدستی که شرک آوردن هر آینه ستمی بزرک چه شریک کند مخلوق را بخالق و قال الله
تعالی وان جاهداک علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما یعنی اگر کوشش
کنند پدر و مادر با تو با آنکه شرک آری بمن و شریک کیری آن چیزی که نیست ترا با حقاقیت شرک
او دانشی پس فرمان مبر ایشان را سبا قل ادعوا الذین زعمتم من دون الله لا یملکون
مثقال ذرة فی السموات ولا فی الارض وما لهم فیهما من ظهیر یعنی بکو ای محمد صلعم
مر بنی ملیح را بخوانید آنانرا که کمان برده ایدیشان را خدایان بجز خدای چنین ملائکه را کرمی
بخوانید ایشانرا در جذب منافع و دفع مکاره هیچ مددی مباشید یعنی ایشان را هیچ
اثری کار اختیاری و اقتداری نیست با محمد کافران را بکو که بخوانید الهه خود را اما هیچ
اجابت نمی کنند شما را و چه کونه اجابت کنند که مطلقا مالک نمی شوند ایشان هم سنگ
مور چه از خیر و شر در آسمانها و در زمین و نیست ایشان را فرشتگان در آسمان و زمین
هیچ شرکتی در آفریدن و نه در تصرف کردن و نیست خدای را از ملائکه و اصنام در تعلق
و نه هیچ یاری و مددکاری و قال الله تعالی قل اروني الذین الحقتم به شرکاء
کلا بل هو العزیز الحکیم یعنی بکو بنمائید بمن آنها که بر بستید ابشان ای ایشان نه
بنمائید تا کدام صفت ایشان را شریک حق میدانید در عبادت این انبیاء درست
بلکه او ست خدای غالب بر همه پس که با او دم شرکت تواند زد و دانا با حکام صولت
موصوف

وموصوف به حکمت بالغه پس کدام کس را باو رتبه شرکت تواند داد و وجلا لا شریک له صفتش
وهو الفرد اصل معرفتش شرک لعین و حدتش دوئی عقل از کنه ذاتش اکولی هست
درراه کبریای جلالش شرک نا لایق و شریک محال و قال الله تعالی ویوم یحشرهم
جمیعا ثم یقول للملائکة اهؤلاء ایاکم کانوا یعبدون قالوا سبحانک انت
ولینا من دونهم بل کانوا یعبدون الجن اکثرهم بهم مؤمنون یعنی و یاد کن
روزیرا که جمع کنیم همه بنو ملیح را از خرد و بزرگ و بهم و حفظ در هر دو لفظ با اصحاب ابن یعنی
خدای همه را حشر کند پس کوید مر فرشتگان را این کروه اند که شما را بودند که می پرستیدند
و این سوال جهت تقریع مشرکان و قطع طمع ایشان است از شفاعت ملائکه کویند فرشتگان
پاکی ترا است از آنکه غیر ترا پرستند توئی خداوند ما و معبود ما و ما خود را در سلک
مقصر ستایم بچه وجه معبودیت خود روا داریم یا تو و دوست ما بجز ایشان میان ما
ایشان هیچ دوستی نیست و ما نا کما با پرستش ایشان را رضا داده باشیم بلکه بودند
که از جهل و غوایت می پرستیدند دیو از ایشان ایشان می بردند در پرستش الهه
باطله با متمثل میشدند بصورتهای متنوعه و در خیال ایشان می افکندند که اینها
ملائکه اند بیشتر آدمیان بدیوان کرویده اند یعنی متابعت می کنند فاطر یا ایها
الناس اذکروا نعمت الله علیکم هل من خالق غیر الله یرزقکم من السماء و
الارض لا اله الا هو فانی تؤفکون یعنی آدمیان یاد کنید نعمتهای خدا را که انعام فرمود
بر شما از ارسال رسل و ادرار رزق آیا هست هیچ آفریننده بجز خدای که روزی
دهد شما را از آسمان بباران و از زمین بگیاه هیچ معبودی بسزا نیست مگر او پس
کجا کردانیده میشوید از او بتوحید قال الله تعالی وما یستوی البحران هذا عذب
فرات سائغ شرابه وهذا ملح اجاج ومن کل تأکلون لحما طریا وتستخرجون

حلية تلبسونها وترى الفلك فيه مواخر لتبتغوا من فضله ولعلكم تشكرون يولج
الليل في النهار ويولج النهار في الليل وسخر الشمس والقمر كل يجري لأجل
مسمى ذلكم الله ربكم له الملك والذين تدعون من دونه ما يملكون من قطمير
إن تدعوهم لا يسمعوا دعاءكم ولو سمعوا ما استجابوا لكم ويوم القيامة يكفرون
بشرككم ولا ينبئك مثل خبير یعنی مساوی نیست دو دریا شیرین گوارنده که آب
آن شیرین است و آن دیگر است شور با تلخی که از هر یک از این دو دریا میخورید گوشتی
تازه یعنی ماهی و بیرون می آرید از دریای شور خاصه پیرایه از لؤلؤ و مرجان می پوشند
یعنی می پوشند زنان شما یعنی پیرایند که این ضرب المثل مؤمن و کافر است که مساوات
ایشان صورت نمی بندد چه یکی از حلاوت ایمان عین عذب عرفانست و دیگری از مرارت
عصیان بحر اجاج کفر و طغیان [illegible] این عین خطابات
و آن محض صوابست و می بینی کشتیها را در هر یک از این دو دریا شکافنده که آب را [illegible]
[illegible] طلب کنید از بخشش خدای یعنی ربح در تجارت و شاید شما سپاس گوئید خدای را
چنانچه [illegible] شب را در روز یعنی مقداری از شب در روز می افزاید تا آنکه روز
[illegible] و در آورد [illegible] در دو ربیع [illegible] در داخل می گرداند روز
در شب یعنی از ساعات روز شب می افزاید تا ساعات شب زیاده شود از ساعات روز
و آن در دو ربیع [illegible] و رام کرد آفتاب و ماه را یعنی مسخر فرمان خود ساخت
هر یک از این [illegible] تمام [illegible] تا زمان معلوم که دور خود تمام کنند یا
تا روز [illegible] از سیر خود باز مانند آن خدای خالق [illegible] افریدگار روز و
شب است [illegible] پادشاهی و آنان را که [illegible] می پرستید بجز وی [illegible]
هسته خرما [illegible] الاطلاق [illegible] و آنکه [illegible]

باطل شما اند یعنی دعا کنید برای جر نفعی یا دفع ضرری نمی شنوند [illegible] شما را که جماد اند و جماد را
شنوائی نباشد و اگر بسبیل فرض بشنوند اجابت نکنند شما را و مراد شما ننهند [illegible]
قادر نیستند بر ایصال المنافع و دفع مکاره و در روز رستخیز کافر شوند بشرک [illegible]
معترف گردند ببطلان شرک [illegible] منکر شوند بر پرستش شما و گویند ما کنتم
ایانا تعبدون و خبر نکند ترا از حقیقت کارها هیچ خبرکننده مانند دانا بحقیقت امور
که آن خداوندست سبحانه و تعالی وقال الله تعالی قل أرأيتم شركاءكم الذين تدعون
من دون الله أروني ماذا خلقوا من الأرض أم لهم شرك في السماوات أم آتيناهم
كتابا فهم على بينت منه بل إن يعد الظالمون بعضهم بعضا إلا غرورا یعنی بگو ای محمد صلعم آیا
دیدید آن خود را [illegible] ایشان را می پرستید بجز خدای بنمائید و خبر کنید
که این شرکا چه چیز آفریده اند از زمین [illegible] آیا هست ایشانرا
انبازی در آفرینش آسمانها یا داده ایم ایشانرا کتابی ناطق بآنکه شریک [illegible]
حجتهای روشن باشند از آن کتاب [illegible] بلکه وعده نمی دهند مشرکان بعضی از
ایشان [illegible] اشراف [illegible] اراذل و اتباع [illegible] مگر از
فریب و مکر یس واتخذوا من دون الله آلهة لعلهم ينصرون لا يستطيعون
نصرهم وهم لهم جند محضرون یعنی و فرا گرفتند مشرکان بجز خدای [illegible]
تا شاید ایشان یاری کرده شوند و حال آنکه ایشان نمی توانند یاری دادن
[illegible] جماد [illegible]
حاضر کرده شده [illegible]
در دوزخ الصافات والصافات صفا فالزاجرات زجرا فالتاليات ذكرا
إن إلهكم لواحد رب السماوات والأرض وما بينهما ورب المشارق یعنی

بجز فرشتگان صف بر کشیده در مقام عبودیت صف بر کشند پس راندگان یعنی شیاطین را
سمع راندن از خبر خوانندگان وحی خدا را بر انبیا خوش چنانکه سود کند یاد می کنند علما که
در صف ایستاده میان هوا انتظار چه فرمان رسد قیام نمایند یا بغبار یاران که صفهای جهاد که
کنند یا مومنان که در صف جماعت باشند یا عبادا که در صفها افتاده یعنی صف قائم یا
یا برهان که در تحقیق صف زنند اگر مراد ملائکه اند پس زاجرات هم ایشان باشند که سحاب
میرانند وتالیات که پیوسته بتسبیح وتحمید الهی اشتغال دارند واگر جمع غزاة اند زجرنا
راندن اسپان باشد با طرد دشمنان وتلاوت ایشان ادای تکبیر وتهلیل واگر مومنان
با نوار خدمت زاجر باشند ودر اثنای نماز تالی قرآن اند واگر علما اند زجر می کنند از
کفر وفسق بدلایل وحجت وبر خلق میخوانند احکام شریعت واگر مرغان اند بکفتن ذکر خدا
انواع آفات را از خود میرانند بدرستی که خدای شما در ذات خود یگانه است یکتا
آفریدگار آسمانها وزمینها پروردگار انچه میان ایشان است وآفریننده مشرقهای کواکب
چه هر کوکبی را مشرق جدا هست که از انجا طلوع کند وق وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ
رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ یعنی ونیست هیچ خدای سزای
پرستش مگر خدای یگانه که در ذات وشرکت قبول نکند وکثرت را بوحدت او راه نیابد
قهر کننده که بنا امال را بعجو اصفحال در هم شکند یا شرکت متوهم وکثرت بی
که در نفس الامر وجود ندارد در نظر عارف مضمحل ومتلاشی سازد آفریدگار آسمانها
وزمین وانچه میان ایشان خداوند یکه غالب بود در عذاب کردن آمرزگار که
باک ندارد از آمرزیدن الزمر ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّىٰ
تُصْرَفُونَ یعنی آنکه این فعلها می کند خدای آفریدگار شما مر او راست پادشاهی مطلق
که زوال وفنا بدان راه نیابد نیست معبودی سزا مگر او پس کجا بر گردانیده میشوید از

حق

حق با وجود این دلیلها روشن وقال الله تعالی وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا
إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا
لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ یعنی وچون برسد کافر را
عتبه ابن ربیع است یا ابو حذیفه بن مغیره سختی چون مرض وفقر وبلا بخواند پروردگار خود
باز گردنده بسوی وی وفریاد خواهنده ازوی وترک کننده پرستش صنم وخواهش
پس چون ببخشد خدای او را نعمتی از نزدیک خود وآن سختی ازوی ببرد فراموش کند آن
چیز را که بود که میخواند خدا را بکشف ودفع آن پیش ازین نعمت یعنی آن سختی را فراموش کند
یا بعد از راحت دست بدارد از دعا وزاری خود واگرداند برای خدای همتایان یعنی بتان
شریک وی سازد در عبادت تا گمراه کرداند مردمان از راه خدای که اسلام است بگوی
محمد صلعم مران کافر را که برخوردار باش بکفر خود اندک زمانی در دنیا بدرستی که
تو از اهل دوزخی ولذتهای دنیا در جنب شدت عذاب دوزخ بغایت محقر است
وقال الله تعالی قُلِ اللَّهَ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ
یعنی بگو خدا را پرستش کنم که پاک کننده برای وی کیش خود را از شرک یا خالص سازنده
عمل خود را از ریا پس بپرستید شما ای مشرکان هر چه خواهید بجز خدای امر تهدید است وتنبیه بر عظم
وحرمان ایشان وقال الله تعالی ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ
وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
یعنی بیان کرد خدای مثلی برای مشرک وموحد وآن مثل کدام است مردی که در وی باشند
یعنی بنده باشد که چند خواجه در وی شریک باشند شریکان بدخوی که
کار وی هر یک او را کاری فرمایند وهیچکدام با تمام نتواند رسانید وهیچ یک از
راضی نباشند ومردی باز رسته ومسلم شده از انبازان برای مردی یعنی غلامیکه

او را یک خواهر باشد و کسی در آن منازعت نکند و هر آینه این سنت بکلیه خود منزه خدای
خواهر شده او را خشنود و مزاند ساخت با ساوی باشد این هر دو سنده و از روی مانند
همتا لیتهام خدا را اگر در خداوندی شریک ندارد و ملک بیشتر مردمان سبحانه ستمگر
او را علی الاطلاق وقال الله تعالی قل أفغير الله تأمروني أعبد أيها الجاهلون
ولقد أوحي إليك وإلى الذين من قبلك لئن أشركت ليحبطن عملك و
لتكونن من الخاسرين بل الله فاعبد وكن من الشاكرين یعنی بگو با ایشان
هر خدا را امر می فرمایید مرا که پرستش کنم بعبادت دلایل نادان و بد رستی کرده
شده است بسوی تو و بسوی آنکه پیش از تو بودند از پیغمبران یعنی با تو و با هر یک از ایشان
گفته شده است که اگر شرک آری یعنی بغرض محال هر آینه نیست شود کردار تو و گرد
ایمان واقع شده و هر آینه باشی از زیانکاران که بعد از دولت دین بنکبت شرک مبتلا
کردی بلکه خدا را پرستش کن و باش از سپاسداران بر نعمت توحید و عبادت المؤمن
ذلكم بأنه إذا دعي الله وحده كفرتم وإن يشرك به تؤمنوا یعنی عذاب شما را در آن
رنج این سبب است که در دنیا چون می خواندند خدا را یگانه و یکتا شما کافر می شدید بدینکه
او را می گفتند اجعل الآلهة إلها واحدا و چون شریک می آوردند بدو می گرویدید یعنی شرک او
می کردید و می گروید بدان شرکاء قال الله تعالی والله يقضي بالحق والذين يدعون
من دونه لا يقضون بشيء إن الله هو السميع البصير یعنی و خدای حکم کند براستی
در جزاء محسن و مسیء و آنان را که می پرستند مشرکان بیرون خدای حکم نمی کنند ایشان را
بچیزی یعنی اگر جماد اند ایشان را قدرت بر آن نیست و اگر حیوان اند مخلوق و مملوک اند و
مملوک را قدرت حکم و فرمان نیست بدرستی که خدای بعبادت شنوای گفتار بندگان
بینا بکردار ایشان وقال الله تعالی ويا قوم ما لي أدعوكم إلى النجاة وتدعونني

الی النار

إلى النار تدعونني لأكفر بالله وأشرك به ما ليس لي به علم وأنا أدعوكم إلى
العزيز الغفار یعنی وای گروه من این چیست که مرا رسید و چون است که می خوانم شما را بسوی
رهائی یا امان از عذاب خدای با ایمان بدو و شما می خوانید مرا و شما می خوانید مرا بسوی عمل کمی
بیان مستوجب آتش شوم یعنی عبادت مرغوب می خوانید مرا تا بخود تا کافر شوم بخدای
و انکه شریک کردانم بوی الحق را اگر سنت مرا بر آن بینا و دانش مراد از نفی علم نفی معلوم است
یعنی چیزی را بوی خدای سنام لیس بکرد را چگونه با وی شریک سازم و حال آنکه من می خوانم
شما را بخدای که غالب است یعنی قادر بر عذاب مشرکان امرزنده است و محو کننده گناهان
مؤمنان وقال الله تعالی ذلكم الله ربكم خالق كل شيء لا إله إلا هو فأنى تؤفكون
كذلك يؤفك الذين كانوا بآيات الله يجحدون الله الذي جعل لكم الأرض
قرارا والسماء بناء وصوركم فأحسن صوركم ورزقكم من الطيبات ذلكم
الله ربكم فتبارك الله رب العالمين هو الحي لا إله إلا هو فادعوه مخلصين
له الدين الحمد لله رب العالمين قل إني نهيت أن أعبد الذين تدعون
من دون الله لما جاءني البينات من ربي وأمرت أن أسلم لرب العالمين
هو الذي خلقكم من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم يخرجكم طفلا ثم
لتبلغوا أشدكم ثم لتكونوا شيوخا ومنكم من يتوفى من قبل ولتبلغوا
أجلا مسمى ولعلكم تعقلون هو الذي يحيي ويميت فإذا قضى أمرا فإنما
يقول له كن فيكون ألم تر إلى الذين يجادلون في آيات الله أنى يصرفون الذين
كذبوا بالكتاب وبما أرسلنا به رسلنا فسوف يعلمون إذ الأغلال في أعناقهم
والسلاسل يسحبون في الحميم ثم في النار يسجرون ثم قيل لهم أين ما كنتم
تشركون من دون الله قالوا ضلوا عنا بل لم نكن ندعو من قبل شيئا كذلك

یضل الله الکافرین ذلک بما کنتم تفرحون فی الارض بغیر الحق و بما کنتم تمرحون
ادخلوا ابواب جهنم خالدین فیها فبئس مثوی المتکبرین فاصبر ان وعد الله حق
فاما نرینک بعض الذی نعدهم او نتوفینک فالینا یرجعون ولقد ارسلنا
رسلا من قبلک منهم من قصصنا علیک ومنهم من لم نقصص علیک وما کان
لرسول ان یاتی بایة الا باذن الله فاذا جاء امر الله قضی بالحق وخسر هنالک
المبطلون الله الذی جعل لکم الانعام لترکبوا منها ومنها تاکلون ولکم فیها
منافع ولتبلغوا علیها حاجة فی صدورکم وعلیها وعلی الفلک تحملون ویریکم
ایاته فای ایات الله تنکرون افلم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان
عاقبة الذین من قبلهم کانوا اکثر منهم واشد قوة واثارا فی الارض فما اغنی
عنهم ما کانوا یکسبون فلما جاءتهم رسلهم بالبینات فرحوا بما عندهم
من العلم وحاق بهم ما کانوا به یستهزءون فلما راوا باسنا قالوا امنا بالله و
وکفرنا بما کنا به مشرکین یعنی ای کمراهان کارها کند خدایست پروردکار شما آفرینندهٔ
(عبادت) همه چیزها هیچ معبودی سزاوار نیست مکر او پس چکونه و بچه وجه بر کردانیده میشوید از
(هستند) او بعبادت چیزها و هم چنانکه بر کردانیده شدند این قوم بر کردانیده میشوند آنانکه
که از روی عناد آیتهای خدا را انکار می کنند و از پیغمبری آن باز می ایستند خدای
که ساخت برای شما زمین را موضع آرام و قرار و صبر و پدید نشستند و کردانید آسمان را
بنائی بر داشته و برافراشته و بکاشت شما را ای آدمیان پس نیکو ساخت صورتهای
شما را یعنی قامتهای شما را راست و رویهای شما را پاکیزه و اعضای شما را متناسب
آفرید و روزی داد شما را از پاکیزها یعنی ماکولات لذیذه و منتبر کردانید روزی شما را
از روی حیوانات آنکه چنین تطویر کرد خدایست آفریدکار شما پس برترست خدای

و بزرکوار

و بزرکوار پرورندهٔ عالمیان از جن و انس و جان اوست زندهٔ یعنی منفرد بحیات ازلی
(برای) معبودی که سزای عبادت بود مکر او پس بپرستید او را در حالی که پاک سازندکان باشید
(برات) او دین خود را از شرک باطاعت خود را از ریا و بکوئید همه سپاسها و ستایشها مر خدا
(بی) که پروردکار عالمیانست بکوی ای محمد مر این مشرکان را که می کویند بدین آبا و اجداد خود چند
(امدات) بکو بدرستی که نهی کرده شده ام از آنکه عبادت کنم آنان را که می پرستید شما بجز خدای آن هنکام که
بمن بیاید آیات از نزد پروردکار من و مامور شده ام بانکه کردن نهم و انقیاد کنم مر پروردکار
جهانیان را اوست آنکه بیافرید پدر شما آدم را از خاک پس شما را ای فرزندان وی از
ابتدا پس از نطفه که منی بعد از چهل روز بدان شکل بعد از آن بیرون می آرد هر یک
(منتهای) از شما را از رحم مادر کودکی پس باقی میدارد شما را تا برسید بغایت قوت خود که
شبابست پس از آن در حیز بالا می برد تا کردید پیران و از شما کسی باشد که میرانیده شود
(شده) پیش از بلوغ اشد یا قبل از شیخوخت و بقا میدهد شما را تا برسید بمدتی نام برده
که وقت موتست و شاید تعقل کنید در آفرینش خود و انتقال از حیزی بحیزی او
آنکه زنده کرداند و بمیراند پس چون خواهد و حکم کند کاری را پس جز این نیست که کوید
مر آن مراد را که بباش بی مهلتی یعنی تکوین او را احتیاج بآلتی و عدتی و فرصتی و
کلفتی نیست آیا نمی بینی بسوی آنانکه جدال و نزاع میکنند در رد آیتهای خدای یعنی
بچه مر این را منکرند چکونه چون بر کردانیده میشوند از تصدیق بدان مجادلان آنان که
تکذیب کردند و نکرویدند بقران یا بجنس کتب آسمانی و بانچه فرستاده ایم با پیغمبر
(انکار) پیغمبران خود را از احکام و شرایع پس زود بدانند وخامت عاقبت تکذیب و
آنکاه که غلهای آتشین باشد در کردنهای ایشان و زنجیرهای نیز در آن بود کشیده
میشوند بر روی بدان زنجیرها تا افکنند ایشان را در آب جوشان که در غایت حرارت

بود پس از آن در آتش سوخته و بریان سازند ایشانرا یعنی با نوع عذاب آتش و آب معذب کنند
پس گویند سرپنهان را کجا اند آنانکه بود بدیشان که گرانبار می گرفتید ایشانرا از قوم خدای
گویند دوزخیان کرانرا که گم شدند از ما و نمی یابیم ایشانرا و ما بدیشان توقع امداد
داشتیم ایشان ما را در بلا بگذاشتند بلکه نبودیم که خواندیم پیش از این در دنیا چیزی را
یعنی بر ما روشن شد که چیزی را نمی پرستیده ایم بلکه ایشان را که عبادت می کردیم هیچ بوده اند
و ما ایشانرا چیزی می پنداشتیم هم چنانکه بجادلان از قوم گذاشت گمراه فرو می گذارد خدا
کافران را تا راه نبرند بحجتی که بدان منتفع شوند در آخرت پس ایشانرا گویند این خذلان
شما امروز در جهنم بسبب آنست که بود بدیشان که شادی می کردید در جهان میبودید در زمین
یعنی در دنیا بچیزی که بغیر حق بود یعنی شرک و طغیان و بجهت آنکه بود بدیشان که شما از
خود بتکبر می خرامیدید در آیید بدرهای هفتگانه دوزخ که برای شما بخش کرده شده است
جاودان هر طایفه بدری دیگر در آیید جاویدمانندگان در آن پس بد آرامگاهیست گردن کشان را
دوزخ پس شکیبائی کن ای محمد برای اذای قوم بدرستی که وعده خدای بنصرت اولیا و هلاک
اعدا درست و راست و بیشک واقع خواهد شد پس اگر بنمائیم بتو برخی از آنچه وعده
داده ایم ایشانرا از قتل و اسیر خود آن است یا که بمیرانیم ترا پیش از ظهور آن عذاب
پس بسوی ما باز گردانیده خواهند شد روز قیامت و جزای خود خواهند یافت
یعنی بهیچ وجه ایشانرا فرو نخواهند گذاشت و خدای سبحانه در دنیا بعضی از عذاب کفار
بحضرت سید ابرار نمود از قتل و اسر در غزوه بدر و باقی عقوبات ایشان در عقبی
خواهد بود دوستان دو عالم شاد و خرم می نهند دشمنان در محنت و
غم این سرا و آن سرا و بدرستی که فرستادیم پیغمبران پیش از تو بعضی از ایشان آنانکه
خوانده ایم قصه های ایشان بر تو گران بسیار پیغمبرانند و بعضی از ایشان آنانکه

ایشانرا خوانده ایم بر تو اما نام ایشان را نشنوده و نبود مر پیغمبری را که بتواند آنکه بیاورد معجزه
و نشانه ای مگر بدستوری خدای و بحکم و فرمان او یعنی شما از پیغمبران اقتراح معجزات می
کنید او مستقل نیست در وجود آن با سر بین و حکمت عدم وقوع آن پس چون بیاید
فرمان خدای بعذاب بعضی از آنها تحقق معاند و متوجه آیات حکم کرده شود براستی یعنی غیر مبطل
کرده و مومن نجات یابد و زیان کنند آنجا آنان راستان و معاندان که معاند و بعد از معجزه گردد لا
بر نبوت می کنند دیگر معجزه می طلبند خدای آن است که بیافرید برای شما چهارپایان چون شتر و
گاو و گوسفند تا سوار شوید بعضی را از آن چون ابل و بعضی را از آن میخورید چون غنم و بقر
و گاو بیت رکوب و اکل دارند چون بقر و مر شما راست در انعام منفعت بسیار چون شیر و پشم
و جز آن و تا ایشان را برسید با سفر برای نیل بغرض از آن حاجتی که در دلهای شماست
از سود و معامله و بر شتران در خشکی و بر کشتیها در دریا برداشته میشوید و می نماید خدای
شما را نشانهای قدرت خود پس کدام از نشانها از آیات قدرت یا از دلائل نبوت چون انشقاق قمر
انکار می کنید آیا سیر نکردند در زمین عاد و ثمود تا بنگرند که چگونه بود سرانجام
کار آنانکه پیش از ایشان بودند بودند ایشان بیشتر از ایشان از روی عدد و سخت تر از روی
توانائی و افزونتر از جهت بازماندهای ایشان در زمین از کوشکها و قلعها پس
نکرد دفع عذاب را از ایشان آنچه بودند که می کردند از جمع مال و ترتیب سپاه پس آن هنگام آمدند
بدیشان پیغمبران ایشان بمعجزات و دلالات شادی کردند با آنچه نزد ایشان بود از دانش
بزعم ایشان یعنی جهل که آنرا علم نام نهاده بودند و مراد عقاید باطله و شبهای بی اعتبار
ایشانست و احاطه کرد با ایشان جزای آنچه بودند که بآن استهزاء می کردند پس آن هنگام که
بدیدند سختی عذاب ما را در دنیا گفتند ایمان آوردیم بخدای یگانه و کافر شدیم بآنچه
بودیم بآن شرک آرنده کافر شدیم بیان السجدة قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما

الهكم اله واحد فاستقيموا اليه واستغفروه وويل للمشركين الذين لا يؤتون الزكوة
وهم بالاخرة هم كافرون ان الذين امنوا وعملوا الصالحات لهم اجر غير ممنون
قل ائنكم لتكفرون بالذي خلق الارض في يومين وتجعلون له اندادا ذلك رب
العالمين يعني مرين پيغمبر گويد من ادمی ام مانند شما یعنی از جنس بشرم نه از ملك و نه از جن كه شما البته
در بابید و فهم نكنید و شما را دعوت بچیزی می كنم كه سمع را از دركرا هت و طبع را نفرت باشد
بلكه وحی كرده میشود بسوی من چرین پیغمبر كه خدای شما خدایست یگانه پس بوی متوجه كنید بسوی
او بتوحید و طاعت و برای حفظیم باستید و از و امرزش جویید كه گناهان گذشته را عبادت سلام
كنید سرزنش كنید كه شركان را است انانكه نمی دهند زكوة را یعنی بكلمه لا اله الا الله كه زكوة نفس
متكلم میشود مراد انست كه خود را بتوحید از لوث شرك پاك نمیسازند یا انكه زكوة مال نمی دهند
و بر تخصیص منع زكوة از سایر اوصاف مشركان انست كه مال محبوب ایشان است و بذل ان در نفس
ما اشد باشد از اعمال دیگر پس در ابراد این صفت اشارتیست به بخل ایشان و عدم شفقت
بر خلق و بخل اعظم رذایل و اكبر ذمایم است و مشركان بسرای دیگر ایشان نا گرویده كا
بگرویدند
و بدان جهت نفقه نمی كنند كه مكافات انرا با و رندار نبند رخ كرانا نكر كرد بپند .
گرد ابعهای ستوده مر ایشان را داشت مزدی نا كاسته یا غیر محسوب بگو ایا شما كافر میشوید
و نفی كرده اید با نكسی كه بیافریند زمین را در دو روز امام ابو الليث رحمه الله اورده كه در دو روز
یكشنبه بیافرید و در روز دوشنبه بگستر انید و میانه برای وی نبد بان هشا پاپا ان
خداوندی كه زمین را بیافرید پروردگار عالمیان است وقال الله تعالى اذ جاءتهم الرسل من
بين ايديهم ومن خلفهم ان لا تعبدوا الا الله یعنی وقتی كه امدند بدیشان پیغمبران
یعنی هود و صالح علیهما السلام انبیاء نزدیك ایشان و از پس ایشان یعنی از هر جهت ایشان
برفق و عنف و نصیحت در امدند و دعوت كردند باینكه مپرستید بجز خدا

وقال

وقال الله تعالى ويوم يناديهم اين شركاءي الذين اذناك ما منا من شهيد وضل عنهم
كانوا
ما كانوا يدعون من قبل وظنوا ما لهم من محيص یعنی در روزی كه بخواند خدای مشر
وا از روی توبیخ گوید كجا اند انانكه من زعم شما گویند خدا باشند ایشان را و گفتند
از ما هیچ گواهی دهنده بر شركت ایشان چه ما از ایشان تبرا كرده ایم و گم شود از مشركان
انچه بودند كه می پرستیدند پیش از و بیاشد یعنی بیابانكه در دو می پرستیدند در ان روز
نمی بینند یا از ایشان مدد نیابند و یقین دانند كه از عذاب وعقوبت بیت ایشان را
هیچ گریزگاهی وقال الله تعالى ومن اياته الليل والنهار والشمس والقمر لا تسجدوا
للشمس ولا للقمر واسجدوا لله الذي خلقهن ان كنتم اياه تعبدون فان
استكبروا فالذين عند ربك يسبحون له بالليل والنهار وهم لا يسامون
یعنی و از نشانهای قدرت الهیست و روز كه متعاقب یكدیگر نه و دو نیز شمس را بیش
شما از برای اسایش و دیگر امثال و ماه كه بسیر مقدر و اندازه مقرر می روند و هیچ
سجده مكنید مر افتاب را و نه ماه را كه ایشان مخلوق اند مانند شما و سجده ارید مر خدای را
كه آفریدگار بیافرید شب و روز و مهر و ماه را اگر هستید شما كه از روی یكانگی مر او را
می پرستید چه سجود احق عبادات است و ان خالق را باید نه مخلوق را پس اگر سركشی كنند
از سجده كردن خدای را از ان چه زیان پس انانكه نزدیك پروردگار تواند فرشتگان
نماز می گذارند برای او و تسبیح میگویند مراد ازین هیچ شب و روز یعنی پیوسته بطاعت
او مشغولند و ایشان ملول نمی شوند از كثرت عبادت و بسیاری ستایش و پرستش
حمعسق ام اتخذوا من دونه اولياء فالله هو الولي وهو يحيي الموتى وهو
على كل شيء قدير یعنی بلكه فرا گرفته اند كافران بجز خدای دوستان مانند اصنام
و لات دوستی ایشان نمی رسد پس خدای بحق اوست دوست كه دوستان را دستگیری كنند

و او ذبح کرد اند مردکان تا شفاعت شان عاجز ایشان و خدای تعالی بر همه چیز توانا است
و اصنام ایشان توانا نیست وقال الله تعالی كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ یعنی
بزرگست و گران و دشوار بر مشرکان آنچه میخوانی ایشان را بسوی آن از توحید و نفی
شرکا الزخرف وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ إِلَّا
الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ یعنی و یاد کن آنرا که گفت ابراهیم مر پدر خود
آزر را و قوم خود را چون دید که بت می پرستند بدرستی که بیزارم از آنچه شما
می پرستید از آن لیکن آنکسی که بیافرید مرا پس بدرستی که او مرا ثابت دارد بر هدایت وقال
الله تعالی واسئل من ارسلنا من قبلك من رسلنا اجعلنا من دون الرحمن الهة
يعبدون یعنی و بپرس ای محمد صلعم که پیش از تو فرستاده ایم یعنی احوال ایشان استفسار
کن از فرستادکان ما که ملت دیگران باز رسل گذشته سوال کن که ایا فرمودیم که بجز خدای
خدایان پرستیده شوند یعنی بپرس که هیچ حکم کرده ایم بعبادت بتان و در هیچ ملت از ملل
ایشان پرستش کسی بدون خدای عز بوده مراد باین کلام استشهاد است باجماع انبیا
بر توحید وقال الله تعالی وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ
وَقَالُوا أَآلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ
یعنی و چون زده شد بر عیسی پسر مریم مثلی انکاه قوم تو از آن مثل فریاد کنند و آواز بلند
بر دارند و گفتند مشرکان آیا خدایان ما بهتر اند یا عیسی هرگاه که او حصب جهنم باشد
که ایشان بهتر باشند نزدند آن مثل را برای تو مگر برای جدل و خصومت نه برای تمیز حق
از باطل بلکه ایشان در همه امور گروهی اند خصومت کنندگان الحاج کنندگان الجاثیة وَلَا
يُغْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ
شان
یعنی دفع نکند از ایشان آنچه کسب کردند از اموال و اولاد چیزی را از عذاب خدای و

ومعبودان

و معبودان و مرشدان و ایشان راست عذابی بزرگ که صفت آن از حد بیرون باشد محمد فَاعْلَمْ أَنَّهُ
لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ یعنی چون سعادت مومنان و شقاوت مشرکان و منافقان دانستی پس
ثابت باش بر دانش که داری بتوحید الله و دانسته که معبود حقی نیست الا خدای ق
الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ یعنی آنکه گردانید یعنی
شریک ساخت با خدای حق خدای دیگر پس در افکنید او را در عذاب سخت جاودانی
و چون منکر آن خدا بود دوزخ افکنند که وی بدترین گناهان است دیو در بعض صفت
بود و مر اکمراهان دیو را حاضر شان تا انکار کند الذاريات وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا
آخَرَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ یعنی و مکردانید و مپرستید با خدای حق معبودی دیگر بدرستی
که من شما را از خدای در عبادت غیر او ترساننده ام هویدا و پیدا الطور أَمْ لَهُمْ
إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ یعنی آیا ایشان راهست معبودی بجز خدای
یعنی که عذاب که مکافات مکر ایشان است باز دارد پاکی مر خدای راست از آنچه شرک
میارند بوی یا شریک می گیرند برای وی الممتحنة قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ
فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ
دُونِ اللَّهِ یعنی بدرستی که هست مر شما را ای مومنان سنت نیکو که بدان اقتدا باید
کرد در سخنان ابراهیم علیه و آنانکه با وی بوده اند از اهل ایمان یاد کن چون ابراهیم
و مومنان قوم او گفتند مر گروه خود را از مشرکان که از ما دوستی مجویید بدرستی
که ما بیزاریم از شما که بت پرستید و دیگر بیزاری می کنیم از آنچه می پرستید
بجز خدای الجن قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا یعنی بگو با مشرکان که بهر حال
هر چیز نیست که میخوانم یعنی می پرستم پروردگار خود را و با او کسی را شریک نمیگیرم و یکی المزمل
رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا یعنی پادشاه از رب ...

و در توحید از محمد بن عبیده روایت است که گفت رفتم بخدمت حضرت امام علی نقی ع فرمودند
مرا که بگوی عباس اگر از حروف زدن در توحید باز نماند و با مردم تکلم بچیزی نماید که
نشناسند و نفهمند و باز نماند از چیزی که انکار می نماید و وقتی که سؤال کنند ترا از توحید پس
بگوی چنانکه الله تعالی فرموده است قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن
له کفوا احد و وقتی که سؤال کنند ترا از کیفیت پس بگوی چنانکه الله فرموده است لیس کمثله شیء و هو
السمیع العلیم و سخن گوی با مردم بچیزی که می شناسند و میفهمند و در توحید از وهب بن
قرشی از حضرت ابی عبدالله ع روایت است از آبای خود ع در تفسیر قول الله تعالی قل هو الله
احد فرمودند قل یعنی ظاهر کن چیزی که وحی فرستادیم بسوی تو و خبردار کردیم ترا بوحی از تالیف
حروف که خواندیم آن حروف را برای تو تا راه نمائی بآن کسی را که بشنود و لفظ هو اسم
کنایه است پس ها تنبیه است از معنی ثابت و واو اشاره است بسوی غایب از حواس چنانکه لفظ
هذا اشاره است بسوی مشهود بحواس و وقتی که کفار از آلهۀ خود تنبیه بحرف اشاره نمودند
پس گفتند این است که محسوس و مدرک بابصار است تو نیز از معبود خود اشاره کن بسوی او
که مردم را بسوی او دعوت می کنی تا ببینیم او را و احساس کنیم پس فرستاد الله تعالی سورۀ
اخلاص را پس ها در لفظ هو تنبیه است از ثابت و واو اشاره است بسوی غایب از معاینۀ چشم و
از لمس حواس و الله تعالی از این چیزها منزه است بلکه بینندۀ ابصارات و مبدع حواس حضرت
امام جعفر صادق ع فرمودند که روایت کرد مرا پدرم از آبای خود از حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام که فرمودند دیدم حضرت خضر علی نبینا و علیه السلام را در خواب پیش از جنگ
بدر بیک شب پس گفتم که چیزی تعلیم نمای که باعث فتح و نصرت من بر اعدا باشد گفت بگوی
یا هو یا من لا هو الا هو پس هرگاه که صبح شد این قصه را بخدمت حضرت رسالت صلعم
عرض کردم فرمودند یا علی تعلیم کرده شدی اسم اعظم و روز جنگ بدر این اسم بر زبان

میفرمود

من بود و بدرستی که حضرت امیرالمؤمنین ع در آن روز میخواندند قل هو الله احد پس هرگاه که
فارغ شدند خواندند یا هو یا من لا هو الا هو اغفر لی و انصرنی علی القوم الکافرین و حضرت
امیرالمؤمنین ع در روز صفین نیز میخواندند عمار یاسر پرسید که یا امیرالمؤمنین این کنایات
چیست فرمودند که اسم اعظم الله تعالی و عماد توحید الله تعالی است بعد از آن خواندند ع که
شهد الله انه لا اله الا هو الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر
سبحان الله عما یشرکون هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنی یسبح له ما فی السموات
والارض و هو العزیز الحکیم بعد از آن فرود آمدند جهاد کنند پیش از زوال خواندند و
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که معنی الله معبودی که مشتاق باشند خلق بسوی او و معنی دیگر
آنکه مستور از درک ابصار و محجوب باشد از اوهام و خطرات باشد حضرت امام باقر علیه السلام فرمودند
که معنی الله معبودیکه خلق متحیر باشند از ادراک ماهیت او و از احاطه پس معنی اله آنکه
مستور از حواس خلق باشد حضرت امام باقر علیه السلام فرمودند که معنی احد تنها و یکتا است
و واحد یک معنی است و توحید اقرار بوحدت نمودن است و واحد آنست که از چیزی پیدا
نشود و متحد با هیچ چیز نباشد حضرت امام باقر ع فرمودند که حدیث کرد پدرم حضرت
امام زین العابدین از پدر خود حضرت امام حسین صلوات الله علیه که فرمودند صمد آن را گویند
که مجوف نباشد و صمد آن را گویند که نخورد و نیاشامد و صمد آن را گویند که بخواب نرود
و صمد آن را گویند که دایم ازلی و ابدی باشد حضرت امام باقر علیه السلام فرمودند که محمد بن
حنفیه می گفتند که صمد آنست که بنفسه باشد و بغیر محتاج نباشد و دیگری گفته که معنی صمد آنست
که متعالی از کون و فساد باشد و صمد آنست که موصوف بتغیر نشود حضرت امام باقر ع
فرمودند که صمد سید مطاع را گویند که فوق او امر و ناهی نباشد و حضرت امام باقر علیه السلام
و حضرت امام باقر ع فرمودند که از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام سؤال کردند از صمد

فرموده‌اند که صمد آنست که او را اشراک نباشد و نگاه داشتن اشیا بر او شاق نگردد و هیچ چیز از او مخفی
نماند وهب بن وهب قرشی گفت که زید بن علی علیه السلم گفت که صمد آنست که چون که اراده
چیزی کند و گوید موجود شو موجود گردد کن فیکون و صمد آنست که ابداع اشیای متوافق و
متخالف کند خود و منفرد و یگانه بلا ضد و بلا مثل و بلا ند باشد وهب بن وهب قرشی
گفت که حدیث فرمودند حضرت امام جعفر صادق از آبای خود که اهل بصره نوشتند به حضرت
امام حسین علیه السلم نوشتند و سؤال از معنی صمد نمودند حضرت امام علیه السلم بسوی ایشان
نوشتند بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد خوض نکنید در قرآن و جدال نکنید در آن و سخن مگوئید
در آن بی علم بتحقیق که شنیدم از جد خود حضرت رسول صلعم که می فرمودند کسی که سخن گوید
در قرآن بی علم پس جای او در آتش است و بدرستی که الله تعالی تفسیر صمد فرموده که الله احد
الله الصمد بعد از آن این تفسیر کرده و فرموده لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد
لم یلد یعنی هیچ چیز کثیف مانند ولد و سایر اشیاء کثیفه که از مخلوقین بیرون می شود و هم
چنین اشیای لطیفه نیز مانند نفس از او جل شانه خارج نمی گردد و از ذات او جل جلاله منبعث
نمی شود مثل سنه و نوم و خطره و هموم و حزن و بهجت و ضحک و بکاء و خوف و رجا و رغبت
و سامت و جوع و شبع و برتر است از آنکه خارج شود از او چیزی و متولد گردد از او اشیای
لطیف یا کثیف و لم یولد یعنی او جل شانه از چیزی بهم نرسیده و متولد نشده چنانکه اشیای
کثیفه از عناصر خود متولد می شوند چنانکه حیوانی از حیوانی و نبات از زمین و آب
از چشمه و میوه از درختها مانند خروج اشیای لطیفه از مراکز خود مثل بصر از چشم و سمع از
گوش و شم از بینی و ذوق از فم و کلام از لسان و معرفت و تمیز از قلب و آتش از سنگ
بلکه الله تعالی نه از چیزیست و نه در چیزیست و نه بر چیزیست مبدع و خالق و منشی اشیاست
بقدرت خود و نیست و نابود می کند مخلوقات خود را بمشیت خود و نگاه می دارد چیزها را

که پیدا کرده است برای بقاء ایشان الله الصمد الذی لم یلد و لم یولد عالم الغیب والشهادة
الکبیر المتعال و لم یکن له کفوا احد گفت وهب بن وهب قرشی که شنیدم از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلم که فرمودند جماعتی از فلسطین نزد حضرت امام باقر علیه السلم آمدند از مسائل سؤال نمودند
بعد از آن از معنی الصمد پرسیدند حضرت امام باقر علیه السلم فرمودند که در الصمد پنج حرف است پس الف دلیل
بر اثبات او جل شانه است که اشهد الله انه لا اله الا هو و آن تنبیه و اشاره است بسوی غایب
از ادراک حواس و لام دلیل است بر الهیت او که هو الله و الف و لام مدغم اند و ظاهر نمی
شوند و در گوش واقع نمی شوند لیکن ظاهر در کتابت می باشند دلیل اند بر آنکه الهیت
او لطیف و مخفی از ادراک حواس است و واقع نمی شود بر زبان وصف کننده و نه در گوش شنونده
زیرا که تفسیر اله آنست که خلق از ادراک ماهیت یعنی چگونگی او عاجز باشند و از دریافت کیفیت
او حواس و وهم قاصر باشد او جل شانه مبدع اوهام است و خالق حواس و ظاهر شدن الف و لام
در کتابت دلیل است بر اینکه او جل شانه اظهار ربوبیت خود در ابداع خلق و ترکیب ارواح
با اجسام کثیفه ایشان نموده پس وقتی که نظر کند بنده بسوی ذات خود روح خود را معاینه
نمیکند چنانکه الف لام الصمد که در الله الصمد است در حالت تلفظ ملفوظ نمیگردد و بحسی
از حواس نمیشود پس هرگاه که بسوی کتابت نظر کند آنچه مخفی بود ظاهر می گردد و هم چنین
اگر بنده در چگونگی باری جل شانه تفکر نماید متحیر میماند و فکر هیچ احاطه نمینماید زیرا که
او جل شانه خالق صور است پس وقتی که بنده نظر کند بسوی مخلوقات الهی نزد او متحقق می شود
که او جل شانه خالق ایشانست و ترکیب کننده ارواح ایشان با اجساد ایشان و لیکن معنای
صاد دلیل است بر اینکه او جل شانه صادق است و قول او صادق است و کلام او صادق است و بندگان
خود را دعوت باتباع صدق مینماید و وعده های صدق نموده در دار صدق که آخرت است
و لیکن میم دلیل است بر ملک او و بدرستی که اوست مالک برحق و از همیشه است و همیشه خواهد

بود و علت او نیز همین است و لیکن دال است دلیل است بر دوام علت او بدیع و عز شانه دائم است
و متعال است از زوال و فساد ملک او عز و جل مکون کاینات و یکون ابد کاینات بود
ابد الابد بعد از آن امام علیه السلام فرمودند که اگر برای علم خود که الله تعالی به من عطا فرموده است
حاملی می‌یافتم هر اینه توحید و اسلام و ایمان و دین و شرایع از لفظ صمد منتشر می‌ساختم و چرا
از کجا می‌یابم حال آنکه جد من امیر المؤمنین ع حاملی برای علم خود نیافت تا بحدی که بر منبر
رفته می‌فرمود که سلونی قبل ان تفقدونی یعنی سوال کنید از من آنچه می‌خواهید پیش از آنکه نیابید مرا
سوال کنید بعد شنود زیرا که میان دو پهلوی من علم عظیم است لیکن نمی‌یابم کسی که حامل آن باشد
آگاه باشید بدرستی که من بر شما از نزد الله تعالی حجتم با تمام لیس یعنی مکنید قومی را که
غضب کرده است الله تعالی بر ایشان قد یئسوا ناامید شده اند از آخرت چنانکه ناامید شدند
کفار بعد از آن حضرت امام باقر ع فرمودند الحمد لله الذی من علینا و وفقنا لعبادة
الاحد الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و جنبنا عبادة الاوثان
حمدا سرمدا و شکرا واصبا و قوله و لم یلد یعنی فرزندی نیست او را که وارث ملک
او باشد و قوله و لم یولد یعنی او را والدی نیست که شریک در ربوبیت و ملک او باشد
و قوله و لم یکن له کفوا احد یعنی نیست او را همسری که مدد و معاونت او در سلطنت او
باشد و در توحید از جابر از حضرت امام باقر ع منقول است که بدرستی که الله تعالی
عز و جل در علو کنه خود واحد است و تنها توحید خود کرد بعد از آن بر خلق
خود جاری ساخت پس او جل شانه احد است که می‌پرستند او را همه اشیا و سوی او رجوع
می‌نمایند و در توحید از علی ورزا از حضرت امام ابی عبد الله ع منقول است که فرمودند
بدرستی که الله تعالی احد و صمد است و او را جوف نیست و بدرستی که روح مخلوق است
از مخلوقات او و بصیرت و ثابت است که کردانید ما ثابت است الله تعالی در قلوب
رسل

و هو المعین

رسل و مؤمنین و در توحید از فضل بن شاذان منقول است که گفت سوال کرد شخصی از خراسان بر حضرت
حضرت امام علی بن موسی الرضا ع و من حاضر بودم که گفت من قائلم که صانع عالم واحد است چه دلیل
و صانع یکی است حضرت امام ع فرمودند که همین قول تو که صانع واحد است دلیل است که صانع یکی است
زیرا که اثبات صانع دوم نمی‌کنی مگر بعد از اثبات صانع واحد پس واحد مجمع علیه است و زیاده از واحد
مختلف فیه و صدوق رحمه الله گفته است که دلیل بر آنکه صانع واحد است و زیاده از واحد نیست
این است که اگر صانع دو باشند خالی نیست از آنکه هر واحد قادر است بر منع صاحب خود یا
نه در صورتی که قادر باشند جواز منع بر هر دو می‌توان نمود و کسی که جایز المنع باشد پس محدث
است چنانکه مصنوع محدث است و اگر نه در صورت منع یکی بر دیگری باشند عجز و نقصان هر دو لازم
می‌آید و این از دلالت حدوث است پس ثابت شد که قدیم واحد است و دلیل دیگر آنکه هر
واحد از آن هر دو خالی نیست که چیزی را از دیگری مخفی نماید و هر چه که جواز کتمان بر او ثابت شد
حادث است و اگر اخفا نتواند کرد پس عاجز است و عاجز حادث در توحید از هشام بن حکم
که گفت گفتم حضرت امام ابی عبد الله ع را که چه دلیل است بر وحدانیت الله تعالی فرمودند
علیه السلام که اتصال تدبیر و تمام صنع چنانکه الله تعالی فرموده است که لو کان فیهما آلهة
الا الله لفسدتا یعنی اگر باشد در آسمان و زمین خدایان که تدبیر امر ایشان کنند بغیر خدای
هر اینه تباه شود آسمان و زمین و کارها در هم شکند چه اگر الهه در رای موافق باشند
منبعی نشدند [illegible] و طالب کرده و اگر در کاری مخالفت نمایند در شوخی افتاده
تا ساختن [illegible] بر عالم یکی باید که حضرت الله است و در کتاب عیون اخبار از داود بن قاسم
منقول است که گفت سوال کردم از حضرت امام ابا جعفر علیه السلام از معنی صمد پس فرمودند
صمد آنست که نافذ [illegible] باشد و گفتم بدرستی که مردم می‌گویند که صمد آنست که او را جوف
نباشد پس فرمودند ع که هر ذی جوف را نافذ می‌باشد و در جامع الاخبار مسطور است که گفتا

کردند از محمد بن حنفیه از معنی صمد پس گفت که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود در تأویل صمد الله
که صمد آنست که نه جسم داشته باشد و نه مثل و نه شبیه و نه صورت و نه تمثال و نه حد و نه حدود
و نه موضع و نه مکان و نه کیف و نه این و نه اینجا و نه آنجا و نه ملا و نه خلا و نه قائم و نه قاعد
و نه ساکن و نه متحرک و نه ظلمانی و نه نورانی و نه روحانی و نه نفسانی و خالی نیست از وی موضعی
و نه گنجایش می‌کند او را موضعی و نیست در او رنگی و نه خطره قلب او را می‌یابد و نه شامه او را
ادراک می‌کند این همه خبرها از و منفیات در احتجاج از هشام بن حکم منقولست که گفت
سؤال کردند یعنی از حضرت امام جعفر صادق ع که چه دلیلست که صانع عالم جایز نباشد دو بوده فرمودند
علیه السلام که خالی نیست که اگر صانع دو باشند یا هر دو قدیم قوی خواهند بود یا هر دو ضعیف یا
ثابت شد که صانع یکی است دیگر آنکه ضعیف عاجز است و عاجز خدائی را نشاید اگر گوئی که هر دو
در قوت و ضعف یکسانند خالی نیست از آنکه هر دو متفق من کل الوجوه خواهند بود یا
مختلف من کل الوجوه پس هرگاه که خلق را با نظام تمام دیدیم و تدبیر واحد یافتیم و اختلاف
لیل و نهار و شمس و قمر مشاهده کردیم پس صحت امر و تدبیر دلالت کرد بر آنکه مدبر واحد است
در توحید از سعد بن سعد منقولست که گفت از حضرت امام ابو الحسن ع سؤال کردم
از توحید فرمودند علیه السلام توحید همانست که شما بر آن هستید در توحید از زراره
منقولست که گفت شنیدم از حضرت امام ابو عبد الله ع که می‌فرمودند در قول الله تعالی
که وله اسلم من فی السموات والارض طوعا و کرها مراد از آن توحید ایشانست مر خدای
عز و جل را و در توحید از فرات از حضرت امام رضا از آبای خود از حضرت امیر المؤمنین
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمودند توحید نصف دین و طلب
نزول رزق نصف قرب ناشند (?) **باب** در بیان عبادت اصنام و کواکب و اشجار و بیرتین (?)
و مذمت عبادت اینها و بیان عقاب کسانیکه عبادت اینها می‌نمایند و اینها چیزی

می‌کنند

می‌کنند **الایات الانعام** قل اندعوا من دون الله ما لا ینفعنا ولا یضرنا یعنی بگو ای محمد
مسلم آیا می‌پرستیم بدون خدا یعنی می‌پرستیم اینها را که سود نکنند که اطاعت داریم و زیان
نرساند اگر ترک کنیم یعنی فایده نبخشد بنفع و ضرر **الاعراف** ایشرکون ما لا یخلق
شیئا وهم یخلقون ولا یستطیعون لهم نصرا ولا انفسهم ینصرون وان تدعوهم
الی الهدی لا یتبعوکم سواء علیکم ادعوتموهم ام انتم صامتون ان الذین تدعون
من دون الله عباد امثالکم فادعوهم فلیستجیبوا لکم ان کنتم صادقین
الهم ارجل یمشون بها ام لهم اید یبطشون بها ام لهم اذان یسمعون بها قل ادعوا
شرکاءکم ثم کیدون فلا تنظرون ان ولیی الله الذی نزل الکتاب وهو یتولی
الصالحین والذین تدعون من دونه لا یستطیعون نصرکم ولا انفسهم ینصرون
وان تدعوهم الی الهدی لا یسمعوا وتریهم ینظرون الیک وهم لا یبصرون یعنی
آیا انبازی می‌گیرند در عبادت حق آن چیزها را که نمی‌آفرینند چیزی و قدرت ندارد بر خلق اشیاء و حال
آنکه آن انبازان که می‌گیرند ایشان آفریده شده‌اند و مخلوق خالق نتوانند بود و نمی‌توانند
بتان برای پرستندگان خود یاری دادن در جر منفعت ایشان یا فریاد رسیدنی در دفع
مضرت از ایشان و نه نفسهای خود را یاری دهند در وقتی که کسی ایشان را می‌شکنند
یا بالوث و اقذار آلوده می‌سازد و اگر بخوانید شما ای مسلمانان مشرکان را بسوی جناب اسلام
پیروی نمی‌کنند شما را یکسانست بر شما آنکه بخوانید ایشان را و دعوت کنید بدین حق
یا آنکه شما خاموش باشید این آیه خاص است بقومی از کفره چون ابو الجهل و امثال او
که از قبول دعوت محروم شده‌اند بدرستیکه آنانکه شما می‌پرستید ای مشرکان بجز خدا
و ایشان را اصنام نهاده‌اید بندگانند یعنی مملوک و مسخر فرمانند مثل شما یعنی ایشان
نیز همانند شما در تحت تصرف و در قبضه قدرت حق اند پس بخوانید ایشان را چون

پس باید که اجابت کنند مر شما را اگر هستید شما راست گویان در آنکه ایشان الهه‌اند چه اگر حق
است که دعا نشنوند و نه پرستنده خود را اجابت کنند امر ایشان را با ظاهر کرد در
خود بر نفس بد الها چنانچه شما میروید با ایشان نگویند که ما هستی که مسموع ال... بدان جنانچه
شما می‌شنوید و خود فائده که ایشان را پای رو و دست گیرا و چشم بینا و گوش شنوا است
و شما را هست پس شما بهتر از ایشان فاضلتر باشید و غایت جهل است که فاضل را مفضول
پرستد این لفت و در اثبات جهل کفار است و ایشان عبد از الزام حجت بر ایشان تخویف
کردند حضرت پیغمبر را بالکه خود و گفتند خدایان ما را الکوهش مکن که مباد آفتی و
رنجی بتو رسانند حق تعالی فرمود که بگوای محمد که بخوانید ایشان خود را اگر برای خدا
و باهم یار شوید در عداوت من پس بکوشید بدان مقدار که توانید در ایصال مکاره بمن پس
مرا مهلت مدهید و بکنید آنچه خواهید که من دانم حفظ و حمایت الهی از ضرر و بکر شما
نمی‌اندیشم بدرستیکه یار من و متولی کار من الله است آن الهی که فرو فرستاده قرآن گرهها
بندگان خواست و خداوند دوست دارد و کارساز دیند گان شایسته را و آنان را که شما ای
دعی پرستید بدون خدای نمی‌توانند یاری دادن شما را و نه نفسهای خود را یاری کنند بوقت
قصد کسی و حکم ایشان اگر بخوانید مؤمنان کافران را با ایشان را تا نشنوند سمع قبول
و می‌بینی تو ای محمد صلعم ایشان را که بدیدها و ظاهر می‌نگرند و حال آنکه ایشان نمی
بینند تا بصر بصیرت و حقیقت تو بینا نیستند پس اگر نا می‌بینند صورت بجب
معنی نمی‌بینند یونس وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ
هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي
الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ یعنی و می‌پرستند بدون خدای چیزی که ضرر
نرساند بدیشان اگر ترک عبادت او کنند و سود نرسانند بدیشان اگر عبادت کنند بر

پرستش

بپرستش او صرف نماید زیرا که معبود ایشان جمادات و جماد را ایصال نفع و ضرر قادر نباشد و حال آنکه
معبود باید که قدرت او را بقایع ثواب و عقاب متعلق بود تا بندگان با مید جلب نفع و دفع ضرر
او را پرستند و می‌گویند عبده اصنام این بتان شفیعان ما اند نزدیک خدای یعنی در امور دینی
ما را شفاعت می‌کنند و از خدای در خواست میخواهند تا معاش ما کفایت کنند و با اگر بعث
و حشر باشد چنانچه معتقد مؤمنان ما را از خدای در خواست کنند و از عذاب برهانند بگو
ای محمد که خدای را خبر میکنید بدانچه در آسمانها و نه در زمین انتفاء علم بجهت انتفاء معلوم است
یعنی شما می‌گویید که خدا را شریک هست و ایشان شفاعت ایشان می‌کنند و خداوند که بر عالم
بجمیع معلومات این را نمیداند پس معلوم شد که شریک نیست و شفاعت نخواهد بود پاک است
خدای و برتر است از آنچه ایشان شریک او میدارند و قال الله تعالی هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ
مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا
يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ یعنی آیا هست از بتان شما که شریک نام
کسیکه راه نماید بارسال رسل و انزال کتب و توفیق نظر در دلایل قدرت یعنی نصب
و براهین کند تا راه یابند بسوی حق که دین اسلام است بگو ای محمد خدای راه نماید خلق را بسوی
حق آیا هر که راه نماید بسوی حق سزاوارتر است که متابعت کرده شود یا آنکس که راه نیابد
بخود مگر آنکه بنمایند او را پس چیست و چه بوده است شما را چگونه حکم می‌کنید که برابری می‌دهید کسی را
که نمی‌بود عاجز با کسیکه او را شما محتاج هود فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِمَّا يَعْبُدُ هَؤُلَاءِ
مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِيبَهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ
یعنی پس مباش در شک خطاب حضرت رسالت است صلعم و حقیقت خطاب راجع بامت
است یعنی که در شک مباشید از آنچه می‌پرستند این گروه مشرکان در آنکه خدا البته موقف
هلاک می‌شوند شک مکنید در آنکه این عبادت گمراهی است که آخر هلاک ایشان کند

چنانچه کفر امم ماضیه سبب عذاب ایشان شد می پرستند اهل شرک بتان را مکر و جهی
که میپرستیدند پدران ایشان پس از بینی یعنی بباطل و بدرستی که ما تمام رسانیدم ایشان
همه ایشان را از عذاب در حالی که ایشان غضب ناکاسته باشند النحل أَفَمَن يَخْلُقُ كَمَن لَّا يَخْلُقُ
أَفَلَا تَذَكَّرُونَ یعنی ایا کسیکه می آفریند این همه مخلوقی را که مذکور شد باشد هم چون
کسی که نمی آفریند مراد الها انند که ایشان را بدون خدای می پرستیدند چون هبل و عزی
و ملائکه و اصنام یعنی خالق را با مخلوق هیچ نسبتی نیست پس عاجزی را شریک قادر دانستن
غایت عناد و نهایت جهل است ایا یاد نمی کنید اینها را یعنی یاد کنید تا در یابید
اعتقاد خود قال الله تعالی وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ
يُخْلَقُونَ أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَا
الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُم مُّنكِرَةٌ وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ یعنی دانان از الله
باطله که میخوانند کفار مکه و میپرستند بجز خدای نمی آفرینند چیزی را یعنی نمی توانند آفرید
و چگونه آفرینند و حال آنکه ایشان آفریده شده اند و هر که مخلوق باشد محتاج بود در وجود
دیگری و محتاج ممکن باشد و خالق واجب الوجود باید پس ایشان شرکت حق را نشایند
و ایشان با وجود مخلوقیت مرده کاسته اند نه زنده که بغیر جان جمادات نمی شنوند و نمی بینند
و نمی گویند و نمی دانند که برانگیخته خواهند شد ایشان یا عبده ایشان پس چون
وقت بعث خود و غیر خود را ندانند چگونه توانند بود پرستندگان خود را و معبود
باید که بخشنده کان خود دانا بود و برانها الجزا ایشان توانا خدای شما خدای
یکتا است پس آنکسان که نمی گروند بسرای دیگر یعنی بعث و بعث نمی کنند دلهای
ایشان ناشناسنده است وحدانیت را نابیننده و ایشان سرکشانند از متابعت
پیغامبر و باکر دنکشی می کنند از قبول ایمان وقال الله تعالی وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ

عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ
فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ یعنی و خدای افزونی داد بعض از شما را بر بعضی دیگر
در روزی یعنی مال و نعمت تا یکی توانگر شد یکی درویش و یکی مهتری یافت و یکی
چاکری پس نیستند انانکه افزونی یافتند در اموال یعنی اغنیا که بسبب مال مهتر و توانگر
مالک رقاب جمعی از موالی شده اند نیستند باز گردانند مال خود برایشان پس باشند
لا موالی در مال داری یکسان ایا نعمت خدای انکار می کنند و حفص بتا خطاب میخواند یعنی
کافران انکار نعم او می کنند و چون ثابت شد که منعم بجمیع نعم اوست پس هر که بت را شریک
او گوید منکر نعمت او شده باشد قال الله تعالی وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ
لَهُمْ رِزْقًا مِّنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ
الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَّمْلُوكًا
لَّا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَمَن رَّزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا
هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ وَضَرَبَ مَثَلًا رَّجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا
أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُّ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ
وَمَن يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ یعنی میپرستند بدون خدای آن چیزها
که مالک نیست یعنی ندارد برای ایشان روزی دادن از آسمانها یعنی باران و از زمین
یعنی نبات ملخص سخن آنست که کافران عبادت بتان می کنند که ایشان نمی توانند
روزی دادن خود را پرستندگان از مطر و نبات و هرگز نمی توانند که روزی
دهند و معترف است که پرستش اینها خلاف عقل بود زیرا که عبادت شکر نعمت است
و هیچ نعمت عظیم تر از آفریدن و روزی دادن نیست و این دو وصف خدا راست
نه اصنام را پس مزنید لله الامثال برای خدا مثلها یعنی و جهره را قیاس کنید با

بد و شرکت دهید با او و من لا اله الا انت فرض کنید و بدرستی که خدای میداند فساد قول
شما را و شما نمی دانید و اگر دانید بدین اشراک جرأت نکنید پس شما برای الله مثل نزنید که ادمی
که چگونه مثل باید زد و شما نمی دانید بعضی سخنان در مثل ایراد کرد برای خود و معبودان
ایشان اول حرف و بند خدای یعنی بیان کرد مثال ان کدام است بنده درم خریده غیر ممکن
و عبیدان و بن کرا و بر توانائی ندارد بر هیچ چیز از نفع و ضر وانکه روزی دادیم او را از نزد
ما روزی نیکو یعنی بسیار و بی مزاحم کرده و تصرف تواند کرد پس این مرد روزی نفقه
می کند از ان روزی پنهان و اشکارا یعنی هر نوع که میخواهد خرج می کند داد کسی می
شود یا برابر نیستند یعنی مساوی نباشند بندگان بی اختیار با خواجگان صاحب اقتدار
پس چون مملوک عاجز با مالک قادر متصرف برابر نیستند پس شان کرا عجز مخلوق ثابت اند
مرتبه قادر علی الاطلاق چگونه توانند بود و همه ثنا و ستایش مر خدا یا که کمال
تمام نعمتهاست بلکه بیشتر مشرکان نمی دانند و نعم او را بغیر او اضافه میکنند پس مثلی
دیگر بیان میکنند و اورد خدای مثلی دو مرد که یکی از ایشان گنگ است و بی سخن
ما در زاد که بر یاد نشنود و نگوید قدرت ندارد بر هیچ چیز از سخن و تدبیر و او
همه گرانست بر کسی که متولی امر او باشد یعنی ولی او برعایت حال او در مانده هر جا که روی
او را و متوجه گرداند ش نهیچ نیارد بنیکوئی یعنی کاری نسازد و کفایتی نکند
که از عاقل القصه خبر نتواند داد و نه جوابی که گوینده را تواند یافت اما جای باشند
این دیگری مرد باید برابر است یعنی حق گوی باشد با کفایت تمام و رستکاری کامل
و فهمی درست که امر میکند بعدل و عدل صفتی است جامع جمیع فضایل و مکارم و
خود بر راه راست و بر نهج درست و طریقی پسندیده یکجا بطلب که هیچ صفات نه روزد
بمقصد و مقصود رسد پس چنان جمله اکثم بیچا صلی مساوی این کامل فاضل نیستند با

بالاعتبار

با اعتبار اثبات مساوات با حضرت پروردگار نباشد مریم یا ابت لم تعبد ما لا یسمع
ولا یبصر ولا یغنی عنک شیئا یعنی چرا میپرستی انکه نمی شنود دعا و نیاز تراوی
خضوع و خشوع که نسبت بدو می کنی و دفع نمی کند از تو چیزی را از مکاره یا نفع نمی رساند
و اداره دفع مضار و جلب منافع الحج یدعوا من دون الله ما لا یضره وما لا ینفعه
ذلک هو الضلال البعید یدعوا لمن ضره اقرب من نفعه لبئس المولی ولبئس
العشیر یعنی میخوانند و میپرستند مشرکان بامر شرک بغیر خدای ان چیزی را که ضرر نمی رساند
اگر نپرستند او را و سود نمی دهد ایشان را اگر بپرستند این پرستش است گمراهی دور از
مقصد میپرستند انکه ضرر پرستند او که قتل و نهب و عذاب آخرت نزدیکتر است از سود
که توقع شفاعت است و توسل بحضرت عزت هر اینه بد یاریست و بد مصاحب و
امیرکاری قال الله تعالی یا ایها الناس ضرب مثل فاستمعوا له ان الذین
تدعون من دون الله لن یخلقوا ذبابا ولو اجتمعوا له وان یسلبهم الذباب
شیئا لا یستنقذوه منه ضعف الطالب والمطلوب وما قدروا الله حق قدره
ان الله لقوی عزیز یعنی ای مردمان زده شد است مثلی برای عبادت کفار مر
اصنام را و بیان کرده شد در سوره عنکبوت بر وجه که مثل الذین اتخذوا من
دون الله اولیاء کمثل العنکبوت اتخذت بیتا پس بشنوید ان مثل را بگوش
هوش و در ان تامل کنید بدرستی که انان را که میخوانند از بتان و ان سیصد و
شصت بود به حوالی خانه نهاده و هر قبیله را جزو بود که این هر بت که می پرستید بجز خدا
نیافرینند مگسی را با وجود صغر جثه و اگر چه اجتماع کنند و اتفاق نمایند برای
آفریدن او و اگر برباید مگس از ایشان چیزی را از طیب و عسل که بدان الوده ایشان
نتوانند رهانیده یعنی باز نتوانند ستد ان چیز را از ان مگس رسم ایشان بود که بتان

و عسل و حلوی می‌اندودند و درهای بتخانه بر بتان می‌بستند مگسان از درزها در آمدندی آنها
میخوردند و بعد از چند روز که اثر طیب بر آن بتان نبود شادی می‌نمودند که الهه ما آن را
خورده اند حق سبحانه از عجز و ضعف بتان خبر داد که اگر زینت از بدن ایشان مگس فرا دزدند بر رفع
ایشان از خود دست نیابند یعنی بتان که نتوانند ستد آن چیز را از مگس از زر ربوده و سست شد
مطلوب یعنی مگس که خواهند از او استرداد کنند باسست دعا خوانند پرستنده و پرستیده
یعنی بت‌ها جز الفرقان وَإِذَا رَأَوْكَ إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَٰذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ
رَسُولًا إِنْ كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ
حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ
عَلَيْهِ وَكِيلًا یعنی و چون می‌بینند ترا ای محمد نمی‌گیرند ترا مگر مسخره یعنی کسیکه او را
استهزا کنند و از روی تحکم می‌گویند با یکدیگر آیا این کسی است که او را برانگیخت خدای
فرستاده بدرستی که نزدیک بود که او گمراه گرداند ما را و بسیاری جهد در دعوت
و اظهار دلایل بر مدعی خود که گمراه کند باز دارد ما را از پرستش خدایان ما اگر نه آن
بودی که ما صبر کردیم بر عبادت آنها حضرت عزت در جواب ایشان فرمود زود باشد
که بدانند هنگام که ببینند عذاب را که از اهل ایمان و ایشان کیست گمراه تر از راه
سبیل یعنی ضلال اهل ایمان کسی را که فرا گرفت هوای خود را خدای خود یعنی آرزوی
خود را پرستید تقدیم مفعول ثانی بجهت کثرت اهتمام است بدان اما میباشی تو بر آنکسی
هوا را خدای خود ساخته نگاهبان که او را از آن منع کنی این کلمه منسوخ است بآیه قتال
وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ
عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا یعنی و می‌پرستند مشرکان بجز خدای آنچه ایشان را نفع نرساند و
زیان نکند اگر او را پرستند و اگر نپرستند و هر معبودی که باشد غیر خدای و هست

ناکرده

ناکرده بت‌ها را فرمایند پروردگار خود هم پشتیبان و معاون او الشعراء وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ
إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَلُّ لَهَا عَاكِفِينَ قَالَ
هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا
كَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ
فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ یعنی و بخوان بر مشرکان مکه خبر ابراهیم که ایشان
بت و نسبت درست می‌کنند و بفرزندی او مفتخرند و مستظهر یاد کن آنرا که گفت
ابراهیم مر پدر را و قوم خود یعنی اهل بابل را و از ایشان پرسید که چیست آنچه می‌پرستید
گفتند می‌پرستیم بتان را پس همیشه می‌باشیم مر از اعتقاد و ملازم بعبادت مر او ثنا الهات
که ساخته بودند انواع فلزات بر صور مختلفه و بعبادت آن مداومت می‌کردند گفت ابراهیم
که بتان شما آیا می‌شنوند خواندن شما را وقتی که بخوانید ایشان را و خواستند ازان اجابت می‌کنند
یا سود می‌رسانند شما را اگر پرستش ایشان می‌کنید و در روز یوم هند یا زیان میرسانند بشما
اگر اعراض کنید از عبادت ایشان و ایشان را نکوهش نمایید قوم ابراهیم علی نبینا و علیه السلام
نتوانستند که او را نیم جوابی دهند بجانب تقلید بیرون آوردند گفتند نی از ایشان هیچ
نفعی در نیافتیم اما یافتیم پدران خود را که ایشان هم چنین می‌کردند یعنی ایشان را
پرستش می‌نمودند و بدان معتقد بودند گفت ابراهیم آیا دیدید و دانستید یعنی بدانید که
هر چه الحال هست که می‌پرستید آنرا شما و پدران دیرینه شما نیز پرستیده‌اند پس بدرستیکه
کرام معبودان دشمنان من‌اند آنچه شما را که پرستندگان ایشانید تصویر کرده در نفس خود
بر سبیل تعریض یعنی ایشان چنان در نصیحت از طریق انفع است و دشمن بتان مر حیله خود را
ظاهرست چه ضرری که از عبادت ایشان رسد از هیچ دشمن متصور نیست یا معنی آنست که من دشمنم
مر ایشان را چه هر که او دشمن دارند و نیز دشمن است پس من دشمن خود را در لباس دشمنی ایشان

خود را بایشان ظاهر کرد جز خالق معادی ایشانم لکن دوست میدارم پروردگار عالمیان را وقال الله
تعالی الذی خلقنی فهو یهدین والذی هو یطعمنی ویسقین واذا مرضت فهو یشفین
والذی یمیتنی ثم یحیین والذی اطمع ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین رب هب لی
والحقنی بالصالحین واجعل لی لسان صدق فی الاخرین واجعلنی من ورثة
جنة النعیم واغفر لابی انه کان من الضالین ولا تخزنی یوم یبعثون یوم لا
ینفع مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم وازلفت الجنة للمتقین وبرزت
الجحیم للغاوین وقیل لهم اینما کنتم تعبدون من دون الله هل ینصرونکم او
ینتصرون فکبکبوا فیها هم والغاوون وجنود ابلیس اجمعون قالوا وهم
فیها یختصمون تالله ان کنا لفی ضلال مبین اذ نسویکم برب العالمین وما اضلنا
الا المجرمون فما لنا من شافعین ولا صدیق حمیم فلو ان لنا کرة فنکون من
المؤمنین یعنی آنکه مرا بیافرید و از عدم بوجود آورد پس او راه مینماید مرا براستی
در قول و فعل یا بیافرید مرا برای اقامت حق و راه مینماید بدعوت خلق و آنکه او می
خوراند مرا هدایی که قوام اجزاء بدن من بآنست و میآشاماند شرابی که موجب تسکین عطش
وسبب رطوبت اعضای منست و چون بیمار شوم پس او مرا شفا دهد و آنکه بمیراند مرا
در دنیا بوقت انقضاء اجل پس زنده گرداند مرا در آخرت برای مجازات و مجازات و آنکه
که طمع میدارم آنکه بیامرزد مرا گناه من روز جزا اسناد گناه با وجود عصمت بجهت هضم
نفس است و تعلیم امتست ای پروردگار من ببخش مرا و عطا کن کمال در علم تا باز مستعد خلافت
حق و ریاست خلق گردم و در رسان مرا سبب توفیق کمال در عمل بشایستگان راه
و بزرگان بدرگاه و گردان از برای من زبان راست یعنی ثنای نیکو در میان اهل ملل
یعنی جاری کن ثنا و نیکنامی و آوازه من بر زبان کسانیکه بیایند از پس من و این دعا

اجابت دعای او جمیع امم از مجوس و یهود و نصاری و اهل اسلام ثنای حضرت خلیل الرحمن میگویند
و گردان مرا از وارثان بهشت یعنی جنت نعیم از آنها دار که در منازل بهشت نزول میکنند
و بیامرز پدر مرا یعنی ایمان روزی کن او را تا آمرزیده شود بدرستیکه او هست از گمراهان
و رسوا مساز مرا روزی که برانگیخته شوند مردمان از قبرهای خود و این دعا نیز تعلیم امتست
و الا انبیا را خواری و رسوائی نباشد روزیکه سود نکند و بکار نیاید خواسته و نه پسران
هیچ احدی را مگر کسی را که بیاید بخدای با دل خالی از کفر و معصیت چه او مال خود را در راه
حق نفقه کرده باشد و فرزندان را بحق ارشاد نموده و هر آینه اموال و فرزندان او را
نفع رساند در روزیکه نزدیک کرده شود بهشت برای پرهیزگاران تا از موقف
آن ببینند و بمناهج منازل خود مسرور شوند و ظاهر ساخته شود دوزخ برای گمراهان
تا در آن نگرند و صفات خود را ببینند و غم و الم ایشان بیفزاید و گوینده ایشان را یعنی
فرشتگان بحکم حق سبحانه از ایشان بپرسند که کجا اند آنچه بودند که می پرستیدند
بجز خدای یعنی کجا اند خدایان شما که بدیشان امیدوار بودند هیچ یاری میدهند
شما را بدفع عذاب از شما یا نگاه میدارند خود را از حلول عقوبت بدیشان پس سرنگون
در افکنده شوند در دوزخ ایشان و گمراهان یعنی پرستندگان و بدوزخ افکنده
شوند لشکرهای ابلیس یعنی از متابعان وی از جن و انس همه ایشان گویند که قرآن حال
آنکه ایشان در دوزخ دشمنی میکنند یعنی عبده و اصنام مخاصمه میکنند بخدا سوگند
با ایشان میگویند بخدای که ما بودیم در گمراهی هویدا و هویدا وقتی که برابر میکردیم
شما را در استحقاق عبادت به پروردگار عالمیان و گمراه نکردند ما را برسالت
بد اندیشان مگر بدان و بد کرداران از مهتران ما یا از دیوان پس نیست ما را اکنون
هیچ کس از شفاعت کنندگان چنانچه مؤمنان راهست و نه دوستی مهربان ویا

بر کاشکی بودی ما را باز گشته بدنیا تا می بودیم ما از باور دارندگان و گرویدگان وقال الله
تعالی وجدتها وقومها یسجدون للشمس من دون الله وزین لهم الشیطان اعمالهم
فصدهم عن السبیل فهم لا یهتدون الا یسجدوا لله الذی یخرج الخبء فی
السموات والارض ویعلم ما تخفون وما تعلنون الله لا اله الا هو رب
العرش العظیم یعنی یافتم آن زن و گروه او را که از وی جهل سجده می کنند آفتاب را
ومی پرستند بجز خدای و بیاراسته است برای ایشان شیطان کردارهای ایشان را از عبادت
شمس و سایر اعمال قبیح پس باز داشته است دیو سرکش ایشان را از راه راست باز میدارد
تا سجده نکنند مر خدای را الخدای که بیرون آرنده پوشیده است در آسمانها
و زمینها قطرات امطار را از آسمان ظاهر می کند و نبات را از زمین اخراج می کند
و می داند آنچه پنهان دارید از افعالیکه در دلهای خود و آنچه آشکار سازید بزبانهای خویش
و حضرت هدهد در نقل خطاب خواند چنانچه شما پنهان و آشکارا کنید خدایی بحق هیچ معبودی نیست
مگر او او است پروردگار عرش عظیم است آن عرش عظیم است آن عرش که محیط است بکرسی و کرسی
احاطه کرده است آسمانها و زمینها را با همه عظمت عرش بلقیس نسبت با عظمت این عرش هیچ نبود
العنکبوت انما تعبدون من دون الله اوثانا وتخلقون افکا ان الذین تعبدون
من دون الله لا یملکون لکم رزقا فابتغوا عند الله الرزق واعبدوه واشکروا
له الیه ترجعون وان تکذبوا فقد کذب امم من قبلکم وما علی الرسول الا
البلاغ المبین اولم یروا کیف یبدئ الله الخلق ثم یعیده ان ذلک
علی الله یسیر قل سیروا فی الارض فانظروا کیف بدأ الخلق ثم الله ینشئ
النشأة الآخرة ان الله علی کل شیء قدیر یعذب من یشاء والیه تقلبون
وما انتم بمعجزین فی الارض ولا فی السماء وما لکم من دون الله من ولی

ولا نصیر

ولا نصیر والذین کفروا بآیات الله ولقائه اولئک یئسوا من رحمتی واولئک
لهم عذاب الیم فما کان جواب قومه الا ان قالوا اقتلوه او حرقوه فانجاه الله
من النار ان فی ذلک لآیات لقوم یؤمنون وقال انما اتخذتم من دون الله اوثانا
مودة بینکم فی الحیاة الدنیا ثم یوم القیامة یکفر بعضکم ببعض ویلعن بعضکم
بعضا ومأواکم النار وما لکم من ناصرین یعنی جز این نیست که می پرستید بجز خدای بتان را
و بر میبافید دروغ که آنان خدایند و آنان را که پرستش می کنید بجز خدای نمی توانستند
که شما را روزی دهند شما را روزی دادن پس بجوئید نزد ملک خدای روزی را که او
توانا است بر ایصال آن بمرزوقان و او را بپرستید بیگانگی و شکر گوئید مر او را بر شکر
نعمتها جلیه و خفیه بخشد علیه است بسوی او باز گردید خواهید شد و اگر تکذیب کنید
ای اهل مکه پیغمبر را پس بدرستی که تکذیب کرده اند رسل خود را جماعتها پیش از شما
چون قوم نوح و هود و صالح علیهم السلام و از تکذیب ایشان پیغمبران را ضرری نرسید
بلکه مضرت ایشان بایشان لاحق شد مگر مستحق عقوبت شما و اخوف شده اند پس از
تکذیب شما نیز حبیب مرا زیان و حیف بر فرستاده مگر پیغام رسانیدن آشکارا
و او پیغام رسانید و بر بیم و امید شما را دعوت کرد و از عقوبات اخروی ترسانید
و شما بعث و نشر را منکر شدید آیا نمی بینید و حضرت حبیب میجوید اهل مکه را آیا نمی بینند منکر
ان بعث که چگونه آشکارا می کرده اند خدا آفرینش کار را آن پس باز می کند پس باز
ایشان را بعد از موت باز گرداند بدرستی که ابدا و اعاده بر خدای آسانست
بگو ای محمد صلعم مر منکران را که از راه تفکر و استدلال بروید در زمین پس بنگرید
که چگونه بیافریده است خدای خلق را بر اختلاف اشکال و افعال و احوال پس خدای
ظاهر کرده اند از یک دیگر را مخلوق حقی است که چون ببینید و بدانستید که خالق

هر در ابتدا الله است محب لازم شود بر شما دو امادت دیگر و ریب و لابد هر آنکه مبدئ خلایق است
مقبول نبود که معید ایشان باشد بدرستی که خدای بر همه چیز از مبدا و اعادت تواناست
الحکمه قدرت صفت ذات اوست و ذات و صفت همه یکسانست پس چون ثابت شد
اولی در اثبات هر چیز از انشا و اخری عاجز نخواهد بود عذاب کند هر کرا خواهد بعذاب عدل خود
بر هر که خواهد بخشش او و بر حکم او بازگردید خواهید شد در روز جزا کفته اند عذاب
کند بعدل لال و بخشاید بفضل بیان و نیستید شما ای مردمان عاجز کنندگان
خود را از عذاب خود در زمین یعنی اکر خواهید که از حکم او بکریزید بر زمین متواری
شوید نتوانید و نه در آسمان یعنی اکر در آسمان باشید هم عاجز کننده نیستید و کفته اند
مراد آنست که و نه هر که در آسمانست قادر بود بر عاجز کردن خدای و نیست شما را بجز خدای
معینی که بنماید بدلایل و حجت و بلقای او یعنی بسرای آخرت و بعث آن کروه نا امید
شدند از بخشایش من در دنیا یا نا امید خواهند شد در روز قیامت و تعبیر
با فعل ماضی جهت تحقق وقوع است و آن کروه مر ایشان راست عذاب دردناک یعنی دایم سبب
کفر ایشان پس بعد از بین معترضات باز ذکر حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام
میکند و می فرماید پس نبود جواب قوم ابراهیم علیه السلام مر او را بعد از منع ایشان از
بت پرستی و بعد از کسر بتان مکر آنکه کفتند بعضی از ایشان با بعضی که بکشید او را یا بسوزید
و اتفاق نمودند بر سوختن او و در آتش انداختند پس برهانید مر او را خدای از
ضرر آتش و از آن برد و سرد با سلامت کردانید بدرستی که درین رهانیدن نشانهای
قدرتست از خور آتش و ترک احراق و رستن کل و ریحان از آن برای کروهی که می
کروند چه ایشان به تفحص از آن و تامل در آن نفع میکیرند و کفت ابراهیم علیه السلام
جز این نیست که فرا کرفتید بجز خدای بتان را خدایان برای دوستی میان شما یعنی تا سبب پرستش

بیکدیکر جمع شوید و بر عبادت ایشان اجتماع نمائید در زندگانی دنیا یعنی در دنیا باشد
این دوستی با یکدیگر پس روز قیامت کافر شود و بیزاری کند و منکر کردد بعضی از شما که عابد بود
مر بعضی را که تابع او بوده و لعنت کنند بعضی از شما بعضی را و اراذل مر مهتران را و اشرا
و باز کشت همه شما در روز رستخیز و نیست شما را در آن روز یاران و مددکاران که خلاصی
دهد ایشان از آتش و چون حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام سلامت از آتش بیرون آمد
وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ وَكَانُوا
بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ
وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ
الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ
وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ
لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ
لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ
وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالِمِينَ وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ وَمِنْ آيَاتِهِ لِقَوْمٍ
يَعْقِلُونَ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ [illegible] خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي الْأَرْضَ
بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ
وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ وَلَهُ مَنْ
فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ

عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ
أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ
كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ یعنی و در روزی که قایم شود
قیامت خاموش شوند مشرکان خاموشی کسی که منقطع باشد از حجت و نباشد مر ایشانرا
از انبازان ایشان یعنی از خدایانی که شرکا نام نهاده بودند چون ملایکه و اصنام در خو
کنندگان یعنی ایشان در دنیه می گفتند که الهه ما شفیع خواهند بود و از شفاعت
ایشان محروم و نا امید مانند و باشند کافران بدان انبازان ناگرویدگان یعنی چون
از مطلوب نا امید کردند از ایشان بیزار شوند در روزی که قایم گردد ساعت رستخیز
هنگام برانگیختن مردمان و از هم جدا شوند گروهی روی با علی علیین آرند و گروهی
در اسفل السافلین افتند یکی بر درجه وصلت یکی در درک فرقت ایشان بر سر سخن این
در حصر مختار الوقوع ثواب و این را اضافه عذاب جمعی از دولت تلاقی نادان
و بر موج آتش فراق گذاران یکی خندان بعیش حضرت یکی نالان بعید حضرت یکی در دا
وصلت یکی در شدت هجران اما آنانکه گرویده باشند و عملهای پسندیده کرده پس ایشان
در مرغزاری مشتمل بر ازهار و انهار شادمان کرده شوند باشند چنان شادمانی که
اثر آن بر صحایف وجنات ایشان ظاهر باشد با مکرم و منعم باشند با ایشان تا برحلی
و حلل بیارایند و اما آنانکه کافر شده باشند و تکذیب کرده مر آیتهای ما را یعنی قرآن را
کانند
و لا بل قدرت را و بقای سرای حشر و نشر الابدان گروه در عذاب حاضر کرده شده
معذبات یعنی پس تسبیح گویید خدا را و پاکی یاد کنید یا نماز گذارید هنگامی که
بشبانگاه در آیید مراد نماز شام و خفتن است و هنگامی که بامداد در آیید مراد نماز
صبح است و مر او راست ستایش از آسمانها و زمینها یعنی هر که در آسمان و زمین است

ملا او گوید

ظهر
او گوید و دیگر نماز گذارید در طرف آخر روز یعنی نماز عصر و هنگامی که در آیید بوقت
یعنی نماز پیشین بیرون می آرد زنده را از مرده چون نخل از نواة و سنبله از
مرده را
دانه و انسان از نطفه یا مصلح از مفسد و مومن از کافر و عالم از جاهل و بیرون می آرد
از زنده بعکس اینها که مذکور شد و زنده می گرداند زمین را پس از مردگی و پژمردگی
آن و همچنین اخراج بیرون آورده شوید از قبور و از نشانهای قدرت خدای
که بیافرید اصل شما یعنی آدم را از خاک پس اکنون شما مردمانید پراکنده منتشر در
برای معرفت و اسباب معیشت و از علامات توانائی اوست که بیافرید برای شما یعنی از جنس
شما زنان تا میل کنید به جنس خود و آرام گیرید با ایشان چه جنسیت سبب علاقه
و مخالفت واسطه منافرت به جنس خود کند هر جنس خود تنک بجنس خویش دارد میل هر جنس
فرشته با فرشته انس با انس آخت یعنی پیدا کرد میان شما از ازواج شما دوستی و مهربانی
در موضع او که موجب تزویج و رحمت سبب زادن فرزند یا مودت بجهود و سالها
و رحمت بر پیران الان بدرستی که در آفرینش ازواج مشاکل و مشابه بمردان در بشریت
هر اینه دلالتهاست مر گروهی را که تفکر کنند در حکمت این صورت مطلع شوند و از
دلالتهای قدرت او آفرینش آسمانها و زمینهاست و مختلف زبانهای شما در سخن گفتن
چه با دانهای لب و بلند و جد بفصاحت و لکنت با اختلاف لغتهای شما از عربی و ترکی
و فارسی و هندی و امثال آن و دیگر اختلاف رنگهای شما در سفیدی و سرخی و سیاهی
و زردی یا در تخطیطات اعضا و هیات و اشکال اینکه مطلقا هیچ آدمی با هر چیز شبیه
های
آدمی دیگر نیست تواند بود یکی با وجود توافق مواد و اسباب ایشان البته در بعضی چیزهای
مخالف خواهند بود بدرستی که در مخالف خواهند بود بعضی که در مخالف السن
و الوان آدمیان با آنکه از یک پدر و مادر زاده اند نشانهای قدرت و حکمت است

مرهمه عالمیان دانیه بر هیچ عاقلی از ملک و انس و جن پوشیده نیست که در بن اختلاف حکمت [illegible]

کامله مندرج است چه اگر بر یک وجه بودی امتیاز بین الاشخاص مشکل بودی و بسیاری از

مهمات معطل ماندی و حقوق که لازم خواهد بود بدین دلالت مردانا نا بازرسته که دران نظر کنند

استراحت

و بعضوران برسید و از علامات قدرت کامله اوست خواب کردن شما شب و روز جهت

قوی نفسانی و حرکت قوای طبیعی جست شما و دیدار از بخشش او یعنی طلب معاش بروز و شب

و کفته اند منام مخصوص بشب است و ابتغا بروز و دراست تقدیم و تاخیر هست بجهت معنی

بدرستی که در خواب شب و معیشت روز دلالتها و عبرتهاست برای گروهی که بشنوند

بگوش هوش و از نشانهای حکمت اوست که مینماید شما را برق را برای ترسانیدن مسافر از صاعقه

و در طمع افکندن مقیم برای باران و فرو می فرستد از جهت آسمان آب را از او برای زنده

میکرداند بیابان آب زمین را از کیاه تر و تازه میرویانیده بس از افسردگی و پژمردگی ان

تکوین

بدرستیکه در برف و باران علامتهاست بر قدرت الهی مر گروهی را که تعقل کنند در

حادثات چون تا ظاهر کردد کمال قدرت صانع در هر حادثه و از نشانهای توا

اوست که بر پا است آسمان بی ستون و زمین بر روی آب بفرمان او یعنی نگاه داشت

او مر ایشان را بس چون بخواند شما را اسرافیل بنفخه آخره خوانده دست بدین نوع که یا ایتها

الموتی اخرجوا الی ربکم بیرون تا بپاید از زمین آنگاه شما بیرون آیید از قبرهای خود

و خروج خلق از قبور نیز یکی از آیات قدرت است و مر او راست هر که در آسمانها و

زمینهاست همه مخلوق و مملوک و مربوب وی اند همه مر او را فرمان بردارانند در حیوة

و موت و بعث و نشور و در جمیع احوال از حکم او بیرون نمی توانند رفت و دیدند و اوست آنکه

آسان

اول بار بیافریند خلق را آنگه بمیرانند بس باز زنده کرداند او را و باز آوردن

بر خدای هیچ نیاید چنانچه نخست آفریدن یا اعاده باعتقاد شما انسان تر است از ابداع

ابدار

ابدار افراد را بی اعاده و اما پرهنکربید و ابدا و اعاده نزد قدرت یکسان چون قدرت او نه

او نقصان نسازد و رده خلق بر دن نیکسان نسبتست و هر چه دشوار بود در قدرت بکمال

او آسان است و مر او راست صفت برتر و وصف بزرگتر چون قدرت کامله و حکمت شامله و وحدت

ذات و عظمت صفات در آسمانها و زمینها و اوست غالبی که عاجز نشود از ابدا و ممکن و اعاده

دانا بصوابی که افعال او بر مقتضای حکمت باشد بیان میکند خدای برای شما مثلی فراگرفته

ازان

از احوال نفسهای شما آیا هست شما را ای آزادان از مملوکان شما که ملک یمین اند هیچ انبازان

در انچه داده ایم شما را از اموال و اسباب بس شما و ایشان در ان چیز یکسان باشند یعنی بجمیع

شما تصرف میکنید در مال و ملک خود و ایشان نیز توانند که تصرف کنند در تصرف مستقل

شوند مثل ترسیدن شما از آزادان از نفسهای خویش یعنی از شریکان آزاد و ملخص سخن آنست که ایا

می خواهید که شما بندکان را در مال و ملک خود شریک سازید تا در تصرف دران و تسلط

بران مساوی باشید و از استبداد و استقلال ایشان ترسان شوید همانند این تفصیل میکنیم

و مبین میسازیم دلایل وحدانیت را برای گروهی که عقل خود را در تدبر امثال بکار برند ما جاهلان

و ستمکاران از حقیقت این خبر اند بس ءَاَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً اِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ

لَا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونِ اِنِّي اِذًا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ یعنی آیا فرا گیرم

بجز خدای خدایان دیگر یعنی بتان اگر خواهد خدای مرا بگزندی یعنی اگر خواهد که ضرری بمن

رسد کفایت نمی کنند از من در خواستهای ایشان چیزی را از آن یعنی ایشان از من بلا دفع نکنند

و نرهانند مرا و خلاص نکنند بس اکر من انکه توانائی ندارد بر نفع و ضرر پرستم و عبادت انکه

فی ذات جز رسانیدن نفع و رهانیدن از ضرر است بدارم بدرستیکه من آنگاه در

گمراهی آشکارا باشم چون قوم این سخن از وی شنودند قصد قتل وی کردند و او در دل [illegible]

اور د مکفت الصافات انّهم كانوا اذا قيل لهم لا اله الا الله يستكبرون

وَيَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ یعنی بدرستی که ایشان هستند که چون ایشان را
بگویند که بگوئید یعنی کلمه توحید بر زبان رانید سرکشی مینمایند از گفتن آن با کبر و غرور زنند بر قوم
خود و می گویند آیا ما ترک کنیم عبادت خدایان خود را برای شاعری دیوانه یعنی عقل بی سخن
ترک عبادت اصنام نکنیم حضرت رسالت را نسبت بشعر و جنون می کردند [illegible] بتخانه [illegible]
و قال الله تعالی أَئِفْكًا آلِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي
النُّجُومِ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ فَرَاغَ إِلَىٰ آلِهَتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ مَا
لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزِفُّونَ قَالَ أَتَعْبُدُونَ
مَا تَنْحِتُونَ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ یعنی آیا از روی دروغ خدایان را غیر خدا میخواهید
پس چیست گمان شما به پروردگار عالمیان که شما را عذاب نکند با آنکه پرستش او [illegible] استحقاق
عبادت دارد ترک نموده غیر او را می پرستید پس نگریست نگریستنی در ستارگان و مواقع
و اتصالات و افتراقات ایشان مشاهده کرد یا در کتابی که علم نجوم در وی بود نگریست و چون
قوم او علم نجوم معتبر داشتندی ایشان را با ایشان سخن فرمود پس گفت من بیمارم یعنی
[illegible] بانکه سر طاعون در خواهم یافت آن گروه از طاعون بترسیدند پس برگشتند
از وی روی گردانندگان از خوف آنکه چون طاعون از امراض معدیه است ناگاه بدیشان
سرایت نکند و چون قوم ابراهیم را گذاشتند بصحرا و عیدگاه رفتند حضرت روی به بتخانه نهاد
پس پنهان بازگشت بسوی بتان ایشان بتان دید آراسته و خوانهای طعام پیش ایشان
نهاده پس گفت از روی استهزاء آیا نمی خورید این طعامها را و چون جوابی نشنید از روی
تهکم دیگر باره گفت چیست شما را که سخن نمی گوئید و مرا جواب نمی دهید پس پنهان در
آمد بدیشان و زد بتان را زدنی بقوت تمام با دست راست یا بسبب سوگندی که خورده
بود و فرموده تالله لاکیدن اصنامکم القصه ابراهیم علیه السلام بتان را پاره پاره

کرد چنانچه در سوره انبیا گذشت و نمرودیان از عیدگاه به بتخانه درآمدند و صورت حال مشاهده کرده
دانستند که کار ابراهیم است بسر وی دوان آمدند و شتاب می کردند تا او را گرفته نزد نمرود آوردند
[illegible] بسیار کردند [illegible] ابراهیم گفت آیا می پرستید از سنگ و چوب
خود و خدای آفریننده شما را و آنچه شما می کنید بدستهای خود و در این آیت دلیل هست بر آنکه
افعال بندگان مخلوق حضرت پروردگار است و چون ابراهیم ایشان را الزام کرد و قال الله تعالی
أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ اللَّهَ رَبَّكُمْ وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ یعنی
آیا می پرستید بعل را و بعل نام بتی بود که عبادت میکردند و ترک میکنید بهترین آفرینندگان را
مصوران خدای پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شما را [illegible] بعلبک
[illegible] حضرت الیاس را با اهل بعلبک فرستاد و ایشان ملکی داشتند [illegible] نام [illegible] آن
مسلمان بود و در آخر باغوای زن خود از بت پرست شد و الیاس علیه السلام بر ایشان
دعا فرمود تا سه سال بقحط مبتلا شدند و با الیاس رجوع نموده چاره تدارک قحط خود درخواستند
الیاس فرمود که ایمان بیاورید [illegible] ایشان متامل شدند و الیاس گفت
اگر میخواهید که بطلان و حقیقت دین من و شما هویدا گردد بیایید تا من خدای خود را بخوانم
و شما ایشان خود را بخوانید هر کدام اجابت کنند سزای پرستش باشد ایشان بتان را بیرون آوردند
بت خود را [illegible] بسیار کرده از وی باران طلبیدند اثر اجابت ظاهر نشد
الیاس دعا فرمود فی الحال باران [illegible] ص أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَٰهًا وَاحِدًا
إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ وَانْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَىٰ آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَٰذَا
لَشَيْءٌ يُرَادُ مَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَٰذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ یعنی گردانید
محمد همه خدایان را خدائی یگانه و یکتا بدرستی که این [illegible] خدای [illegible] شگفت
[illegible] خدای که محمد

کار تمام عالم چون سازند دلشان بر هفتاد از خاندان ابو طالب بزرگان قوم از جماعت قریش و مکه که را
می گفتند آنکه بدید دستگیری ورزید بر پرستش خدایان خود بدید شخصی که مخالف مخاصم
با ما ضربت که خواستند با از حوادث زمان دراز و فرج این چاره نیست با ترغیب و استغنا
مدعا محالات ضربت که خواستند و نفی هر کس میخواهد که سر نفع و سفیل بود نشنود دایم
آنکه ادعی گوید از وحدانیت خدای و ملت باز بین در با فتادیم بدران خود را ایران با
در ملت عیسی علیه السلام که افزون ملک است چه ایشان بر تثلیث قایلند نه بتوحید بت
این توحید که او می گوید مکر با فتنه از نزدی یعنی دروغیست که خود وی می بافد قوله
فَاعْبُدِ اللّٰهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ أَلَا لِلّٰهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْ
لِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللّٰهِ زُلْفَى إِنَّ اللّٰهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ
یعنی پرست خدای را در حالتی که پاک کننده باشی برای وی پرستش خود را اخلاص حضرت
و سزاوار است که مامورند بانکه طاعت خود را از شرک در با خالص دارند بدانید که
مر خدایراست پرستش پاک از شرک یعنی سزاوار است که طاعت او خالص باشند که
منفرد است بصفات الوهیت و آنانکه فرا گرفتند بجز خدای دوستان که ایشان را دوست
میدارند ایشان را اهم است از ملائکه و اصنام و غیر آن و می گویند نمی پرستیم ایشان را
مگر برای آنکه ما را نزدیک گردانند یعنی درخواست کنند ما را تا بشفاعت ایشان منز
بنزلت با هم بدرستی که خدای حکم کند در میان مشرکان در آنچیزی که ایشان در آن اختلاف
می کنند از معبودان یعنی هر فرقه ملک را پرستش می کند چون بنی ملیح و بجای ایشان
چون یهود و نصاری و هم چنین شمس و نجوم و عجل و شجر و حجر و جن و الشرا می پرستند
و هر یک را مدعا آنکه معبود او حق است و باقی باطل پس حق سبحانه روز قیامت میان
ایشان حکم کند و بطلان هر یک ظاهر گرداند وقال الله تعالی وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ

من خلق

مَنْ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ إِنْ أَرَا
دَنِيَ اللّٰهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ
قُلْ حَسْبِيَ اللّٰهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ یعنی و اگر تو پرسی از مشرکان مکه که بیافرید آسمانها
و زمین را هر آینه گویند خدا که برهان واضح و دلیل لایح است بر وجود او بخالقیت بگو ایشان را
می بینید اگر خواهد بجز خدای یعنی بتان اگر می رسد اگر خواهد خدای بمن سختی و محنتی
آیا هستند بتان دفع کنندگان مر آن سختی را که خدای بمن خواسته یا اگر خدای اراده کند
بمن راحتی و منفعتی آیا باشند ایشان باز دارندگان مر آن منفعت را از من بگو بسنده است مرا خدای
در رسانیدن خیر و باز داشتن شر بروی نه بر غیر او توکل می کنند توکل کنندگان و کار خود
بوی باز می گذارند تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار وقال الله تعالی أَمِ اتَّخَذُوا
مِنْ دُونِ اللّٰهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوَلَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ قُلْ لِلّٰهِ الشَّفَا
عَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وَإِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ
قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ
یعنی بلکه فرا گرفته اند بجز خدای شفیعان که ایشان را از خدای درخواست کنند بگو ای محمد
کنند و اگر چه باشند که هیچ گونه مالک نشوند چیزی را از شفاعت یعنی منزلت ندارند ایشان
پرستندگان خود را یعنی توقع شفاعت میکنند از جمادات و حال آنکه ایشان نه فهم
و علم و بصیرت اند بگو مر خدایراست شفاعت همه آن یعنی حکم آن نزد اوست و بی دستوری
او کسی شفاعت نکند مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها پس بسوی او باز گردانیده شوند
خواهید روز قیامت و چون یاد کرده شود خدای یگانه بنفرت گراید دلهای ایشان
که نه گویند لا اله الا الله برمد و نفرت گیرد دلهای آنانکه بعث نکروند بکو سرای و چون یاد
کرده شود خدایان یگانه آنانکه معبودانند بجز خدای آنگاه ایشان تازه روی و خندان

شوند بجهت فراموشی از حق و مشغولی بباطل اما کار مؤمن بعکس اینست از یاد خدا شاد
و بذکر جاسوی عکس این است نامت شوم دل از فرح زنده شود فالعین از افنا از نوفر
شود و زغیر تو هر جا سخن ایشان خاطر ما از غم پر گنده شود المؤمن قل انی نهیت
ان اعبد الذین تدعون من دون الله من علقة ثم یخرجکم طفلا ثم لتبلغوا
اشدکم لتکونوا شیوخا و منکم من یتوفی من قبل و لتبلغوا اجلا مسمی
و لعلکم تعقلون هو الذی یحیی و یمیت فاذا قضی امرا فانما یقول له کن
فیکون الم تر الی الذین یجادلون فی ایات الله انی یصرفون الذین کذبوا
بالکتاب و بما ارسلنا به رسلنا فسوف یعلمون اذ الاغلال فی اعناقهم و
السلاسل یسحبون فی الحمیم ثم فی النار یسجرون ثم قیل لهم اینما کنتم تشرکون
من دون الله قالوا ضلوا عنا بل لم نکن ندعوا من قبل شیئا کذلک یضل الله
الکافرین یعنی بگوای محمد مر این مشرکان را که می گویند بپرستید آبا و اجداد خود را بتی چند
بدرستی که من نهی کرده شده ام از آنکه بپرستم آنان را که می پرستید شما بجز خدای آن هنگام
که آمده است بمن حجتها و آیات از نزد پروردگار من و مامور شده ام بآنکه گردن نهم و منقاد
کنم مر او فرمان پروردگار جهانیان را او است آنکه بیافرید پدر شما آدم را از خاک پس شما
ای فرزندان وی از آب منی علقه گرفت بعد از چهل روز بدان شکل بعد از آن پس بیرون
میآورد هر یک از شما را از رحم مادر کودک طفل باز می پرورد شما را تا برسید بغایت
خود که منتها شباب است پس از آن در حیز بالا می برد تا گردید پیران و از شما کس باشد که
میرانیده شود پیش از بلوغ اشد قبل از شیخوخت و بقا میدهد شما را تا برسید بوقتی
نام برده شده که وقت موت است شاید شما تعقل کنید در آفرینش خود و انتقال از
درجه بدرجه او است آنکه زنده گرداند و بمیراند پس چون خواهد و حکم کند کاری را

پس جز این نیست که گوید مر آن را که بباش پس باشد بی مهلت یعنی تکوین او را اصلا باکی
و علاجی و فرصتی و کلفتی نیست آیا نمی نگری بسوی آنانکه جدال و نزاع می کنند در دلیلهای خدای
یعنی حجج قرآن را منکر می شوند و چون برگردانیده میشوند از تصدیق بدلایل آنانکه
تکذیب کردند و انکار ورزیدند قرآن را و بجمیع کتب آسمانی و با آنچه فرستاده ایم با پیغمبران خود
از احکام و شرایع پس زود باشد که بدانند وخامت عاقبت تکذیب و انکار را آنگاه که غلها
آن حین باشد در گردنهای ایشان و زنجیرها نیز در آن بود کشیده میشوند بر روی ایشان
تا افکنده ایشان را در آب جوشان که در نهایت حرارت بود پس از آن در آتش سوخته شوند
سازند ایشان را یعنی بانواع عذاب از آتش و آب معذب کرده پس گویند مر ایشان را که کجا
آنانکه بوده شما که انباز می گرفتید ایشان را از فرود خدای گویند دور غایبان گرانها
گم شدند از ما و چون با هم ایشان را و ما ندیدیم ایشان توقع امداد داشتیم ایشان ما را در بلا
بگذاشتند بلکه نبودیم که خوانده باشیم پیش از این در دنیا چیزی را یعنی بیهوده روشن شد
که چیزی را ایشان را و ما ندیدیم ایشان توقع امداد داشتیم ایشان ما را در بلا بگذاشتند یعنی پرستیدیم
بلکه ایشان را که عبادت می کردیم هیچ نبوده اند و ما ایشان را چیزی می پنداشتیم همچنین
مجادلان را از امر و گذاشت گمراه مر گمراه کند خدای کافران را تا داده می برند بجز که از وقوع
شوند در آخرت پس ایشان را گوید السجدة لا تسجدوا للشمس و لا للقمر و اسجدوا
لله الذی خلقهن ان کنتم ایاه تعبدون یعنی سجده مکنید مر آفتاب را و ماه را
که ایشان مخلوقند مانند شما سجده کنید مر خدایرا آن خدایی که بیافرید شب و روز
و مهر و ماه را اگر هستید شما که در روی بیگانگی مر او را می پرستید چه سجود حق عبادت
و آن خالق را باید نه مخلوق را حمعسق و الذین اتخذوا من دونه اولیاء الله حفیظ
علیهم یعنی و آنانکه فرا گرفتند بجز خدای دوستان یعنی شرکا و انداد که بدوستی ایشان

پرستش میکنند خدای یکی که بانست بر اقوال و اعمال و احوال ایشان و عقاب انها خواهد بود
الزخرف وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ
وَهُمْ يَعْلَمُونَ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ یعنی
و در ان روز مالک نباشند انانکه میپرستند کافران ایشان را بجز خدای در
کردن را یعنی معبودان کفار از ملائکه و جن و انس و اصنام که مشرکان بشفاعت ایشان
امید وارند نتوانند شفاعت کردن مگر کسی که گواهی داده باشد براستی چون
ملائکه و عیسی و عزیر علیهم که ایشان را شفاعت هست چه ایشان و شهادت
ادا کرده اند و ایشان میدانند بدل خود انچه بزبان گواهی داده اند و شفاعت نخواهند
کرد الا مؤمنان کفار را و اگر بپرسی تو عابدان با معبودی ایشان که که بیافرید ایشان
را همه گویند الله چه از فرط ظهور این جواب هیچ کابره نمی تواند کرد پس هیچ گونه کردانیده
میشوند مشرکان از عبادت او به پرستش غیر او الجاثیه أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ
یعنی ایا می بینی ان را که فرا گرفت خدای خود را هوای خود یعنی هوای خود را از پی
رود و فرمان برد چنانچه فرمان خدای میباید برد یا انکه معبود خود را بارزوی
خود گیرد یعنی بت میپرستد چون بتی از وی نیکوتر بیند بدل را بگذارد و این را خدائی
داد در الاحقاف قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا
خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ ائْتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَٰذَا
أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ
مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ وَإِذَا حُشِرَ
النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ یعنی بگو ای محمد صلعم
مر کافران را که شما خبر دهید مرا انانچه میپرستید بجز خدای چون ملائکه و اصنام
والی

و جن و انس و جز ان بنمائید بمن که چه افریدند از زمین و اخوان باشد شرکتی در
افریدن اسمانها و چون ظاهر است که معبودان شما عاجزند ایشان را در زمین و اسمان
نیست پس چرا پرستش یا خود حساب سا بیارید بمن کتابی که بشما امده باشد پیش از انکه
قران که در ان فرموده باشد شما را بشرکت با ما یا بیارید بقیه از اثر پیغمبران یا با روایتی از انبیا
گذشته که دلالت کند بر استحقاق عبادت ایشان اگر هستید راستگویان در دعوی خود
و چون مشرکان در بین حجت فرو ماندند خود حیران در باب گمراهی ایشان فرمود و کیست
گمراه تر از کسی که بخواند و بپرستد بجز خدای از انکه اجابت نکند دعاء او را تا روز رستخیز اگر
مشرک معبود باطل خود را در مدت عمر دنیا بخواند اثر اجابت از وی ظاهر نخواهد شد و بتان
از خواندن پرستندگان مر ایشان را بی خبر اند و چون نشنوند دعای ایشان را پس چگونه اجابت
کنند بلکه کسیکه عبادت خداوند نشنوند اجابت کنند دست باز دارد در روز
حجابهای نابینا و ناشنوا وار او بهره رسی که چشمه اب حیات بگذارد و در روی بسوی
و چون حشر کرده شوند ادمیان باشند معبودان باطل مر عابدان خود را دشمنان برخلاف
انچه گمان میبرند بایشان از شفاعت و مددکاری و باشند معبودان بپرستش عابدان [illegible]
ناگرویدگان یا عابدان باشند پرستش معبودان را منکر یعنی بتان گویند ایشان هرگز ما را
پرستیدند کما قال یوم القیامة یکفرون بشرککم یا بت پرستان گویند ما بتان را
نپرستیدیم کما قال والله ربنا ما کنا مشرکین و قال الله تعالی أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ
إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ قَالُوا أَجِئْتَنَا لِتَأْفِكَنَا عَنْ آلِهَتِنَا فَأْتِنَا
بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ
بِهِ وَلَٰكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ قَالُوا هَٰذَا
عَارِضٌ مُمْطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا

فاصبحوا لا یری الا مساکنهم کذلک نجزی القوم المجرمین ولقد مکناهم فیما ان مکناکم
فیه وجعلنا لهم سمعا وابصارا وافئدة فما اغنی عنهم سمعهم ولا ابصارهم ولا
افئدتهم من شیء اذ کانوا به یستهزءون ولقد اهلکنا ما حولکم من القری
وصرفنا الآیات لعلهم یرجعون فلولا نصرهم الذین اتخذوا من دون الله قربانا
آلهة بل ضلوا عنهم وذلک افکهم وما کانوا یفترون یعنی بانکه میپرسیدند مکر هدا
کر منع می‌پرستیدن بدرستی که من میترسم بر شما از عذاب روزی بزرگ و بهول
کفتند عادیان کرای هود آمده بما تا بکردانی ما را از پرستش خدایان ما بیار بما آن وعید
پس بیار بما آنچه وعده میکنی از عذاب اگر هستی از راست کویان در وعده هود گفت هود
پیغامبر علیه السلام کر شتاب میکنید در طلب عذاب جز این نیست که علم بوقت نزول آن نزدیک
خدایست و مرا دران مدخلی نیست و پیغام میرسانم آنچه فرستاده شده ام بان و بر من غیر
رسانیدن نیست و لیکن می‌بینم شما را گروهی که نادانی میکنید و به نزول عذاب و هلاک
عذاب بتعجیل میخواهید آن هنگام که دیدند آن چیز را که موعود بود از عذاب ابری همچون
شده در آسمان روی نهاده بوادیهای ایشان گفتند ایشان این ابریست باران دهنده
ما را هود علیه السلام فرمود که این نه ابریست باران دهنده است بلکه اوست آنچه
که تعجیل میکردید بدان این بادیست درو عذاب دردناک و او بادیست
که از غایت شدت هلاک میکند و نابود میسازد همه چیز را از انفس و اموال و انعام
ایشان بفرمان پروردگار خود پس آن باد بیامد مدتی و سرکشی و بیشترهای ریگ
احقاف را بر ایشان بیخت هفت شب و هشت روز در زیر آن ماندند پس باد از
ایشان دور کرد و تنهای ایشان را بدریا افکند پس گشتند بحالی که اگر کسی بدیشان
رسیدی ندیدی مگر جایگاههای ایشان یعنی همه هلاک و مساکن ایشان
مانند

مانند همچنانچه ایشان را جزا دادیم پاداش میدهیم گروه کافران و مکذبان را و بدرستی که ما تمکین
کردانیدیم قوم عاد را در آنچه که ممکن نساختیم شما را ای کفار قریش در آنچه از قوت و توانگری
و بسیاری مال و نفاذ تصرف و دادیم مر ایشان را گوشها تا بشنوند و چشمها تا ببینند و دلها
تا دریابند لیکن ایشان بگوش حق نشنیدند و بدیده دلایل قدرت ندیدند و بدل ادراک
خدای تفکر نکردند همچنین عذاب فرود آمد پس دفع نکرد از ایشان گوشهای ایشان و نه دیدهای
ایشان و نه دلهای ایشان چیزی را از عذاب خدای چون بودند که از تقلید و تعصب انکار
میکردند نشانهای خدای با معجزات پیغمبر را و بگردید و در آمد ایشان را آنچه بودند که بدان استهزا
میکردند یعنی عذاب و بدرستی که هلاک کرده ایم ای اهل مکه آنچه گرد اگرد شما بوده از دیهای
چون حجر و موتفکه و مکرر کرده بودیم آیتها و حجتها را با اهل قری شاید که باز گردند
از کفر ایشان باز نگشتند و هلاک شدند پس چرا نصرت نکردند ایشان را آنانکه فرا گرفته
آن هلاک شدگان ایشان را بجز خدای از برای تقرب بخدای خدایان یعنی بتانی که ایشان
بخدای گرفته بودند جهت تقرب چرا یاری نکردند ایشان را در وقت عذاب بلکه غایب شدند
از نصرت ایشان یعنی نا امید گشتند و پدید شد رجای ایشان از نصرت بتان و فرا گرفتن
بتان بخدایی برای قربت بخدای دروغ ایشانست و آنچه هستند که بر میبافتند و نسبت می
دهند الوهیت را بمخلوق عاجز و روی توجه از خالق قادر میتابند روی از تو مکر
تافت بر کو بتافت **النجم** افرأیتم اللات والعزی ومناة الثالثة الاخری الکم
الذکر وله الانثی تلک اذا قسمة ضیزی ان هی الا اسماء سمیتموها انتم وآباؤکم
یعنی خبر دهید مرا که لات و عزی و منات بتی دیگر میتوانند کرد آنچه که خدا کرده لات
لات بتی بود ثقیف را بطایف یا قریش را بنخله و عزی درختی که غطفان آنرا
می‌پرستیده اند و منات صخره که هذیل و خزاعه گرد آن طواف می کرده اند یا بتی که

بتی که عبادت می‌نمودند و معتقد که فایدان بوده که در درون هر بت جنی است و این جنیات
با ملائکه بنات الله‌اند حق سبحانه فرموده که آیا شما را فرزندان باشند و الله را دختران ابراهاده و این قسمت
الله هنگام که چنین است قسمتی بود ناراست و بی اعتبار که جز بر آن کران نیست دادید حق تعالی
خود نیست دهید نیستند این بتان با عبادت او هیچ که نامی چند که بدان نام نهاده اید
ایشان را شما و پدران شما بار زدی خود دیگر نام الهه بر ایشان اطلاق کرده اید از معنی الوهیت
مر ایشان را هیچ نیست الکافرون قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ وَلَا أَنْتُمْ
عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُّمْ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ لَكُمْ
دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ یعنی بگو ای کافران مراد همان جماعت‌اند که مذکور شد حق تعالی میدانست
که ایمان نیارند لاجرم گفت با ایشان بگو نخواهم پرستید آنچه می‌پرستید و نیستید شما پرستندگان
در حال آن را که من می‌پرستم و نیستم من پرستنده در حال آنچه شما پرستش می‌کنید و نباشید
شما پرستندگان در استقبال آن را که من پرستش می‌کنم مر شما را کیش شما که بران و معتقد اید
و دین باز نخواهید داشت و مرا دین و آیین من که بر آنم نخواهم گذاشت با شما دارات جزای
کرد از شما و مرا است پاداش اعمال من و در بعضی تفاسیر است این آیت با آیت السیف منسوخ است
در تفسیر علی بن ابراهیم در تفسیر این وقالوا لا تذرن آلهتکم ولا تذرن ودا ولا سواعا ولا
یغوث و یعوق و نسرا نوشته که جماعت المؤمنین بودند پیش از زمان حضرت نوح علی نبینا
و علیه السلام بعضی از ایشان مردند و باقی ماندگان تاسف و حزن بسیار نمودند ابلیس علیه اللعنه
بتها تصویر نموده بر شکل ایشان پیش ایشان آورد با آنها استیناس گرفتند چون موسم
زمستان آمد بتها را اندرون خانها بردند تا قرنی بر این برآمد چون قرن دیگر آمد ابلیس
پیش ایشان آمد و گفت اینها خدایانند که آبای شما می‌پرستیدند چون ایشان این سخن
شنیدند بسیاری از ایشان بعبادت بتها مشغول شدند پس حضرت نوح علیه السلام

بر ایشان

بر ایشان دعای بد کرد تا آنکه حق تعالی ایشان را هلاک کرد و در تفسیر علی بن ابراهیم ولا تذرن ودا
ولا سواعا ولا یغوث و یعوق و نسرا نوشته که ود بتی بود بشکل کلب و سواع بشکل نسر و یغوث
بتی بود بشکل اهل هذا و نسر بشکل ... و در قرب الاسنا دار ابن صدقه از حضرت صادق
از آبای خود از حضرت امیر المؤمنین علیه و علیهم السلام منقول است که اساف و نائله که در کعبه بودند
و از عبادت کردن قریش ایشان را سؤال نمودند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که ایشان دو
صبح بودند که یکی از ایشان بود در روز طواف بیت الله نمودند پس گوشت از بیت الله
قصد او دست نمودند مثل در وقت پس الله ایشان هر دو را بصورت دو سنگ مسخ نمود
پس قریش گفتند که اگر الله تعالی راضی نبود که عبادت کرده شوند بایشان پس ایشان را
از حال خود تحویل نمی‌نمود و مسخ نمی‌فرمود و در علل الشرایع مسطور است که شامی از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام سؤال نمود که اول الحاد کنند کان تکفر و در زمین کدام کس بود و پس
علیه السلام فرمود که ابلیس لعین بود و در علل الشرایع از عبد الحمید بن ابی الدیلم از حضرت امام
ابی عبد الله علیه السلام منقول است که فرمودند هر گاه که قابیل دید که قربان هابیل مقبول شد ابلیس
قابیل را گفت که هابیل عبادت آتش کرد که قربان او را قبول نمود پس قابیل گفت
که من عبادت آن آتش که هابیل آن را می‌پرستید نخواهم کرد بلکه عبادت آتش دیگر خواهم
نمود و قربانی پیش او خواهم برد تا که قربانی من نیز آتش قبول کند پس بنیاد آتشکده
کرد و پرستش آن می‌نمود و هیچ بهره از معرفت الهی نداشت و اولاد او عبادت آتش را
از و میراث برداشتند و در علل الشرایع از بریه عجلی منقول است که گفت حضرت
امام جعفر علیه السلام فرمودند که عود را آن درخت میمون خلاف برای آن کویند
که ابلیس صورت صولج که نبی است از بتها بر خلاف صورت و تدکر آن نیز بتی است ...
پس بنابر آن عود را خلاف نامیدند و در علل الشرایع از هر بر از جعفر بن محمد علیه السلام در تفسیر

پیروی او لا تذرنّ آلهتکم و لا تذرنّ ودّاً و لا سواعاً و لا یغوث و یعوق و نسراً فرمودند که قوم بعبادت
او اشتغال داشتند بعضی از آنها بمقتضای کل نفس ذائقة الموت رخت هستی از عالم فانی بعالم
جاودانی کشیدند مفارقت ایشان بر باقی ماندگان دشوار و شاق شد پس ابلیس لعین شیخی
ایشان آمده اظهار نمود که برای شما فکری صائب یافته‌ام که باعث رفع وحشت و قرب
اشیا شود و الفت باشد پس چند صورت آنها ساخته پیش ایشان گذاشت و گفت
نظری بسوی اینها داشته باشید و بعبادت الهی مشغول باشید در هنگام زمستانه
و باران در خانها داشتند و همیشه بعبادت الهی مشغول بودند تا که مردم آن قرن لباس
حیات مستعار از بر کشیدند و اولاد ایشان بجای ایشان قایم شدند گفتند که آبای
ما عبادت این اصنام میکردند پس ما نیز بهمین کار اشتغال داشته باشیم پس بعبادت
اصنام مشغول شدند و عبادت الهی را گذاشتند و در ثواب الاعمال از ... از حضرت امام
ابو عبدالله علیه السلام منقولست که فرمودند نقل میکنند که سلمان گفت بسبب که شخصی داخل
جنت شد در مگسی و شخصی داخل جهنم شد در مگسی مردم گفتند یا ابا عبدالله این
امر چگونه است فرمودند دو کس بر قومی گذشتند که روز عید ایشان بود و اصنام
نیاز میکردند و هر که از آن راه میگذشت چیزی میستد قلیل یا کثیر پیش اصنام میبرد
با این دو کس نیز گفتند که شما نیز بدهید و دیگران قربانی پیش اصنام بیارید یکی از آن
دو کس گفت که نزد من چیزی نیست که قربانی کنم و دیگری مگسی گرفته قربانی کرد و آن دیگر
گفت که من بغیر خدا بدیگری نذر نمیکنم پس او را کشتند داخل جنت شد و آن دیگر
داخل جهنم و در تفسیر عیاشی از زهری منقولست که گفت شخصی بخدمت حضرت ابا
عبدالله علیه السلام آمد و از چیزی سوال نمود حضرت او را هیچ جواب نفرمودند پس آن شخص
گفت که اگر تو پسر پدر خود هستی از اولاد بت پرستانی امام علیه السلام فرمودند دروغ

می گوید بدرستیکه الله تعالی ابراهیم علیه السلام را فرمود که اسمعیل را بمکه فرود آورد پس ابراهیم حج بجا
کرد و دعا نمود که ای پروردگار این بلد را محفوظ دار و نگاه دار مرا و پسران مرا از اینکه عبادت
اصنام نمایند پس هیچ یکی از اولاد اسمعیل بت را نپرستیدند لیکن عرب بت پرستان شدند و
و بنی اسمعیل اصنام را گفتند که اینها شفیع ما اند نزد الله تعالی پس کافر شدند لیکن بت را
نپرستیده اند و در کافی از عبدالرحمن بن اشل از حضرت امام ابو عبدالله علیه السلام منقولست که
فرمودند عادت قریش بود که اصنام را که گرد کعبه بودند مشک و عنبر میمالیدند
و یغوث پیش روی دروازه کعبه بود و یعوق از یمین کعبه و نسر از یسار کعبه بود و چون که داخل
کعبه میشدند اول سجده بیغوث را میکردند بعد از آن همچنان منحنی میکردند تا بسوی
یعوق بعد از آن همچنان بر میگردیدند بسوی نسر و سجده میکردند بعد از آن میگفتند
لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک تملکه و ما ملک فرمودند که
پس مبعوث کرد الله تعالی مگسی سبز را که چهار بال داشت آن مشک و عنبر که بر اصنام
میمالیدند و هیچ نگذاشت و همه را میلیسید و میخورد و الله تعالی فرو فرستاده است
که یا ایها الناس ضرب مثل فاستمعوا له ان الذین تدعون من دون الله
لن یخلقوا ذبابا و لو اجتمعوا له و ان یسلبهم الذباب شیئا لا یستنقذوه
منه ضعف الطالب و المطلوب یعنی ای مردمان زده شد مثلی برای عبادت
کفار مر اصنام را و بیان کرده شده در سوره عنکبوت بر این وجه که مثل الذین
اتخذوا من دون الله اولیاء کمثل العنکبوت اتخذت بیتا پس تشبیه
این مثل را بکرم ابریشم و عنکبوت تا مثل کنند بدرستیکه آنانکه میخواستند بناه
وان سعید و شقی بت بودند بر حوالی خانه خدا و حق تعالی فرمود که این همه بت
که می پرستید بجز خدای تعالی نیافرینند مگسی را با وجود صغر جثه و اگر چه اجتماع کنند

والنفاق نمايند براى زينت او واكر بيايد مكس از ايشان چيزى را از طيب وعسل كه بدان

آلوده اند نميتوانند رهانيدن يعنى باز نميتوانند ستدن چيزى را از مكس وسم ابن ع

آن بود كه بتان را بعسل وخلوق مى اندودند ودرهاى بتخانه بر ايشان مى بستند مكس

از روزن در آمده آنرا ميخوردند وبعد از چند روز كه از طيب بر ايشان نبودى مى

مينمودند كه الهه ما آنرا خورده اند حق سبحانه از عجز وضعف ايشان خبر داد كه نه بر او نيدن مكس

ونه بر دفع ايشان از خود دست شد چون بد تعبير كه نتوانند ستدن چيز مكس از و

ربوده وسست شد مطلوب يعنى مكس كه خواهند از و استرداد كنند باست و عاجزند

پرستنده يعنى مشرك وصنم در تفسير على بن ابراهيم مسطور است كه اين آيه

افرايت من اتخذ الهه هواه در حق قريش نازل شده است وقتى كه معاش بر ايشان

تنك شد از مكه معظمه بر آمدند ومتفرق شدند هر جا كه درختى نيكو يا سنكى نيكو را

مى ديدند آنرا مى پرستيدند وچهار پايان را ذبح مى كردند وخون آنها را بآن

باسنك ميماليدند وآنرا سعد صخره نام ميكذاشتند ووقتى كه مرضى در ميان شتران

وكوسفندان ايشان پيدا ميشد آن كله را نزد آن صخره مى بردند ومسح مى نمودند

ووقتى شخصى از عرب كله شتران خود را نزد آن صخره برد تا مسح نمايد وبركت كيرد

كله رم خورده وشتران متفرق شدند پس آن شخص كفت اتيت الى سعد ليجمع شملنا

فشتتنا سعد فما نحن من سعد وما سعد الا صخرة مستوية من الارض

لا تهدى لغى ولا رشاد وشخصى از عرب بر آن سعد صخره كذشت ديد كه روباهى

بر آن بول مى كند كفت ورب يبول الثعلبان برأسه لقد ذل من بالت

عليه الثعالب باب نفى ولد وصاحبه از حق سبحانه الآيات الشاملة يا اهل

الكتاب لا تغلوا فى دينكم ولا تقولوا على الله الا الحق انما المسيح عيسى بن مريم

رسول الله

رسول الله وكلمته القيها الى مريم وروح منه فامنوا بالله ورسله ولا تقولوا ثلثة

انتهوا خيرا لكم انما الله اله واحد سبحانه ان يكون له ولد له ما فى السموات وما

فى الارض وكفى بالله وكيلا لن يستنكف المسيح ان يكون عبدا لله ولا الملئكة

المقربون يعنى خطاب با يهود ونصارى است ميفرمايد كه در جانب شأن عيسى غلو

منموديان مثل آنكه او را ابن الله خوانيد وهيچكدام شما تا حدى كه او را ابن الله علم

كونيد ونه ساياى را ميفرمايد كه در جانب شأن عيسى غالى مشويد مثل آنكه او را

ابن الله خوانيد هيچكدام شما مكوئيد بر خداى مكر انچه راست باشد ودرست است

خداست كه عيسى ومريم پسران او نيستند جز اين نيست كه مسيح عيسى بن مريم است فرستاده

وكلمه او وكفته اند مراد از كلمه اشارت بوقوع ولادت بى مساس احدى بر سنا

اين كلمه را خداى بسوى مريم يعنى بشارت داد او را بولد بى صحبت خداوند ايجب

صادر شده است از حق سبحانه بى توسط اسباب پس ايمان آريد بخداى وفرستادكان

او خطاب با ترسايان است خاصه ومكوئيد كه خدايان ما سه اند اعتقاد بعضى از

نصارى آن بود كه الهه سه اند الله وعيسى ومريم وديكران بودند والله عبارت

از سه جز است اقنوم الاب يعنى ذات واقنوم الابن يعنى علم واقنوم امكبوه يعنى روح

القدس واين را اقانيم ثلثه ميكفتند حق سبحانه ميفرمايد باز ايستيد از تثليث باز

ايستادن كه آن خير باشد شما را جز اين نيست كه الله خداوند يكانه بذات خود

كه شديد را بهيچ وجهى از وجوه در وراه شب بيا كى با دوعيكنم او را باكى از آنكه ورا

فرزند باشد ومر او راست انچه در آسمانها وزمين است وهمه مخلوق باشد او بنده

ومخلوق مماثل خالق نباشد وفرزند مماثل بايد پس از اهل آسمان وزمين او را

فرزند نبود ونيست است خداى كافى وضامن بندكان نيست است بر استغناء

منزه است از اتخاذ ولد چه ولد برای کفایت مهمات والد باید و خدای خود قایم است بحفظ
اشیا و کافی امور و مستغنی از یار و مددکار و شریک و از دهیب و بعظم نورزد از انکه
منبع باشد مر خدا را و چون عبد و ملکیه نیز ایشان از فرزندان خدای به اندست اثبات
بندگی ایشان نیز میکند که و نیز از بندگی او عار دارند و فرشتگان که مقربان بارگاه ربوبیت اند
المائده لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح بن مریم قل فمن یملک من الله شیئا
ان اراد ان یهلک المسیح بن مریم وامه ومن فی الارض جمیعا ولله ملک السموات
والارض وما بینهما یخلق ما یشاء والله علی کل شیء قدیر وقالت الیهود
والنصاری نحن ابناء الله واحباؤه قل فلم یعذبکم بذنوبکم بل انتم بشر ممن
خلق یغفر لمن یشاء ویعذب من یشاء ولله ملک السموات والارض وما
بینهما والیه المصیر یعنی بدرستی که کافر شدند انانکه گفتند که الله او مسیح است پسر
مریم قایل باین قول از فرق نصاری یعقوبیه اند و بطلان قول ایشان تعیین کرد می گوید
پسر مریم خدا است ظاهر است ... در اقدام است بر ولد پس ولد حادث باشد و حادث نکوهم
را نشاید و دیگر آنکه معاد اکبر است و ولد اصغر اکبر اکبر باشد بگو پس کیست که مالک باشد
و منع کند از ارادت خدای چیزی را یعنی کسی مانع نشود لند اگر خواهد ان انکه هلاک
کند عیسی بن مریم و مادر او را و اهل انرا که بر روی زمین اند همه یعنی مسیح و مادر را
مقهورند و قابل فنا چون سایر ممکنات و چنین کس خدائی را نشاید و مر خدا را است
پادشاهی اسمانها و زمینها و انچه در میان ایشان است میافریند انچه میخواهد قادر علی
الاطلاق و اوست بی اصل و ماده میافریند چون اسمان و زمین و خلق می کند از ماده
و اصل چنانچه ما بینهما و الثنا میکند از اصل که جنس بنده چون ادم از خاک و از اصل
که جنس است چون والدین یا از مرد بی زن چون حوا یا از زن بی مرد چون عیسی و خدا

بر همه چیزها توانا است و گفتند جهودان و ترسایان ما پسران خدائیم او ما را چون پدر است در
مهربانی و دوستان اوئیم او ما را چون پدر در قرب و منزلت و دیگر گفتند که دوستان اوئیم
بگو پس چرا عذاب میکند شما را بگناهان شما و ان عذاب در دنیا قتل او اسر است و در آخرت
بعضی ایشان بدوزخ اما معدودات پس اگر پسر بودید شما را عذاب نکردی بر کم
بدریغ پسر نخواهد و دوست نیز عذاب دوست روا نمیدارد پس شما نه پسر بودید نه دوست
بلکه شما از بندگان اند از انها که خدا افریده است و همچون سایر بنی ادم بر بدی و نیکی پاداش
خواهید یافت و ما مرزد خدا هر که را میخواهد و انها اهل ایمان اند و عذاب میکند هر که را
میخواهد و انها مشرکانند و مر خدا راست پادشاهی اسمان و زمین و حکم فرموده در ان
و در زمین و انچه میان اینها باشند و بسوی اوست بازگشت همه التوبه وقالت الیهود عزیر
ابن الله وقالت النصاری المسیح ابن الله ذلک قولهم بافواههم یضاهئون قول
الذین کفروا من قبل قاتلهم الله انی یؤفکون اتخذوا احبارهم ورهبانهم
اربابا من دون الله والمسیح ابن مریم وما امروا الا لیعبدوا الها واحدا لا
اله الا هو سبحانه عما یشرکون یعنی و گفتند جهودان که عزیر پسر خدا است تعالی الله عن ذلک
علوا کبیرا باید دانست که عزیر بن شرخیا از نسل یعقوب است از سبط لاوی و بر
چهارده پشت بهارون بن عمران میرسید و مجمل قصه او انست که چون بخت نصر
بر بنی اسرائیل کانت امضا مفقود بر دالبوخت و بیت المقدس را منهدم ساخت
و هر که تورات بر خواند همه را بکشت و باقی را برده کرد و عزیر از جمله اسیران بود و
توریه میخواند اما چون خرد سال بود از خواندن او حیله نکردند و او بعد از مدتی
از میان ایشان خلاص یافته روی به بیت المقدس نهاد و مرغ ... در اثنا طریق در ...
سایر اباد از او را بیرانه دید و بعد از صد سال زنده کرد انچنانچه در سوره بقره

پس این صورت مستلزم ترکیب باشد وهر ترکیبی ممکن است وهر ممکنی محتاج جز وواجب الوجود
غنی مطلق است پس احتیاج را بدو راه نباشد و بود کمال غنا از صفات ذات او کسیکه بود
غنی کی بود مگر محتاج واشارت به بیان غنای حق است که سرور است از روی مالکیت بجمیع
اسماء وصفات از نفایس مطلوبات والجز در زمین است از بدایع سفلیات نیست نزد ایشان
شما ای مشرکان حجتی وبرهانی باینکه خدای فرزند فرا گرفته باشد میگویید بر خدای دروغ
وافترا الجز بسبب الاسری افاصفیکم ربکم بالبنین واتخذ من الملائکة اناثا انکم
لتقولون قولا عظیما یعنی آیا برگزید شما را پروردگار شما بپسران وفرا گرفت برای خود
از فرشتگان دختران این خلاف است که عادت شما بر آن جاری که از دختران ننگ میدارید
وپسران میخواهید بدرستیکه شما میگویید سخن بزرگ که اضافت ولد میکنید بحق تعالی
ونفس خود را تفضیل میدهید که محبوب را بخود ومکروه را بدو نسبت میدهید الکهف
وینذر الذین قالوا اتخذ الله ولدا ما لهم به من علم ولا لآبائهم کبرت کلمة
تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا یعنی وبیم کند آنانرا که از روی جهل گفتند
فرا گرفت خدای فرزندی وفا ... یهود ونصاری وبنو مدلج ... که
عزیر ... بپسر ... هیچ دانشی بلکه توهم کاذب ایشان این قول می کنند
ونه دانشی پدران ایشان را در این باب اگر تقلید ایشان کنند بزرگ کلمه
این کلمه که از روی جرأت بیرون می آید از دهنهای ایشان از جهت ... کفار
بطریق استعظام ذکر فرموده که مشتمل است بر تشبیه وتشریک واحتیاج واضافت صفات
حدوث نمیگویند مگر دروغ اما بزرگ دروغی است که نزدیک رسید که بسبب آن
آسمان وزمین بشکافد وکوهها از جا بروند تکاد السموات یتفطرن منه وتنشق
الارض وتخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا مریم ما کان لله ان یتخذ من ولد

گفتند وچون حضرت بیان نمود ... نمودند و او را بخواندند ... امتحان کردند
گفتند ترسایان عیسی ... این سخن ... از ایشان که وجود فرزند را بی
وجود پدر مستحیل شمردند با آنکه از وابرا اکمه وابرص واحیا موتی مشاهده نموده بودند
اقدام نمودند ... مذکور شد گفتن ایشان ... ایشان ... افترا میکنند
باستعمال که زبان ... وحقیقتی ندارد مشابه میسازند سخن خود را بسخن آنانکه کافر
شدند پیش از ایشان یعنی بنو مدلج که گفتند ملائکه دختران خدایند بعضی از کفار عرب
که ... را ابو اللات وابو العزی میخواندند لعنت کناد خدای بر ایشان چگونه برگردانیده
میشوند از راه حق بسوی باطل استفهام بطریق تعجب است فرا گرفتند یهود ونصاری
علماء خود را وعباد خود را خدایان بجز از خدای یعنی فرمان ایشان میبردند در تحریم و
تحلیل چنانچه فرمان خدای میباید برد یا سجده می کنند ایشان را وعیسی ابن مریم را
خدای میکردند وحال آنکه عیسی واحبار ورهبان فرموده نشدند یا فرا گرفتند کافران
ایشان را بخدایی ... که فرمان برند و پرستند
خدای را که در وحدانیت هیچ معبودی نیست مگر او پاکست او از آنچه با وی انباز میگیرند
یونس قالوا اتخذ الله ولدا سبحانه هو الغنی له ما فی السموات وما فی الارض
ان عندکم من سلطان بهذا اتقولون علی الله ما لا تعلمون یعنی گفتند جمعی
از بنی مدلج که فرا گرفت خدای فرزند یعنی ملائکه را بفرزندی ... پاکست خدای تعالی
از ... فرزند ... از اتخاذ ولد چه طلب ولد یا ... کند تا باید ...
کرد یا فقیر تا باعث او روزگار کند یا ذلیل بسبب فرزند عزت وشرف یابد
یا حقیر که نام تا بولد اسم ورسم بیابد ... مجموع این ...
غنی مطلق باشد ... اتخاذ ولد از ومنفی بود ... ولد ... از والدات

بنسبه

سبحانه اذا قضى امرا فانما يقول له كن فيكون يعنى نيست ونشايد مر خدا را انكه فرا كيرد
فرزندى چه ولد مجانس والد بايد وحق سبحانه از جنس او منزه است پاك است از اتخاذ ولد
چون حكم كند وخواهد كه كارى [illegible] يعنى اراده [illegible] جز اين نيست كه
كويد مر آن چيز را كه بباش پس بباشد وقال الله تعالى وقالوا اتخذ الرحمن ولدا لقد
جئتم شيئا ادا تكاد السموات يتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا ان
دعوا للرحمن ولدا وما ينبغى للرحمن ان يتخذ ولدا ان كل من فى السموات
والارض الا اتى الرحمن عبدا لقد احصيهم وعدهم عدا يعنى وكفتند كفار بنو
مليح وجهود ونصارى از روى جهل كه فرا كرفت خداى فرزندى يعنى ملائكه وعيسى
وعزير هم بكوى اى محمد مر ايشان را به درستى كه آورديد چيزى زشت يعنى سخنى ناخوش
ونزديك شد اسمانها كه شكافته شوند از عظمت اين سخن وباز شكافد زمين
وبيفتد كوهها وبشكند شكستنى يعنى پاره پاره كردد از انكه خواندند مر خدا را فرزند
يعنى بدو اسناد كردند ونسزد ولايق نباشد مر خدا را انكه فرا كيرد فرزندى چه اتخاذ ولد
مجانست است [illegible] ولد از جنس والد بايد وحق تعالى سبحانه از مجانست منزه است با بى نيازى
ذاتى محتاج نيست بمعاونت اولاد والفت با ايشان واستظهار [illegible] بديشان نيست
هر كه در اسمانها وزمين است [illegible] در قيامت بسوى رحمان در حالتى كه بنده باشد
كه [illegible] وبديشان احاطه كرده [illegible] از حوزه علم وقدرت او بيرون نيستند
وشمرده انفاس وافعال ايشان را شمرده وقال الانبياء وقالوا اتخذ الرحمن ولدا سبحانه
بل عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول وهم بامره يعملون يعلم ما بين ايديهم
وما خلفهم ولا يشفعون الا لمن ارتضى وهم من خشيته مشفقون ومن يقل
منهم انى اله من دونه فذلك نجزيه جهنم كذلك نجزى الظالمين يعنى وكفتند فرا

كرفت

فرا كرفت خداى بسيار بخشايش فرزندان از ملائكه پاكست او ومنزه از چون [illegible] ايشان
ملائكه بندكان اند كرامى داشته [illegible] بيشى نكيرند بر خداى بسخن كفتن يعنى [illegible]
وى سخن نكويند مراد ازين سخن قطع طمع كافران از شفاعت ملائكه يعنى ايشان بى اذن
خداى شفاعت نتوانند كرد وايشان بفرمان خداى كار مى كنند [illegible] خداى [illegible]
ازين كروه اند [illegible] كنند ودر خواست مى كنند مگر مر كسى را كه خداى بر [illegible]
شفاعت او را يا كسى را كه [illegible] وفرشتكان از ترس عذاب وعقوبت
لرزان [illegible] وهر كه كويد از ملائكه با ساير مخلوقات كه [illegible]
كه من خدايم بجز وى پس ان قائل پاداش دهيم او را دوزخ همچنين كه [illegible]
[illegible] پاداش خواهيم داد ستمكاران را [illegible] ايشان الصافات فاستفتهم الربك
البنات ولهم البنون ام خلقنا الملائكة اناثا وهم شاهدون الا انهم
من افكهم ليقولون ولد الله وانهم لكاذبون اصطفى البنات على البنين
ما لكم كيف تحكمون افلا تذكرون ام لكم سلطان مبين ان كنتم صادقين و
جعلوا بينه وبين الجنة نسبا ولقد علمت الجنة انهم لمحضرون سبحان
الله عما يصفون الا عباد الله المخلصين فانكم وما تعبدون ما انتم عليه
بفاتنين الا من هو صال الجحيم وما منا الا له مقام معلوم وانا لنحن [illegible]
المسبحون يعنى پس بپرس از بنو خزاعه وبنو مليح وجهينه كه ملائكه را دختران خدا
مى كويند يعنى از [illegible] سؤال كن كه مر پروردگار ترا دختران اند ومر ايشان را
پسران يا آنكه ما افريده ايم فرشتكان را زنان وايشان حاضر بودند بر [illegible]
ما مر ايشان بدانكه ايشان از دروغ وافتراى خود مى كويند بزاد خداى يعنى [illegible]
او بزادند وبدرستى كه ايشان در انتساب [illegible] بخداى هر اينه دروغ كويان اند

اما بر گزیدن خدای دختران را که مکروه طباع شما اند بر پسران که مادهٔ افتخار و استظهار شما
ایشانند عجب شمارا درین صفت چگونه حکم می کنید و نسبت میدهید بخدای از انچه برای
خود نمی پسندید اما اندیشه نمی کنید که خود چگونه منزه است از صاحبه و ولد چه ولد از جنس
مولود میباید و مثل او میباید و حضرت رب العزت از مثل و شبه مقدس است بار دیگر ذات
درین سخن که ملائکه بنات الله اند حجتی روشن یا کتابی منزل دارید که از آسمان مشتمل بر اثبات
این باب بدان کتاب منزل را اگر هستید راست گویان در دعوی خود و ساختند مع
خدای و میان پری که دیو از ایشانست خویشی و نسبتی و بدرستی که میدانند دیوان
و پریان که روز قیامت ایشان یعنی قایلان این سخن با هم ایشان حاضر کرده شدگا
باشند برای عذاب بعضی برانند که مراد از جن ملائکه اند چه هر چه از دیده پوشیده باشد
عرب آنرا جن خوانند و ایشان میان خوی چالنه و ایشان نسبی ساختند یعنی کفتند دختران
وی اند و ملائکه میدانند که ایشان را برای سوال حاضر خواهند کرد از پرستش کار ایشان
خواهند پرسید و ایشان جواب خواهند داد که بل کانوا یعبدون الجن چنانچه
در سورهٔ سبا سبق ذکر یافت پاکست خدای از انچه صفت میکنند کافران یعنی نسبت
[illegible] و ولادت و بیزار است اورا از مقالات منکران و اشرار و عجز ایشان هذا بالیقین
نوع وصف می کنند مگر بندگان خدای پاک شدگان از الواث شکوک و شبهات
که ایشان [illegible] و میخواهند [illegible] شما ای کافران و انچه می پرستید از بتان
نیستید هیچ شما بر انچه می پرستید گمراه کنندگان و تباه سازندگان مگر آنکس را که او
در آینده بدوزخ است یعنی معلوم ازلی نیکو کرد برانکه او بی شبهه بدوزخ خواهد رفت
دیگر ادر قول انها که ملائکه پرستش بودند که اعتراف ملائکه بعبودیت می کنند که ایشان
می گویند و نیست از ما هیچکس مگر آنکه مر او را مقامیست در خدمت و عبادت دانستن

شده و معتبر گشته که از ان تجاوز نمیتوانیم نمود و بدرستی که ما صف کشیدگانیم دران اطاعت
و متوقف ملازمت و بدرستی که ماییم تسبیح کنندگانیم مرخدای را و تنزیه کنندهٔ از هر چه
لایق نیست مقدس وی باشد الزمر لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَاصْطَفَى مِمَّا
يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ یعنی اگر خواستی خدای که فرا
گیرد فرزندی چنانچه ایشان کمان می برند هر اینه اختیار کردی از انچه او آفریند
انچه خواستی از آفریدها از احسن و از کمل نمونهاست و از انفس که بنات انثی ما یخلق
ما ثل خالق نیست و میان والد و مولود مجانست شرطست پس او را فرزند نبود پاکست
مر او را از اتخاذ ولد و لوث خدای یکانه در وحدت ذات او و منافی مماثلت با ما
سوی قهر کنندهٔ و در هم شکنندهٔ بوهمات و تصورات اهل شرک الزخرف وَجَعَلُوا
لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ أَمِ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ
وَأَصْفَاكُمْ بِالْبَنِينَ وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَٰنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ
مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ أَوَمَنْ يُنَشَّأُ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ وَ
جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَٰنِ إِنَاثًا أَشَهِدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ
شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَٰنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ
إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ ابانا علی
امة على آثارهم مقتدون یعنی و حکم می کنند کافران و مقرر میسازند مر خدای را از
بندگان او یعنی ملائکه نصیبی یعنی میگویند فرشتگان دختران اویند و اثبات ولدیت
از جهل کفار که سبحانه از فرزند یا الفت دعوت و علم او بایت او ایشان غافل می
شده اند که ولادت از صفات اجسام است و او خالق همه اجسام بدرستی که کافر
ناسپاسست اشکار ا کفر او که نسبت ولد می کند بحق سبحانه و یکی دیگر از انانیت

ایشان است که بنات را اضافه بحق میکنند و برای خود بنین میخواهند پس اگر اله و این
چگونه شاید که فرزند خداوند عز و جل باشد از فرزندشان و چون خبر داده شود یکی
از مشرکان که اسناد بنات بخدای می کنند از نبی صلعم بانچه میساز د برای خدای تعالی
شبه و مانند یعنی دختران را اسناد بخود میساز د و فی الحقیقت ان وصفیست مر خدای را
بمثل و مانند چه ولد لا بد است که مماثل والد باشد پس ایشان دختران را برای خدا
المثل میساز ند و چون یکی را خبر دهند که ترا دختری متولد شد روی سیاه شد از
غایت غم و اندوه و او پر است از کرب و قلق یعنی غم و بدل فرو می خورد پس چون دختر را
برای خود دوست نمی پسندد بخدای چون روا میدارید آیا انکه بیالد و بزرگ شود
و حفظ نشو و نما کند بصیغه مجهول تنشئه یعنی آیا کسی که پرورده کرده شد در پیرایه یعنی
بناز پرورش یابد و او را قوت حرب و میدان داری نباشد و او در وقت مجادله
و سخن گذاری اشکار اکننده حجت نباشد حرب را بشجاعت و فصاحت فخر بود
و در اغلب زنان این دو خصلت باطل میباشد یعنی چنان نیست که آیا کسی که این چنین
باشد خدای او را بفرزندی می گیرد و دیگر ظاهر جهل ایشان را بیان می فرماید که
نام نهاده اند فرشتگان را انانکه ایشانند بندگان خدای دختران یعنی ملایکه را
که مجاوران صوامع عبادت و ملازمان مجامع عبودت اند دختران نام می نهند
ایا حاضر بوده اند و دیده اند افرینش خدای مر ایشان را که مشاهده کرده باشند
صفت انوثیت در ایشان زود باشد که نوشته شود گواهی ایشان و پرسیده شوند
روز قیامت از ان و گفتند قوم نبی صلعم از خزاعه اگر خواستی خدای نمی پرستیدیم
ما ملایکه را و این بر سبیل مجادله میگفتند نه از روی اعتقاد چه اعتقاد مخلوقیت
طوی بر مشیت عباد از ایمانست لاجرم خدای سبحانه فرمود نیست ایشان را بانچه می گویند

هیچ

هیچ دانشی یعنی این سخن نه از روی دانش میگویند بلکه مشیت را حجت میسازند در تضییع
فرمان الهی نیستند ایشان مگر انکه دروغ می گویند نه چنین است که ایشان می گویند
آیا داده ایم ایشان را کتابی از قرآن که ناطق بود بصحت قول ایشان یعنی ایشان کتاب خدای
در زده کاننده و بیان احتجاج نمایند کان و مقرر است که ما ایشان را کتابی نداده ایم
پیش از قرآن تا حجتی نقلی بیارند و بطریق عقل نیز حجتی ندارند بلکه می گویند بدرستی
که ما یافتیم پدران خود را بر طریقه و سیرتی و ما بر پیهای ایشان راه یافتگانیم یعنی
سند ایشان تقلید پدران نادانست **وقال الله تعالی** قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ
وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ
عَمَّا يَصِفُونَ یعنی بگوای محمد صلعم اگر باشد مر خدای را فرزندی چنانچه کافران می گویند
پس من اول پرستنده کانیم مر خدای را بیگانگی یا لیکن من دانم و چون صید انم که او را
فرزند نیست تعالی الله و لدا از کجا میکنند پاک و بی عیبست مر بد کار آسمانها و
زمینها خداوند عرش از انچه وصف میکنند کافران او را یعنی فرزند و ولد میگویند **تعود** آ
أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمُ الْبَنُونَ یعنی آیا مر خدای راست دختران و مر شما راست پسران
در این تسفیه و تجهیل مشرکانست که چنین باشد قسمتی بود ناراست و بی اعتبار
که چیزی را که از ان ننگ دارید بخدای خود نسبت میدهید **وقال الله تعالی** إِنَّ
الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنْثَىٰ وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ
عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا یعنی بدرستی که انانکه نمی گروند
ببرای اخرت هر اینه نام می نهند فرشتگان را نام نهادن ما کان یعنی می گویند بنات الله
و نیست ایشان را بانچه ایشان را انات می گویند هیچ دانشی درای پیروی نمی کنند این گفتار
دیگر گمان را و بدرستی که گمان سود نمیدارد از حق هیچ چیز را یعنی حق را فرو علم

ادراک نتوان کرد و نظر در معرفت حقایق اعتباری نباشد المتن وانه تعالی جد
ربنا ما اتخذ صاحبة ولا ولدا و بدرستی که بزرگست ملک پروردگار ما یا
عظمت و جلال او از مجانست با مخلوقات فرا گرفتن زن چنانچه بعضی ملحد گویند
و نه فرزندی چنانچه یهود و نصاری اعتقاد کنند و در تفسیر علی بن ابراهیم از ابی بصیر از
حضرت ابی عبد الله ع مرویست که گفت پرسیدم از قول الله تعالی که اتخذ ولدا فرمود الرحمن
و آن قول قریش که گفتند که الله تعالی پسر دارد و ملائکه مؤنث اند پس الله تعالی برای
رد ایشان فرمود که لقد جئتم شیئا ادا یعنی هر اینه بتحقیق که آوردید چیزی عظیم و منکر
اسما کما که از جنر بکه که ان دعوا للرحمن ولدا پس الله تعالی فرمود و ما ینبغی للرحمن
ان یتخذ ولدا ان کل من فی السموات والارض الا آتی الرحمن عبدا یعنی و نیز
ولایق نباشد مر خدا را آنکه فرا گیرد فرزندی چه اتخاذ ولد مقتضی مجانست
زیرا که ولد از جنس والد باید و حق سبحانه از مجانست منزه است با انتفاء ذاتی محتاج
نیست بمعاونت اولاد و انس و الفت با ایشان و استظهار و نیز بدین سبب نیست
هر که در آسمانها و زمین است مگر اینکه درمیاید بسوی رحمن در حالتی که بنده
باشد و در توحید از مفضل مرویست که گفت شنیدم از حضرت ابی عبد الله ع
که میفرمودند الحمد لله الذی لم یلد فیورث ولم یولد فیشارک یعنی جمیع سپاس
مر خدای راست الخالق که نه زائیده است تا وارث شود و زائیده نشده تا شریک
باشد و در تفسیر علی بن ابراهیم مسطور است که قل ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین
یعنی بگو ای محمد صلعم اگر باشد مر خدا را فرزندی چنانچه گمان می برند پس من اول
پرستندگانم مر خدا را اینکه گفتی مالیتی که من دانم و چون میدانم که او را فرزندی نیست
مثل البنات ولدان انکه ما می کنند در تاویل این آیه چند وجه است یکی آنکه مذکور شد

انکه مذکور شد دوم آنکه از قبیل تعلیق محال بمحال است یعنی اگر او را فرزندی بودی زیرا اگر او
اگر فرزندی می بود هر اینه می بودم از عبادت کنندگان او بدرستی که تعظیم مر دانا بخدا
بما یجب وما لا یجب برای خداست و اولی تعظیم چیزیکه واجب التعظیم است و از تعظیم والد
تعظیم ولد است سوم آنکه بدرستی که الله تعالی را فرزندی باشد در زعم شما پس اول
پرستندگان اویم و منکران قول شمایم چهارم آنکه لفظ ان بمعنی ما نافیه باشد بدین
تقدیر معنی این است که نیست خدا را فرزندی پس منم اول عبادت کنندگانم و اقرار کنندگانم
باب باب نهی از تفکر در ذات الله تعالی و خوض کردن در مسایل توحید و اطلاق
لفظ شیء بر الله تعالی کردن الآیات الزمر وما قدروا الله حق قدره یعنی وصف
نکردند ایشان خدا را و تعظیم ننمودند چنانچه حق قدر و تعظیم وی باشد در تفسیر عیاشی
از جعفر بن محمد از پدرش مرویست که گفت شخصی حضرت امیر المؤمنین ع را که آیا وصف
پروردگار ما میکنی تا محبت و معرفت ما زیاده شود پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در غضب شد و خطبه خواندند و فرمودند که لازم است بر تو ای بنده خدا اعتقاد
بچیزیکه دلالت کرده است ترا بان قرآن از صفات او و حل شانه و بیان فرموده است
رسول خدا در معرفت او پس اقتدا کن بان و چراغ هدایت بان نور روشن کن بدرستی
که آنچه در قرآن و حدیث بیان کرده شده است همین حکمت و نعمت است پس اخذ کن چیزیکه
مبین شده است و باش از شکرکنندگان و چیزیکه شیطان ترا بتکلیف بیان آن با ورود
و در کتاب و سنت رسول و آثار ائمه علیهم السلام نباشد پس علم آن را بخدا سپار و بس است عظمت
و جلال او و حل شانه برهان حکمت و بیان او ای بنده خدا بدرستی که راسخین در علم آنانند
که بی‌نیاز کرده است ایشان را الله تعالی از متوجه شدن بادراک و تفتیش چیزیکه در
پرده غیب است و میگویند که کل من عند ربنا با اعتراف ایشان بعجز از ادراک چیزیکه

علم ایشان بآن نمی رسد الله تعالی مدح ایشان نموده و براسخون موصوف فرموده و در احتجاج
از هشام مرویست که گفت سوال کرد زندیقی از حضرت امام جعفر صادق ع که الله تعالی چیست
فرمودند که او جل شانه شیئی است بخلاف اشیا یعنی او را جسم و صورت نیست و محسوس نمی شود
و مدرک بحواس خمسه نگردد و اوهام او را ادراک نمی نماید و دهر نقصانی در وی نمی کند
و زمانه تغییر در وی نمی نماید و در امالی از ابی عبدالله ع منقولست که گفت حضرت امام
باقر ع فرمودند که ای زیاد اجتناب بکن از خصومت بدرستیکه خصومت
در ذات الله تعالی مورث شک است و مورث حبط و صاحب خصومت هوا را دلیل می باشد
و شاید که در هنگام خصومت تکلم بچیزی نماید که امید مغفرت آن نباشد ای زیاد بدرستیکه
که در زمان گذشته قومی بودند که ترک کردند علم چیزی که مکلف بآن بودند و طلب نمودند
علم چیزیکه از آن منع واقع شده بود تا که منتهی شد کلام بسوی خدا عز و جل پس متحیر شدند
و در امالی از سلیمان بن خالد منقولست که گفت حضرت امام ابو عبدالله ع فرمودند که
اجتناب بکنید از تفکر در الله تعالی بدرستیکه تفکر در الله تعالی موجب زیادتی تحیر
می گردد و الله تعالی عز و جل را ابصار ادراک نمی کنند یعنی مدرک بچشم نمی گردد و در توحید
اخبار الرضا از محمد بن عبدالله خراسانی خادم حضرت امام رضا ع منقولست که گفت
شخصی از زنادقه بحضرت ابی الحسن ع رسید پرسید که آیا الله تعالی را شیئی می توان گفت فرمود
آری و تحقیق که نامیده است الله تعالی خود را بلفظ شیئی در کتاب خود و فرموده
قل ای شیئ اکبر شهادة قل الله شهید بینی و بینکم پس الله تعالی شیئی است که مثل او
شیئی دیگر نیست و در تفسیر عیاشی و علی بن ابراهیم در تفسیر و ان الی ربک المنتهی
از جمیل از حضرت امام ابی عبدالله ع منقولست که فرمودند که هرگاه منتهی شود کلام بسوی
خدا پس سکوت کنید و امساک نمایید از کلام و تکلم کنید در ما تحت عرش و سخن

درما فوق

درما فوق عرش بدرستیکه قومی سخن گفتند درما فوق عرش پس مسلوب شد عقل ایشان تا
بمرتبه که اگر شخصی پیش روی ندا میکرد پس جواب بطریق پشت میداد و اگر از عقب فریاد
می نمود پس رو برو جواب میگفت تا آنکه مراد از ما فوق عرش کنایت است از تفکر در
ذات او جل جلاله و در تفسیر عیاشی از کسیکه با او روایت کرده از حضرت امام ابی جعفر ع
در تفسیر قول الله تعالی و اذا رأیت الذین یخوضون فی آیاتنا منقولست که فرمودند
مراد از خوض کلام در ذات الله تعالی و جدال در قرآنست فاعرض عنهم حتی یخوضوا
فی حدیث غیره فرمودند مراد از فاعل یخوضوا قصاص اند یعنی علمای مخالفین و در ترجمه آیه
کریمه است یعنی پس اعراض کن از ایشان و منشین با ایشان تا وقتیکه در آیند در سخنی
غیر قرآن و در توحید و معانی الاخبار از هشام بن حکم از حضرت ابی عبدالله ع منقولست
در جواب زندیقی که سوال کرد از الله تعالی چه چیز است فرمودند که او شیئی است بخلاف اشیا
از شیئیت جسم و صورت نیست و در توحید و معانی الاخبار از محمد بن عیسی از کسیکه با او
بر ده است سند را تا امام محمد باقر ع منقولست که سوال کردند از اطلاق لفظ شیئی بر
الله تعالی فرمودند که اطلاق بکن لفظ شیئی بر الله تعالی و خارج کن او را از حد تعطیل
و تشبیه حد تعطیل عبارتست از عدم اثبات وجود و صفات کمالیه و فعلیه و اضافی
او جل شانه و حد تشبیه عبارتست از حکم کردن باشتراک با ممکنات در حقیقت صفات
و عوارض ممکنات و در توحید از سهل منقولست که گفت نوشتم بخدمت حضرت امام
ابی محمد ع در سنه دویست و پنجاه و پنج که ای سید من بتحقیق که مختلف شده اند اصحاب
ما در توحید بعضی از ایشان گفتند که الله تعالی جسم است و بعضی میگویند که صورت است
پس ای سید من اگر مرا تعلیم فرمایی از مسئله توحید چیزیکه بر آن قائم باشم و از آن تجاوز
احسانی در حق من فرموده باشی پس نامه بخط شریف رسید بمضمون که سوال نمودی

از توحید و واجب نیست بر شما تفکر در ذات و صفات بلکه واجبست بر شما تصدیق چیزی که
بیان فرموده است الله تعالی در حق خود که واحد احد صمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له
کفوا احد خالق اشیاء و خالق همه است خلق میکند از اجسام چیزی را که میخواهد و تقدیر مینماید
میکند هر چه را میخواهد و خود مصور نیست و بر تر است از اینکه او را شبیه باشد لیس کمثله
شیء و هو السمیع البصیر و در رسایل از ابن بابویه منقولست که گفت شنیدم از حضرت امام
رضا ع که میفرمودند عبادت کثرت صوم و صلوة دایمی نیست بلکه عبادت عبارت از تفکر
در الله تعالی است یعنی تفکر در قدرت و عظمت او بطالع مخلوقات او جل جلاله و در توحید
از عبد الرحیم قصیر منقولست که گفت نامه فرستادم بخدمت عبد الملک بن اعین بخدمت
حضرت ابی عبد الله ع و سوال نمودم که خبر ده مرا از الله تعالی ایا موصوف میشود بصورت
و بتخطیط فدای تو شوم اگر مناسب دانی بنویس مذهب صحیح از توحید بجواب نوشتند
و بیست عبد الملک بن اعین فرستادند که رحمت کند ترا الله تعالی سوال نمودی از توحید
و از چیزی که مردم سلف پیش از تو در ان بودند پس بر تر است خدائی که مانند او
چیزی نیست و دور است شنوند و بینا و بر تر است از چیزی که وصف میکنند او را وصف کنندگان
و تشبیه میدهند او را بخلق و دوا فترا میکنند بر او جل جلاله پس بدان رحمک الله تعالی
که درستی مذهب در توحید انست که قرآن بان نازل شده است پس باز مان از نفی و تشبیه
و اوست ثابت موجود و بر تر است از چیزی که وصف میکنند او را وصف کنندگان و
تجاوز مکن از قران که گمراه شوی بعد از بیان و در عیون اخبار الرضا ع مسطور است
که بیر ههیر بیان از حضرت در مسئله توحید زیرا که حضرت در آن صورت نشسته است
و موجب جل و صاحب حضوت حضیر میکرد و شاید تکلم بحرفی کنند که باعث عقوبت شود
و بدرستی که قومی در زمان سابق بودند که کلام ایشان منتهی شد بسوی او جل جلاله تا رشد

بحیر

متحیر ماندند تحول احوال ایشان را بمرتبه رسید که اگر ایشان را از پیش رو ندا میکردند از عقب جواب
خود جواب میدادند و تکلم میکردند تا آنکه در ذات او جل جلاله مبهوت ماندند و ذات
میکنیم یعنی حضرت امام رضا ع از حضرت عالم ع که مرا از ابصار القلوب که عبارت
از اوهام است پس فرمودند علیه السلام که کیفیت او جل جلاله با وهام درنمی آید و ادراک اوهام
میتواند بعیون بشر منتهی یا دیده نمیشود زیرا که محدود و موصوف میگردد است طریقهم کرها
همه ایشان هستم علیهم السلام و در توحید از حسین بن سعید روایتست که از حضرت
امام ابو جعفر ثانی ع سوال کردند که آیا اطلاق لفظ شیء بر الله تعالی میتوان نمود فرمودند آری
بیرون کن او را از دو حد حد تعطیل و حد تشبیه و منع تعطیل و تشبیه کردنست و در توحید
از یقطینی منقولست که گفت با من فرمودند حضرت امام ابو الحسن ع که چه میگوئی اگر
بپرسند ترا که خبر ده از الله تعالی که شیء است یا لاشیء گفتم تحقیق که ثابت کرده است
عز و جل برای خود لفظ شیء را جائیکه فرموده قل ای شیء اکبر شهادة قل الله
شهید بینی و بینکم که او شیء است نه مانند و مشابه باشیاء دیگر زیرا که در نفی شیء بت
او جل جلاله ابطال و نفی او لازم میاید حضرت امام ع مرا فرمودند راست گفتی و بصواب
رسیدی بعد از ان حضرت امام رضا ع فرمودند که مردم را در توحید سه مذهب است
نفی و تشبیه و اثبات بغیر تشبیه پس مذهب نفی درست نیست و تشبیه نیز درست نیست
زیرا که الله تبارک و تعالی هیچ چیز شبیه نیست و سبیل حق در طریق ثالث است یعنی
اثبات بلا تشبیه و در توحید از زراره منقولست که گفت شنیدم از حضرت
ابا عبد الله ع که میفرمودند بدرستی که الله تبارک و تعالی خالی از خلق است یعنی از
صفات خلق و خلق خالی از او و هر چیزیکه بر او اسم شیء واقع شود غیر الله تعالی است پس
مخلوقست و الله تعالی خالق هر چیزیست و بزرگست آنکه نیست مثل و مانندی در توحید

ازابن حمید که با بردوات سند اصفول است که گفت سؤال کردند از حضرت امام زین العابدین
از توحید پس فرمودند بدرستی که الله تعالی میدانست که در آخر زمان قومی خواهند بود که
تعمق خواهند نمود پس فرو فرستاد الله تعالی که قل هو الله احد الله الصمد و آیات دیگر از سوره
حدید تا و هو علیم بذات الصدور پس هر کس که سوای آن قصد کند تحقیق که هلاک شده است
و در محاسن از سلیمان بن خالد مرویست که حضرت ابو عبد الله ع فرمودند ای سلیمان بدرستیکه
که الله تعالی میفرماید وان الی ربک المنتهی و منتهی شود کلام بسوی خدا پس
امساک کنید از سخن گفتن و سکوت نمائید و در محاسن از عبد الرحیم قصیر منقولست
که گفت سؤال کردم از حضرت ابا عبد الله ع چیزی از صفت پس هر دو دست را بسوی
آسمان برداشتند و گفتند تعالی الله الجبار من تعاطی ما ثم هلک و این را مکرر فرمودند
یعنی بزرگ است الله تعالی از آنکه او را جسم و صورت باشد کسیکه بیان صفتی حقیقی
او نماید هلاک و گمراه گردد و در محاسن حسین بن صباح از زید رضوه روایت کرده
که گفت شنید حضرت ابا عبد الله ع که میفرمودند کسیکه نظر کند یعنی فکر نماید
در الله تعالی که چگونه است پس هلاک میشود و در محاسن از محمد بن مسلم روایت
که حضرت امام ابو جعفر ع فرمودند ای محمد بدرستیکه بشنو کلام مردم را تا وقتی
که در ذات تکلم نمایند پس وقتی که از آن بشنوید بگوئید لا اله الا الله الواحد الذی
لیس کمثله شیء یعنی وقتی که کلام فی الله بشنوید قصد به توحید نمائید زیرا که کلام
در ذات الله ضلالت و در محاسن از محمد بن مسلم از حضرت امام جعفر ع منقولست
که فرمودند سخن گوئید در ما تحت عرش و سخن مگوئید در ما فوق عرش یعنی در
ذات بدرستی که قومی سخن گفتند در ذات پس مبهوت شدند تا بحدیکه اگر کسی
فریاد میکرد از پیش پس جواب میداد به عقب و در محاسن از فضل بن یحیی روایت

کسوال کرد

که سؤال کرد پدرم از حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر از صفت پس فرمودند که تجاوز مکن از
آنچه در قرآنست و در محاسن از ابن بکیر از کسیکه روایت کرده است او را از حضرت ابی عبد الله
روایت که فرمودند پادشاهی بود که در مجلس و سخن از ذات میگفتند پس حفظ الهی
بود تا زایل شد که از مکان خود غایب شد و هیچ خبری از او معلوم نشد و در محاسن
از محمد بن عیسی از کسیکه روایت کرده است او را از حضرت امام باقر ع مرویست که
گفت سؤال کردند از امام ع که آیا جائز است اطلاق لفظ موجود بر الله تعالی کردن
فرمودند آری تا خارج کنی از دو حد ابطال و تشبیه و در تفسیر امام ع مسطور است که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بر قومی گذشتند که جماعتی از مسلمین بودند و در ایشان از
مهاجر و انصار کسی نبود در بعضی از مساجد نشسته بودند در روز اول شعبان بود
که ایشان خوض در امر قدر و غیره که مردم در آن اختلاف کرده اند می کردند و تحقیق
که بلند شده بود آواز ایشان و شدید شده بود جدال ایشان پس حضرت امیر المؤمنین
ع توقف فرمودند و سلام کردند قوم جواب سلام دادند و جا را خالی کردند و
تعظیم نمودند و التماس نمودند که حضرت امیر المؤمنین بنشینند
لیکن با ایشان با آواز بلند فرمودند که ای گروه متکلمین آیا نمیدانید که الله تعالی را
بندگانی که ساکت کرده است ایشان را خوف و خشیت و حال آنکه ایشان فصحا
بلغا عقلا و عالم بالله اند لیکن وقتی که از آن حال ذکر عظمت الهی میشود
زبان ایشان گنگ و دلهای ایشان متحیر و عقلهای ایشان مفقود میگردد از
عظمت و جلال او جل شانه و وقتی که از آن حال بافاقه میآیند مسابقت بأعمال
ذاکیه مینمایند و خود را با ظالمین و خاطئین میشمارند و حال آنکه ایشان بری از تقصیر
و افراط اند و توفی باعمال خود نمیدارند پس ایشان را وقتی که بینی هایم و خایف

و برهان خواهی یافت و شما را با این قوم چه مناسبت است ای گروه مبتدعان با عند الله
گردانا ترین مردم کسی است که از ین گفتگو ساکت باشد و جاهلترین مردم کسی است که درین
مقدمه تفتیش نماید و در رجال کشی از جعفر بن محمد بن حکیم الخثعمی و بشر بن سالم
و هشام بن حکم و جمیل بن دراج و غیره از اصحاب شیعه با تر ده کس جمع شدند و هشام
بن حکم را گفتند که هشام بن سالم در مسئله توحید و صفات و غیر آنکه مردم در آن اختلاف
نموده‌اند مناظره نماید تا ببینید که کلام یکی از آن هر دو حجت قوی دارد پس هشام بن سالم
راضی شد که پیش محمد بن عمیر مناظره نمایند و هشام بن حکم که حضور محمد بن هشام نمی
بیاید پس مکالمه شروع نمودند و آنچه بیان کردنی بود کرد پس عبد الرحمن حجاج هشام بن
حکم را گفت والله بالله العظیم که قرشی و الحادی مذهبی دوزخ است اگر تشبیه
داری کلام بر رد کار خود را بعید که بنوازند هیچ اختلاف کلام الهی کردی جعفر بن
محمد بن حکیم گفت که مکالمه و مخاطبات از آن خدمت حضرت امام ابی الحسن موسی ع
نوشته که طریقه خود درین باب تعلیم فرمایند حضرت امام ع در جواب کتاب نگارش
فرمودند بدانکه رحمت کند ترا الله تعالی ابد سخن که الله تعالی اجل شانه برتر از اعلی
از آنست که بکنه صفات او کسی تواند رسید پس وصف کنید او را اجل جلاله بچیزیکه
خود وصف خود کرده است و باز مانید از غیر آن و در توحید از ابن بجیر آن منقولست
که گفت سوال کردم حضرت امام ابو جعفر ثانی ع را از توحید پس گفتم که چیزی توهم
میکنم فرمودند آری غیر معقول و غیر محدود است پس آنچه بوهم تو میآید او جل شأنه
خلاف آنست و هیچ چیزی مثل او نیست و مدرک باوهام نمی‌گردد و چگونه در اوهام
در یابد که او جل جلاله بر خلاف آنست که بتعقل در آید سوای آنچه که متصور باوهام
میگردد زیرا که معقول و محدود بوهم در میآید و الله تعالی معقول و محدود نیست

باب در بیان آنکه اول چیزیکه واجب است بر انسان معرفت در توحید و بدرستی که الله تعالی شناخته
نشود و مکرر خود و در توحید و عیون اخبار الرضا از فتح بن یزید جرجانی منقولست که گفت
سوال کردم حضرت امام ابی الحسن ع را از ادنی معرفت پس فرمودند که ادنی معرفت آنست
که اقرار نمائی باینکه غیر او خدائی نیست و شبیه و نظیر ندارد و قدیم و ثابت است و مفقود
نبوده و مثل او چیزی نیست و در توحید و عیون اخبار الرضا از عبد العزیز
بن مهتدی منقولست که گفت سوال کردم حضرت امام رضا ع را از توحید پس فرمودند
هر کس بخواند سوره قل هو الله احد را و اعتقاد بدان نماید بتحقیق که خدا شناخته است
گفتم چگونه خواند فرمودند چنانکه مردم میخوانند و در آن زیاد کند که کذلک الله
ربی کذلک الله ربی و در توحید از عبد العظیم حسنی منقولست که گفت رفتم بخدمت
سید خود علی بن محمد بن علی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب
علیهم السلام پس هرگاه که مرا دیدند فرمودند مرحبا یا ابا القاسم تو دوست بر حق ما هستی گفتم
یا ابن رسول الله اراده آن دارم که دین خود بعرض رسانم اگر درست باشد
ثابت دارم تا بآن ملاقی شوم با خدای عز و جل پس فرمودند بیان نما پس گفتم قایلم که الله
تبارک و تعالی واحد است و مانند او چیزی نیست و خارج است از حد ابطال و حد تشبیه
و بدرستی که او غیر اسم جسم و صورت و عرض و جوهر نیست بلکه او مجسم اجسام و مصور
صورت و خالق اعراض و جواهر و آفریدگار هر چیز و مالک و جاعل و محدث است و بدرستی
که محمد رسول الله بنده و رسول اوست و خاتم النبیین است و بعد او تا روز قیامت
نبی نیست و میگویم امام و خلیفه و ولی امر بعد از او امیر المؤمنین علی بن ابیطالب است
بعد از حسن و بعد از آن حسین بعد از آن علی بن حسین بعد از آن محمد بن علی بعد از
آن جعفر بن محمد بعد از آن موسی بن جعفر بعد از آن علی بن موسی بعد از آن محمد بن علی بعد

تو ای مولای من پس فرمودند که بعد من فرزند من که مردم را غائب کردند با او صورت نخواهد
کردن گفتم چگونه است ان فرمودند بدرستی که شخص او بنظر نخواهد امد بعد غایب خواهد بود
و نام بردن او تا وقتی حلال نیست و زمین را پر از عدل و انصاف خواهد نمود چنانکه
پر از ظلم و جور شده است پس گفتم که اقرار کردم و می گویم که دوست ایشان دوست خداست
و دشمن ایشان دشمن خداست و طاعت ایشان طاعت خدا و معصیت ایشان معصیت خداست
و قائلم که معراج حق است و سوال قبر حق است و بدرستیکه جنت و نار و صراط و میزان حق است
و بدرستیکه ساعت امدنیست و در ان شک نیست و بدرستیکه الله تعالی مبعوث خواهد کرد
هر کس را که در قبر خواهد بود و قائلم که فرایض واجبه بعد از ولایت نماز و زکوة و روزه
و حج و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر پس علی بن محمد عم فرمودند ای ابا القاسم قسم
بخدا که این دین خداست که خدای تعالی برای بندگان خود بان راضی است پس قایم باش بان
و قایم دارد ترا الله تعالی بقول ثابت در دنیا و اخرت و در توحید از ابن عباس
مرویست که اعرابی بخدمت حضرت رسالت پناه صلعم امد و گفت یا رسول الله مرا از
علوم غریبه تعلیم فرمای حضرت فرمودند که از راس علم چه یاد گرفتی که میل بغرایب ان
کردی اعرابی گفت که راس علم چیست حضرت صلعم فرمودند که معرفت الهی حق معرفت است
اعرابی گفت معرفت الهی حق معرفت چیست فرمودند که بشناسی او را جل جلاله
بی مثل و بی شبیه و بی ضد و واحد و احد و ظاهر و باطن و اول و اخر که کفو ندارد و نظیر
نیست پس اینست حق معرفت او و در توحید از طاهر بن حاتم بن ماهویه منقولست
که گفت نوشتم بخدمت طیب یعنی حضرت امام ابا الحسن عم که چه چیزیست انکه جایز نیست
بودن در معرفت خالق بدون ان پس نوشتند که جایز نیست مانند او چیزی و همیشه سمیع و علیم
و بصیر است و او است کننده هرچه بخواهد و در توحید از منصور حازم مرویست که گفت

گفتم حضرت ابی عبدالله عم را که من مناظره کردم با قومی پس گفتم ایشان را که الله تعالی اکرم و اجل است
از انکه شناخته بخلق شود بلکه بندگان شناخته میشوند بالله تعالی فرمودند که رحمت کند
ترا الله تعالی و در توحید از فضل بن سکن حضرت امام ابی عبدالله عم مرویست که حضرت امیر المومنین
فرمودند که بشناسید خدا را بخدا و رسول را برسالت و اولی الامر را بمعروف و عدل و احسان
و در توحید از علی بن عقبه که بالا برده است سند را بمعصوم که سوال کردند از حضرت
امیر المومنین عم که بچه چیز شناختی پروردگار خود را فرمودند بچیزیکه شناسانید مرا
بذات خود گفتند چگونه شناسانید ترا بذات خود فرمودند که شبیه او صورتی نیست
و محسوس بحواس نمیشود و بمردم قیاس کرده نمیشود و قریب است با وجود بعید
با وجود قرب و برتر است از هر چیز و هیچ چیز از او برتر نمیتوان گفت و پیش هر
چیز است و او را امام و داخل اشیا نمی توان گفت داخل و خارج است از اشیا نه مانند
دخول و خروج اشیا از اشیا پاک است کسیکه چنین است و نیست چنین غیر او و در توحید
از سلمان فارسی حدیث طویلی مذکور است که ذکر قدوم مدینه با صد کس از نصاری کرده
و از ابوبکر سوال نمودند هیچ جواب از او نیافتند بطرف حضرت امیر المومنین علیه السلام
کرده سوالها نمودند جواب با صواب یافتند و از جملهٔ ان سوالها این بود که خبر ده مرا
که ایا شناختی محمد را بخدا یا خدا را بمحمد پس حضرت امیر المومنین عم فرمودند که نشناختم
خدا را بمحمد بلکه محمد را بخدا شناختم چرا او را مخلوق نمود و احداث حدود از طول و عرض
در وی کرد پس شناختیم که محمد مدبر و مصنوع است باستدلال و الهام از وی جل شانه
چنانچه الهام فرموده است ملائکه را طاعت خود و شناسا کرده است ایشان را بذات خود
بلا تشبیه و بلا کیف و حدیث کرده محمد بن عمران دقاق که شنیدم محمد بن یعقوب را که می گفت
بعضی از قول الله بالله یعنی ان الله تعالی خلق اشخاص و الوان جواهر و اعیان نموده و اعیان

عبارت از ایمان و جواهر ارواح است و او جل شانه منشا جسم و روح هر چیز و هیچ یکی را در خلق
روح اثری نه هم او است منفرد بخلق ارواح و اجسام پس کسیکه نفی نماید ایمان را از ارواح از روی مثل
تخییل کرده شناخت خدای را ابتدا و کسیکه نپندارد او جل جلاله را در روح با بدن با نور پس
خدای را ابتدا نشناخته باب در بیان حنیف و فطرت و صبغة الله و شناختن میثاق الست
الهی صبغة الله و من احسن من الله صبغة و نحن له عابدون یعنی بگوئید ای مسلمانان
که ما قبول کردیم صبغة الله را که آن دین خدا است بگوئید از خدای انصبغ دین و تلقین
و تطهیر مومنان از دنس کافرین و ما هم ایمان را باتباع صبغة رسانیدیم که ایم فاقم وجهك
للدین حنیفا فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلك دین
القیم و لکن اکثر الناس لا یعلمون پس راست دار ای محمد روی خود را از برای عبادت
خدا با خالص کردن عمل خویش را در حالتیکه مایل باشی از همه دینها بدین اسلام و امت
خود را بگو که بدین وجه اقامت کنند و بچسبند همه دین خدا را آن فطرتی که بر حکمت
بیافرید مردمان را بر آن نیست تبدیل در صورت نفی بر خلق خدا این است که دین راست
و لیکن بیشتر مردمان نمیدانند از زراره مرویست که گفت سوال کردم
حضرت امام محمد باقر را از قول الله تعالی حنفاء لله غیر مشرکین به که حنیفی
چیست فرمودند فطرت یعنی ملت حنیفه که عبارت است از توحید و در تفسیر
علی بن ابراهیم از هیثم بن ابی بصیر از حضرت امام جعفر روایت است در معنی
قول الله تعالی که فاقم وجهك للدین حنیفا مراد از دین حنیف ولایت
و در تفسیر علی بن ابراهیم از هیثم بن عبدالله رمانی از حضرت امام علی بن موسی
الرضا علیهما السلام از آبای خود در معنی آیه کریمه فطرة الله التی فطر الناس علیها
منقولست که فرمودند عبارت است از کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المومنین

و این توحید

و این توحیدات و در توحید از علا بن فضیل روایت است که گفت پرسیدم حضرت امام ابی عبدالله
را از معنی فطرة الله التی فطر الناس علیها که مراد از آن چیست فرمودند مراد توحید است
و در توحید از هشام بن سالم از حضرت ابی عبدالله هم چنین منقولست و نیز در
توحید از زراره از حضرت امام ابی عبدالله و از محمد حلبی از امام مسطور در معنی مذکور
همین روایت و در توحید از عبدالله بن سنان منقولست که گفت از حضرت امام ابی عبدالله
علیه السلام از معنی آیه فطرة الله التی فطر الناس علیها که مراد از فطرت چیست فرمودند که اسلام است
که خدا کرد ایشان را او منکه اخذ میثاق نمود بر توحید و فرمود الست بربکم و در آن مومن
و کافر بودند و در توحید از عبدالرحمن ابن کثیر از حضرت امام ابی عبدالله در معنی قول الله
تعالی فطرة الله التی فطر الناس علیها منقولست که فرمودند مراد توحید است و بامامت
نمودن محمد رسول الله و علی امیر المومنین و در سرایر از عبدالله بن کثیر نیز همچنین مرویست
و در توحید از زراره منقولست که گفت گفتم حضرت امام ابو جعفر را که معنی قول الله
فطرة الله فطر الناس علیها چیست فرمودند که آفریده است ایشان را الله تعالی از برای توحید
و معرفت میثاق که گرفت بر معرفت خود که من امر ایشان کارساز ام گفتم ایشان نیز خطاب
کردند با او جل شانه امام فرمود سرها جنبانیدند بعد از آن فرمودند که اگر این نبود
نمیدانستند که پروردگار ایشان کدام است و در توحید از زراره منقولست که گفت
از حضرت امام جعفر پرسیدم از قول الله تعالی که حنفاء لله غیر مشرکین به مراد
از حنیف چیست فرمودند که فطرت است که الله تعالی مردم را بر آن فطرت آفریده است
و تبدیل در خلقت الهی نیست و فرمودند که آفریده است ایشان را بر معرفت و در زراره
گفت که سوال نمودم از امام از قول الله تعالی و اذ اخذ ربك من بنی آدم من
ظهورهم الآیه فرمودند بیرون آورد از پشت آدم ذریت او را پس مانند

مومنان بیرون آمدند پس شناسانید و نمود ایشان را صنعت خود و اگر این چنین نبودی
هیچ کس آفریدگار خود را نمی‌شناخت و فرمودند که حضرت رسالت‌پناه صلعم فرمودند
که هر مولود متولد بر فطرت می‌شود یعنی بر معرفت اینکه الله تعالی خالق اوست و موافق
همین است قول الله تعالی ولئن سألتهم من خلق السموات والارض لیقولنّ الله و در
محاسن از زراره منقولست که گفت سؤال کردم حضرت امام ابو جعفر ع را از قول الله تعالی
حنفاء لله غیر مشرکین به چه فرمودند فطرتی که مردم را بر آن فطرت آفرید یعنی
معرفت خود و نیز در محاسن از زراره منقولست که سؤال نمودم حضرت امام ابو جعفر ع
از قول الله عزّ و جلّ که فطرة الله التی فطر الناس علیها فرمودند آفرید است مردم را بر معرفت
خود اینکه او عزّ اسمه آفریدگار ایشانست و اگر این چنین نبودی نمی‌دانستند که پروردگار
ایشان و روزی دهنده ایشان کیست و در توحید از محمد بن مسلم از حضرت امام ابو جعفر ع
منقولست که فرمودند که مراد از عروة الله الوثقی توحید است و مراد از صبغة الله اسلام است
و در معانی الاخبار از ابان از حضرت امام ابی عبدالله ع در معنی قول الله تعالی که
صبغة الله و من احسن من الله صبغة منقولست که فرمودند مراد از صبغة اسلام است
و در محاسن از زراره مرویست که گفت سؤال کردم حضرت امام ابو عبدالله ع را
از قول الله تعالی که و اذ اخذ ربّک من بنی آدم من ظهورهم ذریّتهم و اشهدهم
علی انفسهم الست بربّکم قالوا بلی فرمودند ثابت کرد الله تعالی معرفت را در
دلهای ایشان و ایشان فراموش کردند موقف را و زود باشد که یاد خواهند کرد
روزی و اگر هم چنین نبود هیچ کس نمی‌شناخت که خالق و رازق من کیست و در محاسن
از زراره از حضرت امام ابی عبدالله ع در معنی و اذ اخذ ربّک من بنی آدم الخ منقولست که فرمودند
الله تعالی را بعجزت جمیع خلق خود که از ایشان در روز میثاق گرفته است و دست

خود را

و دست خود را که این چنین در کتاب التوحید از عبدالرحمن بن کثیر از حضرت امام ابو عبدالله ع
در معنی قول الله تعالی که فطرة الله التی فطر الناس علیها منقولست که فرمودند مراد از
فطرت توحید است و اقرار اینکه محمد رسول الله است و علی امیر المؤمنین است و در تفسیر
عیاشی از زراره از حضرت امام ابو عبدالله ع در معنی قول الله تعالی که صبغة الله و من
احسن من الله صبغة منقولست که فرمودند مراد از صبغت معرفت ولایت امیر المؤمنین
در روز میثاق و در تفسیر عیاشی از ولید از حضرت امام ابی عبدالله ع منقولست
که فرمودند به درستی که حنیفیت عبارتست از اسلام است و در عوالی اللئالی مسطور است
که حضرت رسالت‌پناه صلعم فرمودند که هر مولود متولد می‌شود بر فطرت یعنی بر اسلام
بعد از آن پدر و مادر او یهودی و نصرانی می‌کنند او را **باب** در بیان اثبات قدم الله
تعالی و امتناع زوال بر او و در امالی از ابو الحسن موصلی از حضرت امام عبدالله صادق
علیه السلام منقولست که فرمودند حبری از احبار یعنی دانشمندی از دانشمندان یهود
خدمت حضرت امیر المؤمنین ع آمد و گفت ای امیر المؤمنین از کدام وقت هست
آفریدگار تو فرمودند که بگرید بر تو مادر تو کدام وقت نبود که پروردگار
سؤال می‌کنی که از کدام وقت هست بوده پروردگار من پیش از هیچ چیزی بوده و
خواهد بود بعد از آنکه بعد از او هیچ چیز نخواهد بود و نیست منتهی غایت او را
یعنی وجود و سایر کمالات او را ازلاً و ابداً ابتدائی و نهایتی نیست و در احتجاج
مرسلاً مسطور است و در آخر الحدیث اینقدر زیاده است که آن دانشمند یهود گفت
که ای امیر المؤمنین تو نبی هستی امیر المؤمنین ع فرمودند وای بر تو بنده‌ام از بندهای
محمد صلعم والزام و در معانی الاخبار از میمون البان منقولست که گفت شنیدم حضرت
امام ابو عبدالله ع را در حالی که سؤال کردند از قول الله تعالی که هو الاول و الآخر

فرمودند او اولیست که ابتدا ندارد که مقدم باشد او را زمانی و آخریست که انتها ندارد بلکه
وابدیست و حدوث برو واقع نمی‌شود و از حالی بحالی بر نمی‌گردد و خالق همه چیزیست و در
مسطور است که سوال کرد نافع بن ازرق حضرت امام ابو جعفر ع را که خبر ده مرا از الله عز
و جل که کدام وقت بود پس فرمودند وای بر تو خبر ده تو مرا که کدام وقت نبود تا خبر
دهم ترا که کدام وقت بود پاکست کسیکه از همیشه است و همیشه خواهد بود تنهاست و صمد
و نگرفته است مصاحبه و ندارد فرزندی و در توحید از ابی بصیر روایتست که گفت حضرت
امام ابو عبد الله ع صحیفه را در دادند و بیت ورقی از میان صحیفه بیرون کشیدند که در او
نوشته بود مضمونش اینست پاکست خدائی که نیست خدا غیر او و قدیمیست اتخاذ کننده
مخلوق نیست و ابتدا ندارد و همیشه است آنکه باقی فنا ندارد زنده است که نمی‌میرد و
آفریننده هر روزی در شانی است دانا بهر چیز است بی آنکه از کسی تعلیم گرفته باشد
خدای بزرگ که شریک ندارد و در توحید از علی بن مهزیار روایتست که گفت حضرت
امام ابو جعفر ع بخط خود نوشتند و من خواندم آن را که در دعا او را نوشته
که بخوانند و مضمونش اینست ای آنکه بود پیش از همه چیز بعد از آن خلق کرد همه چیز
بعد از آن باقی میماند و فانی میشود همه چیز ای آنکه نیست در آسمان اعلی و در زمین
سفلی و نیست فوق اینها و نه در میان اینها و نه زیر اینها خدائی که پرستیده شود و در
توحید از ثمالی روایتست که گفت بودم بخدمت حضرت امیر المؤمنین ع
علی بن ابیطالب ع آمد و گفت ای امیر المؤمنین از کدام وقت است پروردگار ما
فرمودند که این نوع سوال از چیزی می‌کنند که گاهی باشد که نبوده باشد پس همیشه
پروردگار ما که موجود است نه آنست که بعد از عدم و بود پیش از زمان و بلا کیف
و نیست او را سابق و نیست چیزی برای او سابق و نیست و نه او را انتها بنی و غایتی و او نیست

هر غایت

هر غایت و در توحید از سماعه از حضرت امام ابو عبد الله ع منقولست که فرمودند رئیس
جالوت یهود را گفت که مسلمین گمان دارند که علی بن ابیطالب ع اعلم از همه مردم است
بمجادلهٔ رئیس البیان ببایید با من که از آنحضرت مسئله می‌پرسم و در خطبه ما ندارم او را پس
و گفت ای امیر المؤمنین از کدام وقت است پروردگار ما پس فی حدیث مثل حدیث سابق
چون رئیس جالوت در معنا ایمان آورد و گفت گواهی میدهم که دین تو حق است و انچه مخالف
تست همه باطل است باب نفی جسم و صورت و تشبیه و حلول و اتحاد از خدا عز اسمه
و ذکر آنکه او مدرک بحواس و عقول و اوهام نمی‌گردد و الایات الزمر و ما قدروا الله حق
قدره نعوت شناخت بهر و مقدار اشراک شوری جمعت لیس کمثله شیء و هو
السمیع البصیر نیست مانند او چیزی و او شنوا است و بینا است در امالی از محمد
سماعه روایتست که گفت سوال نمود بعضی از اصحاب ما از حضرت صادق ع که خبر ده
مرا از افضل اعمال فرمودند توحید پروردگار خود را گفت که اعظم ذنوب چیست
فرمودند تشبیه نمودن تو خالق خود را و در کتاب از یونس بن ظبیان روایتست
که گفت بخدمت حضرت امام صادق ع رفتم و گفتم یا ابن رسول الله من نزد مالک
و اصحاب او رفته بودم بعضی از ایشان می‌گفتند که الله تعالی او را وجهیست مانند
وجوه و بعضی می‌گفتند که او را عز اسمه دو دست اند و حجت می‌کنند بقول الله تعالی
بیدی استکبرت و بعضی از ایشان می‌گفتند که او جل ثنائه مانند جوانی است
سی ساله پس چه میگوئی در این ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله
گفت که حضرت امام تکیه زده بودند پس نشستند و فرمودند اللهم عفوک عفوک
بعد از آن فرمودند ای یونس کسیکه گمان کند که الله تعالی او را وجهیست مانند
وجوه مخلوق که شرک ورزیده است کسیکه گمان کند که الله تعالی او را جوارح است

مانند جوارح مخلوقین و مراد از وجه الله تعالی انبیا اند و مراد از ید در قول الله تعالی
بیدی استکبرت قدرت است چنانچه در قول او جل شانه داخل است که وارد است که مشرع
پس هر که زعم آن دارد که الله تعالی در حجاب است یا بر چیزی یا از چیزی بسوی چیزی تحول
مینماید یا خالی میشود از چیزی یا مشغول میگردد یا چیزی پس تحقیق که موصوف گردانیده است
بصفت مخلوقین او جل شانه را و الله تعالی خالق همه اشیاء است معلوم میشود که قیاس و تشبیه
داده و نمیشود با ناس تعالی شانه از و مکانی خالی نمیشود یا مکانی قریب است در بعد و بعید است
در قرب یا چنانچه آفرید کار و پروردگار ما که نیست خدا غیر او پس هر که خدا را با آن صفات
داند او از موحدین است و هر که غیر آن صفات داند پس الله تعالی از وی بیزار است و ما
نیز از آن کس بیزاریم و در املا از محمد بن فرج رخجی روایت است که گفت نوشتم بسوی
حضرت امام ابو الحسن علی بن محمد علیهما السلام و سوال نمودم از چیزی که گفته است هشام
بن حکم در جسمیت او جل جلاله و هشام بن سالم در صورت او عز اسمه پس امام ع
نوشتند که دور کن از خود حیرت حیران را بخی خود را در حیرت میندازد و پناه بخدا
بر از شیطان و نیست قول الحق آنکه هشامان بلکه هشامان می گویند غلط است
و در تفسیر عیاشی از جابر جعفی روایت است که گفت محمد بن علی فرمودند ای جابر چه
عظیم است که اهل شام بر الله تعالی افترا میکنند که گمان دارند که الله تعالی در وقتیکه بسوی آسمان
صعود کرد قدم خود را بر صخره بیت المقدس گذاشت و بتحقیق که بنده از بندگان خدا قدم
خود را بر سنگی گذاشت الله تعالی مردم را مامور ساخت که او را مصلی خود سازند ای جابر که
الله تعالی جسم نمیبود و قدم بر چیزی نمیگذاشت اگر مصلی بودن نمیبود ای جابر
بدرستیکه الله تبارک و تعالی نظیر ندارد و شبیهی ندارد و برتر است از آنچه صفت می کنند
او را واصفین و برتر است از اوهام متوهمین و محجوب است از چشم ناظرین و
دلایل

و دلایل نشود با ذلیل نشوند گمان و تعالی یابی کرده با غایب نشوند گمان و نیست مثل او و مانند
او چیزی و او است شنونده و دانا و در تفسیر عیاشی از هشام مشرقی منقول است که گفت
گفتم حضرت امام ابو الحسن خراسانی ع را که الله تعالی را چنانکه وصف خود کرده احد صمد
نور هم چنان فرموده بل یداه مبسوطتان پس آیا او را یک دست است یا دو دست داشته باشد
انچنین اشارت به دو دست خود نمودم حضرت امام ع فرمودند که اگر انچنین میبود
هر آینه از جمله مخلوقین میبود و در احتجاج مسطور است که حضرت امام رضا ع گفتند
که حضرت رسالت پناه ص فرمودند که الله تعالی فرموده که ایمان نیاورده است بمن
کسیکه تفسیر کلام من برای خود نماید و نشناخته است مرا کسیکه تشبیه دهد مرا بالخلق
و نیست بر دین کسیکه استعمال قیاس در دین من نماید و در توحید و امالی از صقر بن ابی دلف
مروی است که گفت سوال کردم حضرت امام ابو الحسن علی بن محمد علیهما السلام از توحید
و گفتم که من قایلم بقول هشام بن حکم پس امام ع در غضب شدند و بعد از آن فرمودند
چکار است با هشام بد نیست که او از ما نیست و کسیکه گمان کند که الله تعالی جسم است ما
از وی بیزاریم در دنیا و آخرت ای ابن دلف بدرستیکه جسم محدث است و الله تعالی محدث
است در رجال کشی از حسین بن بشار منقول است که گفت یونس بن بهمن با من گفت
که بر خدمت ابو الحسن ع بنویس و سوال کن از آدم ع که آیا از جوهر ترتیب الله در وی چیزی بود
گفت نوشتم پس امام ع جواب نوشتند که این مسئله مسئله خوبی است که بعقل فرست است
پس یونس را گفتم یونس گفت این را اصحاب ما نمی شنوند و از تو بیزاری می کردند
گفت که یونس را گفتم که از من بیزار میشوند یا از تو یعنی من این مسئله نبودم بلکه
سایل تو بوده و در رجال کشی و امالی از علی بن مهزیار منقول است که گفتم نوشتم
بر خدمت حضرت امام ابو جعفر ثانی ع که فدای تو شوم اقتدا می کنم بکسیکه قایل بصفت است

بقول یونس بن عبد الرحمن که جوهر ثابت الله تعالی اعتقاد داشتند پس بامام ع نوشتند که ما از
مکتب بعضی ایشان در کوفت مذهب ایشان را دو بیزار باشید از ایشان که الله تعالی
از ایشان بیزار است و در امالی از ابی هاشم جعفری منقول است که گفت شنیدم علی بن
موسی رضا علیهما السلام را که میفرمودند معبود ایشان الهی ظاهر شد حدوث بود که
هیبت تو را نشناختند و جاهل ماندند و بسبب جهل تغیر کردند او را و حال آنکه
تغییر بخلاف چیزیست که وصف کردند او را و من بیزارم با الهی از کسانیکه تشبیه
تو را طلب میکنند و شبه و مثل و مانند تو چیزی الهی تو را در نیافتند و حال آنکه ظاهر
نعمتهای تو که بر ایشانست دلیل است ایشان را بر تو اگر بشناسند تو را و در مخلوقات
تو با الوهیت تفکر نمودن کفایت میکند که نسبت نکنند بسوی تو این اشیا را بلکه بر آنکه
برکنند تو را با خلق تو پس از این جهت نشناسند تو را و بعضی از آیات تو را خدای می پندارند
و همان وصف میکنند تو را برتر هستی ای خداوند که در آنچه مشبهه صفت میکنند تو را و در
توحید ابن بابویه از بعض اصحاب ما روایت که گفت حضرت امام ابو الحسن رضا ع بغیر ابی
اهل بیت گذاشتند و همان کلام که مذکور شد خواندند و در ارشاد روایت است
که حضرت امام زین العابدین ع روزی در مسجد حضرت رسول صلعم و آله بودند شنیدند
قومی که الله تعالی را تشبیه بخلق میدادند حضرت امام ع فزع بسیار نمودند و بغضب
تزد قبر حضرت رسالت ع آمدند و ایستادند و او از بلند کردند و مناجات نمودند
مناجات همان دعا که از حضرت علی بن موسی علیهما السلام منقول است خواندند و در عیون
از یاسر خادم حضرت امام رضا ع منقول است که گفت شنیدم از امام ع که می فرمودند
کسیکه تشبیه نماید خدا را بخلق او پس مشرک است که نسبت کند بسوی خدای چیزی که نهی کرده
شده است از آن پس آن کس کافر است و در توحید از ابراهیم بن محمد همدانی منقول است
که گفت نوشتم بخدمت حضرت امام ابو الحسن ع که جمعی از موالیان تو اختلاف دارند در
توحید کرده اند بعضی قایل جسم اند و بعضی قایل صورت پس امام ع بخط خود نوشتند که منزه است
آنکه موصوف و محدود نمی گردد و شبه و مثل او چیزی نیست و او شنونده و دانا و بینا و در توحید
و عیون از حسین بن خالد روایت که گفت گفتم حضرت امام ابو الحسن علی بن موسی رضا ع
که یا ابن رسول الله بدرستیکه مردم نسبت میکنند ما را بقایل بودن تشبیه و جبر و در بعض اخبار
بسیار از آبای ائمه علیهم السلام روایت میکنند پس فرمودند ای ابن خالد خبر ده مرا از اخبار
که از آبای من ع در تشبیه و جبر روایت میکنند بسیارند یا اخباریکه از حضرت رسالت پناه
در باب روایت شده بسیار یعنی احادیث بسیار در این باب از ائمه معصومین ع روایت شده
حضرت رسالت پناه ص پس گفتم بلکه از حضرت رسالت پناه ص در این باب احادیث بسیار وارد
فرمودند پس بگویند رسول ص قایل تشبیه و جبر بود گفتم که ایشان قایلند که رسول
در این باب هیچ نفرموده اند و آنچه روایت میکنند همه اخبار موضوعات فرمودند پس
هم چنین بگوی که آنچه از آبای معصومین من نقل میکنند همه اخبار موضوعات است و بدان حضرت
نسبت داده اند بعد از آن فرمودند هر که قایل بتشبیه و جبر باشد پس کافر و مشرک است
و ما از او در دنیا و آخرت بیزاریم ای ابن خالد این اخبار را غلات از ما روایت می کنند
که عظمت الهی را در نظرهای ایشان صغیر نمایند پس هر که دوست دارد ایشان را بتحقیق که دشمنی
کرده است با ما و کسیکه با ایشان موالات کند با ما عداوت ورزیده است و کسی که
با ایشان عداوت کند با ما موالات نموده و کسیکه وصل کند با ایشان از ما قطع نموده
و کسیکه از ایشان قطع نماید با ما وصل کرده و هر که جفا کند با ایشان بتحقیق که احسان
کرده است بما و هر که با ایشان احسان کند بتحقیق بما جفا نموده و هر که اکرام ایشان کند
اهانت ما کرده است و هر که اهانت ایشان نماید اکرام ما نموده و هر که قبول کند ایشان

حقیقت که ما را ذکر کرده و هر که ایشان را رد نماید بحقیقت که ما را قبول نموده و هر که احسان با ایشان
نماید بحقیقت که با ما بدی کرده است و هر که با ایشان بدی کند بحقیقت که با ما احسان نموده
و هر که تصدیق ایشان نماید بحقیقت که تکذیب ما نموده و هر که تکذیب ایشان نماید بحقیقت
که تصدیق ما نموده و هر که ایشان را عطا کند بحقیقت که ما را محروم داشته و هر که ایشان را
محروم دارد ما را عطا نموده ای پسر خالد کسی که از شیعه ما باشد ایشان را دوست و انصار
نماید و در احتجاج از حسن بن عبد الرحمن حمانی مرویست که گفت گفتم با ابراهیم علیه السلام
که هشام بن حکم گمان دارد که الله تعالی جسم است و شبیه نیست بچیزی و عالم و سمیع
و بصیر و قادر و متکلم و ناطق است و کلام و قدرت و علم یک چیزند چیزی از اینها مخلوق
نیست فرمودند علیه السلام قاتله الله آیا ندانسته است که جسم محدود است و کلام غیر متکلم است
معاذ الله و بیزارم بسوی خدا از این قول و او جل شانه جسم نیست و صورت نیست
و محدود نیست و هر چیز که سوای اوست مخلوقست و کون اشیا بارادت و مشیت اوست
از غیر کلام و تردد در نفس و عن اسمه و بی نطق لسان و در احتجاج از یعقوب بن جعفر
از حضرت ابو ابراهیم ع مرویست فرمودند که قایل نیستیم که او جل شانه قایم است پس قایل
بزوال او و از آن مکان باشیم و تحدید نمی کنیم او را باینکه حرکت می کند در چیزی از
ارکان و جوارح و تحدید نمی کنیم باینکه تلفظ او بشق فم است لیکن چنانکه الله تعالی
فرموده قائلیم انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون بمشیت بی آنکه
تردد نماید و پاکست و تنها و محتاج بسوی شریکی نیست که تدبیر در مملکت او کند و در تفسیر
علی بن ابراهیم از یعقوب بن جعفر روایت که گفت شنیدم از حضرت امام موسی بن جعفر
علیهما السلام که می فرمودند بدرستی که الله تعالی نازل کرده است بر بنده خود محمد رسول الله
که لا اله الا هو الحی القیوم و نامیده است خود را باین اسما که الرحمن الرحیم العزیز الجبار

العلی

العلی العظیم پس محجوب شده است از عقول مردم و پیدا کرده برای او غیر اسما امثال او و ذکر دانیدند
او را انداد و تشبیه نمودند او را و گفتند که زوال و تحویل می پذیرد پس افترا بستند در حقیقی
که منزه است خداوند از انحطاط پاینده و در نزول باشد کتب نعمان در بیان او در قرب الاشیا
از بر نظر منقولست که گفت گفتم حضرت موسی ع را فدای تو شوم مردم میگویند در صفت
ند که گفته بودم و هنوز سوال نکرده بودم که امام ع فرمودند بدرستی که رسول
هر گاه بمعراج رفتند جبرئیل در موقفی ایستاده نمود که در آن مکان هیچ قدم نگذاشته بود
پس نمود الله تعالی آنحضرت را از نور عظمت خود آنچه خواست پس بیان نمودم سوال خود را
و بیان نمودم مسئله تشبیه را فرمودند پاک و منزه است الله تعالی و نیکنام است این ذکر را
از بر کرد از این تحقیق بر تو چیزی نمی گشاید در توحید مذکور است که تحفه بخدمت حضرت
امام رضا ع ایستاده و عرض نمودم ای پسر رسول الله بیان فرمای برای ما چه ... نمود
بدرستی که کسانیکه پیش از ما گذشتند اختلاف کرده پس امام ع فرمودند کسی که وصف
کند پروردگار خود را بقیاس همیشه در التباس است و مایل است از صراط مستقیم و دائم
در طریق باطل تعریف می کنم او را غیر اسمه بچیزی که تعریف کرده است ذات خود را بآنکه
قایل و ثابت باشم و وصف می کنم او را بچیزی که وصف کرده است او جل جلاله خود را
بآنکه صورت داشته باشد و مدرک بحواس نمیشود و قیاس بانداس کرده نمیشود و
و مشهور است بی تشبیه و نزدیک در بعد خود و نظیر ندارد و مانند مخلوقات
نیست تجاوز نمی کند در قضای خود و خالق همه اشیا است و نوشته است در کتاب
کتاب خود بر ایشان مهر زدند و عمل نکنند بخلاف آنچه که اراده کرده است از ایشان و غیر
اراده آنچه می کنند پس او غیر اسمه قریبست غیر ملاصق و بعید است غیر منقطع
با باشد و ثابت ... نیست پس خدا که غیر او و بعد از آن ع سخن دیگر گفتند

و بعد از تمام آن فرمودند که حدیث کرد پدرم از پدرش از پدرانش از حضرت رسول صلعم که
فرمودند نشناخته است خدا را کسی که تشبیه دهد او را به خلق او و وصف کرده است
کسی که نسبت کند به سوی او گناه بندگان او و در روضة الواعظین از حضرت امیر المؤمنین ع
روایت است که شخصی از آن حضرت پرسید که پروردگار تو کجاست پس حضرت علیه السلام فرمودند که او را
اسم نمی‌توان گفت که کجاست زیرا که او اینیت را اینیت داده و نمی‌توان گفت او را چگونه است زیرا که
او کیف را کیفیت داده و نمی‌توان گفت او را کم چقدر است زیرا که او خلق‌ها را قدر کرده است
پاک است آن خدایی که حیران شده‌اند عقول در امواج عظمت او و محصور شده‌اند الباب و فهم‌ها از ذکر ازلیت
او و متحیر مانده‌اند عقول در افلاک ملکوت و نیز حضرت امیر المؤمنین ع روایت
کرده‌اند که بازماندند اندیشه‌ها از آنکه متمثل کنند او را به آنکه مثل ندارد یا تشبیه نمایند او را
با مخلوقات او یا برکابند اوهام را اما دیانت دخل دهند در او دیگر را یا پیدا کنند برای
او مثلی یا موصوف کنند او را به صفات مخلوقات بدرستیکه کسی که این کار کند بری از او
است و در توحید از عبدالله بن جریر عبدی از حضرت امام جعفر بن محمد علیهما السلام
که فرمودند جمیع حمد ثابت است خدا را آن خدایی که محسوس نمی‌شود و مساس کرده نمی‌شود
و مدرک به حواس نمی‌گردد و واقع نمی‌شود بر او وهم‌ها و وصف نمی‌توان کرد پس هر چیز که
حواس آن را احساس کنند یا به دست‌ها لمس کنند پس آن مخلوق است والله تعالی ابدی است
هر جا که کسی خواسته باشد با فهم شود بیغا و جل شانه همه جا است و جمیع ثابت است
خدایی را که بوده پیش از آنکه بوده بود که هیچ یکی برای وصف او یا فهم بشود پیش از
همه کائنات بود و هیچ یکی او را نگوید نمی‌شود بلکه همه اشیا از او و بعد از ایجاد شده
و دانسته شانه بوده خواهد بود و فنی که نبود هیچ ناطقی پس بود او جل شانه
و فنی که نگویند هم نبود و در توحید از سهل از حضرت ابی الحسن علی بن محمد علیهما السلام

روایت

روایت کرده فرمودند الهی و معبود من حیران مانده است وهم‌ها و متحیر شده‌اند فهم‌ها و نارسیده است چشم نظرکنندگان
به چشم قلب ایشان و نابود شده است اوصاف وصف‌کنندگان و مضمحل شده است
ادا و بیان مبطلین از ادراک عجایب شان تو و رسیدن به نهایت علو مکان تو پس تو آنی که
منتهی نمی‌شوی و واقع نمی‌شود چشم بر تو با اشارت و تعبیر و نه
تعبیر نمی‌توان نمود هیهات هیهات ای ازلی و ای واحد فرد و برتر است در علو و
بزرگی و برتر است از آنکه ادراک کرده شود ذات او و صفات او به سبب جبروت و عظمت
ذات خود هر چند در تفکر و فکر اینکس فرو رود و در توحید از داود بن قاسم منقول است که
گفت شنیدم حضرت امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام ذکر می‌فرمودند که کسی که تشبیه دهد
الله تعالی را با مخلوقات پس آنکس مشرک است و کسی که وصف کند او را به مکان پس آنکس
کافر است و کسی که نسبت کند به سوی او چیزی که از آن نهی واقع شده است پس آنکس کاذب
است بعد از آن این را خواندند النحل انما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون بآیات الله
هم الکاذبون یعنی جز این نیست که دروغ می‌بافند و افترا آنانکه نمی‌گروند بآیات
خدا و انکار می‌کنند ایشانند دروغگویان و در توحید از ابن ابی عمیر از حضرت
امام ابی عبدالله ع روایت است که فرمودند کسی که تشبیه دهد خالق را با خلق
با خلق پس آنکس مشرک است و کسی که انکار قدرت او نماید پس آنکس کافر است و در توحید
از مفضل بن عمر از حضرت امام ابی عبدالله ع منقول است که فرمودند کسی که تشبیه دهد
الله تعالی را با خلق او پس آنکس مشرک است بدرستیکه الله تعالی اشیا را به هیچ چیز نسبت
و هیچ چیز مشابه او نیست و آنچه در وهم‌ها درآید الله تعالی خلاف آنست و در توحید از عبدالله
بن جریر عبدی با او نیز رسیده وز بالا و وصف او نمی‌توان نمود و هر چیز که حواس
آن را احساس نماید یا ملموس دست گردد پس آن چیز مخلوق است جمیع حمد ثابت است

خدا را الخذ آنچه که بود در حینی که نبود غیر او چیزی و تکوین اشیا نمود پس مکوّن شدند
چنانکه خواست او عزّ اسمه و دانست آنچه بود و آنچه خواهد بود و در توحید از یعقوب
بن جعفر روایتست که گفت شنیدم حضرت ابا ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام را در
حالی که تکلّم می نمودند با ابراهیمی راهبی از نصاری پس فرمودند در مناظره بدرستی
که الله تعالی تبارک و تعالی اجلّ و اعظم است از آنکه محدود کرده شود به دست یا پا یا
با حرکت یا سکون یا موصوف شود بطول یا عرض یا در یابد او را اوهام یا احاطه کند
صفات او را عقول و الله تعالی نازل کرده است مواعظ و وعد و وعید و امر و نهی
خود را بی لب و بی لسان لیکن چنانکه میخواهد میگوید به چیزی که اگر موجود میشود موافق
اراده او عزّ اسمه چنانکه در لوح محفوظ است و در توحید از محمد بن حکیم مرویست که
گفت گفتم حضرت امام ابی الحسن ع را قول هشام بن جوالیقی و قول هشام بن حکم
پس فرمودند ع بدرستی که الله عزّ و جلّ به هیچ چیز شبیه نیست و در توحید از حمزة
بن محمد مرویست که گفت نوشتم بخدمت حضرت امام ابو الحسن ع و سوال نمودم از جسم
و صورت الله جلّ و علا پس نوشت علیه السلام که پاک و منزه است آنکه نیست مانند
او چیزی و نه جسم است و نه صورت و در توحید از ابی حمزه منقول که گفت گفتم
حضرت امام ابی الحسن ع را که شنیدم از هشام بن حکم که از شما روایت می کرد که الله
تعالی جسم و صورت صمدی نورانیست و معرفتش ضروریست و عطا می کند
معرفت کسی را که میخواهد پس امام ع فرمودند که پاک و منزه است آنکه دانسته
نمی شود که چگونه است او و نیست مانند او چیزی و اوست دانا و بینا که محدود
نمی شود و محسوس نمی گردد و حس کرده نمیشود و حواس او را نمی یابد و هیچ چیز او را
احاطه نمی کند و نه جسم است و نه صورت و نه محدود و در توحید از محمد بن زیاد مرویست

که گفت

که گفت شنیدم یونس بن ظبیان را که گفت بخدمت امام ابی عبد الله ع رفتم و گفتم که هشام
بن حکم قول عظیمی میگوید و من مختصری از آن برای شما نقل میکنم او گمان دارد که الله تعالی جسم است
زیرا که اشیا دو قسم اند یکی جسم و دیگری فعل جسم پس جایز نیست که صانع بمعنی فعل باشد و جایز است
که بمعنی فاعل باشد و فاعل جسم است پس حضرت امام ع فرمودند وای باد او را آیا نمیداند که جسم
محدود است و متناهی و صورت نیز محدود و متناهی است پس الله تعالی اگر محدود و متناهی
باشد احتمال زیادتی و نقصان نیز داشته باشد و هرگاه احتمال زیادتی و نقصان شد
پس الله تعالی از جمله مخلوقات شد یونس بن ظبیان گفت گفتم که چه چیز بگویم فرمودند نه جسم
قایل باشم فرمودند که الله تعالی نه جسم است و نه صورت و او مجسّم اجسام است و مصوّر صورتها
و نه متجزّی میشود و نه متناهی و نه زیادتی می کند و نه ناقص و اگر موافق قول هشام بن حکم میبود
پس فرق میان خالق و مخلوق و موجِد و موجَد نمی ماند لیکن الله تعالی موجد است و
فرق بیّن است در میان جسم و مصوّران زیرا که مشابه او چیزی نیست و مشابه چیزی
نه و در توحید از محمد بن حکیم مرویست که گفت وصف کردم بخدمت بیان نمودم قول هشام
جوالیقی و حکایت نمودم قول هشام بن حکم بخدمت حضرت امام ابی ابراهیم ع که ایشان
قایل اند که الله تعالی جسم است پس علیه السلام فرمودند بدرستی که الله تعالی با هیچ چیز
مشابه نیست و کدام فحش زیاده تر از این خواهد بود که خالق اشیا را موصوف بجسمیّت
و صورت نماید یا تحدید او کند و برتر است الله تعالی از آن و در توحید از محمد بن علی
قاشانی مرویست که گفت نوشتم بخدمت حضرت امام ابراهیم ع که مثل از ما در توحید
اختلاف کرده اند پس امام ع نوشتند پاک و منزه است آنکه محدود و موصوف
نمیشود و هیچ چیز ها او را مشابه نیست و نیست مانند او چیزی و اوست شنوا و
بینا و در توحید از حسن بن حریش رازی از بعضی اصحاب ما از حضرت علی بن محمد و

و حضرت ابی جعفر ع منقولست که فرمودند کسیکه قائل بجسمیت او تعالی و تقدس باشد پس
او را از زکوة مدهید و صلوة هم مکنید و در توحید از ابن عباس مرویست که گفت روزی
یهودی که او را نعثل میگفتند بر خدمت حضرت رسالت پناه صلعم آمد و گفت ای محمد صلعم
سوال میکنم ترا از اشیائی که موجب تلجلج صدر منست اگر جواب گوئی بدست تو ایمان
آرم حضرت صلعم فرمودند سوال کن ای ابا عماره گفت ای محمد بیان کن وصف پروردگار
خود را پس فرمودند صلعم که خالق وصف کرده نمیشود مگر بچیزیکه وصف کرده است
بآن چیز ذات خود را و چگونه وصف کرده شود خالقی که حواس از ادراک او و وهم از دریافت
او و خطرات از تحدید او و ابصار از احاطه او عاجز و قاصر اند و الله تعالی اجل و بزرگترست
از چیزیکه وصف میکنند او را وصف کنندگان دور است در قرب خود و قریب است
در بعد خود او جل شانه واحد صمد است چنانکه وصف خود نموده و وصف
کنندگان بوصف او نتوانند رسید لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد
گفت ای محمد صلعم خبر ده مرا از معنی قول خود که الله تعالی واحد است و او را شبیه نیست
حال آنکه الله تعالی واحد است و انسان نیز واحد پس وحدانیت او مثابه وحدانیت
انسانست حضرت رسول صلعم فرمودند که الله تعالی واحد و احدی المعنی است یعنی بهیچ
وجه کثرت در او ملحوظ نمیشود و انسان واحد ثنوی المعنی است یعنی جسم است و عرض
و بدنست و روح و تشبیه نیست مگر در معانی و بعضی دیگر گفت ای محمد صلعم راست
فرمودی و در توحید از هشام ابن ابراهیم عباسی مرویست که گفت گفتم حضرت
امام ابو الحسن ع را فدای تو شوم بعضی از موالیان تو مرا امر بسوال مسئله از خدمت
تو نموده فرمودند کیست آنکس گفتم حسن بن سهیل فرمودند در کدام چیز است
گفتم توحید فرمودند در کدام چیز از توحید گفتم سوال می کند که الله تعالی اجل است

حسن بن سهل [illegible]

یا میثمی

یا میثمی فرمودند علیه السلام که هر دو مراد در توحید سه مذهب است یکی اثبات بتشبیه و دوم نفی
مذهب نفی سیم اثبات بلا تشبیه اول و ثانی جایز نیست و خوض در مذهب ثالث ثابت است
یعنی اثبات بلا تشبیه و در توحید از یعقوب سراج مرویست که گفت گفتم حضرت امام ابی عبد الله
ع را که بعضی از اصحاب زعم آن دارند که الله تعالی را صورتی مانند انسانست و بعضی
گویند که بصورت امردیست که جعدهای او پر از در پیشانی بعضی تا یا قنز داشته باشد
پس حضرت امام ع بسجده افتادند و بعد از آن سر برداشتند و فرمودند پاکست و منزه
خدائی که مانند او چیزی نیست و ابصار او را نمی بینند و علم او را احاطه نمی نماید و منزه است
او جل شانه از آنکه ولادت یابد و الله پاکست و خدا آفریننده است که مشابه باشد
او را کسیکه مقدم بر او است بعضی ابوین و منزه است از مخلوقات او را هم سری نیست
از صفت هر که سوای اوست و در رجال کشی از عبد الملک ابن هشام حناط منقولست
که گفتم حضرت امام ابو الحسن ع را که سوالی دارم فدای تو شوم فرمودند که سوال کن
ای جبلی از هر چیز سوال میکنی گفتم فدای تو شوم هشام بن سالم زعم آن دارد که الله عز
و جل صورتست و آدم را بر صورت خود آفریده و وصف میکند چنین و چنین و ایما
کردم ببوی خود و موی سر خود و یونس مولی آل یقطین و هشام بن حکم زعم آن دارند
که الله تعالی شئی است نه مانند اشیا و اشیا مباین او و او مباین اشیاست و زعم
آن دارند که عز اسمه جسم است نه مانند اجسام و شئی است نه مانند اشیا و ثابت است
و موجود و غیر مفقود است و نه معدوم و خارج است از حد ابطال و تشبیه پس بکدام
قول ازین دو قول هشام و یونس قائل باشیم فرمودند علیه السلام که یونس اراده اثبات
دارد و هشام بن سالم تشبیه میدهد آفریدگار خود را بمخلوقات برترست خالق
که بتشبیه و مثل و معادل و نظیر و نیست بصفت مخلوقات و مکوی یعنی

قایل مباش بخبری که هشام بن سالم می گوید قایل باش بدانچه که مولی آل یقطین و صاحب
می گوید گفتم آیا کسی را که مخالف هشام باشد در توحید زکوة میتوان داد پس سر جنبانید
که نه و در توحید از مفضل از حضرت امام ابی عبد الله علیه السلام منقولست که فرمودند بدرستی که الله
تبارک و تعالی را بمقتضی اندازه نمیتوان کرد قدرت او و فنا در نمی بندد کنه وصف
او و بکنه علم او نمی توانند رسید و منتهای عظمت او را نمی توانست رسید هیچ چیزی مثل
او نیست او تعالی و تقدس نوریست که در وی ظلمت نیست و صدقیست که در او کذب نیست
و عدالتیست که در او جور نیست و حقیست که در او باطل نیست هم چنین بود مادام دراز
و هم چنین خواهد بود تا ابد و هم چنین بود وقتی که زمین و آسمان و روز و شب و لیل
و نهار و شمس و قمر و النجوم و سحاب و مطر و ریاح نبود پس الله تعالی خواست که خلق کند مخلوقی
را تا عظمت و کبریا و جلال او را ظاهر نماید پس فرمود الله تعالی مر موجود شو بهمه موجود
شد نه بموجب اراده که صدوق رحمه الله گفته که الله نور است یعنی منیر است و هادی بود
تفسیر علی بن ابراهیم از زیدی منقولست که گفت حضرت امام رضا علیه السلام را فرمودند که رای
اهل حق خلاف در میان شما و اصحاب هشام بن حکم در مسئله توحید گفتم فدای تو شوم
ما قایل بصورتیم برای حدیثی که از حضرت رسالت پناه صلعم روایت کرده اند بیکار خود را
بصورت جوانی در شب معراج دیده و هشام بن حکم نفی جسمیت از حق جل جلاله مینماید
پس امام علیه السلام فرمودند ای محمد بدرستی که رسول صلعم در شب معراج وقتی که بسدرة المنتهی
رسید نه حجاب یعنی مثل سوراخ سوزن برای آنحضرت صلعم از میان برخاست پس از
نور عظمت آنچه الله تعالی خواست نظر کرد و شما اراده تشبیه کرده اید بگذارید ای
احمد این طریق را که از این بهتر نخواهد گشود و در محاسن از ابی هاشم جعفری منقول
که گفت خبر کرد مرا اشعث بن حاتم که سؤال کردم از حضرت امام رضا علیه السلام چیزی از توحید

پس فرمودند

پس فرمودند آیا قرآن میخوانی گفتم آری فرمودند نخواندی لا تدرکه الابصار و هو یدرک
الابصار پس خواندم گفتم ابصار چیست آیا ابصار چشم است فرمودند نه بلکه مراد اوهام
یعنی وهم او را ادراک نمیکند و کیفیت او را درنمی یابد و او اوهام را در می یابد و در معانی
الاخبار از ابو هاشم از حضرت امام محمد تقی علیه السلام هم چنین منقولست که فرمودند که مراد از ابصار
اوهام است که از ابصار رسند و او تعالی ادراک اوهام مینماید و اوهام او را درنمی یابد و در
تفسیر عیاشی از عاصم روایت که گفت از حضرت امام زین العابدین علیه السلام شنیدم که می فرمودند
که الله تعالی را بموجب وحی او وصف میتوان کرد و برتر است او جل شانه از توصیف و چگونه
وصف میتوان نمود آن را که محدود نباشد و او در ادراک ابصار مینماید و ابصار او را در نمی
یابد و هو اللطیف الخبیر **باب** در بیان نفی زمان و مکان و حرکت و انتقال از و جل شانه
و تأویل آیات و اخبار که در این باب واقع شده اند در امالی از یحیی از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام منقولست که فرمودند بدرستی که الله تعالی موصوف بزمان و حرکت و
انتقال و سکون نمیشود بلکه او تعالی و تقدس خالق زمان و مکان و حرکت و انتقال
نمیشود برتر است الله تعالی از آنچه که میگویند ظالمان و در ارشاد و احتجاج مسطور است
که یکی از احبار یهود نزد ابو بکر آمد و گفت تو خلیفه رسول خدا که رسول این امت
بود گفت آری یهودی گفت ما در تورات دیده ایم که خلفا انبیاء دانا ترین امت ایشان
میباشند پس خبر ده مرا از خدا تعالی که کجاست آیا در آسمانست یا زمین ابو بکر گفت
در آسمانست بالای عرش یهودی گفت پس می بینم زمین را خالی از او و بر این قول
لازم میآید که در مکانی باشد و در مکانی نباشد ابو بکر گفت این کلام زنادقه است
از من دور شو والا اگر نه ترا بقتل میرسانم پس یهودی تعجب کنان برگشت و استهزا با
مینمود ناگاه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دو چار آن یهودی شدند و فرمودند ای یهودی

شناختن خدا را که سؤال کردی از آن و اینجا جواب یافتی و ما فی تکلیم که القصه لا این الأین است
و او را این نیست یعنی او جل شانه مکان نمکانست و در مکانی نیست یعنی ایجاد مکان او نموده
و برترست از آنکه مکانی او را حاوی باشد و او در هر مکانست یعنی بانکه مجانس و مجاور
مکان باشد و محیطست از روی علم بما فی المکان و هیچ چیزی خالی از او نیست
و من آگاه کنم ترا بانچه در کتابهای گذشته مسطورست و مصدق قول من گردد پس
اگر بشناسی او را ایمان می آوری یهودی گفت ای امیرالمؤمنین ع فرمودند آیا ندیدی
در بعضی از کتب که روزی موسی بن عمران صلوات الله علی نبینا و علیه نشسته بود ناگاه
ملکی از طرف مشرق آمد موسی علیه السلام گفت از کجا می آئی ملک گفت از نزد الله تعالی
بعد از آن ملکی از طرف مغرب آمد او نیز پرسید که از کجا می آئی گفت از نزد الله تعالی
بعد از آن ملکی دیگر آمد او را نیز پرسید گفت از زمین هفتم از نزد الله تعالی پس موسی
علیه گفت پاک و منزه است آنکه خالی نیست از و مکانی و نیست بسوی مکانی قریب
تر از مکانی پس یهودی گفت که گواهی میدهم که این طریق حق است و تو احق و اولی بمقام
نبی خود هستی از کسیکه مستولی بامقام گشته و در ارشاد و احتجاج از شعبی مرویست
که گفت شنیدم حضرت امیرالمؤمنین ع شخصی را که میگفت قسم بکسیکه محجوب شده بهفت
طبق پس حضرت امیرالمؤمنین ع دره برداشتند و بعد از آن او را گفتند دروغ
باد ترا ای دستی که الله تعالی برترست از آنکه محجوب بچیزی باشد یا چیزی از و محجوب
باشد پاک و منزه است آنکه حاوی نیست او را مکانی و مخفی نیست برو چیزی در
زمین و نه در آسمان پس النخعی گفت آیا از قسم خود کفاره دهم فرمودند نه زیرا که قسم
خدا نخوردی تا کفاره حنث لازم آید بلکه قسم بغیر خدا خورده و در احتجاج از یعقوب
بن جعفر جعفری مرویست که پیش حضرت امام ابراهیم موسی ع ذکر می کردند که

که گمان داشتند که الله تعالی فرود می آید بسوی آسمان دنیا پس حضرت امام ع فرمودند بدرستی که الله
تعالی فرود نمی آید و محتاج بسوی نزول نیست بلکه منظر او یعنی نظر و علم او در قرب و بعد یکسانست
قریب او بعید و بعید او قریب نیست یعنی موصوف بقرب و بعد نمیشود و محتاج نیست بسوی
چیزی بلکه محتاج الیه است و اوست صاحب بخشش نیست خدائی بجز او که عزیز و حکیم است اما
قول آن کسان که او جل شانه فرود می آید پس باین قائل نمیشود مگر کسیکه نسبت کند الله تعالی
را بسوی نقصان و زیادتی و هر متحرک محتاج است بسوی حرکت دهنده یا ما یتحرک به پس
کسیکه ظن کند بخدای تعالی تحقیق که هلاک شده است پس حذر کنید از اینکه برای وصف
از زیادتی و نقصان یا تحریک و تحرک یا زوال و استنزال یا نهوض و قعود و ثابت کنید
بدرستی که الله تعالی برترست از وصف وصف کنندگان و از نعت نعت کنندگان و از توهم متوهمین
و در احتجاج از یعقوب بن جعفر جعفری روایتست که گفت سؤال کرد شخصی که او را عبد الغفار
سلمی می گفتند از حضرت ابا ابراهیم موسی بن جعفر ع از معنی قول الله تعالی ثم دنی فتدلی
فکان قاب قوسین او ادنی و گفت اینجا خروج از حجاب و قرب و نزول از علو بسوی زیر
مستفاد می گردد و معتقد من آنست که حضرت رسالت ص اقربیت کار خود را بچشم دل حضرت
بسوی چشم ظاهر فرموده پس معنی آنچه خواهد بود حضرت امام ع فرمودند دنی فتدلی یعنی
که دلالت می کند بر انتقال او از مکانی بسوی مکانی و نیز انتقال بچشم نمود عبد الغفار
گفت وصف میکنم او را جل جلاله بچیزی که وصف کرده است بآن ذات خود را که فرموده است
دنی فتدلی و تدلی عبارتست از انتقال از مکانی بمکانی و اگر این چنین نبود ذات او را
بآن موصوف نمی نمود پس حضرت امام ع فرمودند که این نعت قریش است وقتی که شخصی محجوب
که بگوید شنیدم میگوید تدلیت بمعنی قربیدم و در معنی ابن جنید بن د وجوه اهل
کرده اند و در امالی و توحید صدوق از ابراهیم بن ابی محمود مرویست که گفت گفتم حضرت

فاوحی الی عبده ما اوحی پس امام م فرمودند که ای حبیب انجیبن بخوان بلکه انجیبن بخوان ثم
دنی فتدلی الی فکان قاب قوسین فی القرب او ادنی فاوحی الله الی عبده یعنی رسول الله
صلعم ما اوحی ای حبیب بدرستی که رسول م هر گاه که بمکه داخل میشدند بنفس خود را دریا
الی کنکو نعای او درین انداختند و در طواف بیت الله بودند حضرت امیر المؤمنین ع
نیز همراه بودند چون وقت شب رسید بار دیگر سعی بسوی صفا و مروه رفتند پس هر گاه از
صفا بسوی مروه فرود آمدند و بوادی رسیدند نزدیک انشانی که میلی نکنوی از آسمان
ایشانرا احاطه کرد که از پرتو آن جبال مکه روشن شدند و ابصار ایشان یعنی حضرت رسول
و حضرت امیر المؤمنین ع طاقت نظر بان نور نداشتند و مدهوش شدند بلا ایشان مستولی
پس حضرت رسول صلعم بر بالای وادی بلند شدند و از عقب حضرت رسول امیر المؤمنین ع نیز
حضرت رسول م سر بسوی آسمان کردند ناگاه دو انار بر سر خود دیدند حضرت رسالت
آن هر دو را گرفتند پس الله تعالی وحی فرستاد که ای محمد اینها از میوه بهشتند بخور داز
مکو خود و حتی تو علی بن ابیطالب پس یکی از آن حضرت رسول صلعم تناول فرمودند و دیگر
حضرت امیر المؤمنین سپس از آن وحی فرستاد الله تعالی بسوی پیغمبر خود الخبر فرستاد ای
حبیب هر گاه نمودند آنحضرت مقامی نزدیک سدرة المنتهی که قریب حبذا است تا انجا
جبرئیل موافقت بود چون بمحل سدره رسیدند جبرئیل بایستاد و گفت ای محمد اینجای
منست که الله تعالی امر ای من مقرر نموده و قدرت تجاوز از این مکان ندارم لیکن تو از ای
نرو پس جبرئیل بایستاد و حضرت رسول م پیشتر رفتند بسوی سدرة المنتهی و
جبرئیل باز ماند حضرت امام ابو جعفر ع صلوات الله علیه فرمودند که آن مکان را سدرة
المنتهی برای آن نامید که اعمال اهل زمین ملائکه حفاظ تا محل سدره میبرند و
الخبر ملائکه حفاظ بالجامیر ساکنند حفاظ کرام پرده نزدیک سدره اعمال العباد می نویسند

ملائکه حفاظ تا الجامیر مینشد پس امام م فرمودند که حضرت رسول م نظر کردند دیدند شاخهای
آن زیر عرش فرو کرد او بر امثال سیا آن نور جبار عزوجل برای محمد صلعم تجلی شد پس بر آن
حضرت مستولی شد که چشمها با نمانده کا بین دو چشم و عنقلوی زبانش آغاز کرد پس الله تعالی
قلب آنحضرت را قوت بخشید و بصر را قوی کردانید تا که آیات آفریدگار خود را دید الخبر
و اینست معنی قول الله تعالی و لقد رآه نزلة اخری عند سدرة المنتهی عندها جنة المأوی
پس دید آنحضرت بچشم خود آیات کبرای آفریدگار خود الخبر دید و حضرت امام ابو جعفر ع
فرمودند بدرستی که غلظت یعنی طول هر برگ صد سال از ایام دنیاست و ورق آن یعنی برگی
اهل دنیا را می پوشاند و الله تعالی ملائکه را بنبات زمین چه از شجر و چه از نخل موکل کرده
پس هیچ شجری و نخلی نیست که ملکی من جانب الله تعالی حافظ نیست چه اگر این چنین نمی بود هر آینه
سباع و هوام آن همه اثمار را او فرمودند که حضرت رسول صلعم فرموده اند از زدن یکی
از شجر ها زیر درختی که بارور باشد زیرا که در انجا مکان ملائکه موکلین شد برای
همین است که در درختی که ثمر آورده باشد نباید زیرا اگر ملائکه در انجا حاضر اند و
تفسیر علی بن ابراهیم است که هو بالافق الاعلی یعنی حضرت رسول صلعم یعنی ضمیر هو راجع بسوی آن
حضرت است ثم دنی پس نزدیک شد آنحضرت بر پروردگار خود فتدلی پس نزدیک شد
فکان قاب قوسین او ادنی علی بن ابراهیم نوشته که در میان آنحضرت و الله تعالی تفاوت
آنقدر بود که تفاوت میان میخ و گوشه کمان باشد او ادنی یعنی بلکه کمتر از آن بود فاوحی
الی عبده ما اوحی پس وحی فرستاد بسوی بنده خود محمد صلعم الخبر و وحی فرستاد و آن وحی
شان فهر در علل الشرایع در مسایل یهودی که از حضرت امیر المومنین ع مسطور است که
گفت آفریدگار تو حامل ملک را با محول فرمودند پروردگار من حامل هر چیز است بقدرت
خود و هیچ چیز او را حامل نیست گفت پس چگونه است قول الله تعالی و یحمل عرش ربک

فوقهم یومئذ ثمانیه فرمودند ای یهودی با تو بیان کنم که بدرستی که خدا آیات چنین که در
آسمان و زمین و ما بینهما و ما تحت الثری است پس هر چیز بر وی آیات وی بر قدرت رب و فعل
حامل هر چیز است و در توحید و عیون اخبار الرضا از هروی منقولست که گفت سوال کرد
مامون حضرت امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام را از قول الله تعالی و هو
الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام وکان عرشه علی الماء لیبلوکم ایکم
احسن عملا پس فرمودند که بدرستی که الله تبارک و تعالی عرش و ماء و ملائکه پیش از خلق
سموات و ارض خلق نموده و ملائکه استدلال بر واجب تعالی بنفس خود و عرش و ماء می
کردند پس عرش خود را بر آب قائم کرد تا بر ملائکه قدرت ظاهر شود پس بدانند که الله تعالی
بهر چیز قادر است بعد از آن عرش را بقدرت خود بلند کرد پس برتر از سموات سبع
نمود بعد از آن خلق سموات و ارض نمود در شش روز و او مستولی بر عرش خود است
و قادر بر او بود نه آنکه حادث شده است بر وجود الله تعالی و عرش را برای حاجتی که احتیاج
بان داشته باشد مخلوق نکرده است زیرا که او جل ثنائه مستغنی از عرش است و هم
نیست دیر تر است و منزه از صفات مخلوقات خود و در توحید و معانی الاخبار و
عیون الاخبار الرضا از علی بن فضال از پدر خود روایت است که گفت سوال کردم حضرت
امام رضا را از قول الله تعالی عز و جل کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون پس
فرمودند بدرستی که الله تعالی موصوف بمکانی نمیشود که در آن حلول کرده باشد تا
حجاب کرده لیکن معنی آن اینست انهم عن ثواب ربهم محجوبون گفت که سوال کردم
از قول الله تعالی و جاء ربک والملک صفا صفا پس فرمودند که الله تعالی موصوف
بمجی و ذهاب نمیشود منزه است از انتقال از مکانی بمکانی و مراد از آن اینست که جاء
امر ربک والملک صفا صفا گفت سوال کردم از قول الله تعالی هل ینظرون الا

بانهم

بانهم الله فی ظلل من الغمام والملائکة فرمودند که این چنین است الآن یأتیهم الله با
الملائکة فی ظلل من الغمام و هم چنین نازل شده است گفت سوال کردم از قول الله تعالی سخر
الله منهم و از قول الله تعالی الله یستهزئ بهم و از قول او تعالی و مکروا و مکر الله و از
قول او تعالی یخادعون الله و هو خادعهم پس فرمودند الله عز و جل سخریه و استهزاء و
مکر و خداع ندارد لیکن عز و جل جزای سخریه و استهزاء و جزای مکر و خداع خواهد داد و
و منزه است الله تعالی از چیزی که ظالمان میگویند و در احتجاج از موسی بن جعفر از آبا
او روایت که حضرت امیر المومنین ع فرمودند در جواب یهودی که سوال کرد از معجزات
حضرت رسالت ص بدرستی که الله تعالی سیر کنانید آن حضرت را از مسجد حرام تا مسجد اقصی
تا مدت یکماه راه بالا برد ملکوت سموات مسافت پنجاه هزار ساله در ثلثی از شب تا
با عرش پس نزدیک شد بعلم و متصل کرد بساق عرش بزبری از جهت که نور پیدا را
بوشید بعد از آن عظمت پروردگار خود را بقلب دید نه بچشم پس نزدیک شد بقدر فاصله
دو کمان یا کمتر از آن الی آخر الخبر و در توحید و علل از زید بن علی منقولست که گفت سوال
کردم از پدر خود حضرت امام زین العابدین ع و گفتم ای پدر مرا خبر ده از جد ما محمد
صلی الله علیه و آله که چون بمعراج رفتند و امر فرمود الله تعالی به پنجاه نماز چرا طلب تخفیف
نکردند تا که حضرت موسی ع نگفت که برگرد بسوی پروردگار خود و سوال تخفیف کن
زیرا که امت تو طاقت ادای آن ندارند امام ع فرمودند ای پسر من بدرستی که حضرت سوال
اقتراح بر پروردگار خود و رجوع در هیچ چیزی از امر الله تعالی نمی نمود پس هر گاه که
موسی ع سوال نمی نمود بجهت امت را ملاحظه نموده شفاعت تخفیف نمود حضرت رسالت
پناه هم رد شفاعت برادر خود موسی بن عمران ننموده رجوع بسوی پروردگار خود
نموده سوال تخفیف کرد تا که از پنجاه به پنج رسید نماز گفتم ای پدر من باز رجوع

چرا کرد و سوال تخفیف از نماز پنج ننمود حال آنکه حضرت موسی ع باز شفاعت تخفیف کرده بود امام ع
فرمودند ای پسر حضرت رسول ص خواستند که امت را هم تخفیف دهد هم اجر پنجاه نماز باشد
بموجب قول الله تعالی که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها آیا نمی بینی که آنحضرت هرگاه بسوی زمین
هبوط فرمود جبرئیل ع نزول نمود و فرمود ای محمد پروردگارت سلام میرساند و می گوید
که این پنج نماز مقابل پنجاه نماز است و تبدیل قول من نمیشود و نیستم من ظلم کننده بر بندگان
نیست گفت که گفتم ای پدر من معنی قول موسی ع ارجع الی ربک چیست چه از این کلام مکان
معلوم میشود برای او جل شانه پس امام ع فرمودند معنی این معنی قول حضرت ابراهیم است
که انی ذاهب الی ربی سیهدین و قول موسی ع است و عجلت الیک رب لترضی و معنی
قول الله تعالی است ففروا الی الله یعنی حج کنید بسوی بیت الله ای پسر من بدرستیکه کعبه
خانه خداست پس کسیکه حج بیت الله کند بتحقیق که قصد بسوی خدا کرده است و مساجد خانه
خداست کسیکه حرکت کند بسوی آنها بتحقیق که بسوی خدا سعی کرده است و قصد بسوی او نموده
و مصلی تا وقتی که در نماز است پیش خدا تعالی ایستاده است و اهل موقف عرفات نیز در پیش
خدا ایستاده اند مادامی که در آنجا هستند و بدرستیکه الله را در آسمان بقعه ها
هست پس کسیکه عروج بسوی بیت الله یا وقوف در عرصات کند بتحقیق که
عروج کرده است بآن مکان و از آن مکان بسوی خدا آیا نمی شنوی که الله عز و جل میفرماید
تعرج الملائکة و الروح الیه در قصه حضرت عیسی ع فرموده است بل رفعه الله
الیه و عز و جل فرموده و الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه
و در شعیب از ابی المعز که بالا برده است سند از حضرت امام ابی جعفر ع روایت است
که فرمودند بدرستیکه الله تعالی خالی از خلق و خلق خالی از او و هر چیز که اسم شیء
بر آن اطلاق کرده شود پس آن مخلوق است سوای الله تعالی الا بکلمه ازین حدیث

برهست

رد مذهب تصور و مستفاد میگردد که قایل بهم اوست اند و در توحید از ابوبصیر از حضرت امام
ابی عبدالله ع مرویست در معنی قول الله تعالی ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم
و لا خمسة الا هو سادسهم و نیست کمتر از آن یا زیاده تر از آن مگر اینکه الله تعالی با ایشانست
فرمودند که الله تعالی واحد است و مباین با خلق و هیچ صفات خود را مستور است و لیکن با اشیا
محیطست باحاطه قدرت و هیچ چیزی در زمین و آسمان بمقدار ذره از وی مخفی نیست
لیکن مراد باحاطه احاطه علم است نه احاطه ذات زیرا که اماکن محدود اند و حدود اربعه دارند
پس اگر مراد باحاطه بالذات باشد لازم آید که الله تعالی محاط شود و در توحید از محمد بن نعمان
مرویست که گفت سوال نمودم حضرت امام ابو عبدالله ع را از قول الله عز و جل که هو الله
فی السموات و فی الارض فرمودند بهمچنین است که در هر مکانست گفتم ذاتا و در هر
مکانست فرمودند وای بر تو بدرستیکه اماکن اقدارند پس اگر بگوئی که در مکان قدر است
پس اگر بگوئی که پایان بودن الله تعالی بالذات در مکان لازم آید که قایل بودن او در مقداری
بوده باشی و حال آنکه مباین خلق است و محیط بمخلوقات خود است از روی علم و قدرت
و غلبه و نیست علم او بچیزیکه در زمین است کمتر از آنکه علم او بچیزیکه در آسمانست و هیچ
چیزی از او بعید نیست بلکه اشیا مساوی اند با او از روی علم و قدرت و غلبه و احاطه
و در توحید از هشام بن حکم مرویست که گفت گفت ابو شاکر دیصانی بدرستیکه در قرآن
آیتی است که جلوه ما نقویت است گفتم آن آیه کدام است گفت و هو الذی فی السماء
اله و فی الارض اله هشام گفت از جواب در ماندم و ندانستم که چه جواب گویم پس حج
کردم حضرت امام ابو عبدالله ع را فرمودند که این کلام زندیق خبیث است وقتی
بسوی او روی بگو که نام تو در کوفه چیست خواهد گفت که فلان باز بگو که نام تو در بصره
چیست خواهد گفت که فلان پس بگو که همچنین است الله تعالی که در آسمان خداست و در زمین

خدا در هر جا هست و در هر مکان خدای یعنی در هر جا خدا است پس باید که ابوبکر را ایمان صمدانی
دیگر است و بر زمین خدای دیگر بلکه الله تعالی واحد است که در هر مکانی همین نام او را
خوانند هشام گفت که پیش ابو شاکر رفتم و این سخن را گفتم گفت این کلام از انجا نقل
مکنی و در توحید از عبدالرحمن بن اسود از جعفر بن محمد از پدر خود علیهما السلام مرویست
که فرمودند دو کس از یهودیان بودند که بخدمت حضرت رسالت پناه ص دوستی داشتند
و حضرت موسی ع ایمان آورده بودند بخدمت حضرت رسالت پناه ص میامدند و خواندن آن
شنیده بودند و تورات و صحف ابراهیم و کتب اولیا را خوانده بودند وقتی که حضرت
رسالت پناه ص از عالم فانی انتقال نمودند که صاحب امر بعد از پیغمبر کیست و گفتند
هیچ نبی از عالم نرفته است مگر اینکه خلیفه قائم مقام از قریب القرابت که از اهل بیت
او باشد و عظیم القدر و جلیل الشان باشد و قائم بامر امت او بعد از پیغمبر باشد یکی با
دیگری گفت که آیا می شناسی صاحب امر بعد از پیغمبر کیست گفت می شناسم که در توریت
یافته‌ام که اصلع مصفر است و قریب‌ترین مردم است از روی قرابت به پیغمبر ص اصلع آنکه
که موی پیشانی نداشته باشد و مصفر آنکه هیچ چیز از اساس البیت در خانه نداشته باشد
پس هر گاه که این هر دو یهودی داخل مدینه شدند سوال از خلیفه نمودند مردم از ابوبکر
نشان دادند چون نظر بسوی او کردند گفتند که این صاحب ما نیست بعد از آن پرسیدند
که ترا با پیغمبر چه قرابت است گفت که پدر زن اویم گفتند ایا سوای این قرابت قرابتی دیگر
نیز داری گفت نه گفتند که این قرابت قرابت نیست بعد از آن گفتند که خبر ده
ما را که پروردگار تو کجاست گفت بالای هفت آسمان گفت ایا در غیر این مکان
نیز هست گفت نه گفتند راهبری کن ما را بسوی کسیکه داناتر از تو باشد زیرا که
تو آن نیستی که از تورات دانسته‌ایم که وصی این پیغمبر و خلیفه او باشی ابوبکر در خشم و غیظ

شد

شد پس انگاه بسوی عمر رهبری نمود که اگر پیش او خواهند رفت جواب باصواب بشنوند
رفت چون پیش او رفتند سوال نمودند که ترا با پیغمبر چه قرابت است گفت پدر زن اویم
گفتند این قرابت قرابتی دیگر هست گفت نه گفتند این قرابت نیست و صفتی که در توریت
یافته‌ایم که در وصی او باشد یافته نشد بعد از آن گفتند کجاست پروردگار تو گفت بالای
هفت آسمان گفتند در غیر این مکان نیز هست گفت نه گفتند راهبری کن ما را بسوی
داناتری از خود پس بخدمت حضرت امیر المؤمنین ع رهبری کرد چون امیر المؤمنین را
دیدند با یکدیگر گفتند که اینست آن شخص که صفات او در توریت یافته‌ایم وصی این پیغمبر و خلیفه
او و زوج دختر او و پدر سبطین و قائم بجمیع امور بعد از او است پس انگاه گفتند که ای مرد ترا با
پیغمبر چه قرابت است حضرت امیر المؤمنین فرمودند که پیغمبر برادر منست و من وارث او
و وصی او هستم و اول کسیکه باو ایمان آورد منم و زوج دختر اویم گفتند که این قرابت فخر است
و منزلت قریب و اینست صفاتی که در توریت یافته‌ایم بگوی که پروردگار تو کجاست
فرمودند که اگر خواهید شما را مطلع سازم بخبریکه در عهد نبی شما موسی ع بود و اگر خواهید
آگاه کنم بخبریکه در عهد پیغمبر ما محمد رسول الله بود گفتند خبر کن ما را بانچه در عهد
پیغمبر ما موسی ع بود حضرت امیر المؤمنین فرمودند که چهار فرشته آمدند یکی از مشرق و یکی
از مغرب و یکی از آسمان و یکی از زمین پس صاحب مشرق صاحب مغرب را گفت که از
کجا میائی گفت از نزد پروردگار خود و همچنین صاحب مغرب از صاحب مشرق سوال نمود
همین جواب شنید و فرشته آسمان از فرشته زمین پرسید که از کجا میائی گفت از نزد
پروردگار خود و فرشته زمین از فرشته آسمان پرسید همین جواب شنید
پس این در عهد نبی شما بود اما خبر در عهد نبی ما بود پس آن قول الله تعالی است که در کتاب
خود فرموده است سورة المجادلة ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا

هو سادسهم ولا ادنی من ذلک ولا اکثر الا هو معهم اینما کانوا یعنی نباشند از سه
تن راز گوینده با هم مگر اینکه خدای چهارم ایشانست بعلم و نه پنج راز گوی باشند مگر که او ششم
ایشانست بدانش و بینش و نه کمتر باشند از سه عدد و نه بیشتر از پنج تن مگر او با ایشانست
بعلم هر جا باشند در اقطار سموات یا در زوایای زمین چه علم او با ایشانست مکانی نمی باید
تا با خلق او تفاوت کند پس هر دو یاران گفتند چه چیز را مانع نشستن مقام نبوت شده و
صاحب نبوت یعنی ابوبکر و عمر را برجای خود نشاندند و بنا اهلیت انقیاد داشتیم که بنگریز
دانا بر موسی و نا فاضل بود که تو خلیفه بر حق و صفات ترا در کتب خوانده ایم و بدیدنت که تو لعنو اولی
بامر امامتی پس اینکه بر تو غالب شده اند و غصب نموده اند حضرت امیر المؤمنین فرمودند
که تقدیم و تاخیر نموده اند حساب ایشان بر الله تعالی است که مسئول خواهند شد و در توحید
از ابی بصیر مرویست که گفت شخصی خدمت حضرت امام جعفر علیه السلام آمد و گفت ای ابو جعفر خبر
ده مرا از پروردگار خود که کی بوده فرمودند وای بر تو باد تو سوال از زمان از چیزی می کنند
که در وقتی نبوده باشد بدرستیکه پروردگار ما همیشه حی بوده بلا کیف و نبوده هیچ او را
کیفیتی و نبوده او را مکانی و نبوده در چیزی و نه بر چیزی و نه برپا نموده مکانی را
بوده و در توحید مسطور است که سوال کردند از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که الله تعالی پیش
از خلقت زمین و آسمان کجا بود فرمودند که این چنین سوال از مکانیات کنند و الله تعالی
موجود بود و مکانی نبود بعد مکان بوجود بنا مده بود و در توحید از مفضل بن عمر
از حضرت امام ابی عبد الله مرویست فرمودند کسیکه زعم کند که الله تعالی در چیزیست
یا از چیزیست یا بر چیزیست بتحقیق که شرک ورزیده است زیرا اگر بر چیزی می بود هر
آینه محمول می شد اگر در چیزی می بود هر آینه محصور می شد و اگر از چیزی می بود هر آینه محدث
می بود یعنی حادث می شد و در توحید از حماد بن عمرو از حضرت امام ابی عبد الله مرویست

که فرمودند

که فرمودند کاذبست کسیکه گمان دارد که الله تعالی در چیزیست یا از چیزیست یا بر چیزیست
صفت حضرت الله گفته که دلیل بر اینکه الله تعالی در مکانی نیست اینست که اماکن همه حادث اند
و دلیل بر قدم واجب تعالی قائم شده است پس سابق بر اماکن است و جایز نیست که غنی قدیم محتاج
باشد بسوی چیزی که از آن غنی است و جایز نیست که تغییر یابد از وضعی که همیشه بدان وضع بوده
یعنی آنچنان بوده الحال محتاج مکان نمی شود پس ثابت شد که الیوم در مکانی نیست چنانکه
همیشه در مکانی نبوده و مصدق این کلام حدیثی است که سلیمان بن مهران روایت کرده که گفت
گفتم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آیا جایز است که بگوییم که الله تعالی در مکانی است فرمودند
واجب تعالی پاک و منزه است از آن زیرا اگر در مکانی باشد هر آینه حادث باشد چون مکانیات
محتاج بسوی مکان اند احتیاج از صفات حدوث است نه از صفات قدیم و در توحید از یعقوب
بن جعفر الجعفری از حضرت ابو ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام مرویست که فرمودند بدرستیکه
که الله تعالی همیشه بوده بلا زمان و بلا مکان و الآن کما کان خالیست از مکانی
و منتقل است با مکانی و حلول نکرده است در مکانی ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم
ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی من ذلک ولا اکثر الا هو معهم اینما کانوا و در
میان او و خلق حجابی نیست جز خلق یعنی خلق از احاطه او عاجز اند محجوبست بی حجاب
و مستور است بی ستر یعنی نیست خدایی غیر او بزرگ و برتر و در توحید از سلمان فارسی حدیث
طویلی که در آن ذکر قدوم جاثلیق مدینه با صد کس از نصاری بعد از وفات حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و سوال نمودن او ابوبکر را از مسائل و عاجز ماندن او از جواب مسطور است
که چون ابوبکر از جواب عاجز ماندند رهبری بخدمت حضرت امیر المؤمنین نمود و پس سایل
آنحضرت پرسید که خبر ده مرا از وجه یعنی روی الله تعالی حضرت امیر المؤمنین هیزم آتش
طلبیدند و برافروختند چون آتش مشتعل گردید فرمودند که روی آتش کدام طرفست

ضرانی گفت من جمیع الحدود و جهات فرمودند این اشیاء مصنوع را وجهی توان شناخت خالق
که خبر مشابهت با آن ندارد چگونه وجه آن توان شناخت ولله المشرق والمغرب فاینما
تولوا فثم وجه الله یعنی بهر طرف که رو آورید کار ما هیچ پنهان نیست و در توحید از داود بن قاسم
از حضرت امام رضا از پدر خود از آبای خود از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که حضرت رسول
فرمودند بدرستی که موسی بن عمران هرگاه که مناجات نمود با پروردگار خود گفت ای پروردگار
من دوری از من پس ندا کنم ترا یا نزدیکی پس مناجات کنم با تو الله تعالی جل جلاله بسوی او وحی
فرستاد که همنشینم با کسیکه مرا یاد کند موسی گفت یا الهی در کدام وقت ترا یاد کنم گفت ای
موسی یاد کن مرا در همه حال و در توحید از منیف مولی جعفر بن محمد روایتست که گفت حدیث
کرد مرا سید من جعفر بن محمد از پدر خود از جد خود علیهم السلام که حسین بن علی بن ابیطالب
نمازی کردند شخصی از پیش گذشت یکی از حضار او را منع نمود چون امام حسین
از نماز فارغ شدند فرمودند چرا منع کردی گفت یا ابن رسول الله در میان تو و محراب
گذشته بود فرمودند وای بر تو که الله تعالی اقرب است از آنکه بگذرد در میان
من و او کسی و در توحید از جابر از حضرت امام باقر مرویست که فرمودند که ای جابر
بزرگست افترای اهل شام بر الله تعالی که گمان دارند که او جل شانه وقتیکه صعود کرد
بسوی آسمان قدم خود را بر صخره بیت المقدس گذاشت و بتحقیق که بنده از بندگان
خدا قدم خود بر سنگی گذاشت الله تعالی ما را امر فرمود که آنرا مصلی سازیم ای جابر بدرستی
که الله تعالی را نظیر و شبیهی نیست و برتر است از صفت واصفین و بزرگتر است از اوهام
متوهمین محجوبست از چشمهای ناظرین و هیچ زایل نمیشود با زایلین و غایب نمیشود با آفلین
نیست مانند او چیزی و اوست سمیع و علیم و در توحید از یعقوب بن جعفر از حضرت ابراهیم
علیه السلام مرویست که فرمودند نمی‌گوییم که او جل شانه ایستاده است که از مکان خود زایل شود

محدود

محدود نمی‌کنیم او را بانکه حرکت کند لیکن میگوییم چنانکه فرموده کن فیکون بمشیت الهی
و عزم و اراده خود نموده باشد تنها و یگانه است که محتاج بسوی شریکی نیست و در توحید از ابی
بصیر از حضرت امام ابو عبد الله ع مرویست که فرمودند بدرستیکه الله تعالی موصوف نمیشود
بزمان و مکان نیست و حرکت و انتقال و سکون ندارد بلکه خالق زمان و مکان و حرکت و سکونست
و برتر است از آنچه ظالمان میگویند و در توحید از حرث اعور از حضرت امیر
المؤمنین ع که روزی بنا زا امیر رفتند ناگاه شخصی دیدند که بر پشت یکی تکیه داده میگفت قسم بآنکه
محجوب است بهفت آسمان پس امیر المؤمنین ع بر پشت او زدند و فرمودند که کیست
آنکه محجوب بهفت آسمانست گفت الله تعالی ای امیر المؤمنین فرمودند خطا کردی بدرستی
که ترا مادر تو بدرستی که الله تعالی حجابی میان او و در میان خلق نیست زیرا که او با ایشانست
و هر جا که باشند گفت کفاره آنچه گفتم چیست یا امیر المؤمنین فرمودند که بدانی که الله
تعالی با تست هر جا که هستی گفت اطعام مسکین کنم فرمودند بلکه قسم خوردی بغیر پروردگار
خود و در توحید از هشام بن حکم مرویست که در حدیثی که زندیقی از حضرت امام
ابو عبد الله ع آمده سوال نمود از قول الله تعالی که الرحمن علی العرش استوی حضرت
امام ع فرمودند که خود را باین وصف نموده همچنین است که مستولیست بر عرش
مباینست از خلق خود نه آنکه عرش حامل او باشد یا حاوی او یا مکان او جل جلاله لیکن میگوییم
که ایزد تعالی حامل عرش است و نگاه دارنده آن و میگوییم آنچه خود فرموده وسع کرسیه
السموات والارض پس ثابت نمودیم از عرش و کرسی آنچه او عز اسمه نموده نفی کردیم
که عرش و کرسی حاوی او باشند یا او جل شانه محتاج بسوی مکانی باشد یا بسوی مخلوقی
دیگر بلکه خلق محتاج اویند سائل گفت پس چه فرقست در میان آنکه دست بردارند
بسوی آسمان در میان آنکه خفض نمایند بسوی زمین فرمودند هرگاه که الله تعالی بحفظهم

ونیست بسوی سما دون بحقیقت برداشتن بسوی آسمان جهت جو ابسوی زمین پستی نمی‌کند اعلام
فرموده‌اند همراه اثبات علم و احاطه قدرت و سلطنت لیکن عز و جل اولیاء و بندگان
خود را امر فرموده که دست بسوی آسمان بطرف عرش بردارند چرا که آن معدن رزق است
پس ثابت شد آنچه ما گفتیم پس چون الحجه از قرآن و حدیث ثابت شد که نزد اکثر فرموده است
که بلند کنید دستهای خود بسوی خدا علی و این مجمع علیه جمیع فرقهای امت است سائل گفت
پس معنی قائلید که الله تعالی بسوی آسمان دنیا نازل میشود حضرت امام ابو عبد الله فرمودند
که ما قائلیم بان زیرا که روایات صحیحه در این باب بسیار وارد شده سائل گفت و معنی
که نزول نمود بحقیقت که حرکت فرود آمد و فرود آمدن از عرش انتقال حضرت امام ع
فرمودند که انتقال او جل شانه را قیاس بر انتقال مخلوقات مکن که اختلاف فعل براو
طاری میشود باشد یا منتقل او را از مکانی بمکانی انتقال لازم نموده باشد بلکه از الله تعالی
حدوث حالی نمیشود پس نزول او مانند نزول مخلوق نخواهد بود که چون از مکانی نزول
نماید آن مکان از او خالی گردد لیکن نازل میشود بسوی آسمان دنیا بی حرکت انتقال بی چنانکه
بر آسمان هفتم بالای عرش است همچنان بر آسمان دنیاست و در توحید از عبد الاعلی
مولی آل سام از حضرت امام ابو عبد الله مرویست که فرمودند روزی یهودی که او را
سبخت می‌گفتند بخدمت حضرت رسالت پناه صلعم آمد و گفت ای محمد آمده‌ام پس سؤالی
کنم تو را از پروردگارت پس جواب بفرمای از آنچه پرسم و گرنه برگردم پس فرمودند که بپرس
کن از آنچه خواهی گفت کجاست پروردگار تو فرمودند که در هر مکانی است و در هیچ
مکانی محدود و محصور نیست گفت پس چگونه است فرمودند چگونه وصف او را بچه
گونه کنم که چگونگی مخلوق است و الله تعالی موصوف بصفات مخلوق نمیشود گفت
چگونه دانسته شود که تو پیغمبری ناگاه چوب و سنگ و غیر آن هر چه پیش و پس بود بتکلم

تتم دراميد

بتکلم درآمدند که ای شیخ بدرستی که او رسول خداست شیخ گفت بالله که ندیده‌ام مانند امروز
تظاهری نیکوتر بیان از آن چوب و سنگ و غیر آن هر چه گفت اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله
و در توحید بسند معتبر از حضرت امام ابو عبد الله مرویست که فرمودند کاذب است کسیکه گمان دارد
باشد که الله عز و جل از چیزی یا در چیزی یا بر چیزی بحقیقت که مشرک شده است با آن
فرمودند کسیکه گمان کند که الله تعالی از چیزیست که او را حادث قرار داده است کسی که گمان
کند که الله تعالی در چیزیست بحقیقت که او را محصور قرار داده است و کسیکه گمان کند که الله تعالی
بر چیزیست بحقیقت که او را محمول قرار داده است و در توحید از ابو بصیر از حضرت امام ابو عبد الله ع
مرویست که فرمودند کسیکه زعم آن داشته باشد که الله تعالی از چیزیست یا در چیزیست
یا بر چیزیست بحقیقت که کافر است ابو بصیر گفت که بیان فرمایید برای من فرمودند که مراد
از این آنست که چیزی او را حاوی باشد و مشتمل او باشد یا اگر بر چیزی باشد و از چیزی باشد یعنی
اگر او را سابق باشد و در توحید از سلمان فارسی مرویست حدیث طویلی که در آن ذکر
نموده آمدن جاثلیق مدعی نبوت با صد کس از نصاری بعد وفات حضرت رسالت پناه ص و سؤال
بعضی از نصاری ابو بکر را از مسائل و در ماندن او از جواب و رهبری نمودن بخدمت
حضرت امیر المؤمنین ع فرمودند که الله تعالی موصوف بمکان نمیشود بلکه او جل شانه چنانکه
بوده هست و چنانکه هست بوده در مکانی و انتقال از مکانی بمکانی ننموده و مکان
او را احاطه نکرده و همیشه بلا حد و بلا کیف بوده نصاری گفت راست گفتی پس خبر ده مرا
از الله تعالی که آیا در دنیاست یا در آخرت امیر المؤمنین ع فرمودند که او آفریدگار عالمیان همیشه
بوده پیش از دنیا و اوست مدبر دنیا و عالم آخرت نه آنکه دنیا و آخرت محیط
او باشد لیکن مراد آنست که دنیا و آخرت و ما بینهما را گفت راست فرمودی رحمت کند تو را الله تعالی
بعد از آن گفت خبر ده مرا از آنکه کار کرد از حامل است یا محمول امیر المؤمنین ع فرمودند

از فريد كار را حمل چگونه حامل است نه محمول اگر ان گفت اين چگونه باشد و حال انكه در انجيل مسطور است
كه عرش افريد كار را هشت ملك حامل اند امير المؤمنين ع فرمودند كه حال انكه حامل عرش اند
و عرش مانند هيئت سرير نيست كه كان مكاني يمكن او حيز باشد محدود و مخلوق است والله عز
و جل مالك انست نه اينكه بالاي او است مانند بودن چيزي بر چيزي و ملائكه را امر فرموده
كه حامل عرش باشند اضراب گفت راست گفتي رحمك الله تعالى و حديث عباس نوري است
مصنف بعد حاجيان الجنا القدير نموده و در توحيد از داود رقي مرويست كه گفت
سوال نمودم حضرت امام ابو عبد الله ع را از قول الله تعالى وكان عرشه على الماء
پس فرمودند كه مردم چه مي گويند گفتم مي گويند كه عرش بود بر آب و الله تعالى
بالاي او بود فرمودند دروغ گفته اند و كسيكه اين گمان داشته باشد بتحقيق
كه الله تعالى را محمول قرار داده است و موصوف بصفات مخلوق نموده و نيز لازم مي ايد
كه عرش قوي تر از او جل شانه باشد زيرا كه حامل از محمول بايد كه قوي تر باشد گفتم فداي
تو شوم بيان فرما پس فرمودند بدرستيكه الله تعالى دين و علم خود را
بر آب حمل نمود پيش از انكه زمين و آسمان يا جن و انس يا شمس و قمر بوده باشند پس هرگاه
كه خواست خلق را حاضر ساخت و گفت كيست افريد كار شما پس اول كسيكه جواب داد
حضرت رسول ص و امير المؤمنين و ائمه عليهم السلام بودند گفتند توئي افريد كار ما پس
علم و دين بايشان عطا نمود بعد از ان بملائكه گفت كه ايشانند حاملان علم و دين من
و امينان من اند در خلق من و ايشان مسئول خواهند بود بعد از ان بني ادم را امر نمود
كه اعتراف كنند بربوبيت الله تعالى و باطاعت حضرت رسول ص و ائمه المعصومين صلوات الله عليهم
اجمعين پس جواب دادند كه اري اعتراف كرديم بعد از ان حق جل شانه ملائكه را فرمود كه گواه باشيد
بر اعتراف ايشان و ملائكه گفتند ما گواهيم ما گواهيم بر اعتراف ايشان كه فردا نتوانند گفت انا كنا

عن هذا

عن هذا غافلين و بعد از ان گفت انما اشرك آباؤنا من قبل وكنا ذرية من بعدهم
افتهلكنا بما فعل المبطلون اي داود ولايت ما موكدات بر خلق در ميثاق و در حديث
از كسيكه ذكر كرده است مرويست كه گفت يهوديان پيش راس جالوت جمع شدند و گفتند
اين شخص عالم است يعني امير المؤمنين ع بيا كه پيش او رويم و سوال كنيم از و پس راس جالوت
پيش خانه حضرت امير المؤمنين امد گفتند حضرت امير المؤمنين در قصر اند پس انتظار
كشيدند تا كه بيرون امدند راس جالوت گفت اي امير المؤمنين ع امده ايم كه سوال كنيم
فرمودند بپرس اي يهودي هر چيزيكه ميخواهي گفت سوال ميكنم از افريد كار خود كي
بوده فرمودند كه بوده بلا كينونيت و بوده بلا كيفيت و بوده هميشه بلا كم و بلا كيفيت و چيزي قبل
از و نبوده و پيش از همه است و نهايت و انتها ندارد پس راس جالوت با يهود گفت
بيائيد كه مرد اعلم است و در مجالس از حسن از حضرت امام ابي الحسن موسى ع كه فرمودند در
جواب شخصي كه پرسيد معني قول الله تعالى كه الرحمن على العرش استوى پس فرمودند كه
استوى يعني استيلا است يعني الله تعالى بر عرش مستولي است و در توحيد و معاني الاخبار
از مفضل بن سليمان مرويست كه گفت سوال كردم حضرت امام جعفر بن محمد عليهما السلام
را از قول الله تعالى كه الرحمن على العرش استوى فرمودند استوى يعني برابر است يعني هيچ
چيزي از و بعيد و قريب نيست بلكه همه اشيا نسبت با و جل شانه مساوي است چيزي
با و قريب تر و چيزي با و بعيد نيست بلكه در قرب و بعد نسبت با و همه مساويند
و در توحيد از عبد الرحمن بن حجاج مرويست كه گفت سوال كردم حضرت امام ابو
عبد الله را از معني قول الله تعالى كه الرحمن على العرش استوى فرمودند استوى
يعني برابر است يعني نسبت بهمه اشيا برابر است هيچ بعيدي از و بعيد نيست و هيچ قريبي
با و قريب نيست بلكه در قرب و بعد همه مساوي اند و ابواب تا ديل ايات و اخبار كه متوهم اند

خلاف تأسیس را **باب** تأویل قوله تعالی خلقت بیدی و جنب الله و وجه الله و یوم یکشف
عن ساق و امثال آنها در تفسیر علی بن ابراهیم از ابی بصیر از حضرت ابی عبد الله منقولست
که فرمودند که الله تعالی آفریده موجودات را اول اشیا و معاجیز انها بدست خود می‌نموده و در خلق آدم
که فرموده خلقت آدم بیدی از کمال عنایت بشأن آدم است و الله تعالی منزه است
از اعضاء و جوارح و در توحید و معانی الاخبار از یقطینی منقولست که گفت سؤال
کردم حضرت امام ابو الحسن علی بن محمد عسکری علیهما السلام را از قول الله عز و جل و
الارض جمیعا قبضته یوم القیمة و السموات مطویات بیمینه که مراد از قبضه
و یمین چیست فرمودند که تعبیر الله تعالی است کسانی را که تشبیه داده اند او را عز اسمه
بمخلوقات و ابا نموده‌اند که او جل شانه فرموده و ما قدروا الله حق قدره و وقتی که گفتند
ان الارض الخ چنانکه فرموده و ما قدروا الله حق قدره و وقتی که گفتند ما انزل الله
علی بشر من شیء سبحان از عز و جل تنزیه نفس خود نموده از قبضه و یمین پس فرمود
که سبحانه و تعالی عما یشرکون و در توحید از سلیمان بن مهران مرویست که گفت
سؤال کردم حضرت امام ابو عبد الله علیه السلام را از قول الله تعالی و الارض جمیعا قبضته
یوم القیمة فرمودند که قبضه یعنی ملک است یعنی مالک شد که با او در آن کسی شریک
نیست و قبض در مواضع دیگر یعنی منع و بسط دادن عطاء و توسیع است چنانکه
عز و جل فرموده و الله یقبض و یبسط و الیه ترجعون یعنی اعطا و توسیع و
منع و ضیق می‌کند و قبض در موضع دیگر یعنی اخذ است که مساوی معنی قبول است چنانکه
فرموده و یاخذ الصدقات یعنی قبول صدقات می‌نماید و در آن ثواب می‌دهد
گفتم و السموات مطویات بیمینه چه معنی دارد فرمودند که یمین یعنی دست
و یمین قوت و قدرت را گویند سبحانه و تعالی عما یشرکون و در توحید و عیون از

هروی

از هروی منقولست که گفت گفتم حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام که یابن رسول الله چه می‌فرمایی در
در حدیثی که روایت می‌کنند اهل حدیث که مؤمنین زیارت خواهند نمود پروردگار خود را
در بهشت از مقامهای خود پس امام فرمودند که ای ابو الصلت بدرستی که الله تبارک و تعالی
تفضیل داده است پیغمبر خود محمد رسول الله را بر همه مخلوقات خود از انبیا و ملائکه و طاعت
او را طاعت خود گردانیده است و متابعت او را متابعت خود و زیارت او را در دنیا و آخرت
زیارت خود پس عز و جل فرموده من یطع الرسول فقد اطاع الله فرموده و ان الذین یبایعونک
انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم و حضرت رسالت پناه فرموده اند که کسیکه زیارت
من در حیوة من یا بعد از موت من نماید بتحقیق که زیارت الله تعالی کرده است و درجه
در بهشت ارفع درجاتست پس هر که زیارت آن درجه نماید در بهشت از مقام خود بتحقیق
که زیارت الله تعالی نموده گفتم یابن رسول الله چیست معنی حدیثی که روایت کرده اند که
ثواب لا اله الا الله نظر کردن بوجه الله است امام علیه السلام فرموده اند ای
ابا الصلت کسیکه وصف کند الله تعالی را بوجه مانند وجوه بتحقیق که کافر شده است
لیکن وجه الله تعالی انبیا و رسل و حجج اویند که بسبب ایشان توجه بجانب الهی و معرفت
او و دین او می‌کنند پس نظر بسوی انبیا خدا و رسل و حجج او نمودن ثواب عظیم است برای
مؤمنین در روز قیامت و بتحقیق که حضرت رسول صلعم فرموده اند کسیکه بغض اهل
بیت من و عترت من نماید نخواهد دید مرا و نخواهم دید او را در روز قیامت و فرموده
در میان شما کسانی اند که نخواهند دید مرا بعد از مفارقت من ای ابو الصلت بدرستی که الله تعالی
موصوف بمکان نمیشود و مدرک بابصار و اوهام نمیگردد گفت پس گفتم یابن رسول الله
خبر ده مرا از بهشت و دوزخ که آیا آن هر دو امروز مخلوق اند فرمودند ای بلی بدرستی
که رسول صلعم داخل بهشت شدند و دوزخ را دیدند وقتی که بمعراج رفتند گفتم قومی می

می گویند که بهشت و دوزخ امروز مفقودند و مخلوق نشده‌اند پس فرمودند این قوم از ما از
ایشان کسیکه انکار خلق بهشت و دوزخ کند بتحقیق تکذیب ما نموده و بر ولایت ما اقرار
ندارد و مخلد فی النار خواهد بود الله تعالی فرموده هذه جهنم التی یکذب بها المجرمون
یطوفون بینها و بین حمیم آن و فرمودند رسول ص که هرگاه مرا بمعراج بردند جبرئیل دست
مرا گرفت و داخل بهشت کرد و از رطب آنجا بمن داد پس خوردم نطفه از آن در صلب
من بهم رسید پس هرگاه که بزمین آمدم با خدیجه مواقعت کردم حامل فاطمه علیها السلام گردید
پس فاطمه حوراء انسیه است هرگاه که مشتاق رایحه بهشت میشوم رایحه فرزندم فاطمه علیها السلام
بو می کنم و در توحید و معانی الاخبار از محمد بن مسلم مرویست که گفت سؤال نمودم از حضرت امام
ابو جعفر ع از معنی قول الله تعالی یا ابلیس ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی فرمودند که ید
در کلام عرب بمعنی قوت و نعمت است و فرموده است الله تعالی و اذکر عبدنا داود ذا الاید
و فرموده و السماء بنیناها باید یعنی بقوت و فرموده و ایدهم بروح منه یعنی قوت
داد ایشان را و ایادی بمعنی فواضل و احسان آمده است و در توحید و معانی الاخبار از
عبد الله بن قیس منقولست که گفت شنیدم حضرت امام ابی الحسن رضا ع که فرمودند بل یداه
مبسوطتان گفتم که یعنی چنین و اشارت بسوی دستهای خود کردم فرمودند نه اگر چنین می
بود هر آینه مخلوق می بود و در تفسیر علی بن ابراهیم مسطور است در تفسیر آیه کل من علیها فان
و یبقی وجه ربک که مراد از وجه دین الهی است و حضرت امام زین العابدین ع فرمودند
که مراد از وجه ماییم و در توحید و معانی الاخبار از ابی حمزه مرویست که گفت گفتم حضرت امام
ابی جعفر ع را که چیست معنی قول الله تعالی کل شیء هالک الا وجهه فرمودند که هلاک
خواهند شد همه چیز و باقی خواهد ماند وجه او و الله اعظم بزرگتر است از اینکه موصوف
بوجه شود لیکن معنی آنست که هر چیز هالکست مگر دین او و وجهی از آن که گویند که او رد نشود

از آن جهت

از آن جهت و دعا بر از ابن مغیره مرویست که گفت بودیم نزد حضرت امام ابی عبد الله که شخصی سؤال
کرد از معنی قول الله تعالی که کل شیء هالک الا وجهه فرمودند که مردم چه می گویند گفتم میگویند
هلاک خواهد شد همه چیز مگر وجه او پس فرمودند هلاک خواهد شد همه چیز مگر وجه او
اینچنین که قول الله تعالی که کل شیء هالک الا وجهه که مراد از وجه ماییم و در توحید از صفوان
جمال از حضرت امام ابی عبد الله ع منقولست در معنی قول الله تعالی که کل شیء هالک الا
وجهه فرمودند مراد از وجه کسانی اند که ایشان مامور بر اطاعت محمد و ائمه ع اند یعنی ایشان را
کند پس کسانیکه مراد از وجه که هلاک نخواهد گردید و بعد از آن تلاوت نمودند و من یطع
الرسول فقد اطاع الله و باین اسناد مرویست که حضرت امام ع فرمودند که ماییم وجه خدا
اینکه هالک نخواهد شد و در توحید از حرث بن مغیره نصری مرویست که گفت سؤال کردم حضرت
امام ابو عبد الله را از معنی قول الله تعالی که کل شیء هالک الا وجهه فرمودند که همه چیز
هلاک شونده است مگر کسیکه طریق حق اختیار کند و در توحید از خیثمه منقولست که گفت
سؤال کردم حضرت امام ابو عبد الله ع را از معنی قول الله تعالی که کل شیء هالک الا
وجهه فرمودند از وجه دین الهی است و حضرت رسالت پناه و امیر المؤمنین علیهما الصلوة
و السلام دین الهی و وجه او و عین او در میان بندگان خدا بودند و لسان و ید الهی بودند
بر خلق او و ماییم وجه خدا که همیشه در میان بندگان تا وقتیکه الله تعالی را حاجت بود
ایشان بدانکه حاجت بجا آوردن از علم و چیز و صلاح در میان ایشان و در توحید از
از حضرت امام ابو عبد الله ع در معنی قول الله تعالی که یوم یکشف عن ساق منقولست فرمودند
که بزرگست جبار و اشارت بسوی پای خود نمودند و اما ربا که پیشتر یعنی بزرگست
جبار که موصوف بساق شود و قوله تعالی یدعون الی السجود فلا یستطیعون در معنی این
فرمودند که از سجود خواهند شد پس قوم ساکت خواهند ماند بر ایشان مستولی شد

شد که استطاعت سجود نداشته باشد و در توحید از عبید بن زراره مرویست که گفت سؤال نمودم
حضرت امام ابو عبد الله را از معنی قول الله تعالی یوم یکشف عن ساق حضرت امام ازار را از
ساق بالا کشیدند و دست دیگر را بر سر نهادند و فرمودند سبحان ربی الاعلی یعنی تنزیه
نمودند از اینکه ساق داشته باشد و در توحید و عیون از حسین بن سعید از حضرت امام
ابو الحسن ع در معنی قول الله تعالی یوم یکشف عن ساق مرویست که فرمودند حجابیست
از نور که منکشف خواهد شد پس مؤمنین در سجده خواهند افتاد و منافقین را
استطاعت سجده نخواهد ماند و در توحید از ابی بصیر از حضرت امام ابی عبد الله ع مرویست
که حضرت امیر المؤمنین ع مرویست که حضرت امیر المؤمنین ع فرمودند در خطبه که منم راه و در
تا نبی و منم ید بیضای و مسکنان و منم ملجا هر ضعیف و منم کشنده مؤمنین بری
حجت و منم حبل الله متین و منم عروة الوثقی و کلمة التقوی و منم عین الله و لسان ناطق
او و دست او و منم جنب الله که در روز آخرت خواهند گفت کسانی که بولایت قابل
نشده اند یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله و منم دست مبسوطه خدا بر بندگان او برحمت
و مغفرت و منم باب مغفرت برای کسیکه شناخته مرا و هر که شناخت حق مرا تحقیق
که شناخت خدا از پیدا کار خود را زیرا که منم وصی پیغمبر خود بر زمین و حجة الله بر خلق
و انکار نمی کند این را مگر کسیکه انکار خدا و رسول خدا کرده باشد صدوق رحمه الله گفته
که جنب بمعنی طاعت پس معنی حضرت امیر المؤمنین ع که انا جنب الله آنست که منم آنکه
من طاعت خدا است در تفسیر عیاشی از ابی معمر سعدی مرویست که حضرت امیر المؤمنین ع
فرمودند در معنی قول الله تعالی و لا ینظر الیهم یعنی نظر کرده نخواهد شد بسوی ایشان
یعنی برای ایشان رحم نکنند و نیز اخبار در توحید و عیون از محمد بن عبید مرویست
که گفت سؤال کردم حضرت امام رضا ع را از معنی قول الله تعالی که ابلیس را فرموده ما منعك

ان تسجد

ان تسجد لما خلقت بیدی فرمودند مراد از ید قدرت و قوت است قوله تعالی
و نفخت فیه من روحی و روح منه و قول او صلی الله علیه و آله خلق الله آدم علی صورته در توحید
و عیون از حسین بن خالد مرویست که گفت گفتم بخدمت امام رضا ع که یا ابن رسول الله بدرستی
که مردم روایت می کنند که حضرت رسول الله ص فرمود ان الله خلق آدم علی صورته
بدرستی که الله تعالی پیدا کرد آدم را بر صورت خود امام ع فرمودند قاتلهم الله هر آینه تحقیق
که خلاف کرده اند اول حدیث را بدرستی که رسول صلی الله گذشتند بدو کس که یکدیگر را
دشنام می دادند پس حضرت شنیدند که یکی بدیگری می گفت قبح الله وجهك و وجه
من یشبهك یعنی قبیح کند الله تعالی روی ترا و روی کسیکه مشابه تست پس حضرت رسول ص فرمودند
که ای بنده خدا مگو این حرف برادر خود را بدرستی که الله عز و جل پیدا کرده است آدم را
بر صورت خود و معنی حدیث را بر نفخت فیه من روحی بتفصیل و تاویل در آخر همین باب مذکور
خواهد شد در معانی الاخبار از محمد بن مسلم مرویست که گفت سؤال کردم از حضرت امام ابی
جعفر ع از معنی قول الله تعالی و نفخت فیه من روحی فرمودند که روحی است که اختیار کرده
و برگزیده و پیدا کرده الله تعالی و اضافه کرده است او را بسوی خود و تفضیل داده است بر
جمیع ارواح پس بعد نفخ کرد آن روح را در آدم ع و در توحید و معانی الاخبار از محمد بن
مسلم مرویست که گفت سؤال کردم حضرت امام ابی جعفر ع را از قول الله تعالی نفخت فیه من روحی
که این نفخ چگونه بود فرمودند بدرستی که روح متحرک است مانند باد و روح مشتق از ریح است
و مجانس او و اضافت داد که الله تعالی بسوی خود کرده برای آنست که او را برگزیده از همه
از ارواح چنانکه برگزیده خانه از خانها و گفت خانه من و از انبیاء ابراهیم را گفت
که خلیل من و مثل این چیزها بسیار است و همه این چیزها مخلوق مصنوع و محدث اند مربوب الله
و در احتجاج از عمر بن اذینه مرویست که گفت سؤال کردم حضرت امام ابی جعفر ع را

از قول الله تعالی و روح منه فرمودند که آن مخلوقیست که خلق کرده است الله تعالی به حکمت
خود در ادم و عیسی علیهما السلم و در معانی الاخبار از عبد الکریم ابن عمرو از حضرت ابی عبد الله
روایت کرده در معنی قول الله تعالی فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فرمودند من قدرتی
یعنی روح بمعنی قدرتست و در توحید از ابی الورد بن ثمامه از حضرت امیر المؤمنین مرویست
که حضرت رسول صلعم شنیدند از شخصی که شخصی را می گفت قبح الله وجهک و وجه من
یشبهک پس حضرت رسول صلعم فرمودند که خاموش و مگو این سخن را بدرستی که الله
خلق کرده است ادم را بر صورت خود و صدوق رحمه الله گفته که مشبه اول این حدیث را ترک
کرده اند و گفته اند ان الله خلق ادم علی صورته پس گمراه شده اند در معنی آن و گمراه کردند
مردم را و در توحید از عبد الکریم عمرو از حضرت ابی عبد الله علیه السلام در معنی قول الله تعالی فاذا
سویته و نفخت فیه من روحی مرویست که فرمودند بدرستی که الله عز و جل بیافرید
خلق را و بیافرید روح را پس امر کرد فرشته را که نفخ کند آن روح را در خلق پس از روح
خبر نیست از قدرت الهی و در توحید از ابی جعفر علیه السلام منقولست که گفت سؤال کردم از
حضرت ابی جعفر علیه السلام از روحی که در ادم و عیسی بود فرمودند که آن هر دو روح مخلوق بودند
که اختیار کرده و برگزیده آن هر دو روح را برای ادم و عیسی علیه السلام و در توحید از حلبی و
زراره از حضرت ابی عبد الله مرویست که فرمودند بدرستی که الله تعالی احد و صمد است
یعنی یکانه است و الجوف ندارد و روح مگر مخلوقی از مخلوقات او ناصر و مؤید است
که در دل نهاده است او را و قلوب رسل و مؤمنین و در تفسیر عیاشی از زراره و حمران از
حضرت ابی عبد الله و ابی عبد الله علیه السلام در معنی قول الله تعالی که یسئلونک عن الروح
مرویست که فرمودند مثل حدیث سابق و در تفسیر عیاشی از محمد بن مسلم مرویست که
گفت سؤال کردم از حضرت امام باقر علیه السلام از قول الله تعالی که و نفخت فیه من روحی چگونه است

ساعد بن

ساعد بن فرمودند روحیست که بیافرید الله تعالی پس نسبت داد آدم علیه السلم از ان روح و در تفسیر
عیاشی از ابی جعفر احول منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام از روحی که در
ادم بود و از قول الله تعالی فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فرمودند که این روح مخلوقست
از مخلوقات الهی و روحی که در عیسی بن مریم بود آن نیز مخلوق بود از مخلوقات الهی و در
تفسیر عیاشی از سماعه از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست که فرمودند خلق کرد ادم را و دمید
روح را در او و سؤال کرد سماعه از حضرت امام علیه السلام از روح فرمودند که آن قدرتست
از عالم ملکوت و در توحید از محمد بن مسلم مرویست که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد
باقر علیه السلام از حدیثی که روایت می کنند از حضرت رسالت پناه صلعم که بدرستی که الله عز و جل خلق
کرده است ادم را بر صورت خود پس حضرت امام علیه السلام فرمودند که آن صورت محدثه مخلوق
که برگزیده اختیار کرده آن را بر سایر صور مختلفه پس اضافت کرد و خانه خود گفته همچنین
روح را اضافت بسوی خود کرده و گفته که دمیدم در ادم از روح خود و در
احتجاج از محمد همچنین مرویست بدانکه این تاویل بر تقدیر نزدیک اول حدیث است
که سابق مذکور شد و منافات ندارد و تنبیه سید مرتضی قدس الله روحه
در کتاب تنزیه الانبیاء گفته که اکثر پسند چه معنی دارد حدیثی که روایت از
حضرت رسول صلعم بدرستی که الله تعالی خلق کرده آدم را بر صورت خود آیا نیست
که ظاهر خبر مقتضی تشبیه است و تحقیق کرده تاویل این حدیث بانکه
هرگاه که ضمیر در صورت راجع است بسوی آدم علیه السلام نیز بطریق الله تعالی پس بیان
تقدیر یعنی او آنست که خلق کرده آدم را بر صورتی که بر همان صورت مقبوض یعنی
و وفات یافت یعنی که حالت حضرت آدم در وقت ممات همچنان بود که در حال حیات
بود و بهیچگونه تغییر از زیادتی و نقصان چنانکه در احوال انسان میباشد

شده بود و وجهی دیگر نیز بیان کرده اند که ضمیر راجع باشد بطرف الله تعالی و بر این تقدیر معنیش
اینست که خلق کرد آدم را بر صورتی که خواست و خود اختیار کرد و بر این تقدیر اضافه در صورت بشود
دیگر که هیچ یک را سوی خواهند و اختیار کنند نیز اضافت میکنند و وجهی دیگر نیز جماعه از
شراح حدیث بیان کرده اند که مراد بصورت صفات او جل شأنه است مثل سمیع و بصیر و متکلم
پس آدم را نیز متصف بصفات کرده باشد لیکن بر وجهی که مقتضی تشبیه نیست **باب تاویل**
آیه نور در توحید و معانی الاخبار از عباس بن هلال مرویست که گفت سوال نمودم حضرت
امام رضا ع را از قول الله تعالی عز و جل که الله نور السموات و الارض فرمودند که یعنی
هادیست بنور الله تعالی اهل سموات و الارض را در احتجاج از عباس بن هلال مرویست
که گفت سوال کردم حضرت امام ابو الحسن ع را از معنی قول الله تعالی که الله نور السموات
و الارض همان فرمودند که مسطور شد در توحید و معانی الاخبار از فضل بن یسار مرویست
که گفت گفتم حضرت امام ابو عبد الله صادق ع را که الله نور السموات و الارض فرمودند
همچنین است الله عز و جل گفت که گفتم مثل نوره فرمودند که مراد محمد است صلعم کمشکوة
فرمودند سینه محمد است صلعم گفتم فیها مصباح فرمودند که در آن سینه نور علم است
که عبارت از نبوت است گفتم المصباح فی زجاجة فرمودند که علم حضرت رسالت پناه
صلعم که بسوی سینه حضرت امیر المؤمنین ع منتقل شده گفتم کانها فرمودند ع برای
چه کانها میخوانی گفتم چگونه بخوانم فرمودند کانه کوکب دری بایدکه در هیچ قراءة شاذه
نیز کانها نخوانده اند شاید که تذکیر ضمیر باعتبار خبر باشد یا باعتبار معنی زجاجه گفتم
یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة و لا غربیة فرمودند که امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب ع است علیهما السلام که نه یهودی و نه نصرانی است گفتم یکاد زیتها یضیء
و لو لم تمسسه نار فرمودند که نزدیک بود که علم خاتم بود از زبان عالمی از آل محمد صلعم

پس

پس از آنکه بیان ناطق کرد و گفتم نور علی نور فرمودند که مراد از آن امام بعد امام است و
تحقیق کرد و اینست از حضرت امام جعفر صادق ع سوال کردند از قول الله عز و جل که الله نور
السموات و الارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح فرمودند که الله تعالی نبراس هاشمی
زده است بسبب نبی و ائمه علیهم السلام از دلالات الواضحه و آیات او که مردم باین هدایت
میابند بسوی توحید و مصالح دین و شرایع اسلام و سنن و فرایض و لا قوة الا بالله العلی
العظیم در تفسیر علی بن ابراهیم از جعفر بن محمد از پدرش علیهم السلام مرویست در این آیه
که الله نور السموات و الارض فرمودند که الله تعالی ابتدا بنور ذات خود کرده است
و نورا و عبارتست از هدایت که در قلب مومن است قوله تعالی کمشکوة فیها مصباح
مشکوة عبارتست از جوف مومن است و قندیل قلب او است و مصباح نوریست که در قلب
اوست یوقد من شجرة مبارکة مراد از شجره مومن است زیتونة لا شرقیة و لا غربیة
که شرقی و غربی ندارد یکاد زیتها یضیء یعنی آن نور که در قلب مومن است میخواهد که روشن
شود اگر چه اظهار نکند نور علی نور یعنی فریضه بر فریضه و سنت بر سنت یهدی الله لنوره
من یشاء یعنی هدایت میکند الله تعالی بفرایض و سنن خود کسی را که میخواهد و یضرب
الله الامثال للناس این مثلیست که الله تعالی برای مومن آورده است در تفسیر علی
بن ابراهیم از صالح بن سهل همدانی مرویست که گفت شنیدم حضرت امام عبد الله
را که میفرمودند در قول الله تعالی الله نور السموات و الارض مثل نوره کمشکوة
مراد از حضرت فاطمه است فیها مصباح مراد حضرت امام حسن و حسین است علیهما السلام
فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری حضرت فاطمه علیها السلام در میان کوکب
دری بود یوقد من شجرة مبارکة یعنی روشن شده بود از ابراهیم ع لا شرقیة
و لا غربیة نه یهودی بود و نه نصرانی یکاد زیتها یضیء یعنی علم میخواست که منفجر شود و لو لم تمسسه

تا نور علی نور یعنی امام بعد امام که هدایت می کند الله تعالی بنور خود یعنی بائمه علیهم السلام
کسی را که میخواهد و در کافی از جابر از حضرت امام باقر ع منقولست که گفت فرمودند یعنی بدایت
که الله تعالی وضع کرد علمی که نزد او جل شانه بود و نزد وصی وان قول الله تعالی است که ان الله
نور السموات والارض یعنی منم هادی سموات والارض مثل علمی که عطا کرده ام وان نوریست
که بآن هدایت می یابند مانند مشکوتست که در آن مصباح پس مشکوت قلب محمد است صلعم و مصباح
آن نوریست که در آن علمست و قول المصباح فی زجاجة می فرماید که من میخواهم که تو را قبض
کنم پس نوریکه نزد تست از نزد وصی کذا یعنی چنانکه مصباح را در زجاجه می کنند کانها
کوکب دری پس اعلام کرد ایشان را فضل وصی یوقد من شجرة مبارکة پس اصل
شجره مبارکه حضرت ابراهیم است و قول الله تعالی رحمت الله و برکاته علیکم اهل البیت
انه حمید مجید و قول الله تعالی ان الله اصطفی آدم و نوحا وآل ابراهیم وآل
عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم و قوله لا شرقیة و لا غربیة
می فرماید نسبت شما یهود که نماز کنید طرف مغرب و نسبت نصاری که نماز کنید
طرف مشرق و شما بر ملت ابراهیم صلوات الله علیه هستید والله تعالی فرموده است
که ما کان ابراهیم یهودیا و لا نصرانیا ولکن کان حنیفا مسلما و ما کان من
المشرکین و قوله تعالی یکاد زیتها یضیء می فرماید که می خواهد که تکلم بنبوت
اگرچه بر ایشان ملکی نازل نشده باشد **باب معنی حجزة الله** حجزه در لغت بند ازار را
گویند و اینجا استعاره است از تمسک بسبب که واسطست در میان خلق و در میان
الله تعالی یعنی پیغمبر صلعم و ائمه علیهم السلام و در توحید از محمد بن بشیر الهمدانی مرویست که
گفت شنیدم محمد بن حنفیه را که گفت حدیث کرد با من حضرت امیر المؤمنین ع
بدرستی که حضرت رسول صلعم در روز قیامت اخذ بحجزة الهی خواهد بود و ما اخذ بحجزة

پیغمبر

پیغمبر صلعم خواهیم کرد و شیعه ما اخذ بحجزه ما خواهند بود بعد از آن فرمودند که حجزه نور را گویند
و در عیون و توحید از عماد بن سلیمان از حضرت ابی عبد الله ع مرویست که فرمودند خواهند آمد
حضرت رسول صلعم روز قیامت در حالی که اخذ بحجزه پروردگار خود خواهد فرمود ما اخذ بحجزه
پیغمبر خود خواهیم کرد و شیعه ما اخذ بحجزه ما خواهند بود و شیعه ما حزب الله اند پس گروه
خداوند و گروه خدا غالب شوند کانند و قسم خدا که ما کان نمی کنیم که آن حجزه بند ازار است
لیکن چیزی اعظم تر از آنست که خواهد آمد حضرت رسول در حالی که اخذ کننده بدین
ما خواهند بود و بتحقیق که روایت کرده شد از حضرت امام جعفر صادق ع که
فرمودند نماز حجزه الهی است یعنی آنکه باز میدارد معصیت را از عصیان تا وقتی کرد نماز
را فرموده است الله تعالی که ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر یعنی بدرستی
که نماز باز میدارد از فحش و امور ممنوع عقلی را **باب نفی رؤیت و تاویل آنکه در**
آن باب وارد شده الآیات النساء یسئلک اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتابا من
السماء فقد سألوا موسی اکبر من ذلک فقالوا ارنا الله جهرة فاخذتهم الصاعقة
بظلمهم **الانعام** لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر
در امالی از عبد الله بن سنان از پدر او روایتست که گفت حاضر بودم نزد حضرت
ابو جعفر ع که شخصی از خوارج داخل مسجد شد و گفت ای ابو جعفر کدام چیز را می پرستی فرمودند
الله تعالی را گفت او را دیده ای فرمودند بچشم ظاهر او را ندیدند و لیکن چنانکه موجودات خدا
را می بینند او را قلوب بحقایق ایمان و شناخته نمیشود بقیاس و ادراک نمی کرده بحواس
و شبیه نیست بانسان و موصوف بآیاتست و معروفست بعلامات جفا و ظلم نمی کند
در حکم او اینست خدا که نیست خدائی غیر او پس آن شخص بر آمد و می گفت الله اعلم حیث یجعل
رسالته و در توحید و امالی از اصبغ مرویست که گفت شخصی که او را ذعلب می گفتند بحضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت ای امیرالمؤمنین آیا دیده پروردگار خود را فرمودند وای بر تو ای ذعلب
نمیپرستم من کسی را که نه بینم او را گفت چگونه دیده بیان کن برای ما فرمودند وای
بر تو نمی بینند او را چشمها بمشاهده ابصار لیکن میبینند او را قلوب بحقایق ایمان وای بر تو ای
ذعلب بدرستیکه پروردگار من موصوف نمیشود بدوری و نزدیکی و حرکت و سکون و بقیام و قعود و بجهت
ذهاب لطیف اللطافت است نه بلطافتی که معهود عقول و افهام گردد و عظیم العظمت است و موصوف
بکبر نمیشود و رؤفست و موصوف برقت نمیشود قبلیت نمیشود بلفظ و او هست در اشیا نه بطریق
ممازجت و خارج است از اشیا نه بطریق مباینت فوق اشیاست و هیچ چیز فوق او نمی توان گفت
فوقی او و پیش و اول است در اشیا نه مانند چیزی که در چیزی داخل باشد و خارج است از اشیا نه مانند خروج
چیزی از چیزی پس ذعلب بیهوش شد و افتاد و در امالی از ابراهیم بن ابی محمود مرویست که حضرت
امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در معنی قول الله تعالی که وجوه یومئذ ناضرة الی ربها
ناظرة فرمودند یعنی مشرق و منتظر ثواب پروردگار خود اند و در امالی از جعفری از حضرت امام رضا
مرویست در معنی قول الله تعالی لا تدرکه الأبصار و هو یدرک الأبصار فرمودند که ادراک
نمی کند او را اوهام قلوب پس چگونه ادراک کند او را ابصار عیون و در امالی از ابراهیم کرخی
مرویست که گفت گفتم بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام که اگر شخصی پروردگار خود را در خواب ببیند
پس چگونه است فرمودند آن شخصی است که دین ندارد بدرستیکه الله تعالی دیده نمیشود نه در بیداری
و نه در خواب نه در دنیا و نه در آخرت و در ارشاد و احتجاج مسطور است که اهل سیر روایت
کرده اند که شخصی بخدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت ای امیرالمؤمنین خبر ده مرا از حق
تعالی آیا می بینی او را وقتی که عبادت میکنی پس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که نیستم من که عبادت
کنم او را که نبینم گفت چگونه دیده ای امیرالمؤمنین فرمودند وای بر تو نمی بینند او را عیون
بمشاهده عیان لیکن میبینند او را قلوب بحقایق ایمان و او است معروف بدلالات و منعوت

بعلامات که قیاس کرده نمیشود بمردم و ادراک نمیشود بحواس پس آن شخص برگشت و میگفت
الله اعلم حیث یجعل رسالته و در احتجاج مسطور است در خبر زندیقی که سوال کرد از حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله از تناقضی که بآیات قرآن توهم کرده است و از آن تناقضات اینست که موافق مذهب شما
رؤیت الله تعالی ممکن نیست و از قرآن اثبات رؤیت میشود چنانکه قول الله تعالی دلالت بر
آن میکند که وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این را تاویل نمودند
بمعنی آنکه الی ربها ناظرة در موضعی خواهد بود که اولیاء الله بعد از فراغ حساب در آنجا منزل خواهند
رسید و آنجا نهریست مسمی بحیوان که در آن غسل خواهند کرد و از نهر دیگر آب خواهند خورد پس
رویهای ایشان سفید خواهند شد و دریغ و مشقت از ایشان دور خواهد کرد پس بعد از آن مامور بدخول
جنت خواهند شد پس از آن مقام نظر خواهند کرد بسوی ثواب پروردگار خود که چگونه ثواب
میدهد ایشان را و از همین مقام داخل جنت خواهند گردید تا و بعضی توهم آنکه ناظره در
لغت بمعنی انتظار آمده است فرمودند که آیا نشنیده قول الله تعالی فناظرة بم یرجع المرسلون
ای منتظرة بم یرجع المرسلون و قول الله تعالی و لقد رآه نزلة اخری عند سدرة المنتهی
فاعل رآه جبرئیل است یعنی دید جبرئیل محمد صلعم را نزدیک سدرة المنتهی و آن مقامی است
که هیچ یک از مخلوقات الهی از آنجا تجاوز نمی کنند و در احتجاج از یونس بن ظبیان مرویست
که گفت شخصی بخدمت حضرت امام ابی عبدالله علیه السلام آمد و گفت آیا می بینی خدا را وقتی که
عبادت او را میکنی فرمودند نیستم که عبادت کنم چیزی را که نبینم او را گفت چگونه دیدی
او را فرمودند نمی بینند او را ابصار بمشاهده عیان لیکن می بینند او را قلوب بحقایق
ایمان و معلوم نمیشود بحواس و قیاس بمردم کرده نمیشود و منقولست بی تشبیه و در احتجاج
از عبدالله بن سنان از حضرت امام ابی عبدالله علیه السلام در معنی قول الله تعالی لا تدرکه الأبصار
مرویست که فرمودند احاطه نمی کند او را اوهام آیا نمی بینی قول الله تعالی که قد جاءکم

بصائر من ربکم که مراد از بصر بصر عیون نیست و قوله تعالی فمن ابصر فلنفسه مراد بصر عیون نیست
ومن عمی فعلیها مراد عمی عیون نیست بلکه مراد احاطه وهم است چنانکه میگویند فلان کس بصیر است
وفلان کس بصیر بفقه است وفلان کس بصیر بدرهم است وفلان کس بصیر بثوب است والله اعلم
از اینکه بر چشم دیده شود در احتجاج از احمد بن اسحق مرویست که گفت نوشتم بخدمت حضرت امام
ابی الحسن علی بن محمد علیهما السلام و سوال کردم از رویت و انچه خلق در این مسئله میگویند پس امام
نوشتند که رویت ممکن نیست مادام که در میان رائی و مرئی هوائی نباشد که بصر نفوذ کند پس
که هوا منقطع باشد و ضیا معدوم امکان رویت نخواهد بود و در وجوب اتصال ضیاء در
میان رائی و مرئی وجوب اشتباه است یعنی مرئی باید که مشتبه بر جسمانیات باشد یعنی در جهتی
و حیزی باشد تعالی الله عن ذلک یعنی ثابت شد که جواز رویت بابصار نیست زیرا که اسباب
لا تبات از اتصال بسببات در توحید از صفوان بن یحیی روایتست که گفت درخواست کرد
ابو قره محدث از من که برای او اجازت طلبم بخدمت حضرت امام ابو الحسن رضا ع
که بروم پس اجازت خواستم امام ع اذن فرمود ابو قره امد و سوال از حلال و احکام دیگر
نمود تا انکه بسوال توحید رسید ابو قره گفت که ما روایت میکنیم که الله تعالی کلام و رویت را
در میان موسی و محمد صلعم تقسیم نمود یعنی با موسی کلام کرد و حضرت رسالت پناه صلعم را
مخصوص برویت نمود پس امام ع فرمودند که کدام کس است از جن و انس مبلغ بالله
لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار ولا یحیطون به علما ولیس کمثله شیء ایا نه
محمد است گفت بلی فرمودند پس چگونه خواهد بود که بیاید مخفی بسوی خلق و خبر دهد
که او از نزد خدا امده است و دعوت کند ایشان را بسوی خدا بامر او و بگوید لا تدرکه
الابصار ولا یحیطون به علما ولیس کمثله شیء بعد از ان بگوید که من دیده ام الله تعالی را
به چشم خود واحاطه کردم او را از روی علم و او جل شانه بر صورت بشر است ابا نمی کنند

لم الخ

زیاده فرمیکویند که انبیاء مفتری و معدوده کنند یعنی که پیغمبر از نزد الله تعالی بخبری ما نجئتم
و هذا قول ان ظاهر کنند ابو قره گفت که الله تعالی میفرماید ولقد راه نزلة اخری پس امام
فرمودند بعد این ولایت بر رویت می کند زیرا که میفرماید ما کذب الفواد ما رای یعنی دروغ
نگرده است فواد محمد صلعم انچه دیده است چشم او بعد از ان خبر داد بانچه دید پس فرمودند لقد رای
من ایات ربه الکبری ایات الله غیر الله اند و فرموده ولا یحیطون به علما پس اگر او تعالی
ببینند محاط بعلم شود و معرفت حاصل کردد ابو قره گفت پس روایات کاذب اند امام ع
وفق کرد روایات مخالف قران باشند تکذیب قران و اجماع مسلمین کرده باشند زیرا که او تعالی
ناطق و مسلمین موافق اند درینکه لا یحاط به علم ولا تدرکه الابصار ولیس کمثله شیء و در
از تو بعلی از حضرت امام رضا ع منقولست که حضرت رسول صلعم فرمودند وقتی که مرا شب
بسوی اسمان بردند جبرئیل مرا بمکانی برد که هرگز در ان مقام نگذاشته بود پس خود مرا الله تعالی
از نور عظمت خود انچه خواست در توحید از ابی هاشم جعفری از حضرت امام ابی الحسن رضا ع
دا از الله تعالی که او را وصف میتوان کرد فرمودند ایا قران نخوانده گفتم بلی فرمودند ایا نخوانده
قول الله که لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار گفتم بلی فرمودند پس ابصار را می
شناسید گفتم بلی فرمودند ابصار چیست گفتم ابصار عیون است پس فرمودند بدرستی
که اوهام قلوب بزرگترست از ابصار عیون پس لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار
یعنی دارد پس فرمودند ای ابا هاشم اوهام قلوب ادق و اعم است از ابصار عیون زیرا که
تو بوهم خود ادراک میکنی سند و هند را و بلادی را که ندیدهٔ و داخل انها
نشده و ادراک بصر نمیشود پس اوهام قلوب که الله تعالی را ادراک نمیتوانند نمود ابصار
عیون چگونه میتوانند دید در توحید از ابراهیم بن محمد خزاز و محمد بن حسین مرویست که
گفتند داخل شدیم بمجلس حضرت امام ابی الحسن رضا علیه السلام حکایت کردیم انچه روایت می کنند

که حضرت رسول صلعم امر پروردگار خود را در هیئت جوان سی ساله منقطع که هر دو پای او مایل بسبزی بود
دیدند و گفتیم که هشام بن سالم و صاحب الطاق و میثمی میگویند که الله تعالی اجوف است تا ناف و
باقی مصمت پس امام عم در سجده افتادند و گفتند که خبر عبرائیل است که پاکی تو که نشناختند الله
ترا و نه توحید تو کرده اند پس برای همین وصف تو کرده اند پاکی و منزهی اگر ترا میشناختند
هر اینه وصف میکردند ترا بانچه وصف کرده نفس خود را الهی چگونه قلب دادند تا که ترا
که تشبیه میدهند ترا بغیر تو الهی وصف نمیکنم ترا مگر بچیزی که وصف کرده تو ذات خود را
و تشبیه نمیدهم ترا بخلق تو و تو سزاوار هر نیکی پس مگردان مرا از جمله قوم ظالمین
بعد از آن امام علیه السلام التفات بسوی ما کردند و فرمودند که هرچه توهم کرده اید الله
خلاف آن توهم کنید پس فرمودند که ما آل محمد ایم و ما ایم از اوساط ایم نه افراط میکنیم نه تفریط
نخواهد رسید بما غالی که از حد خود تجاوز کند و نخواهد رسید بما آنکه در مرتبه تفریط
باشد ای محمد بدرستی که حضرت رسول صلعم وقتی که نظر کردند بسوی عظمت امر پروردگار خود در
هیئت جوان سی ساله بودند ای محمد امر پروردگار من بزرگتر است از اینکه بصفت مخلوقات
باشد گفتیم فدای تو شویم که بود که پاهای او مایل بسبزی بود فرمودند که آنحضرت رسول صلعم
بودند وقتی که نظر کردند بقلب بسوی امر پروردگار خود نوری دید محیط که دیدن آن از نورهای
حجاب تا که ظاهر شود بر آنحضرت آنچه در حجابها بدرستی که انوار الهی بعضی سبز و بعضی
سرخ اند و بعضی سفید اند ای محمد بانچه کتاب و سنت ناطق است ما بآن قائلیم
در توحید از مرازم مرویست که گفت شنیدم از حضرت امام ابو عبد الله عم که فرمودند
که حضرت رسول صلعم امر پروردگار خود را بقلب دیدند و از محمد بن فضیل مرویست که گفت
سوال کردم حضرت امام ابو الحسن عم که آیا حضرت رسول صلعم پروردگار خود را دیدند فرمودند
آری بقلب خود دیدند نشنیده که الله تعالی میفرماید ما کذب الفؤاد ما رای آنحضرت
بچشم

بچشم ندیدند لیکن بچشم قلب دیده اند در توحید از حفص با عمرو مرویست که گفت سوال کردم از
حضرت امام ابو عبد الله عم از قول الله تعالی لقد رای من آیات ربه الکبری که آیات کدام
فرمودند که حضرت رسالت پناه صلعم جبرئیل را دیدند که بر ساق او در مانند قطرها بر بقل
بودند و او را ششصد جناح بود که ما بین السماء والارض پر کرده بود در توحید از یعقوب
بن اسحق روایتست که گفت نوشتم بخدمت حضرت امام ابو محمد عم و سوال نمودم که چگونه میپرستید
امر پروردگار خود را حال آنکه او را نمی بینید پس امام عم نوشتند که ای ابو یوسف بزرگتر است سید
من و مولای من و ولی نعمت من و پدر من و پدران من از اینکه پنهان شود گفت که سوال نمودم آیا
حضرت رسول صلعم امر پروردگار خود را دیده بودند فرمودند بدرستی که الله تبارک و تعالی بقلب
رسول خدا نمود از نور آنچه را خواست در توحید از ابن حبیب مرویست که گفت مذاکره نمودم
حضرت امام ابو عبد الله عم در خبری که روایت میکنند از رویت پس فرمودند که نور شمس
یک جزو است از هفتاد جزو نور کرسی و نور کرسی یک جزو است از هفتاد جزو نور عرش
و نور عرش یک جزو است از هفتاد جزو نور حجاب و حجاب یک جزو است از هفتاد جزو نور ستر
پس اگر در دعوی رویت صادق اند گو که بنظر بسوی آفتاب وقتی که سحاب حائل نباشد
تا بدانکه این ثقل و تشبیه است بر عجز قوی جسمانی زیرا که هرگاه که شمس مرئیست و بسوی او نظر نتوان
کرد پس بسوی آن ذات اقدس چگونه نظر کار توان نمود در توحید از ابو الحسن موصلی از حضرت
امام ابو عبد الله عم و ام مرویست که فرمودند حبری یعنی دانشمندی بخدمت حضرت امیر المؤمنین
عم آمد و گفت یا امیر المؤمنین عم آیا دیده امر پروردگار خود را وقتی که عبادت میکنی او را
پس فرمودند وای باد ترا نیستم من که عبادت کنم امر پروردگاری را که نه بینم گفت چگونه دیدی
او را فرمودند وای بر تو ادراک نمیکنند او را چشمها در مشاهده ابصار بلکه چنانچه چشم
سطحی میبینند ببینند الله تعالی را نمی بینند لیکن میبینند او را دلها بحقایق ایمان

از ابی بصیر مرویست که گفت گفتم بحضرت امام ابو عبدالله ع که خبر ده مرا از الله عز و جل که روز قیامت
مومنین او را خواهند دید فرمودند بلی و بتحقیق که دیده اند او را قبل از روز قیامت گفتم
کدام وقت دیده اند فرمودند وقتی که فرمود ایشان را الست بربکم گفتند بلی بعد ازان لمحه
ساعتی خاموش ماندند و بعد ازان فرمودند بدرستی که مومنین می بینند او جل شانه را در
دنیا پیش از روز قیامت آیا تو نمی بینی او را در این وقت ابو بصیر گفت گفتم فدای تو شوم این حدیث
از تو روایت کنم فرمودند نه بدرستی که اگر تو روایت خواهی کرد پس انکار خواهد کرد آنرا
منکر جاهل و تقدیر خواهد کرد که این تشبیه و کفرست و رویت قلبیه مانند رویت عینیه نیست
تعالی الله عما یصفه المشبهون والملحدون در توحید از عبدالله بن یونس از حضرت امام ابی
علیه السلام مرویست که فرمودند روزی حضرت امیر المومنین ع بر منبر کوفه خطبه میخواندند شخصی
که او را ذعلب میگفتند چرب زبان رسا در جواب و شجاع بود بایستاد و گفت یا امیر المومنین
آیا دیده پروردگار خود را فرمودند وای بر تو ای ذعلب نیستم من که عبادت کنم پروردگاری را
که او را نبینم گفت ای امیر المومنین چگونه دیده فرمودند که او جل شانه را بر چشمها نمی توان
دید لیکن می بینند او را قلوب بحقایق ایمان در نهج البلاغه از کلام حضرت امیر المومنین ع
مسطورست که فرمودند در حالتی که سوال کرده ذعلب یمانی که یا امیر المومنین آیا دیده
پروردگار خود را فرمودند آیا عبادت میکنم چیزی را که نبینم گفت چگونه دیده فرمودند
دیده نمی شود او را دیدن عیان بر چشمها لیکن می بینند او را قلوب بحقایق ایمان و او جل
شانه نزدیکست باشیا نه آنکه ملموس بود و دورست ازیشان نه آنکه مباین است و متکلم است
نه بزبان و مریدست نه بقصد و صانع است بی جارحه لطیف است که موصوف بخفا نیست بصیرست
که موصوف بحاسه نیست رحیم است که موصوف برقت نیست بر زمین می افتند وجوه پیش عظمت
او و می لرزند دلها از خوف او و در محاسن از بزنطی مرویست که شخصی از اهل جزیره از حضرت

امام

امام ابو عبدالله ع روایت کرده که فرمودند شخصی از یهود بخدمت حضرت امیر المومنین ع آمد و
گفت یا علی آیا دیده پروردگار خود را فرمودند نیستم من که عبادت کنم آن خدا را که نبینم او را
بعد ازان فرمودند که چشمها او را مانند مشاهده دیدن نمی بینند بلکه ایمان بغیب و برهان و دلالات در
عیانی از ذو الریاستین مرویست که گفت گفتم بحضرت امام ابو الحسن ع رضا علیه السلام که فدای
تو شوم خبر ده مرا از چیزیکه مردم در آن اختلاف دارند یعنی رویت یعنی میگویند که الله تعالی
را خواهند دید فرمودند ای ابو العباس کسیکه وصف کند الله تعالی را بخلاف آنچه او جل شانه
وصف خود کرده است که افترای عظیم بر الله تعالی بسته است قال الله تعالی لا تدرکه
الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر مراد ازین ابصار ابصار چشم نیست
بلکه ابصار قلب است و بر او عز و جل اسم و وهم را احاطه نیست و صفت نمی شود که چگونه است
در روضة الواعظین مسطورست که محمد حلبی از حضرت امام جعفر صادق ع سوال کرد که حضرت
رسول ص الله آیا پروردگار خود را دیده بودند فرمودند ع بچشم قلب دیده بودند اما ازینکه
ما اجل علیه الربا ابصار صفت ناظرین ادراک نمی کنند و سوال کردند حضرت امام جعفر صادق ع
را که آیا الله تعالی در معاد دیده خواهد شد فرمودند تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا بدرستی
که ابصار ادراک چیزی نمی کنند که او را رنگی باشد و کیفیتی و الله خالق الوان و کیفیت در
مصباح الشریعه از هشام مرویست که گفت بودیم نزد حضرت امام جعفر صادق ع که معاویة بن
وهب و عبد الملک بن اعین آمدند و معاویة بن وهب گفت یا ابن رسول الله چه میفرمائی
در خبری که روایت میکنند که حضرت رسول الله ص پروردگار خود را دیده اند پس بکدام صورت
دیده اند و حدیثی روایت می کنند که مومنین الله تعالی را در بهشت خواهند دید پس امام ع
تبسم نمودند بعد ازان فرمودند ای معاویه چه قبیح است که شخصی هفتاد سال یا هشتاد سال
در ملک الله تعیش نموده نعمتهای او را بخورد و او را نشناسد حق شناختن

اند پس ایشان فرمودند که ای معاویه بدرستی که محمد آفریدگار خود را بمشاهده عیان ندید بدیده و لیکن
که رؤیت بر دو وجه است رؤیت قلب و رؤیت بصر پس کسیکه مراد او از رؤیت رؤیت قلب
مصیب است و کسیکه مراد او از رؤیت رؤیت بصر داشته است بتحقیق که کافر باللّه تعالی و بآیات
او شده و نیز آنکه حضرت رسول ص فرمودند کسیکه تشبیه دهد اللّه تعالی را بمخلوقات او بتحقیق
که کافر است و هر اینه حدیث کرد بدرستی از پدر خود از حضرت امام حسین ع که سوال کردند حضرت
امیر المؤمنین ع را که ای برادر رسول خدا آیا دیدی پروردگار خود را فرمودند که چگونه عبادت
کنم کسی را که نه بینم او را او نمی بیند او را عیون بمشاهده عیان لیکن می بینند قلوب بحقایق ایمان
و اگر نه بینند هرگز مؤمن آفریدگار خود را بمشاهده بصر این چنین بصر در رؤیت بصر واقع شود از
جمله مخلوقات خواهد بود و لابد است مخلوق را از خالق پس بتحقیق که او را اسم را محدث
و مخلوق قرار داده است و کسیکه تشبیه دهد اللّه تعالی را بخلق او پس بتحقیق که با او حق تعالی شریکی
قرار داده نبل باد مستبعد را با تشبیه آنکه قول اللّه تعالی لا تدرکه الابصار و هو یدرک
الابصار و هو اللطیف الخبیر و قوله تعالی لن ترانی و لکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف
ترانی فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا نوری از انوار الهی بر جبل بمقدار روزن سوزن طالع
شده بود که زمین بلرزه در آمد و جبال تمام فنا بود شدند و حضرت موسی بیهوش افتاد
که ای فرشتگان روح بید باز گشت گفتند پاکی و منزهی تو بیچگونه بسوی تو از قول کسیکه گمان
رؤیت تو دارد و در رجوع نمودم بسوی معرفت خود که ابصار ادراک نمی تواند نمود من اول مؤمنانم
و اول اقرار کنندگانم بانکه تو مری نیستی بدیده بعنیری و نود در منظر اهل هستی عبارات امام ع
فرمودند بدرستی که افضل فرایض و او جبات بر انسان معرفت آفریدگار است و اقرار
بعبودیت برای او و حد معرفت آنست که بشناسد که نیست خدائی غیر او و شبیه و نظیری ندارد
و قدیم ثابت است و موجود است غیر معدوم موصوف است به نه تشبیه لیس کمثله شیء و هو

السمیع

السمیع البصیر و بعد از آن معرفت پیغمبر است و شهادت به نبوت او و ادنی معرفت رسول اقرار به نبوت اوست
و اقرار بیان که آنچه پیغمبر از کتاب او آورده حق است از جانب اللّه است بعد از آن معرفت امام است
آنکه با و رجوع کند در حال عسر و یسر و ادنی معرفت امام آنست که امام را معادل پیغمبر بداند
در درجه نبوت و وارث پیغمبر شناسد و طاعت او را طاعت خدا و طاعت رسول خدا داند و تسلیم
او در هر امر کند و در امور بسوی او کند و اخذ بقول او نماید و بداند که امام بعد پیغمبر علی بن
ابیطالب است و بعد او حسن و بعد او حسین و بعد او علی بن حسین و بعد او محمد بن علی و بعد از
من بیان امام جعفر صادق ع خود را فرمودند و بعد از من موسی فرزند من و بعد او علی فرزند
او و بعد او محمد فرزند او و بعد او حسن فرزند او و حجت فرزند حسن است و بعد از آن حضرت
صادق ع فرمودند که ای معاویه در این کلام برای تو اصل قرار داده ام پس بر آن عمل کن و اگر
بمیری بر حالتی که هستی هر اینه حال تو بدترین احوال خواهد بود و معرور بقول کسیکه گمان
رؤیت اللّه تعالی به بصر دارد مشو و بتحقیق که حقیقت غریبه از این گفته اند که حضرت
بسوی مکروه کرده اند و ابراهیم ع را نسبت کرده اند بحیز به تکبر نسبت کرده اند و داود ع را نسبت
بیان جز نسبت کرده اند از حدیث زید و امیر المؤمنین علیه السلام نسبت کرده اند از حدیث خطبه
که ایشان اراده کرده اند از این حدیثها تو بیخ اسلام تا که بر اعقاب خود بر گردند بجهت جمع
الشهودی تا نبیند اعمی اللّه ابصارهم کما اعمی قلوبهم تعالی اللّه عز و جل عن ذلک علواً کبیرا و در
از محمد بن عبید مروی است که گفت نوشتم بخدمت امام ابو الحسن رضا ع و سوال کردم از
رؤیت و از آنچه روایت می کنند از عامه و خاصه و درخواست کردم که این را برای من شرح
فرمایند پس امام ع بخط خود نوشتند که متفق اند جمیع مردم برآنکه نزاع نیست در عبارات ایشان
که بدرستی که معرفت از جهت رؤیت ضروریست پس هرگاه جایز شود که دیده شود معرفت او حاصل
خواهد شد پس آن معرفت ایمانست یا ایمان نیست اگر ایمان باشد پس معرفتی که در دار دنیا از

از جهت گناه حاصل شده است ایمان نخواهد بود زیرا که این صفات با تو در دنیا هیچ یکی مؤمن
نباشد برای آنکه ایمان عبارتست از رویت شده کسی را در دنیا رویت حاصل نشده و اگر معرفت
از جهت رویت ایمان نباشد پس این معرفت که از جهت اکتساب در دار دنیا حاصل کرده است
در معاد زایل خواهد شد یا باقی خواهد ماند اگر زایل شود پس هیچ یکی از انبیا و اولیا و
مؤمنین مؤمن نمانند و این باطل است و اگر باقی خواهد ماند پس لازم می‌آید که دو ضد در یک زمان و
در قلب واحد و ضد یعنی حاصل شود یکی قوی تر از دیگر باشد پس دلیل است بر آنکه الله عز
و جل در آخرت دیده نخواهد شد زیرا که مرئی بودن او به چشم مقتضی نسبت حیز است که وصف کردیم
اثواب آنکه نفع حاصل می‌شود به سبب آن از معارف که در دنیا به دلیل شناخته است الله
و در آخرت معاینه خواهند یافت ابواب الصفات باب نفی ترکیب افعال و صفات
و بیان آنکه الله تعالی محل حوادث و تغیرات نیست و ما قبلا باقی که در این باب وارد شده است
دو فرق در میان صفت ذات و صفات افعال و در عیون و توحید و امالی از حسین بن خالد
مرویست که شنیدم حضرت امام رضا علیه السلام را که می‌فرمودند الله تعالی همیشه عالم و قادر و حی و
قدیم و سمیع و بصیر بوده است گفتم یا ابن رسول الله قومی می‌گویند که الله عز و جل همیشه عالم
بعلم است و قادر بقدرت و حی بحیوة و قدیم بقدم و سمیع بسمع و بصیر ببصر پس فرمودند هر
کسیکه قایل باشد بآن و تدین باین قول شود بتحقیق که با الله عز و جل خدای دیگر اختیار کرده است
و از ولایت ما قایل نیست بعد از آن فرمودند همیشه بوده الله تعالی عالم و قادر و حی و قدیم و
سمیع و بصیر و قادر است در توحید و امالی از محمد بن عماره از پدر خود روایت می‌کنند که گفت
سوال کردم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را و گفتم یا ابن رسول الله خبر ده مرا از الله که آیا او را
رضا و غضب هست فرمودند بلکی آن رضا و غضب نیست به وجهی که در مخلوقات یافت می‌شود
بلکه غضب الهی عقاب او است و رضای او ثواب او و در توحید و عیون از عبد العزیز مرویست
که گفت

که گفت سوال کردم حضرت امام موسی رضا ع را از قول الله تعالی نسوا الله فنسیهم فرمودند بدرستی
که الله تعالی را نسیان و سهو نمی‌باشد بلکه نسیان و سهو مخلوق و محدث است الا نمی‌شنوی قول الله
تعالی می‌فرماید و ما کان ربک نسیا بلکه معنی آنست که جزای نسیان ایشان را خواهد داد یعنی آنکه
تعالی خود روز قیامت را فراموش کرده‌اند پس الله تعالی نیز ایشان را با ایشان خواهد داد چنانکه عز و جل
شانه فرموده لا تکونوا کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم اولئک هم الفاسقون و فرموده است
فالیوم ننسیهم کما نسوا لقاء یومهم هذا یعنی ترک می‌کنیم ایشان را چنانکه ترک کرده‌اند استعداد
لقای این روز قیامت را و در توحید و معانی الاخبار از حمزه بن ربیع از کسیکه او را روایت کرده است
روایتست که گفت بودم در مجلس حضرت امام محمد باقر علیه السلام وقتی که داخل شد بر او عمرو بن عبید که رئیس
معتزله است پس گفت امام را که فدای تو شوم قول الله تعالی را فرموده و من یحلل علیه غضبی فقد
هوی یعنی هر که فرود آمد بر او غضب من پس بتحقیق که افتاد در هلاکت غضب چیست امام
علیه السلام فرمودند آن غضب عقاب است نه مانند صفتی که در آدمی پیدا شود و هر که گمان
برد که الله تعالی زایل می‌شود از کیفیتی بسوی کیفیتی دیگر پس بیان او کرده به باقی
که مخلوق وصف کند بدرستیکه الله تعالی فلما آسفونا انتقمنا منهم فرموده که الله تعالی غضب
نمی‌کند مانند غضب ما لیکن اولیای خود را مخلوق نموده است که تدبیر کنند کان الذین لعنای
الهی و غضب ایشان غضب او است زیرا که ایشان را داعی الی الله و هادی کرده است پس اینکه غضب
خدا عارض می‌شود چنانکه بخلوق به تحقیق که فرموده است من اهان لی ولیا فقد بارزنی با
لمحاربة و دعانی الیها و نیز فرموده است من یطع الرسول فقد اطاع الله و نیز فرموده ان الذین
یبایعونک انما یبایعون الله این است که طریق ثوابت که ذکر کردیم و هم چنین رضا
و غضبیات و غیر آن از اشیا که مانند این باشد در توحید و معانی الاخبار روایت از هشام
بن حکم که سوال کرد شخصی از امام ابو عبد الله علیه السلام از آنکه الله تعالی را خشنودی و ناخشنودی

هست فرمودند آری و لیکن نیست از خشنودی و ناخشنودی بر نهج الخبر یافته میشود یعنی آنکه معلوم
میشود ما را از مخلوقات مثل انسان و مانند آن بلکه نیست که خشنودی در مخلوق کیفیتی است که
جا او با این معنی که مخلوق فعل نیست بلکه منفعل میشود از آن پس تغییر میشود آن مخلوق از حالی بحالی که پیش
از آن خشنودی بود زیرا که مخلوق کیفیات و تغیرات دارد و ساخته شده بهم دیگر مرکب است
از اجزاء و چیزها های را در مخلوقات دخول و راه دخول هست یا این معنی که منفعل میشود
مخلوق قبول اثر از دیگری میکند و اجزاء او بهم کار میرسانند و خداوند داخل نیست و واحد الذات
پس رضای او عبارتست از ثواب او و غضب او عقاب او و بی آنکه چیزی او را در ذات داخل شود
که تغییر دهد او را از حالی بحالی زیرا که این از صفات مخلوقین عاجزین محتاجین است
و او جل شانه عزیز و رحیم است که او را حاجت نیست بچیزی از مخلوقات و خلق همه محتاج بسوی
او بند و خلق اشیاء را نه از حاجت نیست و اختراع و ابداع عالم را بسبب نه از احتیاج از هشام بن حکم مرویست
که گفت سوال کرد زندیقی از حضرت امام جعفر صادق و گفت که آیا الله تعالی عالم بود بمجد تا آنکه
الهای اخلاف میشود مثل آنکه موجود باشد فرمودند که از ازل عالم جمیع اشیا بود و بعد از آن لحال
شد و گفت آیا الله تعالی مختلف است یا مؤتلف فرمودند که اختلاف و ائتلاف لایق او عز اسمه
نیست زیرا که اختلاف موجب تجزی است و ائتلاف مستلزم تبعیض پس او لا مؤتلف و لا مختلف
نزاه گفت پس چگونه است الله واحد فرمودند واحد در ذات است نه واحد مانند دیگر
عددها است زیرا که واحد سوای او عز اسمه متجزی است والله تبارک و تعالی واحد غیر متجزی است
و عدد بر او واقع نمیشود در احتجاج مسطور است که بعضی از اصحاب ما که روایت کرده اند که عمرو بن عبید
بخدمت حضرت امام محمد باقر آمد و گفت فدای تو شوم الله تعالی فرموده است و من یحلل علیه
غضبی فقد هوی آن غضب چیست فرمودند عذابست ای عمرو غضب بیانست هر که در مخلوق
که شبیه اشیاء منکر باشد تغیر احوال او میشود پس هر که گمان دارد که الله تعالی را غضب

و رضا از حالی بحالی تغییر دهد هر آینه کرده او را بصفات مخلوقات موصوف کرده است در احتجاج
مسطور است که عمرو بن عبید بخدمت امام باقر آمد تا امتحان امام کند پس گفت فدای
تو شوم چیست معنی قول الله تعالی اولم یر الذین کفروا ان السموات والارض کانتا
رتقا ففتقناهما این رتق و فتق چیست فرمودند کانت السماء رتقا لا تنزل القطر از
آسمان نازل نمیشد و کانت الارض رتقا لا تنبت نبات از زمین نمیرسید پس فتق شد آسمان
بقطرات و فتق شد زمین را به نبات و رتق البنا را گویند و فتق ضد آنست پس عمرو
برگشت و هیچ اعتراضی بخاطرش نرسید که اعاده نماید بعد از آن برگشت و گفت فدای تو شوم
خبر ده مرا از قول الله تعالی که و من یحلل علیه غضبی فقد هوی مراد از غضب چیست
فرمودند ای عمرو مراد از غضب الهی عقابست ای عمرو هر که گمان کند که الله تعالی را چیزی تغییر می
دهد تحقیق که آن کس کافر است در امالی از ابی بصیر مرویست که گفت شنیدم حضرت امام
ابو عبدالله ع را که فرمودند همیشه الله تعالی ابدا رب بود و معلومی نبود و همیشه قادر بذاته
بود و مقدوری نبود گفتم فدای تو شوم الله تعالی همیشه متکلم نیز بود فرمودند کلام
محدث است الله تعالی بود و متکلم نبود بعد از آن ایجاد کلام نمود در توحید از هرون
بن عبدالملک مرویست که گفت سوال کردم حضرت امام جعفر علیه السلام را از توحید پس
فرمودند که او جل شانه ثابت و موجود است و معدوم نیست و بعضی از صفات مخلوقین
موصوف نیز و صفات الهی و اسماء او که صفات در مخلوقات یافته میشود و اطلاق کرده جایز
مانند سمیع و بصیر و رؤف و رحیم نیز بآن معنی که بر الله تعالی اطلاق میکنند و صفات ذات
و غیر الله تعالی اطلاق میکنند و او جل اسمه نور است که در آن ظلمت نیست و نور عبارت
از وجود است و ظلمت از امکان و حی است که موت را با او راه نیست و عالم است و جاهل
نیست و صمد است و مجوف نیست و او عز اسمه کار ما نوری الذات و حی الذات و علیم الذات

وعالم الذات و صعد الی الذات است در توحید از جابر از حضرت امام باقر ع مرویست که فرمودند بد رستی
که الله تعالی بود و نبود چیزی غیر او و نور است که ظلمت در نیست و صادقست که دروغ در نیست
و عالم است که در وی جهل نیست و حی است که در وی موت نیست و الیوم نیز هم چنین است و تا ابد الآباد هم
چنین خواهد بود در توحید از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که در وصف
قدیم فرمودند که او جل شانه واحد واحد و صمد است و واحد المعنی است که معانی کثیره مختلف ندارد
گفتم فدای تو شوم گمان می کنند از اهل عراق که الله تعالی می شنود بچیزی و می بیند بچیزی
دیگر فرمودند که دروغ می گویند و الحاد کرده اند و تشبیه کرده اند بدرستی که الله تعالی از آن
بدرستی که او جل شانه سمیع و بصیر است می شنود بچیزی که می بیند بچیزی که می شنود محمد بن مسلم
گفت که گفتم گمان می کنند که الله تعالی بصیر است بر نحوی که مردم تعقل می کنند فرمودند برتر است
الله تعالی از این و صفات رب که تعقل صفات مخلوق نیست و الله تعالی موصوف بصفات
مخلوقات نیست در توحید از هشام بن حکم مرویست که گفت سوال کرد زندیقی حضرت امام ابو
ابو عبدالله علیه السلام را که الله تعالی سمیع بصیر است پس امام علیه السلام فرمودند که الله تعالی سمیع و
بصیر است بی جارحه و بی آلت بلکه سمیع بنفسه و بصیر بنفسه است و اینکه می گویم سمیع بنفسه است مراد
این نیست که الله تعالی چیزی دیگر است و نفس چیزی دیگر بلکه برای افهام تو می گویم و مرجع
بسوی این است که او جل شانه سمیع و بصیر و عالم و خبیر است بی اختلاف ذات و بی اختلاف
معنی در توحید از هشام بن سالم مرویست که گفت داخل شدم شدم بمجلس حضرت امام ابی
عبدالله علیه السلام پس امر فرمودند که آیا نعت می کنی وصف الله تعالی را گفتم آری فرمودند
بگو پس گفتم هو السمیع البصیر فرمودند که این صفتی است که مخلوقات در آن شریک اند گفتم
پس چگونه نعت او کنم فرمودند که او نوریست که در آن ظلمت نیست و حیاتیست که در او
موت نیست و علم است که در او جهل نیست و حقیست که باطل نیست هشام بن الحکم گفت که از زند

که از نزد آنحضرت برآمدم و اعلم الناس بتوحید شدم ای ابن مجاشع حضرت
صادق علیه السلام از آبای کرام و از حضرت رسول صلعم روایت کرده
فرمودند قال الله تعالی کل یوم هو فی شان بدرستی که از شان او نیست که
ببخشد گناهی را و فرو نشاند غمی را و بلند کند قومی را و پست کند قوم دیگر را
توحید از ابی بصیر مرویست که گفت شنیدم حضرت امام ابی عبدالله را که فرمودند از ازل الله تعالی
پروردگار ماست و علم ذات او بود و معلومی نبود و سمع ذات او بود و مسموعی نبود و بصر ذات او
و مبصری نبود و قدرت ذات او بود و مقدوری نبود پس هر گاه که احداث اشیا نمود و معلومات
بعالم کون آمدند علم از ازل بهمه حال جاری بر معلومات و واقع شد یعنی بر نفی که در ازل معلوم
الهی بودند علم در خارج بر آن منطبق شد و سمع بر مسموع و بصر بر مبصر و قدرت بر مقدور
ابو بصیر گفت که گفتم پس الله تعالی همیشه متکلم نیز بود فرمودند بدرستی که کلام صفت حادث است
ازلی نیست الله تعالی بود و متکلم نبود در توحید از حماد بن عیسی روایت که گفت سوال کردم از حضرت
امام ابو عبدالله ع را که آیا در ازل الله تعالی عالم بود فرمودند از کجا عالم بود حال آنکه معلوم
نبود گفتم الله تعالی سامع بود فرمودند از کجا سامع بود حال آنکه مسموعی نبود گفتم در ازل
بصیر بود فرمودند از کجا بصیر بود حال آنکه مبصری نبود از آن فرمودند همیشه بود الله تعالی علیم
و سمیع و بصیر ذاتا بلکه سائل سوال کرده از آنکه در ازل معلومات و مسموعات و مبصرات حاضر بودند
امام انکار کردند بعد از آن بیان فرمودند که الله تعالی در ازل متصف باین صفات بود بی
وجود معلومات و مسموعات و مبصرات   علم و کیفیت آن و آیاتی که وارد است در آن
و هو بکل شیء علیم یعنی او است بهر چیز دانا در توحید و عیون از حسین بن بشار
روایت که گفت سوال کردم حضرت امام موسی ع را که آیا الله تعالی دانا بود باشیائی که بوجود
نیامده بودند که بعد از موجود شدن چنین و چنین خواهند بود یا عالم آن نبود فرمودند الله

فرموده اند الله تعالی جل جلاله عالم بالاشیاست پیش از وجود ایشان چنانکه فرموده انا کنا نستنسخ ما کنتم
تعملون و در حق اهل نار فرموده ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه وانهم لکاذبون پس
معلوم شد که الله تعالی میداند که اگر باز گرداند ایشان را اهل نار را اعاده منهی عنه خواهند کرد و نیز ملائکه را
فرموده وقتی که ملائکه گفتند اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء ونحن نسبح
بحمدک ونقدس لک در جواب ایشان عز اسمه فرموده انی اعلم ما لا تعلمون پس الله تعالی عالم
اشیا سابق بر اثبات و قدیم است پیش از آنکه خلق مخلوقات کند پس چیزی که از پیدا
ما که خلق نتوانیم کرد و علم الهی ما را سابق از افعال ذهن چنین است که بصیر و دیدکار ما علیم و
سمیع و بصیر در معانی الاخبار از محمد بن مسلم مرویست که گفت سوال کردم حضرت امام ابو عبد الله
از قول الله تعالی که یعلم السر واخفی فرمودند که سر چیزیست که در ذهن خود مخفی کنی و اخفی
آنست که در دل تو خطور کند و از او فراموش کنی در معانی الاخبار از بعض اصحاب ما از حضرت
امام ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده در معنی قول الله تعالی عالم الغیب والشهادة که فرمودند
غیب آنست که هنوز بوجود نیامده است و شهادت چیزی در وجود آمده و معدوم شده در معانی
الاخبار از عبد الرحمن بن سلمه جریری روایت که گفت سوال کردم حضرت امام ابو عبد الله
علیه السلام را از قول الله تعالی که یعلم خائنة الاعین فرمودند آیا نمی بینی که کسی نظر میکند
بسوی چیزی بظاهر چنان مینماید که گویا او را نمی بیند این را خائنة الاعین گویند در توحید
و عیون از هروی منقولست که گفت سوال کرد مامون از حضرت امام رضا علیه السلام و این حدیث
طویلست از قول الله تعالی لیبلوکم ایکم احسن عملا پس فرمودند که الله تعالی مخلوقات را
موجود کرد تا بیازماید ایشان را بتکلیف طاعت و عبادت خود نه بر سبیل امتحان و
تجربه زیرا که او جل شانه ازلا عالم بجمیع اشیاست در معانی الاخبار از ابی بصیر مرویست که گفت
سوال کردم حضرت امام رضا را از معنی قول الله تعالی وما تسقط من ورقة الا یعلمها

ولا حبة

ولا حبة فی ظلمات الارض ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین پس فرمودند که ورق
عبارتست از سقطات و حبه از ولد و ظلمات الارض از ارحام و رطب آنکه زنده ماند و یابس آنکه
بمیرد و احوال همه اینها در کتاب مبین هست در تفسیر علی بن ابراهیم مسطورست قول الله تعالی
یعلم ما تحمل کل انثی وما تغیض الارحام وما تزداد وکل شیء عنده بمقدار یعنی میداند الله
تعالی آنچه در شکم انثی است و آنچه وضع میشود پیش از تمام شدن مولود و آنچه زیاده میشود
بر نه ماه و در روایت ابی الجارود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست در قول الله تعالی که
سواء منکم من اسر القول ومن جهر به فرمودند که سر و علانیه نزد وی او و قول نیز نزد
برابرست و علی بن ابراهیم گفته در قول الله تعالی وسارب بالنهار یعنی تحت الارض پس
فوق الارض وتحت الارض پیش الله تعالی مساویست که علم او بهمه محیط است در تفسیر علی بن ابراهیم
مسطورست قول الله ان الله عنده علم الساعة وینزل الغیث ویعلم ما فی الارحام
وما تدری نفس بای ارض تموت ان الله علیم خبیر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند
که این پنج چیز هیچکس اطلاع ندارد و غیر از ملک مقرب و نبی مرسل نیز اگر آن از صفات الهی است
در توحید از فتح بن یزید جرجانی منقولست که گفت گفتم حضرت امام ابو الحسن علیه السلام را از آنکه
آیا میداند الله تعالی اشیائی را که بوجود نیامده اند بعد از وجود چگونگی حالات ایشان
بدرستی که مسئله تو صعب است با ایشان قول الله تعالی که می فرماید لو کان فیهما آلهة
الا الله لفسدتا و قوله تعالی ولعلا بعضهم علی بعض و حکایت اهل نار فرمودند ا
ارجعنا نعمل صالحا غیر الذی کنا نعمل و فرموده است ولو
ردوا لعادوا لما نهوا عنه پس تحقیق که از آیات ظاهر شد که الله تعالی حقایق اشیا را
پیش از وجود میداند که چنین و چنین خواهد بود در توحید از علی بن فضال منقولست
که گفت رسیدم نزد حضرت امام ابو عبد الله علیه السلام پس گفتم الحمد لله منتهی علمه فرمودند چنین مگوی

علم الهی آنها نیست در توحید از کاهلی منقولست که گفت نوشتم بسوی حضرت امام ابو الحسن علیه السلم
که دعا را باین ختم میخواهم الحمد لله منتهی علمه پس نوشتند بسوی من که اینچنین مگو بلکه بگو
الحمد لله منتهی علمه رضاه در توحید از هشام بن حکم از حضرت امام ابی عبد الله ع مرویست که فرمودند
علم از جمله کمالات الوهیت در توحید از عمران از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که فرمودند
علم مانند دست نیست بلکه در بعض احادیث تاویلات بسیار کرده مانند اما اظهر آنست که تشبیه
برای بیان نفی است چنانکه دست اظهر اعضای انسانست هم چنین معلومات نزد الله تعالی ظاهرند
و جمیع اشیا را میداند چنانکه تو دست خود را میدانی و این مثلیست میان عرب معروف
در توحید از ابن حازم مرویست که گفت گفتم حضرت امام ابو عبد الله ع که آیا میباشد چیزی
و هست و خواهد بود تا روز قیامت آیا نبوده در علم الهی فرمود بلی معلوم بود پیش از آنکه
اسمان و زمین موجود شوند در توحید از ابن حازم مرویست که گفت سوال کردم حضرت
امام ابو عبد الله ع را که آیا هیچ چیزی امروز هست که علم الهی پیش از وجود محیط بان نشده
باشد فرمودند نی بلکه همه اشیاء در علم الهی بودند پیش از انکه اسمان و زمین بوجود ایند
در توحید از صیقل از حضرت امام ابو عبد الله علیه السلم مرویست که فرمودند بدرستی که الله تعالی
علمیست در او جهل نیست و حیاتیست که در او موت نیست و نوریست که در او ظلمت نیست
در توحید از یونس که گفت گفتم حضرت امام ابو الحسن علیه السلم را که روایت میکنیم ما که الله تعالی
علم است در او جهل نیست و حیاتیست که در او موت نیست و نوریست که در او ظلمت نیست
در توحید از یونس که گفت گفتم حضرت امام ابو الحسن ع را که روایت میکنیم که الله تعالی علمیست
در او جهل نیست و حیاتیست که در او موت نیست و نوریست که در او ظلمت نیست فرمودند
هم چنین است در توحید از ابن سنان از جعفر بن محمد از پدر خود علیهما السلم مرویست که فرمودند
بدرستی که الله تعالی را علمیست خاص و علمیست عام اما علم خاص آنست که جز آن علم ملائکه

مقربین و انبیاء مرسلین نیز اطلاع ندارند اما علم عام آنست که ملائکه و انبیاء مرسلین مطلع شده اند
بتحقیق که از علم او بما رسیده است در توحید از ابن مسکان روایتست که گفت سوال نمودم
حضرت امام ابو عبد الله ع را از الله تعالی که آیا عالم بود بمکان پیش از انکه خلق مکان نماید
یا دانا شد وقت خلق و بعد خلق پس فرمودند تعالی الله که الله تعالی همیشه عالم بمکان بوده پیش
از بودن ان چنانکه عالمست بان بعد از بودن ان و همچنین است علم او بجمیع اشیا چنانکه علم
او بمکانست در توحید از جابر از حضرت امام ابو جعفر علیه السلم منقولست که فرمودند بدرستی
که الله تعالی را علمیست که غیر او نمیداند و علمیست که ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین میدانند
و ما میدانیم در توحید از عبد الاعلی از حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلم مرویست که فرمودند
علم الهی موصوف بمکان نمیشود یعنی علم او مخصوص بمکانی نیست بلکه نزدیک و دور نسبت بعلم
او مساویست و علم الهی موصوف بکیفیت نیست یعنی بر کیفیت علم مخلوقین نیست که علم او دریافت
توان نمود و نیست در میان الله تعالی و در میان او حدی یعنی علم او مغایر ذات او نیست در
توحید از محمد بن مسلم از حضرت امام باقر ع مرویست که فرمودند بود الله تعالی و هیچ چیزی
غیر او نبود و دائم عالم بمکنونات بود پس علم او تعالی بمکنونات پیش از وجود انها چنان
بود که الحال بعد از وجود انهاست در توحید از فضیل بن سکره مرویست که گفت گفتم حضرت
امام باقر علیه السلم را فدای تو شوم اگر خاطر ایشان تعلیم فرمائی که آیا الله تعالی پیش از خلق خلق عالم
بخود بود یا نبود بانکه من و اصحاب بدرستی که در این مسئله مو الثابت اختلاف دارند بعضی میگویند
که الله تعالی عالم بود که من و اصحاب پیش از انکه خلق خلق اشیا نماید و بعضی میگویند که البته
همچنین است یعنی اگر علم او تعالی بچیزی که موجب وجود آن چیز شود و بعضی میگویند که اگر ولیکن
گفتیم که الله تعالی در ازل عالم بود بانکه غیر او نبود پس لازم می‌اید که اثبات غیر او در ازل
کرده باشیم پس اگر ای سید من صواب دانی این مسئله را تعلیم من فرمائی پس امام علیه السلم

فرمودند که همیشه الله تعالی عالم بود بدانکه امام علیه السلام ملتفت بسوی بیان فسادی که نامنی شک یان
که فرقه اند شده اند برای تعلیم اینکه خوض در مسایل که متعلق بذات و صفات دارند نباید کرد زیرا که
ایشان از آن قاصر اند در توحید از ایوب بن نوح منقولست که گفت نوشتم بخدمت امام ابو الحسن
علیه السلام و سوال نمودم از اینکه آیا الله تعالی عالم بود باشیا پیش از آنکه خلق اشیا کند و تکوین اشیا
نماید یا نمی دانست تا که خلق آنها یا اراده خلق آنها نمود پس دانست آنچه مخلوق کرد وقت مخلوق
کردن پس جواب واقع شد بخط امام علیه السلام که الله تعالی در ازل عالم باشیا بود چنانکه الحال
عالم است در توحید و عیون الاخبار از محمد بن سنان منقولست که گفت سوال نمودم از حضرت
امام ابو الحسن رضا علیه السلام که آیا الله تعالی عارف بنفس بود پیش از خلقت خلق فرمودند آری
گفتم میدید و میشنید نفس خود را فرمودند محتاج بسوی آن نبود زیرا که نفس او از چیزی
طلب و سوال نمی نمود نفس هو و هو نفسه و قدرت او نافذ بود پس محتاج نبود بسوی اینکه
نام مقرر کند برای خود ولیکن اختیار کرده بنفس اسما را تا دیگران بآن اسما دعوت نمایند
چه اگر دعوت باسم نکنند شناخته نشود پس اول اسمی که برای خود اختیار نمود علی عظیم است
زیرا که بالاتر همه اسما الله است و معنی آن اینست که الله اسم او و علی عظیم است و این اول اسمهاست
چه او عز و جل اسم برتر و غالب بر همه اشیاست در توحید از حفص روایت است که گفت سوال
کردم بخدمت حضرت امام ابو عبد الله علیه السلام از قول الله عز و جل که وسع کرسیه السموات
والارض فرمودند مراد از کرسی علم الهی است در توحید از عبد الله بن سنان از حضرت
امام ابو عبد الله علیه السلام در معنی قول الله تعالی که وسع کرسیه السموات والارض روایتست
که فرمودند سموات والارض و آنچه در میان آنهاست در کرسی است و عرش آن علمی است
که هیچکس برآن قدرت ندارد بدانکه اطلاق عرش و کرسی بر علم الله تعالی
می کنند در توحید از ابن حازم مرویست که گفت سوال نمودم حضرت امام ابو عبد الله علیه السلام

کرابا الیوم

که آیا الیوم چیزی هست که در ازل معلوم الهی نبوده باشد فرمودند نی و کسیکه قایل باین باشد
در غزبان و وبال افکند او را الله تعالی گفتم آیا می بینی که آنچه بوده و هر چه خواهد بود تا روز قیامت
همه در علم الهی است فرمودند بلی پیش از خلقت خلق عالم الهی محیط بهمه اشیا بود چنانکه الحال هست در
بصایر از فضیل از حضرت امام ابو جعفر علیه السلام منقولست که فرمودند بدرستی که الله تعالی را علم
دو قسم است یکی علم مبذول و دیگر علم مکنون اما علم مبذول بدرستی که نیست از آن چیزی که
ملائکه و رسل می دانند مگر اینکه ما می دانیم اما مکنون آنست که نزد بیت الله تعالی است در ام
الکتاب در بصایر از فضیل از حضرت امام ابو عبد الله علیه السلام مرویست که فرمودند بدرستی
که الله تعالی را علمی است که مخصوص ملائکه و انبیاء و رسل است مگر اینکه ما می دانیم و علمی است
که مخصوص جناب الهی است که ملائکه مقرب و ملائکه و انبیاء و رسل نیز اطلاع ندارند در بصایر
از [illegible] که بالا آمده است سند او مرویست که حضرت امام ابو عبد الله علیه السلام فرمودند الله تعالی
را دو علم است علمی است که تعلیم ملائکه و رسل خود نموده است و علمی است که غیر او کسی
نمی داند پس علمی که تعلیم ملائکه و انبیاء خود نموده ما هم میدانیم و آنچه خارج میشود از علمی که غیر او
کسی نمیداند بسوی ما می آید در خرایج از ابو هاشم جعفری منقولست که گفت سوال کرد محمد بن
صالح ارمنی از حضرت امام ابو محمد علیه السلام از معنی قول الله تعالی یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده
ام الکتاب فرمودند آیا محو می نمود مگر چیزی که موجود است و آیا ثابت میشود
مگر چیزی که موجود نباشد [illegible] فرع موجود شدن است و اثبات نمودن فرع معدوم
بودن پس از این کلام مستفاد میشود که الله تعالی در حالت وجود و عدم اشیا عالم باشیاست پس
محمد گفت که در دل خود اندیشیدم که این خلاف قول هشام بن حکم است که میگوید که الله
تعالی اشیا را نمی داند مگر چیزی که موجود نباشد [illegible] پس امام علیه السلام نظر کرده بسوی من
و فرمودند که [illegible] عالم باشیاست پیش از وجود آنها گفتم گواهی میدهم

کرحمت الله هستی در تفسیر عیاشی از داود رقی مرویست که گفت سوال کردم حضرت امام ابو عبدالله
را از قول الله تعالی که ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یعلم الله الذین جاهدوا منکم فرمودند
بدرستی که الله تعالی میداند آنچه را که خواهد بود پیش از آنکه بوجود آید که ما میشنویم چکان
خود میبوده و میدانست که کدام یک از ایشان جهاد خواهد نمود و کدام یک جهاد نخواهد نمود
چنانکه میداند که خلق میخواهد مرد پیش از آنکه بمیراند ایشان را و حال آنکه ندیده است
ایشان را صلی که زنده اند در تفسیر عیاشی از حسین بن خالد مرویست که گفت سوال کردم
حضرت امام ابو الحسن علیه السلام را از قول الله تعالی که ما تسقط من ورقة الا یعلمها ولا حبة
فی ظلمات الارض ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین پس امام فرمودند که ورقه عبارت
از سقط است که از بطن ام خود ساقط میشود پیش از آنکه و لد تمام شود گفتم ولا حبة فرمودند
یعنی ولد که در بطن ام خود تمام شود و پیش از ایام ولادت ساقط شود گفتم ولا رطب
فرمودند یعنی مضغه وقتی که در رحم ساکن گردد پیش از تمام شدن خلقت و پیش از حرکت گفتم
ولا یابس فرمودند ولد تمام گفتم قوله فی کتاب مبین فرمودند فی امام مبین در تفسیر عیاشی
از جابر از حضرت امام ابو جعفر علیه السلام مرویست که فرمودند نسوا الله یعنی ترک کردند طاعت
فنسیهم فرمودند پس ترک کرد الله تعالی ایشان را در تفسیر عیاشی از ابو معمر سعدی مرویست که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند در معنی قول الله تعالی نسوا الله فنسیهم یعنی ایشان فراموش
کردند خدا را در دار دنیا پس عمل برای خدا از طاعت نکردند و ایمان بخدا و رسول در دنیا نیاوردند
پس فراموش کرد ایشان را الله تعالی در آخرت یعنی برای ایشان نصیبی از ثواب مقرر نکرد در
در تفسیر عیاشی از حریز که بالا برده است سند را بیکی از ائمه در قول الله تعالی که الله یعلم
ما تحمل کل انثی وما تغیض الارحام وما تزداد فرمودند یعنی هر حملی که کمتر از نه ماه باشد
و قوله تزداد یعنی هر چه زیاده بر نه ماه باشد مثل آنکه هر زنی که حیض در ایام حمل بیند بعدد

ایام حمل

ایام حمل مدت حمل را افزاید در تفسیر عیاشی از زراره از حضرت امام باقر و هم با امام ابو عبدالله
مرویست که فرمودند ما تحمل کل انثی یعنی ذکر و انثی و ما تغیض الارحام فرمودند که غیض
اقل از حمل باشد و ما تزداد الخبر که زیاده بر مدت حمل باشد در تفسیر عیاشی از زراره از حضرت
باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام مرویست که فرمودند ما تحمل کل انثی یعنی هر زنی که حامله بود
یعنی غیض نباشد و ما تغیض الارحام یعنی وقتی که حامله نشود و یعنی حیض باشد و ما تزداد
یعنی حمل انثی یا ذکر در تفسیر عیاشی از محمد بن مسلم مرویست که فرمودند که سوال کردم حضرت امام
امام ابو عبدالله را از قول الله تعالی که ما تحمل کل انثی و ما تغیض الارحام فرمودند ما دونی
که حمل نباشد و ما تزداد فرمودند که ذکر و انثی جمیعا در تفسیر عیاشی از زراره از ابی عبدالله
مرویست که فرمودند در قول الله تعالی یعلم ما تحمل کل انثی فرمودند ذکر و انثی یعنی الله تعالی
میداند آنچه در صلب مرد و بطن زنست و ما تغیض الارحام فرمودند الخبر کمتر از نه ماهست
ان منفرت و ما تزداد الخبر زیاده از مدت حمل باشد در نهج البلاغه از حضرت امیر
منقولست که در خطبه فرمودند که الله تعالی میداند ذکر وحوش در صحرا و عصیان بندگان در
خلوت و اختلاف ماهیان در دریا و تلاطم آب بباد های تند باب النداء و التنجیم
الآیات البینات ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها الم تعلم ان الله علی
کل شیء قدیر الانعام و قالت الیهود ید الله مغلولة غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا
بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء بدانکه بداء در لغت بمعنی ظهور رایست که پیش
نبود یعنی ظاهر امری ظاهر شد که سابق معلوم نبود در امالی از ابو بصیر منقولست
که گفت شنیدم حضرت امام ابو عبدالله جعفر صادق را که میفرمودند بدرستی که عبدالله
بقومی گذر کردند که جمع آمده بودند پرسیدند حبیب که این قوم جمع آمده اند گفتند یا روح الله
دختر فلان کس را امشب بنکاح میکنند روح الله فرمودند که امروز شادی میکنند

روح الله فرمودند که امروز شادی میکنند و فردا خواهند گریست گفتند یکی از ایشان که یا رسول الله
سبب چیست فرمودند که عروس امشب میمیرد پس کسانیکه اعتقاد داشتند تصدیق نمودند و اهل
نفاق گفتند هیچ در شب هنگامیکه صبح شد ایشان نزد آمدند عروس را بحال خود با محبت
نشسته بود پس گفتند یا روح الله دیروز خبر دادی که آن عروس خواهد مرد و هنوز
زنده است روح الله علیه السلام گفت بفعل ما اینک آمده باشید با ما نزد آن عروس رفتند
و حلقه بر در زدند شوهر آن عروس بیرون آمد و صبحی روح الله گفتند اگر اجازت دهی نزد عروس
رویم او اجازت داد روح الله نزد آن عروس رفتند گفتند امشب چه عمل کردی گفت هیچ عملی
نکرده ام الا آنکه معتاد هستم عمل آورده ام و آن شب که سایلی هر شب جمعه میامد با ما و نفقه
فوت او و صباحیم آن سایل امشب [illegible] بر در خانه آمد و بود دم و اهل من در امور دیگر بودند
هیچکس بحال او نپرداخت چنانکه او را نام برد هیچکس نشنید جواب نداد چون من شنیدم
برخاستم و چیزیکه معتاد او بود بدو رسانیدم پس روح الله ع عروس را گفتند برخیز
از جای خود چون کناره رختخواب آمد ماری بود که دم خود را در دهن گرفته بود پس روح الله
گفتند بعملی که امشب کردی از این بلا محفوظ داشت در عیون از محمد بن نوفل مرویست که
حضرت امام رضا ع فرمودند سلیمان مروزی را که چرا انکار میکنی بداء را حال آنکه الله تعالی
عز و جل میفرماید المریم اولا یذکر الانسان انا خلقناه من قبل و لم یک شیئا یعنی
نمی یابد انسان که یاد میکنند آدمی را که ما آفریدیم او را از پیش و حال آنکه نبود چیزی یکبر
عدم صرف بود و میفرماید الروم و هو الذی یبدأ الخلق ثم یعیده یعنی و اوست آنکه اول
بار میآفریند خلق را آنگه میرانند پس باز زنده کرد انداو را و میفرماید سوره بقره بدیع
السموات والارض یعنی از نو پدید آورنده آسمانها و زمینهاست و میفرماید فی الفاطر
یزید فی الخلق ما یشاء یعنی زیاد میکند خدای در آفرینش خود آنچه میخواهد و میفرماید

و اکثره

فی سورة السجدة وبدأ خلق الانسان من طین یعنی آغاز کرد آفرینش آدم علی نبینا و علیه السلام
از گل و میفرماید فی الفاطر و آخرون مرجون لامر الله اما یعذبهم و اما یتوب علیهم یعنی
و دیگر از متخلفان و تاخیر کرده شد کار ایشان و باز داشتگان برای فرمان خدا در باره ایشان
یا عذاب کند خدای مر ایشان را اگر اصرار کنند بر آن گناه و یا توبه دهد ایشان را و میفرماید فی
الفاطر و ما یعمر من معمر و لا ینقص من عمره الا فی کتاب یعنی و زندگانی داده نشود هیچ دراز
عمری و کم کرده نشود از عمر عمری دیگر یعنی که بعمر اول نرسد او آنکه زیاده عمر و نقصان
آن در لوح محفوظ است سلیمان گفت آیا روایتی در بداء از آبای خود هیچ چیزی داری فرمودند آری
روایت میکنیم از ابی عبدالله ع که فرمودند بدرستیکه الله تعالی را دو علم است که علم مکنون
و مخزون [illegible] پس علماء از اهل بیت نبی توان علم [illegible] سلیمان گفت که میخواهم که بداء را
از قرآن برای من استخراج کنی امام ع گفت که الله تعالی به پیغمبر خود در فرمود الذاریات فتول عنهم
فما انت بملوم یعنی پس روی بگردان از مکافات ایشان تا وقتی که مامور شوی بقتال یعنی
نیستی تو مذامت زده نزد خدای پس اراده هلاک ایشان کرد و فرمود و فرمود الذاریات
فذکر فان الذکری تنفع المؤمنین یعنی و پند ده و تذکیر و موعظه نما که دادن پند بدرستی
که پند دادن سود میرساند مومنان را پس سلیمان گفت بیان زیاده فرمای [illegible] امام
رضا علیه السلام فرمودند بتحقیق که خبر کرد مرا پدر من از آبای خود که حضرت رسول صلعم
فرمودند که الله تعالی وحی فرستاد بسوی پیغمبری از پیغمبران که فلان پادشاه را خبر کن
که فلانه روز [illegible] خواهم میراند پس آن پیغمبر آن پادشاه را خبر کرد پادشاه بجناب الهی
دعا کرد و التماس نمود و گفت یا رب مرا مهلت ده که طفل من جوان شود و امور من تمام
کرده پس الله تعالی بسوی آن پیغمبر وحی فرستاد که پیش آن پادشاه رفته بگو که اجل ترا
موقوف داشتم و در عمر تو پانزده سال افزودم آن نبی گفت که یا الهی بدرستیکه من کاذب

من کان یعنی شیرم پس الله تعالی بسوی او وحی فرستاد که بگو بنبیه ما موری که اجل او را کم کنیم یا در بیان

والله تعالی اسئول اینست و از خبری که میکند پس امام علیه السلام بسوی سلیمان ملتفت شدند

و فرمودند که می دانم در این امر شما به یهودی سلیمان گفت پناه می جویم بخدا از شما اینست

یهود و یهود چه می گویند فرمودند که یهود می گویند که ید الله مغلولة یعنی الله تعالی حق

که فارغ شد الخبر کرده بود کرده و الحال احداث هیچ خبر نمیکند پس الله تعالی او ثور تغلّت

ایدیهم و لعنوا بما قالوا و تحقیق که شنیدم قومی را که سوال کردند حضرت امام ابو موسی بن

جعفر علیه السلام را از بداء پس فرمودند که چه خبر است که انکار میکنند مردم از بداء حال آنکه

موقوف داشته است الله تعالی که امیدوار امر خود باشند سلیمان گفت آیا خبر نمیدهی

مرا از انا انزلناه فی لیلة القدر که در کدام خبر نازل شده است فرمودند ای سلیمان

در لیلة القدر مقدر می کند الله تعالی آنچه که در آن سال تا سال دیگر خواهد شد از

حیات و موت و خیر و شر و روزی پس آنچه را مقدر کرده در آن شب پس از محتومات است

سلیمان گفت الحال فهمیدم فدای تو شوم پس بیان زیاده کن برای من فرمودند ای سلیمان

که بعضی از امور موقوفه است نزد الله تعالی که تقدیم می کند آنچه را میخواهد و تاخیر

میکند آنچه را میخواهد ای سلیمان بدرستی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرمودند

که علم دو قسم است علمی است که الله تعالی تعلیم ملائکه و رسل خود نموده آنچه را موقوف میکند

والله تعالی تکذیب خود و ملائکه خود و رسل خود نمی کند و علمی است که عند الله

مخزون است و که هیچ یکی بر آن اطلاع ندارد از مخلوقات او تقدیم می کند از آن چیزها

که میخواهد و تاخیر میکند هر چه را که میخواهد و محو و اثبات میکند آنچه را میخواهد

سلیمان گفت بعد از این انکار بداء نخواهم نمود و تکذیب آن نخواهم کرد ان شاء الله تعالی

در عیون اخبار الرضا از ریان بن صلت منقول است که گفت شنیدم حضرت امام رضا علیه السلام

که می فرمودند

که می فرمودند نفرستاده است الله تعالی هیچ نبی را مگر بتحریم خمر و اقرار بانکه الله تعالی میکند

هر چه اگر میخواهد در احتجاج از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که فرمودند اگر آیتی در کتاب الله

نمیبود هر آینه خبر میکردم شما را بانچه گذشته است و هست و خواهد بود تا روز قیامت و آن

آیه اینست یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب و در رسائل و توحید ابن بابویه مثل این

مسطور است بسند دیگر در قرب الاسناد از بزنطی مرویست که گفت گفتم حضرت امام رضا علیه السلام

را که شخصی از اصحاب ما شنید که کسی میگفت که مروان بن محمد که از خلفای بنی العباس است اگر

سوال کرده شد از صاحب فخ بنی حضرت رسالت پناه صلعم از سلطنت آن ملعون پس

آنحضرت دانا باین نبود مگر که مروان از ملوک که نام اینها نزد حضرت معلوم است پس خلق

و از امور بدائیه است که حضرت رسالت پناه در حال حیات معلوم نشد بر آن مطلع

گفت که مرادش صاحب فخ ابو بکر و عمر اند امام علیه السلام فرمودند تحقیق که گردانیده است

آن هر دو را در محل صدق بحال انکار ایشان و انقضا امور غیبیه شنیدند حضرت امام

ابو عبد الله و ابو جعفر و علی بن الحسین و حسین بن علی و حسن بن علی و علی بن ابی

طالب علیهم السلام میفرمودند که قسم بخدا اگر آیه در قرآن نمیبود هر آینه بیان میکردیم برای شما

آنچه خواهد شد تا روز قیامت آیه اینست یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب در

تفسیر علی بن ابراهیم مسطور است در قول الله تعالی که یهود گفتند ید الله مغلولة غلت

ایدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان که الله تعالی از احداث امور فارغ شد

و احداث چیزی خلاف آنچه مقدر کرده است نمیکند پس الله تعالی بر ایشان رد نمود و

فرمود بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء یعنی تقدیم و تاخیر و نقصان و زیادتی

میکند و در روایت بداء و مشیت در تفسیر علی بن ابراهیم در قول الله تعالی هو الذی

خلقکم من طین ثم قضی اجلا و اجل مسمی عنده مسطور است که حدیث کرد بید من

از نضر بن سوید از یحیی حلبی از عبدالله بن مسکان از حضرت امام ابو عبدالله علیه السلام اجل مقضی
عبارتست از محتوم است یعنی واجب الوقوع است و اجل مسمی آنست که در آن بداء میباشد تقدیم
و تاخیر میکند الله تعالی آنچه را میخواهد و در محتوم تقدیم و تاخیر نیست و از یاسر از حضرت
امام رضا علیه السلام روایتست که هرگز نفرستاده است الله تعالی هیچ پیغمبری را مگر بتحریم خمر
و بقائل شدن بداء یعنی الله تعالی میکند آنچه میخواهد در تفسیر علی بن ابراهیم در قول الله
تعالی لکل اجل کتاب یمحوا الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب مسطور است
که حدیث کرد پدرم از نضر بن سوید از یحیی حلبی از عبدالله بن مسکان از حضرت امام
ابو عبدالله ع که فرمودند وقتی که لیلة القدر میشود ملائکه و روح و کتبه بسوی
آسمان دنیا نازل میشوند و مینویسند آنچه در قضای الهی است در آن سال پس وقتی که اراده
میکند الله تعالی که تقدیم کند چیزی را و تاخیر کند چیزی را یا ناقص کند چیزی را امر میفرماید
ملک را که محو کند فلان چیز را بعد از آن اثبات میکند آنچه را او خواسته میفرماید ابو عبدالله
بن مسکان گفت گفتم هر چیز که نزد الله ثبت است در کتاب هم بود گفتم پس
کدام چیز است که بعد از آن نیز احداث میکند الله تعالی آنچه را در تفسیر علی بن ابراهیم در قول الله
تعالی الم غلبت الروم فی ادنی الارض و هم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع
سنین مسطور است که از ابو عبیده مرویست که گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر علیه السلام
از قول الله تعالی الم غلبت الروم فی ادنی الارض فرمودند ای ابا عبیده بدرستی
که این را تاویلی است که نمیدانند مگر الله تعالی و راسخین در علم از ائمه علیهم السلام
بدرستی که الله تعالی امر کرد حضرت رسول ص را وقتی که هجرت فرمودند بسوی مدینه و اسلام
قوت گرفت بسوی ملک روم نوشتند و رسولی فرستادند که دعوت بسوی اسلام نمایند
و بسوی ملک فارس نیز نامه نوشتند و رسولی فرستادند که دعوت بسوی اسلام کنند

لیکن

لیکن ملک روم تعظیم کتاب رسول الله ص و اکرام صاحب نمود و اما ملک فارس مکتوب را پاره
نمود و استخفاف صاحبش کرد و در آن ایام ملک فارس با ملک روم محاربه داشت و مسلمین
میخواستند که ملک روم بر ملک فارس غالب شود زیرا که امید روم را مسلمین متوقع بودند
که نصرت دهند چون ملک فارس بر ملک روم غالب شد مسلمین اندوهناک و ملول شدند
پس الله تعالی نازل کرد الم غلبت الروم فی ادنی الارض یعنی غالب شدند فارس بر روم نزدیک
بر شامات و حوالی آن بعد از آن فرمودند که فارس بعد از غالب شدن بر روم مغلوب خواهند
شد در چند سال و لله الامر من قبل ان یامر و من بعد ان یقضی بما یشاء و یومئذ
یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء گفتم که الله تعالی در چند سال فرموده و حال آنکه
مسلمین را سالهای بسیار گذشتند هم در حضرت رسول صلعم و امارت ابو بکر و غلبه مؤمنین
بر فارس در امارت عمر بظهور آمد فرمودند آیا نگفتم ترا که این را تاویلی است و تفسیری است
و در قرآن ای ابا عبیده ناسخ و منسوخ است آیا نشنیده که قول الله تعالی لله الامر
من قبل و من بعد یعنی در مشیت که تاخیر کند آنچه را مقدم کرده و تقدیم کند آنچه را موخر
کرده تا روزیکه امر بظهور آید که نصرت مؤمنین در آن باشد چنانکه فرموده و یومئذ
یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء و در تفسیر علی بن ابراهیم مسطور است قول الله
تعالی و ما یعمر من معمر و لا ینقص من عمره الا فی کتاب یعنی نوشته میشود در کتاب
و این رد است بر منکرین بداء و در تفسیر علی بن ابراهیم است که فیها یفرق فی لیلة القدر
کل امر حکیم یعنی تقدیر میکند الله تعالی هر امری از حق و باطل و آنچه خواهد بود در آن
سال و مراد است در آن بداء و مشیت تقدیم میکند هر چه را که میخواهد و تاخیر میکند
هر چه را که میخواهد از آجال و ارزاق و بلایا و اعراض و امراض و کم و زیاد میکند در آن
آنچه میخواهد و میرساند حضرت رسول صلعم از او بسوی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

و اکثر المؤمنین مستبعد انه علیهم السلام که متشوق بود به صاحب الزمان علیه السلام و مراد وقت حصول فرج
در آن امر تقدیم و تأخیر و این حدیث را عبدالله بن مسکان از حضرت امام ابو جعفر و ابو عبدالله
و ابو الحسن علیهم السلام روایت کرده است در تفسیر علی بن ابراهیم ابو بصیر از حضرت امام ابو جعفر ع
روایت کرده که فرمودند در قول الله تعالی که ولن یؤخر الله نفسا اذا جاء اجلها
بدرستی که نزدیک الله تعالی کتابی موقوف است یعنی و فوق همه ازین در وقت معین
مثبتات تقدیم کند آنچه را که میخواهد پس وقتی که لیلة القدر میباشد نازل
میکند الله تعالی هر چیز را تا لیلة القدر دیگر پس این معنی لن یؤخر الله اذا جاء
اجلها یعنی وقتی که در شب قدر نازل شد دیگر آن چیز مقرر شده در آن تأخیری نمیشود
چه کتاب محو و اثبات [illegible] سوال کردند حضرت امام
ابو جعفر ع را از لیلة القدر و فرمودند لیلة القدر شبی است که هر سال در آن فرشتگان
و کاتبان بسوی آسمان دنیا پس می نویسند چیزی را که در آن سال واقع خواهد شد و چیزی که
پیش خواهد آمد و فرمودند امری است موقوف نزد الله تعالی که در آن مشیات تقدیم
و تأخیر کند در آن چیزی که خواهد چنانکه فرموده یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب
در علل الشرایع از ابو حمزه ثمالی از حضرت امام ابو جعفر علیه السلام مرویست که فرمودند بدرستی
که الله عز و جل اسماء انبیا و عمرهای ایشان را بر آدم عرض کرد پس آدم باسم داود علیه السلام
نظر کرد تا آگاه دید که عمر او در دنیا چهل سال بود پس گفت آدم علیه السلام که عمر داود چه
کم است [illegible] از عمر خود سی سال به عمر داود افزودم آیا جایز است و
مقرر میکنی الله تعالی فرمود که ای آدم [illegible] گفت پس من از عمر خود سی سال بعمر داود افزودم
ثابت کن برای او و حکم کن از عمر من ابو جعفر علیه السلام گفت پس ثابت کرد الله تعالی برای
داود سی سال زیاده از آنچه در نزد او ثابت نبود و این معنی قول عز و جل یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده

وام الکتاب

ام الکتاب یعنی محو نمود از عمر آدم سی سال از آنچه نزد الله ثبت بود و ثبت نمود برای داود
سی سالی که نزد الله ثبت نبود پس عمر آدم منقضی شد ملک الموت فرود آمد برای قبض روح
آدم پس آدم علیه السلام گفت ای ملک الموت بدرستی که از عمر من سی سال باقیست ملک الموت
گفت ای آدم سی سال بفرزند خود داود دادی و در تخته ثبت شد وقتی که عرض کردند بر تو اسماء انبیا از ذریت
تو و عمرهای ایشان و تو در آن روز در وادی دحنا که نام مقامی است بودی پس آدم هم گفت مرا یاد
نیست ملک الموت گفت ای آدم انکار مکن آیا سوال نکرده بودی الله عز و جل را که سی سال
از عمر من برای داود ثبت کن و سی سال از عمر من محو نما پس ثبت کرد برای او و محو نمود
از عمر تو آدم گفت اگر بدانم [illegible] ابو جعفر علیه السلام گفتند که آدم صلوات الله علیه
بود که یاد نبود انکار نمود پس از آن روز حکم فرمود الله تعالی بندگان را که در معامله وام دادن
و سند بنویسند میکرر [illegible] باشند در علل الشرایع از ابو اسحق لیثی از حضرت امام ابو عبدالله ع
روایت که فرمودند بدرستی که الله عز و جل کسی را که سلطنت میبخشد برای او مقرری از لیالی
و ایام و سنین و شهور مقرر میفرماید پس اگر بامر رعیت طریق عدل و انصاف میرود امر میکند
تعالی افلاک را امر میکند که بطول در دور [illegible] پس ایام و لیالی و سنین و شهور او طولانی میشود و
اگر بر مردم جور و ظلم الله تعالی افلاک را حکم میکند که سرعت در دوره نمایند که ایام و لیالی و شهور
و سنین او زود فانی شوند و تحقیق که او جل شانه [illegible] لیالی و ایام و شهور و سنین ما بین [illegible]
در معانی الاخبار از ابو اسحق [illegible] از حضرت امام ابو عبدالله علیه السلام مرویست
که فرمودند در قول الله تعالی که یدالله مغلولة مراد از آن این است که [illegible]
بلکه رای ایشان است که الله تعالی از ایجاد و احداث فارغ شده هیچ چیز را زیاده کردن و
نقصان کردن او را دخل نمانده پس او جل شانه برای تکذیب ایشان فرمود غلت ایدیهم و
لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء [illegible] طریق که میخواهد [illegible]

قول الله تعالی یمحوا الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب در توحید از زراره از حضرت
امام باقر یا صادق علیهما السلام مرویست که فرمودند عبادت نکرده است الله تعالی را بهیچ چیزی
مانند قایل شدن ببدا و بغیر عبادت نشانست در توحید از هشام بن سالم از حضرت امام
ابو عبدالله علیه السلام منقولست که فرمودند هیچ چیز عظیمی نیست مانند بدا و در توحید از محمد بن مسلم
از حضرت امام ابو عبدالله علیه السلام مرویست که فرمودند نفرستاده است الله تعالی هیچ پیغمبری را مگر
بسه خصلت یکی اقرار بعبودیت دوم خلع انداد و شریکان از الله تعالی سیوم اینکه مقدم می کند
چیزی را که میخواهد در توحید از حفص بن بختری از حضرت امام ابو عبدالله علیه السلام که فرمودند
در معنی یمحوا الله ما یشاء و یثبت که آیا محو میکند الله تعالی مگر چیزی که بوده و آیا ثابت می کند
مگر چیزی را که نخواهد بود در توحید از مرازم بن حکیم روایتست که گفت شنیدم حضرت امام
ابو عبدالله عم را که میفرمودند نفرستاده است هرگز پیغمبری تا که اقرار نکرده است
الله تعالی بپنج چیز بداء و مشیت و سجود و عبودیت و طاعت در محاسن از محمد بن مسلم از
حضرت امام ابو عبدالله علیه السلام مرویست که فرمودند مبعوث نکرده است الله تعالی هیچ پیغمبری را
تا که اقرار بسه چیز نکرده اقرار بعبودیت الله تعالی و خلع الانداد و محو و اثبات نمودن الله
تعالی هر چیز را که خواهد در توحید از ریان روایتست که گفت شنیدم حضرت امام رضا علیه السلام
را که میفرمودند نفرستاده است هرگز پیغمبری را مگر بتحریم خمر و اقرار ببداء در توحید
از مالک جهنی منقولست که گفت شنیدم حضرت امام ابو عبدالله علیه السلام که می فرمودند
اگر بدانند مردم چه چیز است در قایل بودن بداء از اجر باز نمی ایستادند از کلام کردن در بداء
در بصایر از ابو بصیر از حضرت امام ابو عبدالله عم مرویست که فرمودند بدرستی که الله تعالی را
دو علم است یکی مکنون مخزون که غیر او کسی نمیداند و از همین علم بداء میشود و علمی است
که تعلیم ملائکه و رسل خود نموده ما میدانیم آنرا در بصایر از ابی بصیر از حضرت امام ابو عبدالله

مرویست

مرویست که فرمودند بدرستی که الله تبارک و تعالی به پیغمبر خود محمد صلی الله علیه و آله خبر داد که فتول
عنهم فما انت بملوم اراده اهل زمین کرده بود بعد از آن بدا شد الله را رحمت فرستاد و فرمود
فان الذکری تنفع المؤمنین ابو بصیر گفت گفتم ابو عبدالله علیه السلام را فدای تو شوم
بدرستیکه روایت کردم مثل اصحاب خود حدیث بداء را گفتند بدا کرد الله تعالی در چیزی
در علم او نبود امام علیه السلام فرمودند بدرستیکه الله را دو علم است که مخصوص جناب کبریایی اوست
است و دیگری بر آن مطلع نیست از مخلوقات و علمی است که تعلیم ملائکه و رسل خود کرده
و آن علم منتهی میباشد است در بصایر از سدیر منقولست که گفت سوال کردم حمران از حضرت امام
باقر علیه السلام از قول الله تعالی عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا امام علیه السلام فرمودند
الا من ارتضی من رسول فانه یسلک من بین یدیه و من خلفه رصدا و بود محمد صلی الله علیه و آله
از کسانیکه راضی بود اما قوله تعالی عالم الغیب بدرستیکه الله تعالی عالم است بچیزیکه غایب
از مخلوقات است و مقدر کرده است آنرا در علم خود ای حمران این علم مخصوص اوست که بداء
میشود آنرا پس قضای آن می کند وقتی که میخواهد و بداء در آن میشود اما علمی که مقدر کرده
است آنرا در علم خود و قضا و امضای آن نموده پس آن علمی است که منتهی بسوی رسول کرم شده
بعد از آن بسوی ما منتقل شده است در کمال الدین از ابی بصیر و سماعه از حضرت امام ابو عبدالله
علیه السلام مرویست که فرمودند کسیکه زعم کند که الله تعالی بدا میکند در چیزی که دیروز
علم بآن نداشته پس از او برائت نمائید در قصص الانبیاء از ثمالی از حضرت امام ابو جعفر
علیه السلام مرویست که فرمودند روزی داود علیه السلام نشسته بود و جوانی خوش منظر موی پیش
نزد ایشان بود که ملک الموت آمد و شد بسوی آن جوان نگریست داود علیه السلام گفتند
چه چیز است که نظر بسوی این جوان میکنی ملک الموت گفت که من مامورم بقبض روح او بعد از هفت
روز در همین مکان مامورم پس داود علیه السلام را بحال او رحم آمد و گفتند ای جوان ترا

تا هفت گفتند در روز عمر خود مشاهده نکرده‌ام داود علیه السلام گفت که پیش فلان کس که از رؤسای بنی
اسرائیل بود برو و بگو که داود حکم میکند که دختر خود را باین جوان نکاح کن و باید امشب بروی و او
[illegible] و امشب با او بر دار زن خود باش و بعد از هفت روز بنزد من بیا پس جوان کتابت
داود علیه السلام را گرفت و بنزد آنکس رسانید آنکس دختر خود را بجوان داد بعد از هفت روز از نکاح روز
هشتم بخدمت داود علیه السلام آمد داود گفت چگونه بودی جوان گفت در نعمت و سروری
بودم که در عمر خود ندیده بودم داود گفت بنشین و انتظار قبض روح او میکشید چون
دیر کشید و اثری ظاهر نشد فرمود که بسوی خانه برگرد و با اهل خود باش روز هشتم
باز آی پس جوان رفت در روز هشتم باز آمد و نزد او نشست و بعد از آن برگشت پس از هفت
روز آمد و نشسته بود که ملک الموت آمد بسوی داود علیه السلام گفت ای ملک الموت نه قبض
روح این جوان بعد از هفت روز مأمور شده بودی بالحال هفت روز گذشت ملک الموت گفت
که ای داود بدرستی که الله تعالی بر او رحمت کرد و تا سی سال او را مهلت داد و در کتاب جامع
و بصائر علی بن بابویه از اسحق بن عمار از حضرت امام ابو عبدالله علیه السلام مرویست که فرمودند
در بنی اسرائیل پیغمبری بود که الله تعالی وعده کرده بود که در پانزده شب او را نصرت خواهد
بخشید پس بقوم خود داد از این مقصد آگاهی داد پس الله تعالی در ساختن نصرت پانزده سال
تأخیر فرمود پس آن پیغمبر قوم خود را بآن خبر نمود گفتند الخیر را خدا میخواهد تأخیر می‌کند
و الخیر را میخواهد تعجیل مینماید در بصایر از ابن مسافر روایتست که گفت حضرت امام ابو جعفر
علیه السلام مرا فرمودند در شبی که در آن شب وفات یافتند که ای عبدالله تقریباً داشت
الله تعالی پیغمبری از پیغمبران خود را الا آنکه اقرار بسه خبر نکرد گفتم که ایست بمن آن سه
خبر کدام است فرمود که اقرار بعبودیت و وحدانیت الله تعالی و آنکه هر چه میخواهد پیش
و تأخیر هر چه میخواهد میکند بنا بر این اگر راضی نباشد الله تعالی از او راضی نخواهد بود

در بصایر

در بصایر از هشام بن سالم از حضرت امام ابو عبدالله مرویست که فرمودند در قول الله تعالی که
قالت الیهود ید الله مغلولة یهود میگفتند که الله تعالی از امور فارغ شده نمیتواند چیزی
احداث امور نو کند و معطل است آنچه کردنی بود در ازل کرد در محاسن از فضیل منقولست که
گفت شنیدم حضرت امام باقر علیه السلام را که میفرمودند علم بر دو قسم است علمی است که عند الله
مخزونست و هیچکس بر آن مطلع نیست از خلایق و علمی است که تعلیم ملائکه و رسل خود نموده
اما آنچه تعلیم ملائکه و رسل خود نموده البته بوقوع میآید و خلاف آن امکان ندارد در یک
تکذیب او و جل شانه و ملائکه و رسل لازم میآید اما آنچه که تعلیم هیچیک از ملائکه و رسل
ننموده عند الله مخزونست تقدیم و تاخیر و محو و اثبات میکند در آن هر چه میخواهد
در محاسن از فضیل مرویست که گفت شنیدم حضرت امام باقر علیه السلام که میفرمودند بعضی
از امور امورند موقوف اند نزد الله که تقدیم و تاخیر در آن بنحوی که میخواهد میکند در
[illegible] مرویست که گفت که گفتم حضرت امام ابو جعفر علیه السلام را آیا بدرستیکه امیر المؤمنین
علیه السلام میفرمودند تا هفتاد سال بلاست و بعد از آن رخاست حال آنکه هفتاد
سال گذشت و رخا و فرج نشد امام علیه السلام فرمودند ای ثابت بدرستی
که الله تعالی توقیت این امر در هفتاد سال نمود چون حضرت امام حسین شهید
شد غضب الهی باهل زمین شدید شد تا آنکه در چهل سال تاخیر شد و ما اعلام
این بلای رخاء و سر نزد ما وقتی معین نشده محو میکند الله تعالی آنچه میخواهد و
اثبات میکند آنچه میخواهد و نزد او است ام الکتاب ابو حمزه گفت که این حدیث را
نقل کرده‌ام از حضرت امام جعفر صادق فرمودند همچنین است در خرائج مسطور است
که سوال کرد محمد بن صالح از حضرت امام ابو محمد علیه السلام از قول الله تعالی لله الامر من قبل
و من بعد فرمودند مراو راست پیش از امر کردن و بعد از امر کردن بآنچه خواهد

پس بعد از خود کند اند که این موافق قول الله تعالی است الا له الخلق والامر تبارک الله رب العالمین
پس امام علیه السلام متوجه ایشان شدند و فرمودند هم چنین است که بخاطر کنید راستی که گفتم
که گواهی میدهم که تو حجت الله بن حجة الله هستی و بعد از آن در تفسیر عیاشی از محمد بن مسلم از حضرت
امام باقر مرویست که فرمودند در معنی قول الله تعالی ما ننسخ من آیة او ننسها
نأت بخیر منها او مثلها ناسخ خبریست که بر گرداند حکم سابق را و ما ننسها خبریست که هنوز
در وجود نیامده چنانکه قول الله تعالی یمحو الله ما یشاء ویثبت وعنده ام الکتاب فرمودند
پس میکند الله تعالی خبریکه میخواهد مانند قوم یونس که در ابتدای حال محل نزول عقاب
شده بودند پس بعد از آن الله تعالی در حق ایشان رحمت نمود و هم چنین قول الله تعالی فتول
عنهم فما انت بملوم در اول غضب بر ایشان مقرر شده بود و بعد از آن بدا شد الله تعالی را در حق
ایشان رحمت نمود و وحی فرستاد و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین در تفسیر عیاشی
از عمرو بن یزید منقولست که گفت سؤال نمودم حضرت امام ابو عبد الله ع را از قول الله
تعالی که ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها امام ع فرمودند دروغ گفتند
چنین نیست زیرا اگر ننسخ حکمی شود و ایشان بیلد باشند پس در معنی ننسخ نسخه گفتم الله تعالی
هم چنین است فرموده اند چنین نیست گفتم پس چگونه است فرمودند الف و واو یعنی
لفظ او در میان منها و مثلها نیست یعنی میفرمایم از امام پس از صلب او بهتر از او که مثل
اوست بوجود می آوریم بدانکه بهتر بودن امام متأخر از امام سابق باین اعتبار است که
که برای اهل عصر خود امام عصر بهتر از امام متقدم است اگرچه در کمال مساوی باشند
در تفسیر عیاشی از مسعدة بن صدقه از حضرت امام ابو عبد الله علیه السلام در قول الله تعالی
که ثم قضی اجلا واجل مسمی عنده فرمودند اجل که غیر مسمی است موقوف در آن تقدیم
و تأخیر میکند الله تعالی بهر چه خواهد اما اجل مسمی آنست که نازل میشود در شب قدر

تا شب

تا شب قدر دیگر بدا بخیر اراده الهی متعلق نیابد شد چنانکه فرموده اذا جاء اجلهم لا یستأخرون
ساعة ولا یستقدمون در تفسیر عیاشی از حمران از حضرت امام ابو عبد الله علیه السلام مرویست
که فرمودند در معنی قول الله تعالی که ثم قضی اجلا واجل مسمی عنده اجل مسمی آنست که ملک
الموت را در شب قدر مطلع میکنند و آنست که اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة
ولا یستقدمون و اجل غیر مسمی آنست که در آن مشیت است اگر خواهد مقدم کند و اگر
خواهد مؤخر در تفسیر عیاشی از حمران منقولست که گفت سؤال کردم حضرت امام ابو عبد الله
علیه السلام را از قول الله تعالی که قضی اجلا واجل مسمی فرمودند اجل دو گونه است یکی اجل
موقوف که در آن تقدیم و تأخیر میکند الله تعالی بهر چه میخواهد دوم اجل محتوم و آن آنست
که در شب قدر معین میکند در تفسیر عیاشی از حصین از حضرت امام ابو عبد الله علیه السلام
در معنی قول الله تعالی که قضی اجلا واجل مسمی عنده مرویست که فرمودند اجل اول
آنست که ملائکه و رسل و انبیا میدانند و اجل مسمی آنست که عند الله است و از خلایق
مستور است بدانکه این حدیث دلالت میکند که بدا در اجل مسمی میشود و همه احادیث
سابق بالعکس جمع در میان این مشکل است در تفسیر عیاشی از یعقوب بن شعیب مرویست
که گفت سؤال کردم حضرت امام ابو عبد الله ع را از قول الله تعالی که قالت الیهود ید الله
مغلولة غلت ایدیهم امام علیه السلام دست خود را بر گردن گذاشتند و فرمودند که آن
چنین نیست بلکه یهود میگفتند که الله تعالی از خلق و ایجاد فارغ شد در تفسیر عیاشی
از حماد از حضرت امام ابو عبد الله علیه السلام در معنی قول الله تعالی که ید الله مغلولة
مرویست که فرمودند مراد یهود آن بود که الله تعالی از ایجاد و احداث امور فارغ شده
پس ملعون شدند یهود بسبب چیزیکه گفتند و الله تعالی فرمودند بل یداه مبسوطتان
در تفسیر عیاشی از فضیل بن الیسار منقولست که گفت شنیدم حضرت امام ابو عبد الله ع

ذکر میفرمودند وحی فرستاد الله تعالی بسوی ابراهیم علیه السلام که ترا فرزندی متولد خواهد شد
ابراهیم علیه السلام ساره را خبر نمود ساره گفت مرا فرزند کی میشود من عجوزه‌ام پس وحی فرستاد
الله تعالی که او بدنیا خواهد آمد و اولاد تو چهارصد سال معذب خواهند ماند بسبب آنکه رد
کلام مرا نمود و چنین گفتی که مرا فرزند کی میشود امام علیه السلام فرمودند که چون مدت
عذاب بنی اسرائیل طویل شد تضرع و گریه بسیار نمودند تا چهل صباح پس وحی فرستاد
الله تعالی بسوی موسی و هارون که خلاص کنند ایشان را از عذاب فرعون لعین و کم شد ۱۲
و هفتاد سال عذاب از ایشان ساقط شد بعد از آن امام علیه السلام فرمودند همچنین است
احوال شما اگر تضرع و زاری بجناب الهی نمائید الله تعالی امام را فرج بخشد و اگر نکنید
پس امر بنهایت خود خواهد رسید و در تفسیر عیاشی از ایوب بن نوح مروی است که گفت
حضرت امام ابو الحسن عسکری علیه السلام را فرمودند بانکه سوال کنم در حالی که من ایستاده
بودم پیش روی آنحضرت در معنی کلام ایوب نوشته فرستاده است الله تعالی هیچ پیغمبری را
مگر اینکه اقرار گرفته است از او بغیر از ذکر او و اشهاد دادن لا اله الا الله دوم خلع انداد سیوم
اینکه مشیت بدست خداست تقدیم و تاخیر میکند الخبر را میخواهد لیکن اگر اختلاف در
میان مردم واقع شد دلیل اختلاف مرتفع خواهد شد تا که صاحب این امر ظهور نخواهد
کرد یعنی صاحب الزمان صلوات الله علیه و در تفسیر عیاشی از زراره از حضرت امام ابی
جعفر علیه السلام منقول است که علی بن الحسین علیه السلام میفرمودند که اگر آیتی در قرآن نمی
بود هر آینه خبر میدادم شما را بالخبر تا روز قیامت بظهور خواهد آمد گفتم کدام آیت است
فرمودند قوله تعالی یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب در تفسیر عیاشی
از جمیل بن دراج از حضرت امام علیه السلام منقول است در قول الله تعالی که یمحو الله ما
یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب فرمودند آیا ثابت میتواند شد مگر چیزی که نبود

وایا

را محو مینماید مگر چیزی که موجود بوده و در تفسیر عیاشی از فضیل بن یسار از حضرت امام ابو
جعفر علیه السلام منقول است که فرمودند بدرستی که الله تعالی آنچه نوشته است چیزی را که شده است یا خواهد
شد مگر اینکه نوشته است در کتاب و آن کتاب پیش خود گذاشته بسوی آن نظر میکند الخبر
میخواهد موخر میکند و الخبر را که میخواهد محو مینماید و الخبر را که میخواهد اثبات میکند و الخبر
میخواهد میشود و الخبر نمی خواهد نمیشود و در تفسیر عیاشی از حمران منقول است که گفت سوال کردم
حضرت امام ابو عبد الله علیه السلام را از قول الله تعالی که یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده
ام الکتاب پس امام علیه السلام فرمودند که لیلة القدر میشود و ملائکه بسوی آسمان
دنیا نازل میشوند پس مینویسند الخبر قضای الهی در آن سال نازل شده است پس اگر اراده
الهی تقدیم یا تاخیر چیزی متعلق میشود یا بر نقصان و زیادتی الخبر حکم میفرمایند و فرشته را
که محو میکند الخبر را خدا میخواهد بعد از آن گفتم پس کدام چیز بعد از آن بدست او است
فرمودند سبحان الله بعد از آن احداث میکند الله تعالی الخبر را میخواهد در تفسیر عیاشی
از فضیل مروی است که گفت شنیدم حضرت امام ابو جعفر علیه السلام را که میفرمودند علم دو گونه است
علمی است که الله تعالی تعلیم ملائکه و رسل و انبیای خود نموده و علمی است که عند الله
تعالی مخزون است که هیچ یکی غیر او بر آن مطلع نیست در تفسیر عیاشی از فضیل بن یسار
از حضرت امام ابو عبد الله علیه السلام مروی است که فرمودند بدرستی که الله تعالی را کتاب
کتابی است که الخبر شده است و خواهد شد در آن مسطور است و پیش خود گذاشته پس
الخبر میخواهد از آن مقدم میکند و الخبر موخر میکند و الخبر میخواهد محو میکند و الخبر میخواهد
اثبات مینماید و الخبر میخواهد میشود و آنچه نمی خواهد نمیشود و در تفسیر عیاشی از فضیل
مروی است که گفت شنیدم حضرت امام ابو جعفر علیه السلام را که میفرمودند بعضی از امور محتوم الله
که وقوع آنها البته میشود و بعضی از امور را موقوف اند عند الله که در آن تقدیم و

و تأخیر و محو و اثبات الخبر میخواهد میکند و هیچ کس را بران مطلع نساخته اما خبر رسول اش ملائکه و
انبیاء خود را تعلیم نموده و دران تخلف نمیشود در تفسیر عیاشی از ابو حمزه ثمالی مرویست که گفت
حضرت امام جعفر علیه السلام و ابو عبدالله علیه السلام و فرمودند ای ابا حمزه اگر حدیث کنیم با تو بچیزی
با تغیر یکی که خواهد آمد پس ما بد همچنان بدرستی که الله تعالی می کند آنچه میخواهد در تفسیر عیاشی
از عمرو بن حمق مرویست که گفت رفتم بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وقتی که زخم زده شد
بر فرق مبارک آنسرور پس مرا امر فرمودند ای عمرو بن میکذارم شمارا و بعد از آن فرمودند که در سنه هفتاد
بلائیست پس چون هفتاد سال از هجرت بکذرد بلائی خواهد بود و این کلمه را سه مرتبه تکرار
نمودند پس گفتم ایا بعد از بلا رخائی خواهد بود هیچ جوابی ندادند و بیهوشی بر آنحضرت غالب
شد و ام کلثوم بگریه در آمد پس بهوش آمدند فرمودند ای ام کلثوم مرا ایذا مرسان بدرستی
که اگر تو ببینی آنچه من می بینم گریه نکنی زیرا که ملائکه هفت آسمان صف بسته اند خلف یعنی
و انبیا عقب ایشانند و محمد رسول الله صلعم دست مرا گرفته اند و می گویند که ای علی بیا که آنچه پیش
تست برای تو بهتر است از چیزیکه دران هستی یعنی دنیا و اهل آن پس عرض کردم بپدر و مادرم
فدای تو یا امیر فرمودی تا هفتاد سال بلاست آیا بعد از این رخائی خواهد بود فرمودند آری
ای عمرو بعد از بلا رخاست و یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب ابو حمزه گفت
گفتم حضرت امام ابو جعفر علیه السلام را که امیر المؤمنین ع فرموده اند که تا هفتاد
سال بلاست و بعد از آن رخاست حال آنکه هفتاد سال گذشت و رخا نظر نیامد
پس امام ع فرمودند که ای ثابت بدرستیکه الله تعالی موقت کرده بود این
امر را در هفتاد سال پس قتل حسین ع بوقوع آمد غضب الهی بر اهل زمین شدید شد
پس تاخیر کرد تا یکصد و چهل سال و حدیث کردیم با شما و ظاهر کردید پرده
ستر را لهذا الله تعالی تاخیر کرد رخا را و برای رخا وقتی نزد ما مقرر نشد بعد از آن

فرمودند

فرمودند یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب در تفسیر عیاشی از ابی الجارود از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام که فرمودند وقتی که الله تعالی اقتضا میکند چیزی خواهد امر میکند فلک را بسرعت
دوره را یعنی آنکه الله تعالی اراده نقصان میکند و اگر اراده میکند بقای چیزی را
امر میکند فلک را به بطوء دوره یعنی آنکه الله تعالی اراده زیاد میکند بدرستی
که الله تعالی محو میکند آنچه میخواهد و نزد او ست ام الکتاب در تفسیر عیاشی از ابن سنان
از حضرت امام ابو عبدالله ع مرویست که فرمودند بدرستیکه الله تعالی تقدیم و تاخیر و محو و
اثبات آنچه میخواهد میکند و نزد او ست ام الکتاب و فرمودند هر امری که الله تعالی اراده
میکند پس آن امر در علم او ست پیش از آنکه صنعت و عمل او هیچ چیزی نیست که او را ظاهر
شود بعد از آنکه ندانسته باشد بلکه هر چیزی در علم او ثابت است و ظهور بمعیار جهل
میشود یعنی الله تعالی اول با آن چیز جاهل بوده باشد بعد از آن معلوم او میشود و در تفسیر عیاشی
از ابی هیثم بن ابی حیی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمودند نیست هیچ
مولودی که متولد میشود مگر اینکه ابلیسی از ابالسه بنزد او هست پس اگر بداند الله تعالی
که آن مولود از شیعیان ماست او را از آن شیطان محجوب میدارد و اگر از شیعیان ما
نیست آن شیطان انگشت سبابه خود را در دبر او میگذارد پس مابون میشود و اگر آن مولود
دختر است در فرج او میگذارد پس ... میکند وقتی از بطن مادر
خارج میشود الله تعالی بعد از آن محو میکند آنچه را میخواهد و اثبات میکند آنچه را میخواهد
و نزد او ست ام الکتاب در تفسیر عیاشی از عمار بن موسی از حضرت امام ابو عبدالله علیه السلام
مرویست که فرمودند در معنی قول الله تعالی وقتی که پرسیده شدند که یمحو الله ما یشاء و
یثبت و عنده ام الکتاب که آن کتاب کتابیست که محو و اثبات میکند دران الله تعالی
آنچه میخواهد پس ازینجاست که دعا می کند دعا قضا را و آن دعا بران قضا نوشته شده که

که باین دعا رد قضا خواهد شد در تفسیر عیاشی از حسین بن زید بن علی از جعفر بن محمد از پدر خود
از حضرت رسول صلعم روایت کرده فرمودند انسانی که صله رحم کند باقی مانده باشد مگر سه سال الله
تعالی طویل میکند عمر او را تا سی و سه سال و انسانیکه قطع صله رحم کند و از عمرش سی و سه سال
باقی مانده باشد پس کوتاه میکند الله تعالی عمر او را به سه سال یا کمتر از آن حسین گفت که جعفر
علیه السلام در وقت روایت این حدیث این آیه را تلاوت می‌نمودند که یمحو الله ما یشاء
ویثبت وعنده ام الکتاب در کافی از سالم بن مکرم از حضرت امام ابو عبدالله علیه السلام
روایتست یهودی به نزد حضرت رسالت پناه صلعم آمد و گفت السام علیک یعنی مرگ بر تو باد
گویند اصحاب گفتند که یا رسول الله سلام بر تو نفرین کرده است حضرت فرمودند هم چنین
رد کرده ام بعد از آن فرمودند که این یهودی را مار سیاه بر قفا خواهد گزید و خواهد کشت
و خواهد کشت پس یهودی برای هیمه بصحرا رفت و هیزم بسیار آورد و شتابان گشت حضرت
رسول صلعم فرمودند هیزم را بگذار چون گذاشت در آن مار سیاهی بود که چوبی را بدندان گرفته
میگزید پس حضرت فرمودند ای یهودی امروز چه عمل کردی گفت هیچ عمل نکرده ام مگر
اینکه هیزم از صحرا آورده ام و نزد من دو کعک بودند یکی را خوردم و دیگری را به
مسکینی تصدق نمودم حضرت رسول صلعم فرمودند که باین عمل بلا از تو دفع شد و فرمودند
که صدقه دفع میکند موت بد را از انسان در کتاب زید نرسی از محمد بن علی الحلبی مرویست
که گفت گفتم حضرت امام ابو عبدالله علیه السلام را که دنیا از روزیکه موجود شده است آیا بوده
که خالی بوده باشد از حجت فرمودند زمین بوده بدون رسول و نبی و حجتی و آن زمان
مابین آدم و نوح بود و اگر سوال کنی از مردم از این امر هر آینه بگویند که زمین از حجت خالی
نبوده حال آنکه دروغ گفته باشند و خبر این نیست که بدیهی شده است پس فرستاد الله تعالی
انبیا را مبشرین و منذرین و تحقیق که بود در میان عیسی و محمد صلی الله علیهما زمانی

که بر زمین

که بر زمین نبی و رسول و عالم نبود و پس مبعوث کرد الله تعالی احمد رسول الله را بشیر و نذیر و داعی الی الله
و در کتاب مذکور مطولست از عبید بن زراره از حضرت امام ابو عبدالله علیه السلام که فرمودند بدا
نشده است الله تعالی را بامری عظیم تر از بدائیکه در اسمعیل فرزندم شده است در کتاب حسین
بن عثمان از سلیمان الطلحی روایت که گفت گفتم حضرت امام ابو جعفر علیه السلام را که خبر ده مرا
از خبریکه خبر داده اند رسولان از آفریدگار خود و بقوم خود رسانیده اند که الله تعالی انبیاء
میشود امام علیه السلام فرمودند بدرستیکه من عنکبوتم تراکرا میکنند لیکن اگر خبر خواهد کرد گفتی
باب در بیان قدرت و اراده الآیات الیقین اعلم ان الله علی کل شی قدیر در توحید
و امالی از فضائل بن سلیمان از حضرت امام ابو عبدالله علیه السلام مرویست که فرمودند وقتیکه عمرو
موسی علیه السلام کوه طور پس نجوی کرد با آفریدگار خود و گفت ای پروردگار من بنمای خزاین
خود را او جل شانه فرمود ای موسی خزاین من چیزی نیست که هرگاه اراده کنیم چیزی را میگوییم که
شو موجود و میشود و در خصال از سلیم بن قیس هلالی مرویست که گفت شنیدم حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام را که ابوالطفیل عامر بن واثله کنانی را می فرمودند که ابوالطفیل
علم بر دو گونه است علمیست که مردم را نیست گنجایش مگر از نظر کردن در آن و آن صبغة الاسلام است
که عبارت از توحید واجبست و علمیست که مردم را بایستی ترک نظر در آن کنند و آن قدرت
الله تعالی است در عیون از محمد بن عرفه مرویست که گفت گفتم حضرت امام رضا علیه السلام را که
الله تعالی خلق اشیا بقدرت کرده است یا بی قدرت پس امام علیه السلام فرمودند که جایز نیست
که خلق اشیا بقدرت باشد زیرا که اگر قایل خلق اشیا بقدرت باشی گویا که قدرت را غیر
او جل شانه قرار داده باشی و قدرت را آلت خلق اشیا کرده باشی و این شرکست و اگر
قایل خلق اشیا بغیر قدرت باشی پس گویا که او عز اسمه را متصف باقتدار و قدرت بر خلق
عاجز قدرت نموده باشی لیکن الله تعالی ضعیف و عاجز و محتاج نیست بلکه قادر لذاته است

نه قادر بقدرت حادث و صدوق رحمه الله گفته که هرگاه بگوییم الله تعالی در ازل اراده داشت از ان نوع اراده است
نه اثبات چیزی دیگر با او زیرا که او جل شانه لم یزل واحد است نه چیزی دیگر با او معتقد شده اند و در توحید
و عیون از صفوان بن یحیی روایت که گفت گفتم حضرت امام ابوالحسن علیه السلام را که خبر ده مرا از اراده
الله تعالی و اراده مخلوقات بفرمود که نیت بعد ازان فعل هر دو اراده چیست فرمودند که اراده مخلوق
در ضمیرست و فعل او بعد ازان بر وقوع میاید اما اراده الله تعالی عبارت از احداث شی است نه غیر ان
زیرا که او جل شانه علمی و غرض از ایجاد اشیا ندارد و تفکر نمی نماید بلکه این صفات از و منتفی است
چه این صفات مخلوق است پس اراده الهی عبارت از فعل است که می فرماید کن فیکون نه نطق
بزبان میکند و نه قصد بزبان میکند و نه قصد و نه تفکر میکند و نه کیفیتی دارد چنانکه
مخلوقات دارند و او جل شانه بلا کیف است و در توحید از فتح بن یزید از حضرت امام ابوالحسن
روایت که فرمودند بدرستیکه الله تعالی اراده و مشیت است و دو اراده یکی اراده حتم و دوم اراده
عزم که نهی میکند از فعلی و وقوع ان فعل میخواهد و امر میکند بفعلی و وقوع ان فعل نمی خواهد
ایا نه بینی که الله تعالی نهی کرد ادم و زوجه او را از اکل شجره حال انکه در مشیت الهی بود و اگر
در مشیت نبود نمی خوردند پس مشیت ادم و زوجه او بر مشیت الهی غالب میبود و امر کرد ابراهیم
علیه السلام را بذبح پسر او و در مشیت الهی نبود که ذبح بکند و اگر عدم ذبح نمی خواست پس مشیت
ابراهیم علیه السلام بر مشیت الهی غالب میشد و در توحید از ابن ابی عمیر از حضرت امام ابو عبد الله
روایت که فرمودند که کسیکه تشبیه دهد الله تعالی را با مخلوقات او پس انکس مشرک است
و کسیکه انکار قدرت او نماید پس انکس کافر است و در توحید از محمد بن اسحق
از بعضی اصحاب امام روایت که گفت بدرستیکه عبد الله دیصانی که یکی از ملاحده بود نزد هشام
بن حکم امد و گفت ایا ترا خدایی هست گفت بلی گفت قادر است گفت اری قادر
قاهر است گفت قدرت دارد که تمام دنیا را در بیضه در آورد و ان بیضه کلان نشود و دنیا

کوچک

کوچک نکرده و پس هشام گفت که مهلت ده تا فکر کنم دیصانی گفت که مهلت ترا یکسال دادم و برخاست پس
هشام سوار شد بخدمت حضرت امام ابو عبد الله علیه السلام رسید و گفت یابن رسول الله عبد الله دیصانی
گفت مسئله سوال نموده است که حل ان بجز بخدا و بر تو نیست امام علیه السلام فرمودند از چه چیز
سوال کرده گفت چنین و چنین و سوال دیصانی عرض نمود امام فرمودند که ای هشام حواس
تو چند است گفت پنج فرمودند کدام یکی از پنج کوچکتر است گفت ناظر فرمودند که قدر
ناظر چه مقدار است گفتم مثل عدسی یا کمتر از ان فرمودند ای هشام پیش خود و بالای خود
نظر کن و خبر ده مرا از انچه می بینی گفت می بینم اسمان و زمین و قصور و تراب و جبال و دریا
فرمودند بدرستیکه انکه قادر است که داخل کرده اشیا را که دیدی مثل عدسی یا کمتر ازان
ان قادر است که داخل کند دنیا را در بیضه بحیثیتی که بیضه کلان نشود و دنیا کوچک
نگردد پس هشام سر فرو افکند و دست و سر و پای امام علیه السلام را بوسه داد و گفت
بس است مرا یابن رسول الله پس هشام بخانه خود برگشت و صباح ان دیصانی پیش هشام آمد
و گفت ای هشام برای ملاقات امام نه برای تقاضای جواب هشام گفت اگر تقاضای
جواب داری جواب اینست حاضر است پس دیصانی بر امد و همراه او را خبر داد که هشام بخدمت
امام ابو عبد الله علیه السلام رفته بود و جواب از انجا اورده پس دیصانی بخدمت امام رفت
و گفت ای جعفر بن محمد دلالت کن مرا بر معبود من امام علیه السلام فرمودند نام تو چیست
دیصانی برخاست و نام خود نگفت یاران او گفتند چرا نام خود نگفتی گفت اگر نام می
گفتم میپرسید که ان الله کیست که تو او را بنده اویی یاران او گفتند که برگرد بسوی امام و بگو
که دلالت کند ترا بر معبود و از نام تو سوال نکند پس برگشت و گفت ای جعفر دلالت کن
مرا بر معبود من و از نام من سوال مکن پس امام علیه السلام فرمودند که بنشین در انجا طفلی
با بیضه بازی می کرد امام علیه السلام فرمودند ای طفل این بیضه را بده امام داد امام علیه السلام

فرمودند که اوصاف این بیضه چنین است مکنون به جلد غلیظ دارد و در زیر جلد غلیظ جلد رقیقی است
و در زیر جلد رقیق ذهب مایع و نقره ذایبه است که عبارت از زرد و سفیدی باشد نه ذهب مایع
مخلوط با نقره ذایبه می‌شود و نه نقره ذایبه مخلوط با ذهب مایع می‌شود بلکه بر حال خود مانده و هیچ
چیزی از او خارج نشده است که خبر از اصلاح او دهد و داخل نشده در وی مفسدی که خبر از
فساد او دهد و معلوم نیست که برای تولید مخلوقات است یا برای مذکر و مؤنث در میان آید
از الوان مانند طاوس پس لباسهای رنگارنگ را مدبری کرده که ایشان را کرده باشد پس بعد از آن
سر فرو افکند و بعد از آن گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و انک امام
و حجة من الله علی خلقه و من تائبم از خبثی که در آن بوده‌ام یعنی در اعتقاد فاسد در
توحید از مفضل بن یسار مرویست که گفت شنیدم حضرت امام ابو عبدالله ع را که می‌فرمودند
الله تعالی وصف کرده نمی‌شود زراره گفت حضرت امام محمد باقر ع فرمودند که الله عز و جل
عاجز نمی‌شود و چگونه موصوف به عجز می‌شود که در قرآن مجید فرموده و ما قدروا الله حق قدره
پس موصوف به عجز نمی‌شود در توحید از ابو بصیر از کسی که او را روایت کرده است از حضرت
امام ابو عبدالله علیه السلام مرویست که فرمودند به درستی که ابلیس حضرت عیسی علیه السلام را گفت
که آیا پروردگار تو قادر است که زمین را در بیضه در آورد و بیضه کلان نشود و زمین کوچک
نگردد و عیسی علیه السلام گفت وای بر تو به درستی که الله تعالی موصوف به عجز نمی‌شود و کیست قادرتر
از کسی که لطیف کند زمین را و بزرگ کند بیضه را یعنی بر تقدیری که زمین را کوچک کرده
و بیضه را کلان و زمین را داخل بیضه کند این مقدار قدرت نیز که اعلا صفات است در توحید
از ابن اذینه از حضرت امام ابو عبدالله علیه السلام مرویست که فرمودند سوال کردند حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام که آیا قادر است پروردگار تو که زمین را در بیضه داخل کند بی آنکه
که زمین صغیر شود و بیضه کبیر گردد فرمودند علیه السلام وای بر تو به درستی که الله تعالی موصوف

به عجز نمی

به عجز نمی‌شود و کیست قادرتر از کسی که لطیف کند زمین را و بزرگ کند بیضه را یعنی بر تقدیری که ز
کوچک کرده اند و بیضه را کلان و زمین را داخل بیضه کند این مقدار قدرت است یکی از وی
را لطیف کرده در بیضه داخل کند و بیضه را کلان کند در توحید از ابن ابی نصر مرویست که گفت
شخصی به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام آمد و گفت آیا قادر است پروردگار تو که سموات و ارض
و ما بینهما را در بیضه کند فرمودند آری بلکه کمتر از بیضه و به تحقیق که کرده است داخل در
کمتر از بیضه است یعنی کره چشم که مسکنهای از آسمان و زمین و آنچه در میان اینهاست
مرئی می‌شود در توحید از ابن ابی نصر مرویست که گفت قومی از ماوراء النهر به خدمت امام ابو الحسن رضا
علیه السلام آمدند و گفتند که ما آمده‌ایم تا سوال کنیم از تو از سه مسئله اگر جواب دهی دانیم که عالم
هستی امام علیه السلام فرمودند سوال کنید پس گفتند خبر ده مرا که الله تعالی کجا بود و چگونه
بود و بر چه چیز اعتماد او بود فرمودند به درستی که الله عز و جل کیف را کیف کرده است پس او عز
شانه بلا کیف است و این را أین کرده است پس او عز اسمه بلا این است و اعتماد او بر قدرت خود
بود گفتند که گواهی می‌دهیم که تو عالمی در توحید از محمد بن مسلم از حضرت امام ابو عبدالله مرویست
که فرمودند مشیت حادث است در توحید از بکیر بن اعین روایت است که گفت گفتم حضرت امام
ابو عبدالله ع را که مشیت و علم دو مختلف اند یا متفق فرمودند که علم مشیت نیست آیا نمی‌بینی
که می‌گویی در دعا و دعوی که خواهم کرد ان شاء الله و نمی‌گویی که خواهم کرد ان علم الله تعالی پس
قول تو ان شاء الله تعالی دلیل است بر اینکه او جل شانه نخواسته است پس چون خواهد بر وجود آنچه
خواهد و علم الهی سابق بر مشیت است در توحید از ابن حمید از حضرت امام ابو عبدالله ع
مرویست که فرمودند و گفتم که سوال کردم که الله تعالی دانا ازلی بود فرمودند که بلی
پیش از آنکه مراد بر او الله تعالی عالم و قادر بود بعد از آن اراده کرد در توحید از جعفری
منقول است که حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند که مشیت از صفات افعال است پس هر که گمان

کند که الله تعالی هیچ مرئیه نخواهد بود و هیچ کس مرید نیست در توحید از ابو سعید قماط
مرویست که حضرت امام ابو عبد الله عم فرمودند که الله تعالی خلق مشیت پیش از خلق اشیا نمود
بعد از آن خلق اشیا بمشیت کرده در توحید از ابن اذینه از حضرت امام ابو عبد الله عم مرویست
که فرمودند الله تعالی خلق مشیت بذات خود کرده بعد از آن خلق اشیا بمشیت نموده باب
در بیان آنکه الله تعالی خالق هر چیز است و موجد و معدم غیر اوست و ما سوای او مخلوق اند
الآیات المتعلقه قل الله خالق کل شیء المؤمنین فتبارک الله احسن الخالقین
الزمر الله خالق کل شیء وکیل له مقالید السموات والارض در توحید از فتح بن یزید
جرجانی مرویست که گفت گفتم حضرت امام ابو الحسن عم را که آیا غیر از خالق جلیل خالقی هست
فرمودند بدرستی که الله تبارک و تعالی می فرماید که تبارک الله احسن الخالقین بتحقیق
که خبر داده است که در میان بندگان او خالقین و غیر خالقین هستند از آن جمله حضرت عیسی علی
نبینا و علیه السلام است که از طین هیئت طیری ساخت و باذن الله تعالی نفخ نمود پس طایر
شد به حکم الهی و سامری خلق نمود گوساله که از او آواز می کرد در توحید از عبد الله بن سنان
از حضرت امام ابو عبد الله عم مرویست که فرمودند خدا علم ربوبیت عظمی و الهیت کبری
که وجود اشیا منتهی باشد مگر آنکه الله تعالی نیز اگرچه بظاهر واسطه ترتیبات و چیزی دیگر است
اما در نفس الامر مضاف بسوی اسباب و شیء را از جوهریت بسوی جوهر دیگر نقل
نکنند مگر الله تعالی و از وجود بسوی علم اشیا را نمی برد مگر الله تعالی در توحید از
زراره مرویست که گفت شنیدم حضرت امام ابو عبد الله عم را که می فرمودند بدرستی
که الله تعالی خالی است از خلق و خلق خالی از اوست و هر چیز که بر او اسم شیء اطلاق
شود ما سوای خدای واقع شود پس آن مخلوق است و الله تعالی خالق هر شیء است و نیست مثل او چیزی
در توحید از ابو المغرا از حضرت امام عم چنین مرویست در ثواب الاعمال از ابو خالد

صیقل

صیقل از حضرت امام جعفر عم مرویست که فرمودند بدرستی که الله عز و جل تفویض امر بسوی ملکی از
ملائکه نمود پس خلق سبع سموات و ارضین سبع و اشیا کرد آن ملک چون ملک دید که جمیع اشیا
منقاد شدند گفت کیست مثل من پس الله تعالی امر بره از نار ارسال نمود حال آنکه نیره معنی
دارد فرمودند نار است مانند انگشتان پس منقبض نمود و بتمام اجزا گران ملک افروخته بود و
حلول کرد آن آتش در همه مخلوقات برای تعجب او حتی که بسوی آن ملک رسید و این حدیث
در معجزه بتفصیل خواهد آمد باب کلام الله تعالی و معنی قول الله تعالی قل لو کان البحر
مدادا الآیه در امالی از ابی مرویست که گفت شنیدم از حضرت امام ابا عبد الله عم که می فرمودند
که الله تعالی در ازل عالم بذات خود بود که معلومی نبود یعنی هیچ چیزی موجود نبود در ازل قادر
بذاته بود و مقدوری نبود گفتم فدای تو شوم پس در ازل متکلم نیز بود فرمودند که کلام
محدث است الله تعالی در ازل بود و متکلم نبود بعد از آن احداث کلام نمود بدانکه در میان
اهل ملل اختلافی نیست در اینکه الله تعالی متکلم است لیکن اختلاف در این که کلام حادث است
یا قدیم پس امامیه قایل بحدوث کلام اند چه کلام مؤلف است از اصوات و حروف و آن
قایم بغیر است و متکلم بودن الله تعالی نزد ایشان بمعنی موجد آن حروف و اصوات در جسم
مثل در لوح محفوظ یا در جبرئیل یا در نفس پیغمبر صلعم یا غیر آن چنانچه در شجره موسی ع و معتزله
نیز همین قایل اند و حنابله می گویند که کلام الله تعالی حروف و اصوات است و آن قدیم است
بلکه بعضی قایل بقدم جلد و غلاف قرآن نیز هستند و کرامیه می گویند که کلام صفتی است
برای الله تعالی مؤلف است از حروف و اصوات حادثه که قایم بذات اوست و اشاعره قایل
کرده اند کلام نفسی و گفته اند که کلام الهی معنی واحد بسیط است قایم بذات او و قدیم است
و در تفسیر علی بن ابراهیم از ابی بصیر از حضرت ابو عبد الله عم در معنی قول الله تعالی که
خالدین فیها لا یبغون عنها حولا مرویست که فرمودند خارج نخواهند از آن بهشت

والا دو عوض ان نخواهند بود ابو بصیر گفت که گفتم معنی قول الله تعالی که قل لو کان البحر مدادا
لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا چیست فرمود
که خبر میدهم ترا ای ابو محمد که کلام الهی را آخری و غایتی و انقطاعی نیست ابو بصیر گفت که گفتم
که چیست معنی قول الله تعالی ان الذین امنوا وعملوا الصالحات کانت لهم جنات الفردوس
نزلا خالدین فیها فرمودند که این آیه در حق ابوذر و مقداد و سلمان و عمار بن یاسر نازل
شده است جنات فردوس را برای ایشان ما حضر و منزل ماوی ساخته بعد از ان فرمود
که بگو ای محمد انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد فمن کان یرجوا لقاء
ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه احدا یعنی غیر این نیست که من آدمیم مانند
شما وحی کرده میشود بمن که خبر نیست که معبود شما معبود یگانه است پس هر که
امید میدارد دیدار پروردگار خود را در بهشت پس باید که بکند کردار شایسته و باید که
نکند عمل صالح دار دیدنها و در پرستش پروردگار خود یکی را و مراد از شرک ریاست
و در احتجاج مسطور است که سوال کرد یحیی بن اکثم از حضرت ابوالحسن ع که چیست معنی قول الله
تعالی و ان حجر کدام است که سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله یعنی اگر هفت دریا سیاهی شوند
کلمات الهی تمام نشوند فرمودند که چشمه کبریت و چشمه یمن و چشمه برهوت و چشمه
طبریه و چشمه ماسبذان و چشمه افریقیه و مائیم کلمات الهی که فضایل ما دریافت کرده
نمیشود و احصا و استقصای آن نمی توان نمود و در احتجاج از صفوان بن یحیی مرویست
که گفت سوال کرد ابو قره محدث از حضرت امام رضا ع که خبر ده مرا از کلام الهی که با موسی
چگونه بود پس حضرت امام ع فرمودند والله اعلم بکدام لغت تکلم نمود بسریانی یا بعبرانی
پس ابو قره گفت سوال کردم مخصوص این زبان عربی که چگونه با این تکلم نمود پس امام ع
فرمودند منزه است الله تعالی از آنچه مردم میگویند و معاذ الله که او مثل ایشان باشد

مخلوقات

مخلوقات خود باشد یا تکلم کند مثل تکلم کردن ایشان لیکن بزرگ و برتر است و نیست مانند او چیزی
و نه مانند او تکلم کننده ابو قره گفت که تکلم کردن الله تعالی چگونه بود فرمودند که تکلم نمودن خالق
با مخلوقات خود مانند تکلم نمودن مخلوقی با مخلوقی نیست والله تعالی الفاظ بسوی ایشان بزبان میکند
لیکن سبب میشود مخلوقی را که گویا شود که موسی و شنید پس ... بود و خبر یکه خطاب کرد با خبر با موسی
ما امر و نهی ... در کلام بغیر امر و نهی که موسی یاد مخالفت شده هرچند سبب بود در تلفظ فی مخلوق
با مخلوق نبود لیکن ... درین کلام نبود

اسماء الله تعالی و صفات و معانی آن در بیان مغایرت در میان اسم و معنی و بیان آنکه معبود همان

معنیات ... اسم حادث است در احتجاج از ابو هاشم جعفری مرویست که گفت بودم نزد حضرت
امام ابو جعفر ثانی ع پس سوال کرد شخصی و گفت خبر ده مرا از خدا که آیا او را اسماء و صفات
در کتاب الله هست آیا اسماء و صفات او ذات او یکی است پس امام ع فرمودند که این کلام را
دو احتمال است اگر میگوئی که اسماء و صفات همان ذات که ذو وحده و ذکر نه ثابت پس
الله تعالی از این متعالیست و اگر میگوئی که این اسماء و صفات در ازل بوده پس این محتمل دو
معنیست یکی آنکه اگر گوئی که این صفات در ازل نزد او و معلومست در علم الهی بوده پس او را
مستحق ایم که او مستحق آنست و اگر گوئی که در ازل صور و هجای ان و تقطیع حروف ان بوده پس
معاذ الله که با الله تعالی خدای دیگر غیر او باشد بلکه او بوده الله تعالی و مخلوق نبوده او وسیله
در میان خلق و در میان الله تعالی باشد و بان اسماء صفات تضرع به جناب او نمایند و او را
بپرستند و این ذکر اوست عز اسمه و در ازل الله تعالی بود و ذکر نبود و مذکور بذکر با این
طریق بود هو الله القدیم الذی لم یزل و اسماء و صفات مخلوق شاند و معانی است
که آن خداست که لایق نیست با او اختلاف و ائتلاف زیرا که اختلاف و ائتلاف در چیزی متجزی
میباشد و الله تعالی را متجزی و قابل بکثیر نمیتوان گفت لیکن او قدیم فی ذاته است و ماسوی

او واحد متجزی است والله تعالی واحد غیر متجزی است و متوهم بقلت و کثرت نیست و هر چه متجزی یا
متوهم بقلت و کثرت باشد پس از مخلوقات و دلالت میکند بر خالقی پس اکر کویی که الله تعالی
قدیر است خبر دادی که هیچ چیز او را عاجز نکند پس نفی عجز از و نمودی و عجز را سوای او قرار دادی
و هم چنین قول تو که الله تعالی عالم است بلفظ عالم نفی جهل نمودی پس وقتی که الله تعالی اشیا را
فنا خواهد نمود صورتها و هجا و تقطیع همه فانی خواهند شد پس همیشه خواهد بود کسیکه همیشه
عالم بود و الشخص سایل کفت چکونه نام کرده ایم الله تعالی را سمیع امام ع فرمودند برای اینکه
هیچ چیزی از مسموعات بر او مخفی نیست نه اینکه موصوف میکنیم او را بسمعی که در سر است
مخلوقات را و هم چنین ما کوییم او را بصیر زیرا که اشیائی که مدرک بحواس میشوند از لون
و شخص و غیر آن هیچ چیزی مخفی نیست نه اینکه موصوف میکنیم او را ببصری که در مخلوقات است
و هم چنین نامیده ایم او را لطیف زیرا که عالم است باشیای لطیفه مثل پشه بلکه کوچکتر
از آن و بمواضع مشی آنها پس آنچه دانستیم که خالق آن لطیف است بلا کیفیات که
کیفیت مخلوق یا مخلوقات است و هم چنین نامیده ایم او را قوی اینکه قوت بطش دارد و الا
شد قوت مخلوق نیست چه اکر قوت بطش او جل شانه مانند قوت بطش مخلوقات
باشد هر آینه تشبیه واقع شود و احتمال زیادتی و نقصان داشته باشد و هر چه احتمال
زیادتی دارد احتمال زیادتی دارد احتمال نقصان نیز داشته خواهد بود و هر چه
احتمال نقصان دارد قدیم نیست و هر چه قدیم نیست عاجز است پس از بد کار ما را
تشبیه و ضد و ند نیست و کیفیتی و نهایتی نه و صفتی و مشکلات بر قلوب و اوهام
و ضمایر که بیابد و تصور کند بزرک و برتر است از ادات مخلوقات و سمات خلق
در توحید از حضرت نیز هم چنین مرویست در احتجاج از هشام بن حکم مرویست که کفت
سوال نمودم حضرت ابا عبد الله را از اسماء الله و ذکر اشتقاق آنها و کفتم

از چه چیز مشتق است فرمودند ای هشام الله مشتق است از اله و اله مألوه را می خواهد و اسم غیر مسمی
است پس کسیکه عبادت اسم نماید بی معنی بتحقیق که کافر است و عبادت نکرده است چیزی را و
کسیکه عبادت کند اسم و معنی را معا بتحقیق که کافر است و عبادت دو معبود کرده است و کسیکه
عبادت معنی بدون اسم کند پس توحید است آیا فهمیدی ای هشام کفت بیان زیاده فرما
پس فرمودند بدرستیکه الله تبارک و تعالی را نود و نه نام است پس اکر اسم و مسمی یکی باشد
باید که هر اسمی خدایی باشد لیکن الله تعالی معنی است که دلالت میکند بر او همه این اسما و کلها
ای هشام خبز اسم ماکولات و آب اسم مشروبات و ثوب اسم ملبوس و نار اسم محرق یا
فهمیدی ای هشام دفع کن با این که بیان کردیم اعدای ما را و ملحدین فی الله را کفتم آری
پس فرمودند نفع دهد ترا الله تعالی و ثابت دارد ترا بر آن هشام کفت قسم بخدا که از
آن روز هیچ کسی بر من در علم توحید غالب نشده در توحید صدوق و معانی الاخبار از
محمد بن سنان مرویست که کفت سوال کردم حضرت امام رضا را که اسم چه چیز است فرمودند اسم
الی فرمودند که صفتی است مر موصوف را [illegible] که دلالت میکند بر فاعل آن
اسم غیر ذات است در احتجاج مسطور است که سوال کردند حضرت امام ابو الحسن علی بن محمد علیهما السلام
از توحید و نوشتند که آیا الله تعالی همیشه تنها بود و چیزی با او نبود و بعد از آن خلق
اشیای بدیع نمود و برای خود اختیار اسمای حسنی فرموده یا آنکه همیشه اسما و حروف
با او قدیم بودند پس امام علیه السلام در جواب نوشتند که الله تعالی همیشه موجود بود و بعد
از آن تکوین نمود آنچه را خواست هیچ رد کننده قضای او را نیست و دیکر [illegible] حکم او را
نیست عاجز مانده اوهام و متحیر کردیده فهم فطارنین و لایق نشده اوصاف و اصفین
مضمحل کشته افکار اهل عقل از ادراک شان عجیب او و از بلوغ علو مکان او پس او
جل شانه بموضعی است که متناهی نیست و بمکانی است که نعت کنندکان اشاره با نظر فهمی

نتواند نمود و عبادت محض بیان آن نتوانند که هیهات هیهات و در توحید از سعید خفاف از ابی
از حضرت امام ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده فرمودند لفظ الله مشتق است از تاله یعنی اله و آنکه معبود
باشد نشانی غیر از نشانه است و اجل شانه ترا که زبیبع تشبیهات و توصیف نفس خود بعبده محمد
نمود پس ذکر الله غیر الله است و الله غیر اسمائه است و هر چیزیکه اسم شیء بر ما سوای او واقع شود الخبر
مخلوق است یا نبی بینی الله تعالی فرموده العزة لله العظمة لله فرموده و لله الاسماء الحسنى
فادعوه بها یعنی الله تعالی را اسمای حسنی است بخوانید او را بان اسماء و فرموده است قل ادعوا الله
او ادعوا الرحمن ایاما تدعوا فله الاسماء الحسنی پس اسما الهی مضاف الیه سوی او و همچنین است
توصیف خالص در توحید از عبد الاعلی از حضرت امام ابو عبد الله عم روایت کرده فرمودند اسم
الله غیر الله است و هر چیزیکه واقع شود بر او اسم آن چیز پس الخبر مخلوقات غیر الله تعالی
الخبر یعنی از آن تعبیر می کنند یاد ستهادران عمل صنعانید پس آن مخلوقات و لفظ الله
نشانه ایست از نشانهای او و آنکه مقصود بیان نشانه غیر از نشانه است و نشان موصوف
و هر مصنوع مصنوعات و صانع اشیا موصوف بحدیث و ایجاد کرده شده یعنی دیگری
او را ایجاد نموده تا کثیر او متضح غیر معلوم شود و منتهای صفات تمی نیست مگر آنکه منتها
نهایت غیر او باشد کسیکه منتهای حکم بدانکه توحید خالص همین پس صحیح دارد اعتقاد
کنید و تصدیق نمائید و هر کس که زعم کند که الله تعالی به حجاب یا بصورت شناخته شود
پس آنکس مشرکست زیرا که حجاب و مثال و صورت غیر اویند و او جل شانه واحد یکتا است
پس چگونه موحد خواهد بود کسیکه او را بغیر او شناسد بلکه شناختن او باو است هرکه او را
نشناخت پس او را نشناخته بلکه غیر او را شناخته و در میان خالق و مخلوق هیچ مناسبتی
نیست و الله تعالی خالق اشیا است نه از چیزی و خود را باسمای حسنی نامیده پس او عز اسمه
غیر اسمهای خود است و اسما غیر او و موصوف غیر واصف پس هر که گمان کند که ایمان آورده است

بچیزیکه

بچیزیکه نشناخته است آنکس آن معرفت کرده است و هیچ چیزی را نشناسد مگر بالله تعالی و
و ادراک معرفت او میسر نمی شود و الله تعالی خالق اشیا است خلق خود و خلق او خالی است
و فنی که اراده وجود چیزی می کند الهام میکند و دراه آنکه تکلم کند و از فضای او سیدکان را
ملجای نیست و هیچ شیء و سیدگان را اندرست بعمل مالحجه چیزیکه در ابدان ایشان از مرافق
حادث می شود نیست مگر توسل با فریدگار خود مانند پس هر که گمان کند که فرد در عملی آت
که الله تعالی را دوستی تواند کرد یعنی توهم کرد اعتقاد غالب بود به اراده الهی دارد در توحید
از ابن ارباب و از غیر او از حضرت امام ابو عبد الله عم روایت کرده فرمودند کسیکه عبادت
کند الله تعالی را بتوهم یعنی یقینی بوجود و صفات او نداشته باشد یعنی که کافر است
و کسیکه عبادت اسم کند و عبادت معنی نکند هر آینه کافر است و کسیکه عبادت اسم و معنی
معا کند پس مشرکست و کسیکه عبادت معنی کند با ایقاع اسما بصفاتیکه او جل شانه خود را
موصوف نموده و عقاید اعتقاد و قلبی آن داشته باشد و زبان او بیان کرده باشد سراً
و علانیه پس ایشان اصحاب امیر المؤمنین عم اند و در حدیثی دیگر هست که ایشان مؤمن اند از روی
حق در توحید از ابراهیم بن عمر از حضرت ابو عبد الله عم منقول است که فرمودند بدرستی
که الله تبارک و تعالی خلق کرد اسما را بحروف و او جل شانه منعوت نیست و بلفظ ناطق
نی و بشخص مجسد و نه به تشبیه موصوف و نه به رنگ مصبوغ نه از اقطار از و منفی و
حدود از و بعید و حس هر متوهم محجوب و او عز اسمه مستتر غیر مستور است بنحوی که او
مسترات و منتجب الانار الحمد پس گردانید آنرا اسم را کلمه تامه بر چهار جزو معانیه
هیچ یکی بر دیگری مقدم نه و از دیگری متاخر نه اگر چه در تلفظ تقدیم و تاخیر واقع
میشود پس سه اسم را از آن ظاهر شده برای احتیاج خلق بسوی ایشان و یکی از آن چهار
در حجاب ذات و آن اسم مکنون مخزونست پس اسما ظاهر الله و تبارک و تعالی است

برای هر اسمی از این اسمای سه گانه چهار رکن است پس دوازده رکن شد بعد از آن برای هر رکنی سی اسم
آفریده است که منسوب به سوی اوست و آن بس است جلّ شانه الرحمن الرحیم الملک القدوس الخالق البارئ
المصور الحی القیوم لا تأخذه سنة ولا نوم العلیم الخبیر السمیع البصیر الحکیم العزیز الجبار المتکبر
العلی العظیم المقتدر القادر السلام المؤمن المهیمن البارئ المنشئ البدیع الرفیع الجلیل
الکریم الرازق المحیی الممیت الباعث الوارث پس این اسما و آنچه از اسمای حسنی است تا سیصد و شصت
اسم است که منسوب اند به این اسمای ثلاثه و این اسمای ثلاثه ارکان و حجاب اند از اسم مکنون مخزون
الله چنانکه فرموده قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایاما تدعوا فله الاسماء الحسنی باب
معانی اسما و اشتقاق آنها و اطلاق آنچه مجوز و آنچه لا یجوز بر او جلّ شانه در حضان و صفوان از
احمد بن سلیمان مروی است که گفت سوال کرد شخصی حضرت امام ابوالحسن ع را در حالتی که امام
در طواف بود و گفت خبر ده مرا از جواد فرمودند کلام تو دو وجه دارد اگر سوال میکنی
از مخلوق پس جواد مخلوق آن کسی است که ادای فرایض الهی کند و بخیل آنکه ترک نماید
اگر سوال میکنی از خالق پس او جواد است اگر عطا کند و اگر منع نماید زیرا که اگر او عطا
میکند بخشیده است بنده را چیزی که از بنده نیست و اگر منع میکند باز میدارد باز میدارد
از بنده چیزی که از بنده نیست در توحید و عیون از فتح بن یزید جرجانی منقول است که
گفت حضرت امام ابوالحسن ع را شنیدم که می فرمود الله تعالی لطیف و خبیر است و
شنوا و بیناست و تنها در خلق آسمان ها و زمین مانند آن نیست بزرگ است و متعالی
غیر مخلوق بوده ادا کننده ها جنبهاست نه زاینده و نه زاده شده و نبوده هرگز او را نظیر
و اگر میبود چنانچه میگویند اهل تشبیه شناخته نمیشد خالق از مخلوق و نه ابتدا کننده از
ابتدا کرده شده و فرق بسیار کرده از و تنزیه بنمان ذوی العقول که جسم کرده است را
وصورت داده و ایجاد کرده ایشان را و هیچ چیزی با و مشابه نیست و امتناع

فتح

فتح گفت گفتم ای ابن رسول خدا فرمودی حق و موافق قرآن است الله تعالی احد است ولیکن تو مفاث
در یگانگی نفع دهند مرحمت کن فرمودی احد و صمد است و مثل ما ندارد خبر ده حال آنکه الله تعالی
و انسان نیز واحد است آیا شباهت بیکدیگر تحقیق مشترک شده و حد است سبحان الله تعالی و امام
علیه السلام فرمودند محال گفتی ثابت قدم دار در الله تعالی است که تشبیه در معنی که مراد من نفی
است مگر در اسم تشبیه است که اسما واحد اند و دلالت بر مسمی میکنند و بدین سبب گفته میشود انسان
اگر گفته شود که واحد است پس این گفتن خبر میدهد که انسان یک بدن است و دو بدن نیست
و انسان فی نفسه قطع نظر از غیر واحد نیست زیرا که اعضای او مختلف اند و الوان او و غیر هم
دیگر و چنانکه سیاهی و سفیدی چشم و سیاهی موی و سفیدی ناخن و دیگر اجزای او از
یکدیگر اختلاف دارند پس انسان واحد است در اسم و واحد نیست در معنی و الله جلّ جلاله
که غیر او واحد کذا است بخیر من جمیع الجهات واحد است که اختلاف و تفاوت و زیادتی
و نقصان را سبیل در او نیست اما انسان مخلوق و مولف از اجزای مختلفه و جواهر متفاوت
لیکن این قدر هست که به سبب اجتماع واحد شده است گفتم فدایت شوم رد و دی غم را از دل
من زدایی الله تعالی اجر از تو پس قول تو که لطیف و خبیر است تفسیر کن برای من چنانکه در حال
تفسیر نمودی چه بیّن شی که من میدانم که لطف او جلّ شانه فرق است با لطف خلق او بوا است در
لطیف نازک کار را گویند لیکن دوست میدارم که شرح کنی و تفصیل نمایی برای من پس
فرمودند ای فتح من گویم الله تعالی لطیف مگر برای مخلوق نمودن نازک و عالم بودن بچیزها
نازک از حیوان صغار مثل کیک و مگس و پشه و چیزی که کوچکتر از آن که به چشم نمی توان دید
بلکه تمیز نیست که نر و ماده و تازه نامیده شده پس
هر گاه دیدیم که کوچک در کار او برای حیوان
بچاه و کرخنش از مرگ بسبب آفات و جمع کردن آنچه اگر نفع او در آن است

کردن نعوذ در بافتن و النحل کردن بوت درختان و در صحراها و در زمینهای بی آب و علف و فهم
کردن بعضی حیوانات زبان بعضی را و النجوم فهمانند حیوانات فرزندان خود را و نقل نمودن حیوانات
غذا را بسوی اولاد خود و بعد از تالیف نمودن رنگها به حیوانات را با سرخی و زردی و سیاهی با
باسبزی از اجزای حیوانات نزدیک بهم که مرئی و محسوس و ملموس نمی شوند بسبب صغر خلقت الخ ما
دانستیم که آفریدگار این خلق لطیف لطیف است که به امانت ربط الخ آفریده و بعد رسانی که
هر صانع چیزی را از چیزی می سازند و الله خالق لطیف این همه اشیا را آفریده نه از چیزی دیگر
و دعلاء الاخبار و عیون از محمد بن سنان مرویست که گفت سوال کردم حضرت امام ابوالحسن
رضا علیه السلام که آیا الله تعالی عارف بنفس خود بود پیش از خلقت خلق فرمود داری گفتم میدید و
می شنید فرمود که محتاج بسوی آن نبود زیرا که سائلی نبود که سوال کند و طلب نماید که
ذات او بود و بس و قدرتش نافذ بود پس محتاج نبود بسوی اینکه تسمیه نفس خود
کند لیکن اختیار کرد از نفس نامها که دیگران او را بان اسما خوانند چه اگر باسمی نخوانند
شناخته نشود پس اول اسمی که اختیار کرد برای خود علی عظیم بود زیرا که برتر از همه
اسما الله بس معنیش این است که اسم او علی و عظیم است و ان اول اسمای او است چه او برتر از همه
اشیاست در عیون از محمد بن عبد الله خراسانی مرویست که گفت شخصی از زنادقه در مجلس
حضرت امام علی رضا علیه السلام حاضر شد و سوالها نمود و از جمله سوالها یکی این بود که گفت خبر ده
مرا از قول خود که الله لطیف و سمیع و بصیر و علیم و حکیم است آیا سمیع بی گوش و بصیر بی چشم
و لطیف بی عمل دست و حکیم بی صنعت میشود انتهی پس امام فرمود که لطیف از ما کسی را
گویند که در صنعت نازک کار بود آیا نمی بینی شخصی که صنعت لطیف کند یعنی نازک
در عرف و رای گویند چه لطیف است پس چگونه نگویند خالق جلیل را لطیف زیرا که
او خلق لطیف مخلوق نموده و ارواح حیوانات را در ابدان ایشان ترکیب فرموده تا از هم

جنس

وانهر جنس افراد مبائن الصور که بعضی با بعضی مشابه نیستند پس این لطف صنعت نازک
از خالق لطیف خبیر است بعد از آن نظر کردیم بسوی اشجار و حمل نمودن آنها ثمرها را از ماکول
و غیر ماکول پس دانستیم که خالق لطیف است نه مانند لطف مخلوقات در صنعت ایشان و میگوییم
او را سمیع یعنی هیچ صوتی بر او مخفی نیست از عرش تا فرش از ذره تا اکبر از آن هر دو بحر و بر
لغات مخلوقات بر او مشتبه نیست پس برای این میگوییم که سمیع است نه بگوش و میگوییم که
او بصیر است نه به چشم زیرا که او رنگ را و خطوط ذره را در شب تاریک بر سنگ سیاه میبیند
و میبیند نقل نقش پای مورچه در شب تاریک معاینه میکند و مضار و منافع آن و اثر
سفید و نسل آنها را میبیند پس دانستیم که بصیر است نه مانند بصر مخلوقات در توحید و عیون
از حسین بن خالد از حضرت امام ابوالحسن رضا علیه السلام مرویست که فرمودند بدان تعلیم کند
ترا الله تعالی که او جل شانه قدیم است و قدیم صفتی است که راهنمایی میکند عاقل را باینکه هیچ
چیز پیش از او نبوده و در ازلیت هم شریک نیست ظاهر شد بما باقرار قدم او که آن افراد بطلان
شد از عوام که بزرگ گرده اند صفت قدم را همچنین حکمای مشائین که فاعل جمیع اجسام مرکب
از ده مجرد میدانند میگویند که عقل فاعل جمیع اجسام و فاعل آن افاعل و افلاک و عناصر
که مفعولات فاعلند همه قدیم اند اینکه نبوده چیزی پیش از الله تعالی و نبوده چیزی با او
در هستی او و باطل میشود قول کسیکه دعوی میکند که پیش از او بوده چیزی و دلیل
بر اینکه اگر میبود با او در هستی چیزی جایز نمی بود که الخیر مخلوق و الله تعالی خالق آن چیز
میبود هستی با او بوده پس چگونه خالق میتواند شد اگر بوده باشد پیش از و چیزی
پس مقدم الخیر خواهد بود نه الله تعالی و آنچه که اول باشد اولی است که خالق باشد
ثانی را بعد از آن بیان کرده تبارک و تعالی خود را بنام چند که خواند خلایق را وقتی
که خلق کرده ایشان را و طلب عبادت از ایشان کرد و تکلیف نمود ابتلا از اسبوق اینکه

خواستند ایشان نامها این روشن که نام برد خود را سمیع و قادر و قاهر و حی و قیوم و ظاهر و باطن و لطیف و خبیر و قوی و عزیز و حکیم و علیم و مانند این نامها پس چون دیدند ما نامها

دشمنان ما کردروغ میشمارند ما را در دعوی اما من نه تحقیق که شنیدند اند اگر حکایت

می کردیم از الله تعالی که نیست چیزی از مخلوقات بی چگونگی او گفتند بی سبیل غرض روا

که خبر دهید ما را و ضعی که دعوی کنید که نیست الله تعالی را مثلی و نیست او را ماننده در چیز

کو نکی شریک نیست با او در نامهای چیز او پس خود را نام کرده بجمیع آن نامها بدرستی

که دران دلیل است که شما مثل او هستید در چگونگی های او یا در بعضی از اوصاف یا بعضی

اوصاف مثل او هستید چه جمع کرده شما را با الله تعالی اسمای پاکیزه گفته شد دشمنان را

در جواب اعتراض ایشان که بدرستی که الله تبارک و تعالی لازم ساخته است بندگان را آنچه

از اسمای خود به اختلاف معانی یعنی در هر محل آن لفظ را معانی متفاوت چنانکه جمع

می کند اسم واحد و معنی مختلف را و دلیل بر آن قول مردم است که جایز است نزد ایشان

و شایع است که مخاطب کرده الله تعالی ایشان به سخنهای خلق آنچه گفته با ایشان با آنچه

می فهمند تا بوده باشد بر ایشان حجت در ضایع کذاشتن آنچه ضایع کرده اند این است

محکمات را بنا و بلهای تا معقول و تحقیق که گفته میشود در عرف که این مرد سلطان است و این

مرد خران و این مرد کاوات و این مرد حیوان است و این مرد حنظل است و این مرد شیر است

هر یک از این اسما بر خلاف حالات خود مقرر است در معنای خود اطلاق نکرده شده اند که

انسان اسد است و کلب است پس بفهم این را رحمت کند ترا الله تعالی و چرا این است که

نامیده شد الله تعالی عالم برای علم حادث که استفاده یافت از آن دانست و استعانت باشد بر حفظ آنچه

که پیش می آید نبوده باشد آنچه که خلق میکند از جمله مخلوقات و آنچه که بر طرف میکند آن

از جزها بلکه فنا کرده فانی را از جمله مخلوقات دلیل بر اینکه نه برای علم حادثات اینکه

ما قدیر بود الله تعالی و آن علم و الله تعالی از غایب میان جهت جاهل نامش مراد است

که نقص در تعالی سمرات ما رخ محالست چنانکه اگر ببینیم دانایان مخلوقین را که نامیده

شده اند به عالم مگر برای علم حادث چه بوده اند پیش از آن علم جاهلان و بسا که حیا شود از

ایشان دانش چیزها پس عود میکند بسوی جهل البشر حکم میکنیم ما که نامیده شده و نامیده

شد الله تعالی عالم مگر برای آنکه محال است که جاهل باشد چیزی پس جمع کرده مخالق و خالق را

نام عالم و مختلف شد باز گشت بنا بر آن طریق که دانستی یعنی لفظ یکی است و مستعمل در

یک چیز اما باز گشت یکی نیست و نامیده شد ما پروردگار ما سمیع نه بسوراخی که در گوش

باشد شنیدن بان صداها را چنانکه ما بگوش می شنویم و لیکن الله تعالی خبر داد

شد از اینکه پنهان نیست از او چیزی از آوازها و شنوا بودن ما بیان روشن

که نامیده شد اسم ما پس تحقیق که جمع کرده ما را با الله تعالی نامی که مشتق از سمع است و مختلف

شد باز گشتن نام ما و الله تعالی و هم چنین است دیدن یعنی بصیر بودن الله تعالی

نه بچشم چنانکه ما به چشم می بینیم و کار دیگر از آن چشم نداریم لیکن الله تعالی بصیر است

بایی معنی که هیچ چیزی که محسوس بچشم چیزها اند نزد او مجهول نیست یعنی و نکی چنانکه گاهی

دیگر غیر الله تعالی قایم اند لیکن معنی این قایم است که الله تعالی حافظ است چنانکه در عرف

می گویند که فلان کس قایم بامر فلان کس است یعنی حافظ او است و او حافظ شان قایم است بر

هر نفسی آنچه که کسب کند و قایم در کلام مردم بمعنی باقی نیز هست و قایم بمعنی کافی نیز آمده است

چنانکه می گویند که قایم شو بامر فلان کس یعنی کفایت مهمات او کن و قایم از ما کسی را

گویند که ایستاده بر پا باشد پس تحقیق که جمع کرد ما را با الله تعالی لفظ قایم و جمع نکرد

در یک معنی چرا که در معنی دیگر هست و الجامع دیگر و اما لطیف پس نیست بنا بر معنی لغوی

که کوتاه و صغیر و تنک باشد لیکن این نام کرد الله تعالی را در نفوذ باعتبار علم و تدبیر

آنکه

در خبرهاست و ممتنع بودن او جل شانه از اینکه ادراک کرده شود چنانکه گوییم که نازک
شد این کار از بس نازک شد فلان کس در راه لاغر شد پس این قول خبر و هدهد که و
برود از عنوان مذهب عقل خود را عاجز کرد این کار و طلبیدم این معنی که هر چند طلب کردم
یافت نشد و گوییم این کار بغایت نازک است که در غم یار بدان را خاطر بسیار هم چنین است نازکی
که محدود و تحدید و موصوف بر صفت نمیشود و نازکی از معنی که گوییم که حکیمی و کوتاهی است بتحقیق
که جمع کرده ما را با الله تعالی اسم نازک است و اختلاف کرده مصداق نازکی ما و مصداق نازکی
الله تعالی اما خبیر که در اسمای الهی مذکور میشود پس کسی است که پنهان نمیشود از و چیزی
و فوت نمیشود از و معلوم بودن اشیا الا بسبب تدبیر و اشتغال اشیا است چه اگر چنین
باشد باید که اول الله تعالی جاهل باشد و حال آنکه الله تعالی همیشه خبیر است و گاهی جاهل
نبوده اما ظاهر که در اسماء الهی مذکور میشود معنی آن نمایان است پس نیست برای اینکه بالا رفت
همه چیزها السوار شدن بالای آنها و نشستن بر آنها و بالا رفتن بر بلندیهای آنها
ولیکن نمایان بودن برای قهر و غلبه است چیزها را و فی الارض بودن او بر انها چنانکه
در عرف گوییم که نمایان شد بر دشمنان خود و نمایان کرد مرا الله تعالی بر دشمن من چه
خبر میدهد این سخن از ظفر یافتن و غالب شدن پس هم چنین است نمایان بودن
الله تعالی بر چیزها و وجه دیگر نمایان بودن الله تعالی است که نمایان است نزد کسیکه
اراده علم یافتن داشته باشد بحال چیزی از عالم مشاهده و حال آنکه او جل شانه مدبر
هر چیزیست که دیده میشود پس کدام نمایان تر و واضح تر از الله تبارک و تعالی است
چه بدرستی که تو نمی‌یابی صانعی الا هر جا که تو نگاه کنی و در خود آثار او دیده باشد
میکنند آثار مشاهده اشیا و بکریکه اگر کسی فکر کند در کیفیت خروج صورت از جمیع
قلبان نیست و احتیاج بدیدن دیگر کیفیت دیدن نیست پس تحقیق که جمع کرده ما را

بالله تعالی

بالله تعالی نام ظاهر یکی از آن دو وجه جمع کرده ما را با او باز گشت آن نام اما باطن که در اسمای الهی
مذکور است معنی رسیدن بدرون هر چیز نیست با زگشت بدرون رسیدن مثل پنهان بودن
کردن روده را بخار ولیکن بر سیدن بدرون هر چیز از روی علم و تدبیر است مانند قول
که گوییم رسیدم بدرون فلان کس و مراد من این باشد که آزمودم او را و دانستم پنهان
سرّش را که در دل دارد و معنی باطن آن معنی غایب از نظر خلایق است که خبیر و محیط باشد بتحقیق
که جمع کرده ما را با الله تعالی نام باطن و جمع نکرده ما را با او باز گشت آن نام اما قاهر
که در اسمای الهی مذکور میشود معنی غالب بر هر چیز است پس نیست باز گشت معنی آن بسوی
کری و دفع ضرر دشمن و فریب چنانچه غالب میشوند بندگان بعضی بر بعضی پس مغلوب
گاهی غالب میگردد و گاهی مغلوب میشود و لیکن قاهر بودن الله تعالی که بر جمیع خلایق
خشوع و خضوع و تضرع بفاعل خود مینماید و انچه فاعل ایشان با ایشان اراده کرده نمیتوانند
میکند بیان این آنکه بیرون نشد جمیع مخلوقات از آنکه گفتیم در مقدار یک چشم
بر هم زدن چنانچه فرموده اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون خواهش آنست که حرف
اراده کن چیزی را گوید تو پس میشود پس قاهر از غالب چیزیست که بیان کردیم و گفتیم پس
بتحقیق که جمع کرده ما را با الله تعالی اسم غالب و جمع کرده مصداق آن اسم در توحید و
معانی الاخبار از قسم زهد شنود از حضرت امام ابو الحسن موسی ع منقول است که در جواب
شخصی که سوال کرد از معنی الله تعالی فرمودند که غالب بر جمیع اشیا از دقیق و جلیل یعنی
خورد و کلان در توحید و معانی الاخبار که اسناد آن بحضرت امام ابو محمد حسن ع رسیده است
مسطور است که فرموده اند که معنی الله که الله آن کو بینه که احتیاج بسوی او در حوایج
و شداید هر مخلوقی در حالت انقطاع امید از هر ما سوای او و قطع اسباب کند از جمیع ما
سوای او و در توحید و معانی الاخبار از میمون البان مرویست که گفت شنیدم حضرت

امام ابو عبد الله را در حالی که سؤال کرده شد از قول الله هو الاول والآخر فرمودند اما
اول است چون نه آغاز و نه قبلی که قبلیت برای آن متصور باشد و آخر است او چرا که اسم آخر بر غیر او کنند
داشته باشد چنانکه تعقل کرده میشود از صفات مخلوقین لیکن قدیم است اول است
و آخر است لم یزل و لا یزال بلا ابتدا و بلا نهایت است و وقوع حدوث بر او نمیشود و از حالی بحالی منتقل
کرده نمیشود خالق همه اشیاست و در توحید از ابن یعقوب مرویست که گفت سؤال کردم حضرت امام ابو عبد الله
را از قول الله عز و جل هو الاول والآخر و گفتم اما اول را که شناختیم لیکن آخر را برای
ما بیان فرمای پس فرمودند که نیست چیزی مگر اینکه هلاک میشود یا تغیر می یابد یا زوال
یا دگرگون میشود یا انتقال از لونی بلونی می نماید یا از هیئتی بهیئتی یا از صفتی بسوی صفتی
بر میگردد یا از زیادتی بسوی نقصان یا از نقصان بسوی زیادتی مگر الله که آفریدگار عالم است
که همیشه بوده و هست لم یزل و لا یزال واحد است و اول هر چیز است و آخر هر چیز و مختلف نمیشود
بر او صفات و اسما چنانچه بر غیر او مختلف میشود مانند انسان که در مرتبه خاک و
در مرتبه لحم است و در مرتبه رفات لا رحیم و مانند غوره که در مرتبه بلح و در مرتبه بسر و در
مرتبه رطب و در مرتبه تمر است پس متبدل میشود بر او اسما و صفات و الله تبارک و تعالی
بخلاف اینهاست و در تفسیر امام مسطور است که الرحمن امام فرمودند که رحمن یعنی مهربانی
کننده بر مخلوقات خود بنفقه و قطع نکننده مواد رزق اگرچه ایشان از طاعت او قطع
نمایند الرحیم یعنی رحمت کننده بندگان مؤمن را در تخفیف دادن طاعات بر ایشان
بندگان کافر را در رزق و در دعای بندگان بسوی موافقت و یعنی بندگان را تخفیف
بر جناب الهی دعا میکنند بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و حضرت امیر المؤمنین ع فرمودند که
رحیم است بر بندگان مؤمن خود از رحمت خود صد حصه رحمت آفرید یک حصه
خلق را در جمیع خلق که بایکدیگر رحم میکنند مانند رحم والده بر فرزند خود و شفقت

امهات از حیوانات بر اولاد خود پس وقتی که روز قیامت خواهد شد این رحمت را اضافه بسوی
نود و نه رحمت خواهد کرد پس بجمیع امت محمد ص رحم خواهد نمود بعد از آن قبول
شفاعت خواهد شد در حق کسیکه شفاعت خواهد شد در تفسیر علی بن ابراهیم مسطور است
در قول الله تعالی اکر انه تعالی جده تبارک فرمودند که این چیزیست که اخبار از جهالت کفره
و الله تعالی بایت راضی نیست بر اکر حمد خداست غنی حمید از بد کارها و در حصال و
خبر آمده از صادق ع مرویست که فرمودند در افتتاح صلوات باید گفت تعالی عرشک
ربنا چون گفت تعالی جدک **باب** در عدد اسمای الهی و فضل واقف شدن بمعانی آن
الابواب الفاتحه در توحید از سلیمان بن جعفر از حضرت امام جعفر صادق از پدر خود
محمد بن علی از پدر خود علی بن الحسین از پدر خود حسین بن علی از پدر خود علی بن ابی
طالب علیهم الصلوات والسلام از حضرت رسول صلعم مرویست که بدرستی که الله تبارک
و تعالی را نود و نه نام است کسیکه احصای آن نماید داخل بهشت میشود و آن اسمت الله لا
لا اله الا الله الواحد الاحد الصمد الاول الآخر السمیع البصیر القدیر القاهر العلی
الاعلی الباقی البدیع الباری الاکرم الظاهر الباطن الحی الحکیم العلیم الحفیظ ا
الحسیب الحمید الحفی رب الرحمن الرحیم الذی رای الرازق الرقیب الرؤف الرائی
السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر السید سبوح الشهید الصادق
الصانع الطاهر العدل العفو الغفور الغنی الغیاث الفاطر الفرد الفتاح الفالق
القدیم الملک القدوس القوی القریب القیوم القابض الباسط قاضی الحاجات
المجید المولی المنان المحیط المبین المغیث المصور الکریم الکبیر الکافی کاشف
الضر الوتر النور الوهاب الناصر الواسع الودود الهادی الوفی الوکیل الوارث
البر الباعث التواب الجلیل الجواد الخبیر الخالق خیر الناصرین الدیان الشکور

العظیم اللطیف الشافی و در توضیح انها هر دو از علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت از آبای خود
از حضرت امیر المؤمنین ع از حضرت رسول صلعم منقول است که بتحقیق خدای را نود و نه نام است
کسیکه خدا را عز و جل بان نامها خواند دعای او مستجاب کردد و کسیکه احصای ان نماید یعنی
اطلاع بر معانی ان پیدا کند داخل بهشت کردد و بالله التوفیق الله واسم ذات است که مستحق
عبادت و جامع جمیع صفات کمالات الاحد الواحد یعنی واحد در ذات است و ذی ابعاض
نیست و اجزا و اعضا ندارد و جواز اعداد و اختلاف ندارد و معنی دوم انست که نظیر
و مشارک خود در معنی واحد نیست ندارد زیرا که هر چیز یکه او را نظیر و اشباه باشد واحد
در حقیقت نخواهد بود الصمد یعنی سید و مطلع و نیز صمد انرا کویند که جسم و جوف نداشته
باشد الاول والاخر یعنی اول انکه ابتدا نداشته باشد و اخر انکه انتها نداشته باشد السمیع
یعنی بغایت شنونده مسموعات و معنی دیکر انکه سمیع الدعاست یعنی اجابت کننده دعاست
البصیر یعنی بیننده و مراد از سمیع و بصیر جزئیات مخصوصات با نوع خاص است العلیم
القدیر القاهر یعنی این هر دو اسم انست که اشیا امتناع نتوانند نمود و کفته اند که قدیر
انکه صحت فعل از و متوان ندشد و قوی که ممنوع نباشد و قاهر یعنی غالب العلی یعنی برتر
و بلند والاعلی یعنی غالب و برتر الباقی یعنی باقی بعد از فنا تمام خلایق والدائم
یعنی همیشه باشنده که تغییر و فنا را با او راه نباشد الباری یعنی خالق خلایق الاکرم یعنی
بزرک و کریم الظاهر یعنی ظاهر الآیات یعنی شواهد و بینات او روشن است الباطن
یعنی پوشیده و پنهان از اوهام الحی یعنی زنده که موت و فنا را بسوی او راه نیست الحکیم
یعنی درست کفتار و درست کردار و حکمت در لغت یعنی علم نیز امده است و معنی دیکر انکه
افعال او محکم و مضبوط است که خلل و فساد در ان راه نیست یعنی دانای سرایر و مطلع
بر ضمایر الحلیم یعنی درکذرنده از کسیکه عصیان نماید و تعجیل بعقوبت او نکند الحفیظ

یعنی نگاهبان

یعنی نگاهبان و نگاه دارنده اشیا در کرد اشتن انها از افات الحق یعنی ضد باطل یعنی الحسیب
یعنی داننده و احصا کننده هر چیز و معنی دیکر انکه حساب کننده بندکان با اعمال ایشان
معنی دیکر انکه کفایت کننده است حسبی الحمید یعنی ستایش کرده شده الحق یعنی عالم الرب یعنی
مالک الرحمن یعنی مربی کل عالم الرحیم یعنی مهربان بمؤمنان الذاری یعنی خالق الرازق
یعنی روزی دهنده الرقیب یعنی حافظ و نگاهبان الرؤف یعنی رحم کننده الرائی یعنی
بیننده و معنی عالم نیز هست السلام کسیکه صاحب اعلای مراتب سلامت است و بری
از عیب و نقصان المؤمن ایمن کننده اهل طاعت از عذاب المهیمن یعنی کواهی دهنده
برای رسولان بمعجزات و برای مؤمنان بحکمات العزیز یعنی ملک یعنی غالب نیز هست
الجبار یعنی قاهر و غالب المتکبر یعنی عظمت و بزرکی است یعنی ملک واجب الطاعت
السبوح یعنی منزه و القدوس نیز همین دارد الشهید یعنی بیننده هر مکان القائم فی
یعنی بر عهده خود راست کردار الصانع یعنی خالق و پیدا کننده الظاهر یعنی غیر پوشیده
و منزه از اشباه و انداد و اضداد العدل یعنی حکم کننده الغنی یعنی بی نیاز الغیاث یعنی
فریادرس الفاطر یعنی خالق و پیدا کننده الطاهر یعنی غیر پوشیده و منزه از اشیا
و انداد و اضداد العدل یعنی حکم کننده بحق العفو یعنی درکذرنده از کناه و محو کننده ان
الغفور یعنی بخشنده و مغفرت کننده الغنی یعنی بی نیاز الغیاث یعنی فریادرس الفاطر
یعنی خالق و صانع الفرد یعنی مقدم بر همه اشیا المالک یعنی مالک ملک القدوس یعنی طاهر
و مقدس و منظم المفرج یعنی صاحب غنای باامداد و معاونت غیر القریب یعنی نزدیک اجابت
کننده دعاها القیوم یعنی متولی امور عالم القابض یعنی متصرف الباسط یعنی فراخ کننده
نعمتها القاضی یعنی حاکم و ضرر دهنده و تمام کننده حاجتها المجید یعنی کریم و عزیز و بزرک
المنان یعنی عطا کننده نعمتها المحیط یعنی احاطه کننده همه اشیا العلیم المبین یعنی ظاهر و بین

کننده حکمتها المقیت یعنی حافظ ونگاه بان المصور یعنی صورت کننده هر صورت وخالق
هر مصور الکریم یعنی عزیز وجواد وبخشنده الکبیر یعنی بزرگ وباعظمت الکافی یعنی
کفایت کننده مهمات خلق الکاشف یعنی فرج دهنده وگشاینده الوتر یعنی فرد ویگانه النور
یعنی روشن بخشنده الوهاب بخشنده نعمتها الناصر یعنی یاری دهنده خلایق الواسع
یعنی غنی وصاحب الوجود ونعمت دوست داشته شده ودوست دارنده الهادی یعنی راه
نماینده الوفی یعنی وفا کننده بعهد خود الوکیل یعنی قایم ومتولی حفظ خلایق الباقی
یعنی باقی وهمالک البر یعنی صادق ونیکوئی کننده الباعث یعنی برانگیزنده خلایق
برای جزای التواب یعنی توبه کننده توبه الجلیل یعنی بزرگ وبلند مرتبه الجواد یعنی
بخشنده نعمتها الخبیر یعنی عالم ودانا بامور پنهان وپیدا الخالق یعنی پیدا کننده خیر
الناصرین یعنی نصرت یاری کننده کان الدیان یعنی جزا دهنده اعمال خلایق الشکور
یعنی احسان کننده ونعمت بخشنده العظیم یعنی بسیار بزرگ اللطیف یعنی لطیف ومهربانی
کننده بر خلق الشافی یعنی شفا دهنده از امراض تبارک یعنی خالق برکت در خلایق
در کتاب توحید از ابو هریره مرویست که حضرت رسول صلعم فرمودند که رسول الله
تبارک تعالی نود ونه نام است یعنی که الله تعالی فرد است ودوست میدارد فرد را
کسیکه حفظ ان نماید داخل بهشت گردد ودر خبر رسیده است که بسیاری از اهل
علم گفته اند که اول نود ونه نام ابتدا کرده میشود به لا اله الا الله وحده لا شریک
له له الملك وله الحمد بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر لا اله الا الله الاسماء الحسنی
الله الواحد الصمد الاول الاخر السمیع البصیر القدیر القاهر العلی الاعلی الباقی
البدیع البارئ الاکرم الظاهر الباطن الحی الحکیم العلیم الحلیم الحفیظ الحق الحسیب
الحمید الحفی الرب الرحمن الرحیم الذاری الرازق الرقیب الرؤف الرائی السلام

المؤمن

المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر السید السبوح الشهید الصانع الظاهر العدل العفو
الغفور الغنی الغیاث الفاطر الفرد الفتاح الفالق القدیم الملك القدوس القوی
القریب القیوم القابض الباسط قاضی الحاجات المجید المولی المنان المحیط المبین
المغیث المصور المکرم الکبیر الکافی کاشف الضر الوتر النور الوهاب الناصر الواسع الودود
الهادی الوفی الوکیل الوارث البر الباعث التواب الجلیل الجواد الخبیر الخالق
خیر الناصرین الدیان الشکور العظیم اللطیف الشافی ودر بعضی از اخبار از حضرت
امام ابی جعفر مرویست که فرمودند یعنی که اسم اعظم الله تعالی بر هفتاد وسه حرف است
ویک حرف از ان نزد آصف بود که تکلم بان نمود پس زمین کشید میان او ومیان
تخت بلقیس وگرفت تخت را پس زمین بحال اصلی خود آمد واین مقدار در کمتر از
طرفة العین بظهور آمد ونزد ما اهل بیت از اسم اعظم هفتاد ودو حرف باقیست
حرف نزد الله تعالی است که طلب اثر میکند بان یک حرف در علم غیب ونیست حول
وقوت مگر بخدای بزرگ ودر توحید از ابی عبد الله مرویست که سند را بحضرت
امام جعفر صادق صلوات الله وسلامه علیه رسانیده است منقولست که فرمودند بدرستی
که الله عز وجل اسم اعظم خود را بر هفتاد وسه حرف کرده است پس حضرت آدم را
بیست وپنج حرف از ان عطا نمود وحضرت نوح علی نبینا وعلیه السلام را بیست وپنج
حرف وحضرت ابراهیم را هشت حرف وموسی را چهار حرف وعیسی را دو
حرف که بان احیای موتی مینمود واکمه وابرص را شفا می بخشید وحضرت محمد رسول الله صلعم
هفتاد ودو حرف ویک حرف مستور است تا که پنهان او جل شانه از بندگان خیر اکرم در دل او
ونقش بند کائنات وبسیاری از متقدمین احادیث در باب امامت ودر باب فضل تلخیص
مسطورات ودر عوالی اللئالی روایت کرده است از حضرت رسول صلعم که فرمودند

الله تعالی را چهار حرف لازم است یکی از آن حرفها خلق دیگری می‌دانند و یکی از دیگری را بجز خدای تعالی
و ملایکه می‌دانند و یکی هم از دیگری را بجز خدای تعالی و ملایکه و انبیا نمی‌دانند اما هر سه دیگر را
پس مومنین میدانند که سبحان الله در تسبیحات و سبحان ذی الجلیل و سبحان ذی ...
و مثل در قرآن که نبود در آن ظاهر و بلکه نام از آن متروک است پیدا که اصحاب این معنی ضبط
آن بر حسب معنی نماید داخل بحث خواهند شد **باب** جوامع التوحید یعنی این باب بابیست
و حفظ حدیثیست که هر کدام جمع کرده است بسیاری از مسایل توحید را **الآیات الکبر** الله
لا اله الا هو الحی القیوم لا تأخذه سنة و لا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض من ذ
الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشیء
من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات و الارض و لا یؤده حفظهما و هو العلی
العلی العظیم لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت
و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها و الله سمیع
علیم الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور و الذین کفروا او
اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار
هم فیها خالدون و در توحید و امالی از جابر بن یزید جعفی از حضرت امام باقر
از آبای خود علیهم السلام مرویست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خطبه که بعد از وفات
حضرت رسول هفت روز خوانده اند وقت فارغ شدن از جمع قرآن بود و آن خطبه جمیع حمد
و سپاس ثابت است آن کسی را که اوهام عاجز اند از دریافت حقیقت او و عجز از آنکه او را
ندانند که موجود است بوجه دیگری بخوانند دانست در مانده است عقول از تخیل حدود
ذات او برای آنکه ممتنع است شبیه و شکل و بلکه الله تعالی است که تفاوتی و تغییری در ذات او
نیست و منبعض و متجزی نیست و متعدد نیست و ممتاز از اشیا نیست به امتیازی که

بطریق

بطریق اختلاف و امکنه باشد یعنی چنانکه اشیا از هم دیگر ممتاز شده باشند به مکان و نه در ذات
نه بر سبیل ممتاز است یعنی قدرت بر همه اشیا دارد و با ایشان ممزوج نیست و عالم است
باشیا نه بواسطه آلات چنانکه ممکنات را علم بتوسط حواس حاصل میشود و در میان او و
اشیا و در میان معلومات او حجابی و واسطه نیست و اگر گفته شود که الله تعالی بود و معنی آنست
که ازلی الوجود است که وجود او را ابتدائی نیست و اگر گفته شود که همیشه خواهد بود و بس
تا دیگر آنست که عدم برو ممتنع است پس منزه است از آنکه زوال داشته باشد مثل که عبادت می‌کنند
غیر او را و اعتبار می‌کنند خدائی غیر او و حق ثابت است در توحید و عیون روایت از هیثم
بن عبدالله الرمانی از حضرت علی بن موسی الرضا از پدر خود جعفر بن محمد از پدر خود
محمد بن علی از پدر خود علی بن الحسین از پدر خود حسین بن علی علیهم الصلوات و
السلام که حضرت امیر المؤمنین ع در مسجد کوفه برای مردم خطبه خواندند که جمیع حمد ثابت است
مر خدای را الخدائی که نه از چیزی بوده و نه از چیزی آفریده اشیا را اگر حادث شده و اشیا را هم
کرده میشود حدوث بودن اشیا را از ازلیت او و بعجز اشیا بر قدرت او و مضطر بودن اشیا
بسوی فنا بر دوام او و خالی است از مکان و مکانی برای او اثبات کرده شود با آنکه اگر در مکانی
باشد و در مکانی نباشد بایست معلوم میتوان کرد چون در همه مکانها باشد متصف
نمی‌شود و نیست اورا بجز مثالی و وصف کیفیت و چگونگی کرده شود تا غایب نیست
از چیزی که بر حیثیت معلوم کرده شود مباین است جمیع محدثات را در صفات و ممتنع است
از ادراک مخلوقات یعنی چنانکه ذات مخلوق و صفات حادثه متغیر مدرک می‌شوند
بخلاف ذات کبریا و عظمت از جمیع تصرفات و حالات منفرد است بر صاحب فطنتها تحدید
او و بر عقول تا ثابت فکر بکشفه او یعنی فکرها تا ثابت کیفیت برای او و عقلها نتوانند خود بنظر
غایب صورتها او نتوانند کرد و احاطه نمی‌کنند او را امکانها برای عظمت او و نمی‌رسند مقدار او کنند

برای علیا او دین رسد او را نباشد برای کبریائی او منع است اوهام را که بکنه او رسند و افهام

استغراق او نمایند و اذهان مثل او پیدا کنند بتحقیق که نومید شده اند از استنباط احکام

او عقول بلند و دور رفته اند بسوی زمین بخیه خشک شده اند دریاهای اشارت کردن

بکنه او در جمیع کردن بذات او بلندی منازلات لطیفه در بیان وصف قدرت او و احدیت

آنکه در و عدد باشد دوام است یا آنکه انتهائی داشته باشد قائم است یا آنکه اعتقاد بر عینی

کرده باشد یعنی مانند اعتقاد جسمانیت بر سائر جسمیت بنحوی که اجناس معادل او باشند

و نسبت بحج که اشباح مثابه او کرده باشند و نسبت مثابه ایشان که صفات برا او واقع شوند بتحقیق

که گمراه شدند اصحاب لجام اوران او متحیر شدند اوهام از احاطه از ثبات و حفظ

شده اند افهام از استشعار وصف قدرت او و غرق گشتند اذهان در لجه افلاک ملکوت

او فاقدرات بر الای یعنی بخشندت عطیه ها و منع است از مدرک شدن بسبب کبریا

و عال الات برا شاید بسب دهری که خلق او کنند و نسبت وصفی که احاطه او نمایند بتحقیق

که خضوع کردند او را جمیع ارض و جبال و دریا و نور و سمک و صخره غیران جمیع و احلا

انقیاد در مقام خود و زاری که قبر او اذعان کرده اند او را سموات و کواکب هم از خلاف

با اختلاف او در ان راهی نیست انتهاها جای که نیز از وحد شانه و خابیع شدند از

احاطه او و محجوب شدند از احصای او و بیرون شدند از قدرت او و کفایت میکند

اتقان صنع برای دلیل بودن بر قدم او و کفایت میکند استحکام صنعت برای عبرت

که هیچ نیست او را احدی منسوب و ضلع معروب یعنی او را احدی نیست که تغییر

کرده شود و شر ندارد که مثل بیان کرده شود و هیچ چیزی از و محجوب نیست و برتر است

از ضرب الامثال یعنی او را تشبیه داده شود بچیزی و منزه است از صفات مخلوقه

و گواهی میدهم اینکه نیست خدائی بجز او در حالیکه ایمان آرنده ام بر بوبیت او و در حالی

که مخالف

که مخالفت کننده ام بر کسیکه انکار آن نماید و گواهی میدهم که محمد بنده

و رسول او است و قرار گیرنده است در بهترین قرارگاه که عبارت از عالم ارواح

با اصلاب طاهره یا اعلی علیین و انتقال کننده است از ارحام اصلاب و مطهرات

ارحام و خارج شونده است از اکرم معادن و افضل منابت است از روی نسبت

از ذروه منیع یعنی افضل است از روی قبیله و عزیز است از روی اصل شجره

که برآورده است انبیا را از آن و برگزیده آورده از آن اصل امنای خود را و گشاده

گردانید از ایشان پیغمبرها را تا آنکه گرامی ساخت بروح الامین یعنی فرستاده وحی

و نور مبین و کتاب مستبین و مسخر کرد برای پیغمبر براق را و مصافحه نمودند با او

ملائکه و ترسیدند با آن پیغمبر ابلیسان و منهدم شدند بتان و اصنام و المعبوده که

غیر او جل شانه بودند و سنت آن پیغمبر صلعم رشد است و سیرت او عدل و حکم او

حق و متصدع شد بچیزیکه مأمور ساخت او را آنرا بکار او و رسانید چیزیرا

که از جانب الله تعالی تعلیم شده که توحید را بفصاحت بیان نمود و در خلق ظاهر نمود

که نیست خدای بجز خدای یگانه که شریک ندارد و خالص نمود وحدانیت او را و توصیف

فرمود ربوبیت را و ظاهر کرد الله تعالی بر توحید حجت او را و بلند کرد با سلام

درجه او را و برگزید عز و جل برای نبی خود چیزیکه عند الله است از درجه و وسیله

برای او و بلال او و درود توحید و عیون از محمد بن یحیی بن عمر بن علی

بن ابیطالب روایت که گفت شنیدم حضرت امام ابو الحسن رضا ع که تکلم با کلام

در توحید نزد مأمون میکردند وقتیکه مأمون میخواست که حضرت امام را متولی

امر خلافت کند تمام بنی هاشم راجع نمود و گفت میخواهم رضا ع برا امر خلافت

عهد

کند که تمام بنی هاشم راجع نمود و گفت که میخواهم رضا ع را برا امر خلافت ولی

کنم پس بنی هاشم حسد بردند و گفتند یا امیر المؤمنین این امر یکی نسخه است کجا اهل محض
و وقوف شد بر خلافت ندارد و اگر بگفته ما اعتبار نداری بطلب تا جهل او بر تو
ظاهر گردد پس مأمون حضرت امام را طلب نمود و بنی هاشم گفتند ای ابو الحسن بر منبر
برآی و برای ما طریق عبادت بیان کن که الله تعالی را بر آن طریق عبادت کنیم پس
امام بر منبر بر آمدند و بنشستند سر فرو افکنده و تا زمانی دراز خاموش بودند
بعد از آن برخواستند حمد و ثنای الهی نمودند و درود بر پیغمبر و اهل بیت او فرستادند
و بعد از آن فرمودند که اول چیزی اشرف عبادت الله تعالی معرفت اوست و اصل معرفت
او توحید و نظام توحید نفی نمودن صفات است از او جل شانه زیرا که عقول شاهد اند
که هر صفت و موصوف را خالقی هست و آنکه صفت است نه موصوف و هر صفت و موصوف
متصف با قتران اند و اقتران دلیل حدوث است و حدوث شاهد امتناع
ازلیت پس نسبت الله تعالی آنکه کسی ذات او را به تشبیه ممکنات شناسد و توحید او
نکرده است کسیکه طلب کنه او نموده و حقیقت او را نرسیده است کسیکه تمثیل او
نموده یعنی برای او جل شانه مثالی در ذهن خود قرار داده و قصد حقیقت او نموده
و کسیکه او را اسم نهایت و حد قرار داده و قصد سوی او ننموده کسیکه اشاره
حسی بسوی او کرده و او را اراده ننموده کسیکه تشبیه برای او قرار داده و تمثیل
نموده است کسیکه تبعیض او نموده یعنی برای او جل شانه اجزا قرار داده و او را
اراده نکرده است کسیکه او را توهم نموده یعنی برای او در ذهن خود صورت
قرار داده و هر چیزی که ممکن است بحواس معلوم بکنه باشد پس آن چیز
مصنوع است و صانع هر چیز قایم است یعنی موجود است سوای او جل شانه
معلول است و بصنایع الهی استدلال بر واجب میتوان نمود و اعتقاد معرفت

بعقل

معرفت بعقل باید کرد و به خلقت و فطرت او خلایق را محجوب از دیدن کردند و خلقت نمود
او مخلوقات را باعث حجاب است چه خالق باید که بصفات مخلوق نباشد پس جدائی بخود است
و معلول خلایق بخشید و مباینت او از ایشان ... با خلایق بود و مکانست یعنی جا بود مکان را نداد
مکان ندارد و ابداع نمودن او خلایق را دلیل است که او ابتدا ندارد چه هر چه ابتدا داشته
باشد عاجز از ابداع چیزی خواهد بود و صاحب ادوات جوارح و اعضا نمودن خلایق
دلیل است که او را ادوات و جوارح نیست چه خلایق محتاج بسوی ادوات اند و او منزه
از احتیاج پس اسمای او تعبیر ذات و صفات نیستند بلکه تعبیر ایشان اند و افعال او تفهیم است
تا خلایق او را بشناسند و بیان استدلال بر وجود او کنند در ذات و حقیقت او است
یعنی حقیقت است مکنون که عقول خلایق بیان نمی‌رسد و کنه او و تفریق در میان او و مخلوقات
او کردن است و غیر بودن او مخلوق را حد و نهایت برای مخلوقات است پس حقیقت که جاهل است
از خدای کسیکه طلب وصف کنه او نموده و نشناخته است او را کسیکه بر مثل قیاس نمود
و خطا کرده است کسیکه اعتقاد تعیین کنه او نموده و کسیکه سوال از کیفیت او نموده و کسیکه
سوال کند که الله تعالی برای چه موجود با عالم با فانی در شده پس حقیقت که او را معلول نمود
یعنی برای او اثبات علت کرده و کسیکه سوال کند که الله تعالی از کدام وقت است پس
حقیقت که است برای اثبات کرده او را و منزه است و هر که گوید که الله تعالی در چه چیز است
پس حقیقت که او را در ضمن چیزی قرار داده و کسیکه گوید الله تعالی تا کجاست پس حقیقت
که او را نهایتی مقرر نموده و کسیکه گوید الله تعالی کدام وقت پس حقیقت که او را
غایتی و نهایتی قرار داده و هر که او را غایت قرار داده پس حکم با شراکت غایت کرده
برای او اجزا ثابت کرده و هر که برای او اجزا ثابت کند پس او را موصوف بامکان
نموده و هر که حکم بامکان و عجز او نماید حقیقت که الحاد کرده است و تغییر مخلوقات موجب

موجب تغیر خالق نیست چنانکه متعدد بودن مخلوقات مستلزم متعدد بودن او نیست و واحدیت
نه بنا و بل عدد یعنی واحد یکی شمول بر اعداد باشد نیست و ظاهر است اما نه محسوس بحواس نیست
و هر بدانست اما مرئی نیست و باطن است نه بانتقال مکان یعنی باعث حجاب خالق از مخلوق
این نیست که از مکانی بمکانی منتقل شده و مباین است نه به مسافت بلکه بکمال ذو بیانست نه بمکان
بلکه بعلم و رحمت و لطیف است نه بلطافت جسمی بلکه بتجرد موجود است نه بعد از عدم موجود
امده و فاعل است نه باضطرار بلکه باختیار و مقدر است نه بفکر یعنی در ایجاد محتاج سوی
تفکر نیست و مدبر است نه بحرکت ذهنی یا مکانی و مرید است نه به قصد یعنی فعل و مشیت
بقصد نیست و سمیع است نه به قدم و عزم و مدرک است نه بحواس و سمیع است نه بالات
و بصیر است نه بادات و از معاینات نیست و مکانی او را محیط نیست و ستر یعنی ستیبل بر او
غالب نمیشود و صفات او را محیط نمیتوانند شد و از الات و ادوات ممتنع و مستغنی
نمیشود و سابق است بر اوقات و بر عدم ایجاد و وجود او ازلی است و بسبب شعور
بخشیدن او بمشاعر معلوم شد که او جل شانه مبرا از مشاعر است چه اگر مشاعر داشتی
باشد احتیاج بسوی مشاعر لازم میاید و الله تعالی محتاج نیست و بسبب جوهریت
بخشیدن او جواهر را شناخته شد که او جوهر نیست و بسبب ضدیت دادن اشیای متضاده
را معلوم شد که او را ضد نیست و بسبب مقارنت افریدن او اشیا را با همدیگر مثل
اعراض که مقارن محل اند معلوم شد که او را قرینی نیست و ضد نور ظلمت است و ضد
ظاهر خفا و ضد خشن املس و ضد برودت حرارت و تالیف بخشنده است
در میان اشیای متباینه چنانچه عناصر و تفریق بخشنده است در اشیای متناسبه
چنانچه اجزای عناصر و این تالیف و تفریق دلالت بر مؤلف و مفرق میکند چنانچه
قول الله تعالی بر این دلیل است و من کل شیء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون

پس فرق نمود در میان اشیا به ضدیت و بعد نیست تا معلوم شود که او جل شانه را ضدی از اشیا
مقدم و مؤخر نیست و مراد را است معنی ربوبیت زیرا که او را معبودی است و عالم و خالق است
نه معلوم و مخلوق نیست خدائی بجز خدائی بزرگ و برتر که دانا است کسانیکه جهد ها از راه
راست نموده اند فکر ایشان نرسید و زبان نکرده اند زبانه ظاهر و صلی الله علی محمد و آله الکرام
و در نهج البلاغه از حضرت امیر المؤمنین منقول است خطبه که مضمونش اینست حمد ثابت است
خدایرا خدائی که نمی رسند بستایش او صفت و قائلان و نعمتهای او را احصای نمیتوانند نمود
شمار کنندگان و ادای حق او نمیتوانند مجتهدان آن خدائیکه او را ادراک نمیکند دور
بینا بعد فطانتها و نیست صفات او را حدی یا صفتی که بیان و صفتش توان نمود و افرید خلق
بقدرت خود و منتشر ساخت ریاح را برحمت خود و محکم ساخت زمین را باوتاد جبال
و از اول معتقدات دین معرفت او است و کمال معرفت او تصدیق باو جل شانه نمودن است
و کمال تصدیق اخلاص است و کمال اخلاص نفی صفات از او نمودن زیرا که صفات شاهد
بر غیریت موصوف و موصوف بر غیریت صفت است پس کسیکه وصف کند الله تعالی را بتحقیق که
چیزی افزون باو ساخته و کسیکه چیزی افزون او نماید بتحقیق که حکم باثنینیت او نموده
و کسیکه حکم باثنینیت او نماید بتحقیق که او را اجزا قرار داده و هر که او را اجزا قرار دهد
بتحقیق که جاهل است و کسیکه اشارت بسوی او جل شانه کند بتحقیق که او را محدود کرده است
و هر که او را محدود کند بتحقیق که او را معدود و اعتبار نموده و کسیکه قایل باشد که الله
تعالی در چه چیز است بتحقیق که مکان او را قرار داده و کسیکه قایل باشد که الله تعالی بالای
فلان چیز است بتحقیق که امکنه دیگر از و خالی نهاده است او جل شانه موجود است نه از عدم
موجود امده و باهر اشیا است نه بمقارنت و غیر همه اشیا است نه بزایلیت و فاعل است نه بمعنی
حرکات و استعمال الات بینا است و خود محتجب و یگانه است و مونسی ندارد و از تنهائی

او را رحمتی نیست ایجاد کرده است خلق را ایجاد کردنی و ابتدای خلق نموده بی فکری و تجربه ای
اضطراب و مناسبت بخشید در میان اشیای متضاده و طبیعتی قرار داده ما بین آنها از احوال آنکه
عالم بود پیش از وجود آنها با آنها و محیط بود به ابتدای و انتهای آنها و عالم بود به اطراف و
جوانب آنها و خطبه دیگر در احتجاج از آنحضرت مرویست که مضمون آن اینست که اول عبادت
الله تعالی معرفت اوست و اصل معرفت او توحید اوست و نظام توحید او نفی صفات نمودن ت
از ذات او بر ذات از آنکه صفات در او حلول کند زیرا که عقول شاهدند بر هر چیزی که بر آنکه
در هر چیزی که صفات حلول کند البته مصنوع است و او جل شانه صانع است نه مصنوع
بصانع الهی استدلال بر وجود او جل شانه توان نمود و بعقول اعتقاد معرفت او ثابت
کرد و بفکر اثبات حجت میتواند شد و خلق را دلیل بمخلوق میتوان ساخت و با عجایب
چیزها بر تبیا و ظاهر میشود و اوست یگانه در ازلیت خود و او را نه یکی در الوهیت
نیست و همتا ندارد و بسبب تضاد در میان اشیای متضاده معلوم شد که او را ضدی
نیست و بسبب مقارنت در میان امور مقترنه دانسته شد که او را قرینی نیست و در
احتجاج خطبه از آنحضرت منقولست که مضمونش اینست که دلیل بر وجود او جل شانه آیات اوست
و وجود او ظاهر است و معرفت او توحید او است و توحید او تمیز نمودنست او را از
خلق و حکم تمیز آنست که الله تعالی مباین مخلوق بصفات دانند و او جل شانه پروردگار
و خالق است نه آفریده شده و نه مخلوق و مصنوع و او جل شانه خدا ذات است از غیر
خطبه‌های حضرت امیر المؤمنین ع در احتجاج خطبه مسطور است که جمیع حمد ثابت است
خدایرا چنان که او را حواس ادراک نمی‌کنند و احاطه نمی‌کنند او را عقول و نمی‌بینند او را
بینندگان و نمی‌پوشانند او را پرده و حدوث خلق دلیل قدم و وجود اوست و شبیه بودن
خلق دلیل است بر آنکه او جل شانه را شبیهی نیست الخ اینکه در وعده‌های خود صادق است

واز ظلم

واز ظلم عباد خود منزه است و بعدل قائم است در میان مخلوقات خود و استدلال کرده میشود بحدوث
اشیا بر ازلیت او و دلیل گرفته میشود بعجز خلایق بر قدرت او و بفنای ایشان بر دوام او و فقرات حدیث
بلا عدد و دائم است بلا امد و قایم است نه بعمد میبینند او را بینندگان نه مانند دیدن اشیا
که رو برو دیده شود و احاطه میکند بمعنی دریافتن او را عقول و کنه ذات او و تصور در عقول ابدی و
صاحب کبریائی که نهایت باو نرسد و باشد صاحب عظمتی که انتها باشد و صاحب کبریائی که نهایت
باو نرسیده باشد که او را تحدید نتوان باشد بلکه کبریای او از روی شان و بزرگی است از
روی سلطنت باب ابطال التناسخ در عیون از حسن بن جهم مرویست که مامون از حضرت
امام رضا ع کرد سوال کرد که ای ابو الحسن چه میگوئی در حق جمعی که قائل بتناسخ اند فرمودند آنهم
کافر اند بخدا و منکر بهشت و دوزخ و در عیون از حسین بن خالد مرویست که حضرت امام ابو
الحسن رضا ع فرمودند کسیکه قائل بتناسخ باشد او کافر است و در احتجاج از هشام بن
حکم مرویست که سوال کرد زندیقی از حضرت امام ابو عبدالله ع که خبر ده مرا از کسیکه قائل
بتناسخ ارواح است بچه سبب قائل این شده اند و چه حجت بر مذهب خود قایم کرده اند
فرمودند زندیقی که اصحاب تناسخ طریق مستقیم دین را پس پشت گذاشته اند و ضلالت
و گمراهی را برای خود اختیار کرده اند و تابع شهوات نفسانی شده و گمان آن دارند که آسمان
خالیست و در آن خبری نیست از آنچه که نقل میکنند از ارواح و ملائکه و معقول چنین اینها
وجودی نیست و دیدن زندیقی که مدبر این عالم واجب تعالی بصورت مخلوقین است و حجت میآورند
که ان الله خلق آدم علی صورته و بهشت و دوزخ و بعث و نشر چیزی نیست و قیامت
نزدیک ایشان عبارت است از خروج روح از قالبی و دخول آن در قالبی دیگر پس اگر این کس
در قالب اول صالح بوده است اعاده آن در قالبی افضل از آن خواهد بود که در دنیا درجه
اعلا انقلاب و اگر فاسق بوده است با معرفت حاصل کرده پس انتقال او در قالب

حقه از دواب بتعبیر کرده و مثل بیان می‌کنند با در قالب حشرات خواهد بود و واجب شده اند
بر خود صوم و صلوة و نه چیزی از عبادات تکلیف می‌کنند و کسی را که قایل بمعرفت امام شده
باشد از هیچ چیز شهوات دنیا از برای خود مباح میدانند از فروج نساء و غیر آن مانند
نکاح اخوات و بنات و خالات و هم چنین میته و دم و خمر و لحم خنزیر میدانند مقالات ایشان را همه
همه فرقه‌ها و لعنت می‌کنند ایشان را همه امامیه هر وقتی که سؤال کرده می‌شوند مانند بعامر قرمی
و مقالات ایشان را تواتر تکذیب می‌کنند و فوق ایشان لعنت مینمایند و گمان دارند که
ارواح ایشان که عبارت از طبیعت است انتقال می‌کنند از قالبی بقالبی دیگر یعنی که ارواح از قالبی
همان ارواح که در آدم اند و تا حال تحویل و انتقال از قالبی بقالبی مینمایند و درین تقدیر
اگر قالب دوم بصورت مخلوق باشد بجز دلیل استدلال نتوان نمود که یکی خالق و دیگری مخلوق
و اصحاب تناسخ قایل اند که ملائکه را اولاد آدم اند کسیکه باعلا درجه دین خود رسید
و از منزل امتحان و تصفیه رهید آنکس بمرتبه ملکی رسید و پس بیت طوری مشابه بغاری الله
نیز قایل بقول الوهیت خود در مخلوق اند و بیت عقوبت دهریه اند یعنی قایلند که اشیاء غیر
حقیقت و خلقت اشیا باهمال واقع شده انتها اما نوبت تحقیق که واجب میشود
جواب ایشان که گوشت خوری از حیوانات نخورند زیرا که در دواب نزد ایشان هم از اولاد آدم الله
که بصورت حیوانات تحویل شده اند پس اکل لحوم آن ریب جایز نیست در رجال کشی
از حمادی که بالا برده است شد را از حضرت امام ابو عبدالله ع مرویست که پرسیدند از
تناسخ امام علیه السلام فرمودند که اول را که نسخ کرده حاصل کلام امام آنکه قایل بوجود
ایشان بتناسخ اگر مبنی بر عدم صانع است پس برای ایشان نفع نمیدهد زیرا که لازم آید
ایشان را قایل بودن بدنی که اول ابدان باشد والا لا تناهی فواد منه پس لازم میاید
و آن محال است و بر تقدیریکه قایل بودن با قدرت بمعنا ابدان ایشان صانع دوم دید

میشود

میشود چرا که ایشان اول را خالق خواهد بود **باب** در رجال کشی از علی بن یونس بن یمین
مرویست که گفت گفتم حضرت امام رضا علیه الصلوة والسلام را که فدای تو شوم بدرستیکه اصحاب
ما اختلاف دارند و منصوریند در چیز اختلاف دارند برای من بیان کن که مرا معلوم شود
گران کدام چیز است گفتم فدای تو شوم از جمله اختلافات یکی اینست که زراره و هشام بن حکم
اختلاف میکنند زراره میگوید که نفی چیزیست از مخلوقیت پس امام علیه الصلوة والسلام
فرمودند که درین باب قایل بقول هشام باش و قول زراره را بگذار فلنختم التحریر

الشریف الموسوم بتحفه حلیة الشاهی
بحار الانوار فی یوم الجمعه رابع عشر
شهر ذیقعده الحرام من شهور
سنه ییلان ئیل
سنه ۱۲۶۰
۴۳۴۴
۴۳
۴۳
۴